شناخت امام

راه رهایی از مرگ جاهلی

بحث و بررسی و محتوای حدیث
من مات و لم یعرف إمام زمانه
مات میتة جاهلیة

مهدی طیبه ایمانی

بسم الله الرحمن الرحیم

شناخت امام راه رهائی از مرگ جاهلی

نویسنده:

مهدی فقیه ایمانی

ناشر چاپی:

عطرعترت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

شناخت امام راه رهائی از مرگ جاهلی

مشخصات کتاب

سرشناسه : فقیه ایمانی،مهدی، ۱۳۰۸ -

عنوان و نام پدیدآور : شناخت امام راه رهائی از مرگ جاهلی شامل : بحث و بررسی اسناد و محتوی حدیث من مات و لم یعرف امام زمانه مات میته جاهلیه/ مهدی فقیه ایمانی.

مشخصات نشر : [اصفهان]: عطر عترت، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۵۳۵ ص.

شابک : ۳۵۰۰۰ ریال ۹۶۴-۷۹۴۱-۰۳-X :

یادداشت : چاپ چهارم.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۵۰۹] - ۵۱۸ ؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت : نمایه.

موضوع : امامت

موضوع : امامت -- احادیث

رده بندی کنگره : BP۲۲۳/ف۷ش۹ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۴۸۷۸۲

راه رهائی از مرگ جاهلی

بحث و بررسی اسناد و محتوای حدیث

« من مات و لم یعرف إمام زمانه ، مات میته جاهلیه »

مهدی فقیه ایمانی

ص :۱

اشاره

حدیث یا آیه

ص :۴

انگیزه تألیف

بسم اللّه الرحمن الرحیم

هر چند که بزرگان علماء امامیه مانند:

شیخ صدوق با تالیف «اعتقادات »،

شیخ مفید با تالیف «الافصاح » و «الایضاح»،

سید مرتضی با تالیف «الشافی»

شیخ طوسی با تالیف «تلخیص الشافی» و...،

خواجه نصیرالدین طوسی با تالیف «تجریدالکلام »،

عماد الدین طبری با تالیف «کامل بهائی»

علامه حلی با تالیف «نهج الحق » و «الفین » و...،

شیخ ابراهیم قطیفی بحرانی با تالیف «الفرقه الناجیه»(۱)

قاضی نوراللّه شوشتری با تالیف «احقاق الحق» ،

علامه مجلسی با تالیف «حق الیقین » و...

و در قرون اخیر امثال:

علامه سید محمد قلی لکهنوی باتالیف «تشیید المطاعن»

علامه میر حامد حسین با تالیف «عبقات الانوار» و «استقصاء الافهام»

سید محسن امین عاملی با تالیف «نقض الوشیعه»

علامه سید عبد الحسین شرف الدین با تالیف «المراجعات» و «النص والاجتهاد »،

۱- ۱ این کتاب بقلم این جانب تحقیق ودرجریان چاپ است

علامه امینی با تالیف «الغدیر»

آیه اللّه شیخ اسد حیدر نجفی با تالیف «الامام الصادق و المذاهب الاربعه» ،

آیه اللّه سید شهاب الدین مرعشی نجفی با تالیف «ملحقات احقاق الحق»

و دیگر بزرگـان علماء و نویسـندگان ، هر کـدام به نوبه خود سـعی و کوشـش بسـیار در اثبات حقانیت مکتب اهل بیت علیهم السلام و ردّ شبهات معاندین نموده و در مجموع مطلب ناگفته ای باقی نگذارده و زمینه ای برای ابتکار و نو آوری نمانده.

امـا نظر به وظیفه تـذکر و اتمـام حجت، که در هر عصـر و زمانی و هر منطقه و مکانی، بر عهـده نویسـندگان و گوینـدگان می باشد، مؤلف این کتاب با اعتراف به ضعف همه جانبه خود، و نیز کمبود امکانات تحقیقی ، تنها به انگیزه انجام وظیفه و چیدن خوشه ای از خرمن ولایـت، به بحث و بررسـی پیرامون حـدیث: «من مـات و لم یعرف إمام زمانه مات میته جاهلیه» پرداخته ، و حتی المقدور با نقل بی واسـطه از مصادر دست اوّل تاریخی ، حدیثی ، تفسیری ، کلامی اهل تسنن، این اثر مختصر را تنظیم و به خوانندگان و پژوهش گران حقیقت جو تقدیم می دارد.

در پایـان بـا روی سـخن بـه مسـلمانان اهـل تسـنن به ویژه علمـا ، محققین ، فضـلاء ، طلاـب علـوم دینی، اساتیـد دانشـگاهی و دانشـجویان ، و بـا خواهش مطـالعه این کتـاب، خصوصـا بخش چهـارم آن ، انتظار می رود آراء و نظریات منطقی و به دور از تعصب خود را دربـاره منـدرجات آن ، اعلاـم نماینـد ، تا بررسـی و در صورت لزوم اصـلاح و ترمیم گردد ، و به فرموده قرآن کریم: « لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَهٍ وَيَحْيى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَهٍ» هر کسی با وجود شاهد و دلیل، راه حق یا باطل را پیش گیرد، خود مسئول سرنوشت خویش و برخوردار از پاداش حق طلبی و مکافات بیراهه روی خواهد بود.

«مؤلف»

ص :۱۲

پیشگفتار

مسلمانان بر سر دو راهی حق و باطل

همان طوری که دامنه اختلافات بین مذاهب عقیدتی و کلامی اهل تسنن (اشاعره و معتزله) و نیز مذاهب فقهی آن ها (حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی) همزمان با پیدایش آن ها از باء بسم اللّه عقائد و احکام آغاز و تا تاء تمّت به پیش می رود، و کمتر موضوعی را می توان پیدا کرد که مورد اختلاف نباشد ، و متون فقهی و اعتقادی آن ها شاهد بر این مدعا است، نیز اختلاف بین شیعه و سنی هم از مسائل جدید الاحداث و نو ظهور نیست، و منحصر به بعضی از مسائل عقیدتی یا فروع فقهی که بتوان به سادگی نادیده انگاشت، نمی باشد. بلکه در تمام ابواب و فصول مسائل اعتقادی و فقهی ، از سر آغاز پیدایش آنها، جریان داشته و هم چنان ادامه دارد.

ناگفته پیداست که مسئله امامت و خلافت بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم ، نقطه شروع ، و ریشه همه اختلافات بین شیعه و اهل سنت می باشد، و تمام نزاع های میان این دو گروه، در موضوع امامت و خلافت، و شرایط مربوط به آن خلاصه می گردد.

به این ترتیب اگر فرض کنیم اختلاف پیرامون مسئله امامت و خلافت میان این دو فرقه به شکل معقولی حل گردد، محققاً و بدون شک، دیگر موارد اختلاف و فاصله گیری های ناشی از تکفیر و. . . که منجر به قتل ، غارت و تخریب خانه و کاشانه ، متلاشی شدن خانواده ها وجمعیت ها می گردد، و نیز

ص :۱۳

گفتن و نوشتن آن همه مطالب ضد و نقیض و خصمانه ای که در طول چهارده قرن گذشته برقرار بوده و هم اکنون به شدّت ادامه دارد، هر چه بیشتر جای خودش را به دوستی و اتفاق و هم زیستی مسالمت آمیز و اخوّت اسلامی خواهد داد.

امّا متاسفانه در طول این مدت ، با روی کار آمدن انواع حکومت ها و تالیف صدها و صدها کتاب و رساله استدلالی و نگارش و نشر هزارها مقاله، و تشکیل جلسات فراوان سخنرانی و بحث و مناظره، در مساجد و مدارس و در محضر ائمه معصومین علیهم السلام (۱) و یا دربار خلفا وسلاطین(۲)، و تاسیس مجمع علمی از علما و نویسندگان مذاهب اسلامی مانند « دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه » ، نه تنها اختلافات پایان نیافته، بلکه تعصب های نژادی و قومی، و تشدید آن با تحریکات دشمنان خارجی، که با نوشتن کتاب و مقاله(۳) و روش های دیگر ، هرچه بیشتر به این اختلافات دامن زده و زد و خوردهای خونین فرق سنی با یکدیگر و سنی با شیعه را در پی داشته است، که جنگ های صلیبی و جنگ هائی را که با کشورهای غیر مسلمان است، به دست فراموشی سپرده است.

۱- ۱ توضیحا احتجاج طبرسی با چاپهای مکرر در عراق و ایران و بیروت و ترجمه های متعدد آن به قلم سه نفر از دانشمندان «به شرح الذریعه ۴/ ۷۵» ومجلد چهارم بحار الانوار چاپ قدیم و نهم ودهم از چاپ جدید والمراجعات و دیگر کتاب های علامه شرف الدین و احتجاجات الغدیر «ج ۱ ص ۱۵۹ ۲۱۳» و دیگر نمونه های فراوان از این قبیل بیانگر موضوع بحث و مناظره های مذهبی و مشتی از خروار است.

۲- ۲ همانند مجلس بحث ومناظره مامون الرشید با چهل نفر از علمای سنی وقضات دربار وغیره پیرامون خلافت بلافصل علی علیه السلام و محکوم شدن آنها واعتراف به حقانیت امیرموءمنان به شرحی که در «عقد الفرید»اندلسی ۵/۹۲ ۱۰۱ آمده. وهمانند مجلس بحث و گفتگو پیرامون افضلیت امیرموءمنان علیه السلام درحضور عمربن عبدالعزیز که داستان جالب ومفصل آن را در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲۰/۲۲۲، می خوانید.

۳- ۳ مثل احمد امین موءلف فجر الاسلام وضحی الاسلام و احسان الهی ظهیر وهابی پاکستانی و محبّ الدین خطیب وده ها نفر امثال اینان.

و می بینیم که در کشورهای اسلامی تالیف و نشر کتاب هائی که در آن از هیچ نسبت ناروا و تهمتی نسبت به شیعه فروگذار نکرده، آزاد است . ولی ورود و نشر کتاب های شیعه که در آن ها ازاین تهمت ها و یاوه ها جواب داده، ممنوع می باشد.

برای نمونه در کشور سوریه، با اینکه مقررات حزب حاکم و حکومت غیر دینی آن، بسیاری از قوانین و احکام اسلامی را تحت الشعاع قرار داده و به حال رکود وتعطیل درآورده، و ورود، چاپ ونشر انواع کتب کمونیستی وضد اسلامی آزاد است، اما چاپ ونشر کتب اعتقادی شیعه ممنوع می باشد، و ورود آن ها حتی برای استفاده شخصی، آزاد نیست ومتاسفانه باشدّت باآن برخورد می شود.(۱)

جالب آنکه بسیاری از تهمت ها ونسبت های جعلی و دروغین را که دشمنان اهل بیت و شیعه، و یا مزدور بیگانه، به شیعه وارد نموده، هم روش عملی شیعه در کشورهای اسلامی، آنها را تکذیب کرده، و هم علما و محققین از نویسندگان شیعه مانند علامه میر حامد حسین لکهنوی رحمه الله و پدرش و مرحوم شرف الدین و علامه امینی و دیگر بزرگان، هریک با دلائل منطقی و تألیفات متعدد آنها را تکذیب نموده، و مشت خیانت آنها را باز کرده اند.

ولی باز در کتاب ها، مقالات ، سخرانی ها و. . . ، اهل تسنن همان نسبت های دروغین و تهمت ها را مطرح و تکرار می کنند ، و برای دهمین بار و بیشتر تجدید چاپ کرده و با ترجمه و نشر آن به زبان های دیگر، آن را دست آویز ضدّیت و تاخت وتاز بر شیعه و جدائی و فاصله گیری از آن قرار می دهند.

اکنون بر خلاف نظر افراد ساده لوح و بی خبر از واقعیات ، یا اصلاح طلب، که از روی خوش بینی یا مصلحت اندیشی و یا خود فروختگی، پندارند که با شعار، یا فشار بر یکی از طرفین دعوا، یا انعطاف و گذشت از اصول و فروع ،

۱- ۱ جالب توجه آنکه در نمایشگاه بین المللی کتاب در ربیع الاول ۱۴۱۱ ه دردمشق، به ناشران و موسسه های علمی شیعه اجازه شرکت نداده بودند، در حالی که نه تنها هر گونه کتب خوارج و مسیحیت آزاد بود، بلکه انواع کتابهای جنجال برانگیز عقیدتی واخلاقی و ضد اسلامی هم بطور آزاد در معرض نمایش قرار گرفته بود . و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

مانند قبولی خلافت خلفاء و ترک شهادت ثالثه (اشهد أن علیّاً ولیّ اللّه) در اذان و اقامه، و شرکت در جماعت اهل تسنن، یا خود داری از مطرح کردن بحث های تاریخی و علمی در رابطه با حقانیت اهل بیت علیهم السلام و تقدم ایشان بر دیگران و...، می توان اختلافات بین شیعه وسنی را حل کرد، و وحدت بین این دو فرقه اسلامی که دست به گریبان صدها عامل افتراق اند را جامه عمل پوشانید .

نویسنده امیدوار است با طرح این بحث و بررسی پیرامون این حدیث شریف، گامی در حل اختلافات برداشته، و در جهت شناسانـدان وظیفه بزرگ و سرنوشت ساز اسلامی به نام «امام شناسی» کمکی کرده باشد، شاید هم خوانندگان علاقه مند به سعادت ابدی و بیمناک از سوء عاقبت، به دور از هر گونه تعصب ، به فکر تجدید نظر در عقائد خود و تحقیق از حق بر آیند.

توضیحاً با توجه به اینکه شیعه در مسئله خلافت و امامت قائل به نص و تعیین خلیفه از ناحیه خداست،(۱) واهل سنت معتقد به شورا و انتخاب اند، و متصدیان خلافت همه با تمهیداتی بر مسند قدرت نشستند و خبری از شورا و انتخاب واقعی و دمکراسی(۲) نبوده و اگر هم بوده از قرنها پیش رشته اش قطع شده، هدف نویسنده از طرح وتنظیم این کتاب، شناختن امامی است به نص حدیث، معرفت او واجب و لازم است.

والسلام علی من اتبع الهدی

مهدی فقیه ایمانی

ص: ۱۶

۱- ۱ علامه حلی در کتاب «الفین» حدود یکهزار دلیل بر لزوم عملی تعیین امام از جانب خدا و معرفی آن از جانب پیامبر اقامه کرده است که لازم است مراجعه شود.

۲- ۲ امام امیرموءمنان علیه السلام «در نهج البلاغه ، ذیل کلمه ۱۹۰ » دراین باره فرمود: فان کنت بالشوری ملکت امورهم ، فکیف بهذاوالمشیرون غیّب؟

بخش اوّل

اشاره

اسناد و مدارک حدیث « من مات ولم یعرف....»

جاهلیت و مرگ جاهلی

مقصود از امامی که نشناختن او به مرگ جاهلی می انجامد

ائمه معصومین ، مصادیق حدیث

چگونگی انتقال خلافت به هریک از زمامداران

پایه گذاری حکومت بنی امیه

ص :۱۷

اسناد و مصادر حدیث

« من مات ولم یعرف....» و احادیث مشابه

حافظان حدیث ، حدیث شناسان ، تاریخ نگاران و دانشمندان فن کلام و عقیده شناسی اهل تسنن حدیث فوق را عینا و یا به عبارات دیگر بطور متواتر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده اند، آن چنان که هیچ گونه شک و تردیدی در صدور آن از ناحیه آن حضرت وجود نداشته و ندارد.

اکنون قبل از پرداختن به ذکر اسناد و مدارک آن یاد آور می شویم که این حدیث با فراوانی متون واختلاف در بعض کلمات اکثرا بـا جمله «مـات میته جـاهلیه » و گـاهی با جمله « مات یهودیاً أو نصـرانیاً » یا با تعبیری که بیانگر سوء عاقبت امام ناشناس است به پایان می رسد.

اما هر دسته ای از متون با فرازی غیر از دیگر فرازها آغاز می گردد، ولی شکی نیست که با وجود اختلاف ظاهری این فرازها، مصداق همه آنها یک گروه بوده، و هدف اصلی از ایراد آنها، همه در موضوع امام شناسی و پیروی از امام زمان خلاصه می گردد.

به عبارت دیگر؛ دسته ای از متون مربوط به آنهائی است که نشناختن امام زمان، ایشان را تهدید به مرگ جاهلی می کند، و دسته ای دیگر آن هائی می باشد که تمرّد و نافرمانی از خط و فرمان امامی را که با او بیعت نموده، یا فاصله گیری با جماعتی را که بدان پیوسته به مرگ جاهلی منتهی می داند.

و دسته سوّم روایاتی است که مرگ همراه بابغض امیرالمؤمنین علیه السلام را به

مرگ جاهلی یامرگ یهود و نصاری یامرگ به دور ازبهره ور شدن ازاسلام معرفی و اعلام میکند و...

بـدین ترتیب نخست فهرستی از متون دسـته اوّل و دوّم این احـادیث را به نظر خوانند گان می رسانیم، و آن گاه می پردازیم به ذکر اسناد آنها، و سپس به بحث و بررسی پیرامون منظور از آنها، و لوازم اختصاصی هردسته ای از آن متون.

دسته اوّل

۱ من لم یعرف إمام زمانه، مات میته جاهلیه.

۲ من مات بغیر إمام، مات میته جاهلیه.

۳ من مات لیله ولیس فی عنقه بیعه إمام، مات میته جاهلیه.

۴ من مات و لا إمام له، مات میته جاهلیه.

۵ من مات و لا بیعه علیه، مات میته جاهلیه.

۶ من مات و لا طاعه علیه، مات میته جاهلیه.

۷ من مات و لم یعرف إمام زمانه، فلیمت إن شاء یهودیّاً وإن شاء نصرانیّاً.

۸ من مات ولم یعرف إمام زمانه، مات میته جاهلیه.

۹ من مات ولیس علیه إمام جامع، فقد مات میته جاهلیه.

۱۰ من مات ولیس علیه إمام ، فمیتته میته جاهلیه.

۱۱ من مات ولیس علیه إمام، مات میته جاهلیه.

۱۲ من مات و لیس (لیست) علیه طاعه، مات میته جاهلیه.

۱۳ من مات و لیس فی عنقه بیعه، مات میته جاهلیه.

۱۴ من مات و لیس لإمام جماعه علیه طاعه، مات میته جاهلیه.

۱۵ من مات ولیس له إمام، فمیتته میته جاهلیه.

دسته دوّم

۱ لیس أحد یفارق الجماعه شبرا فیموت ، إلاّ مات میته جاهلیه.

۲ من خالف المسلمین قید شبر ثمّ مات، مات میته جاهلیه.

۳ من خرج عن الطاعه و فارق الجماعه فمات، مات میته جاهلیه.

۴ من خرج من الجماعه قید شبر، فقد خلع ربقه الاسلام من رأسه.

۵ من خرج من السلطان شبرا، مات میته جاهلیه.

۶ من خرج من الطاعه أو فارق الجماعه فمات، فمیتته جاهلیه.

۷ من خرج من الطاعه و فارق الجماعه. . . فلیس منّی و لست منه.

۸ من خلعها بعد عهدها، لقی اللّه و لا حجه له.

۹ من خلع یدا من طاعه ، لقی اللّه یوم القیامه لا حجه له.

۱۰ من خلع یدا من طاعه، مات میته جاهلیه.

۱۱ من فارق الجماعه أو خلع یدا من طاعه، مات میته جاهلیه.

۱۲ من فارق الجماعه شبرا فمات، فمیتته جاهلیه.

۱۳ من قتل تحت رأیه عمیه تدعوا عصبیه أو ینصر عصبیه فقتله (قتله) جاهلیه.

۱۴ من مات تحت رأیه عصبیه ، فقتلته قتله جاهلیه.

۱۵ من مات علی غیر طاعه مات لا حجه له.

۱۶ من مات و هو مفارق للجماعه ، مات میته جاهلیه.

۱۷ من نزع یدا من طاعه اللّه و فارق الجماعه ثمّ مات، مات میته جاهلیه.

۱۸ من نزع یدا من طاعه، جاء یوم القیامه لا حجه له.

متون تفصیلی احادیث به همراه مصادر نقل و راویان

از آن جهت که روی سخن ما در بحث و بررسی این حدیث، بیشتر و قبل از همه با اهل تسنن است، تنها به ذکر ناقلان از این فرقه و مصادر اختصاصی و معتبر آنها بسنده می کنیم ، و کافی است بدانیم تنها علامه مجلسی رحمه الله از بزرگان علما و محدثین شیعه، این حدیث را با چهل سند از طرق اختصاصی شیعه آورده است.(۱)

و اینک می پردازیم به ذکر اسناد حدیث و راویان و ناقلان از اهل تسنن.

۱ «مسند» ابوداود سلیمان بن داود طیالسی « م ۲۰۴» از عبد اللّه بن عمر به لفظ: «من مات بغیر إمام مات میته جاهلیه، و من نزع یدا من طاعه جاء یوم القیامه لاحجه له.» نیز رجوع شود به کنزالعمال.

۲ «مصنف» یا «جامع الکبیر فی حدیث» حافظ عبد الرزاق بن همام صنعانی یمنی « م ۲۱۱» چاپ مجلس علمی پاکستان، ج ۱۱ ص ۳۳۰ به شماره ۱۹۰۰۵ به لفظ: «من فارق الجماعه شبرا ، فمات مات میته جاهلیه».

۳ «سنن» سعید بن منصور خراسانی« م ۲۲۷» از عامربن ربیعه صحابی به لفظ: «من مات و لیست علیه طاعه، مات میته جاهلیه»(۲) به نقل کنزالعمال.

۴ «مسند» حافظ ابوالحسن علی بن جعد جوهری « م ۲۳۰» ۲/۸۵۰ شماره ۲۳۷۵

۱- ۱ «بحارالانوار» ۲۳/۷۶ ۹۵ چاپ دوم .

۲- ۲ جزء اول و دوم از جلد سوم این کتاب در سال ۱۴۰۳ به تحقیق حبیب الرحمان اعظمی و به وسیله دار السلفیه هند به چاپ رسیده، ولی موقع تنظیم این رساله دردسترس نگارنده نبود.

چاپ کویت، از عبد اللّه بن عامر از پدرش عامربن ربیعه، به لفظ: «من مات و لیست علیه طاعه مات میته جاهلیه، ومن خلعها بعدعقدها إیاها لقی اللّه ولاحجه له»

۵ «طبقات الکبری» محمّد بن سعد کاتب واقدی « م ۲۳۰» ج ۵ ص ۱۰۷ چاپ لیدن و ص ۱۴۴ چاپ بیروت، ذیل شرح حال عبداللّه بن مطیع به لفظ: «من مات و لابیعه علیه، مات میته جاهلیه » به روایت از عبد اللّه بن عمر. نیز مراجعه شود به کنزالعمال ۱/۱۰۳ شماره ۴۶۳ .

۶ «مصنّف» حافظ ابن أبی شیبه، أبوبکر عبداللّه بن محمّد « م ۲۳۴» ج۱۵ ص۲۴ شماره۱۹۰۰۵ به لفظ: «من فارق الجماعه شبرافمات، مات میته جاهلیه»

وص ۳۸ شماره ۱۹۰۴۷ از عبد اللّه بن عامر از پدرش به لفظ: «من مات ولا طاعه علیه مات میته جاهلیه، ومن خلعها بعد عقده ایاها فلاحجه له» ونیز به لفظ: «من مات و لیست علیه طاعه، مات میته جاهلیه ».

و ص ۵۲ شماره۱۹۰۹۰ به لفظ : «من ترک الطاعه وفارق الجماعه فمات، فمیتته جاهلیه، و من خرج تحت رایهٍ عمیه یغضب لعصبته او ینصر عصبته او یدعوا إلی عصبته، فقتل فقتلته جاهلیه» نیزمراجعه شود به کنزالعمال۶/۶۵ شماره ۱۴۸۶۱.

۷ «المعیار والموازنه» علامه متکلم ابو جعفر اسکافی « م ۲۴۰» ص ۲۴ به لفظ: «من مات و لا إمام له، مات میته جاهلیه» از عبد اللّه بن عامر.

۸ «نقض العثمانیه» نیز از اسکافی ص ۱۱ ۱۲ وبه نقل ابن ابی الحدید۱۳/۲۴۲ به لفظ فوق.

۹ «مسند» احمد بن حنبل « م ۲۴۱» ج ۲ ص ۸۳ و ۱۵۴ به لفظ: «من مات و هو مفارق للجماعه، مات میته جاهلیه » و ص ۱۱۱ به لفظ: «من مات و قد نزع یده من بیعه، کانت میتته میته ضلال» از ابن عمر، وص ۲۹۶ به لفظ: «من خرج من طاعه وفارق الجماعه، مات میته جاهلیه» از ابو هریره.

و ج ۳ ص ۴۴۶ بخش مسند عامر بن ربیعه به لفظ: «من مات و لیست علیه طاعه مات میته جاهلیه» به روایت از نامبرده.

ص :۲۳

و ج ۴ ص ۹۶ به لفظ: «من مات بغیر إمام مات میته جاهلیه» از معاویه بن ابی سفیان.

۱۰ «الاموال» حمید بن زنجویه « م ۲۵۱» ج۱ ص۸۱ به شماره ۴۰ چاپ ریاض از ابوهریره به لفظ: «من خرج من الطاعه او فارق الجماعه فمات، فمیتته جاهلیه».

وص ۸۲ به شماره ۴۲ به لفظ: «من مات ولیست علیه طاعه مات میته جاهلیه، و إن خلعها بعد عقدها فی عنقه، لقی اللّه و لیست له حجه» از عبداللّه بن عامربن ربیعه از پدرش و شماره۴۳ ازابن عمر (درحالی که روی سخنش به ابن مطیع والی مدینه از طرف عبد اللّه بن زبیر به هنگام قتل عام مردم آن به دست بُسر ابن ارتاط از جانب یزید بود گفت: آمده ام آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیده ام به تو خبر دهم که فرمود): «من مات علی غیر طاعه مات لاحجه له ومن مات قد نزع یدا من بیعه کان علی الضلال ».

تا گفته پیداست که عبداللّه بن عمر با انجام این ملاقات می خواست از این حدیث به نفع یزید (که مردم مدینه و از جمله بعضی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم او را از خلافت خلع کرده بودند) سوء استفاده کند، فحشره اللّه مع یزید بن معاویه و جده و ابیه.

۱۱ «سنن» امام عبد اللّه بن عبدالرحمن تمیمی سمرقندی دارمی « م ۲۵۵» ج ۲ ص ۲۴۱ به لفظ: «لیس من أحد یفارق الجماعه شبرا فیموت، إلاّ مات میته جاهلیه» از ابن عباس.

۱۲ «صحیح» محمد بن اسماعیل بخاری « م ۲۵۶ » ج۲ ص۱۳ و در چاپ دیگر مصر ج ۹ ص ۵۹ باب فتن از ابن عباس به لفظ: «من خرج من السلطان شبرا مات میته جاهلیه» و به لفظ: «من فارق الجماعه شبرا فمات (إلاّ مات خ) میته جاهلیه ».

۱۳ نیز «تاریخ الکبری» بخاری ۶/۴۴۵ شماره ۲۹۴۳ از عامر بن ربیعه از پدرش به لفظ: «من مات ولیست علیه طاعه مات میته جاهلیه» و در ج ۴ ص ۵۴ شماره

ص :۲۴

۱۹۳۸ به لفظ: «من فارق الجماعه قید شبر فقد فارق الاسلام».

۱۴ «صحیح » مسلم « م ۲۶۱» ج ۶ ص ۲۱ ۲۲ شماره ۱۴۸۹ به لفظ:

«من مات ولیس فی عنقه بیعه، مات میته جاهلیه» از عبد اللّه بن عمر و به لفظ:

«من خرج من الطاعه و فارق الجماعه فمات، مات میته جاهلیه » و نیز:

«من فارق الجماعه شبرا فمات، فمیتته جاهلیه ».

و در ج ۸ ص ۱۰۷ به لفظ: « من لم یعرف إمام زمانه، فمات میته جاهلیه » ملحقات الاحقاق ۱۳/۸۵ .

۱۵ «العلل الوارده فی الاحادیث» ابوالحسن علی بن عمر بن احمد بن مهدی بغدادی دارقطنی شافعی (۳۰۶/۳۰۵) ج ۷ ص ۶۳ به لفظ: «من مات لغیر إمام ، مات میته جاهلیه» به سه سند از معاویه و دوسند از ابوهریره

۱۶ «زوائد » احمد بن عمر بزار « م ۳۲۰» ج ۱ ص ۱۴۴ و ج ۲ ص ۱۴۳ به لفظ: «من مات و لیس علیه إمام فمیتته میته جاهلیه، و من مات تحت رایه عصبیه، فقتلته قتله جاهلیه».

۱۷ «الکنی والاسماء» حافظ دولابی « م ۳۲۰» ج۲ ص۳ چاپ دائره المعارف حیدرآباد دکن به لفظ: «من مات ولیس علیه إمام جامع فقد مات میته جاهلیه، و من خرج من الجماعه فقد خلع ربقه الاسلام من عنقه » ازابن عمر.

۱۸ «عقد الفرید» ابوعمر، احمدبن محمّد بن عبد ربه اندلسی « م ۳۲۷» ج ۱ ص ۹ سطر ۱۲ به لفظ: «من فارق الجماعه أو خلع یدا من طاعه، مات میته جاهلیه.»

۱۹ « صحیح ابن حبان»، ابو حاتم محمد بن حبان تمیمی، بستی شافعی « م ۳۵۴» به شرح «الإحسان بترتیب صحیح ابن حبان» شماره ۴۴ به لفظ: «من مات ولیس له إمام مات میته جاهلیه».

۲۰ «کتاب المجروحین » نیز از ابو حاتم ج۱ ص ۲۸۰ به لفظ:

«من فارق جماعه المسلمین قید شبر، فقد خلع ربقه الإسلام من عنقه.

و من مات و لیس علیه إمام، فمیتته میته جاهلیه.

ص :۲۵

ومن مات تحت رايه عميه يدعوا إلی عصبيه أو ينصر، فقتله جاهليه» به روايت ازابن عباس.

۲۱ «معجم الكبير » حافظ ابوالقاسم طبرانی « م ۳۶۰» ج ۱۰ ص ۲۸۹ حديث ۱۰۶۸۷ (شماره مسلسل) به لفظ: « من فارق جماعه المسلمين قيد شبر فقد خلع ربقه الإسلام من عنقه.

ومن مات وليس عليه إمام فميتته جاهليه ومن مات تحت رأيه عميهٍ يدعوا إلی عصبه أو ينصر عصبه فقتله جاهليه» به روايت از ابن عباس.

و ج ۱۹ ص ۳۸۸ شماره ۹۱۰ چاپ قاهره به لفظ: «من مات بغير إمام، مات ميته جاهليه» به روايت معاويه، و به لفظ «من مات و ليست عليه طاعه، مات ميته جاهليه » از عامربن ربيعه(نيز رجوع شود به كنزالعمال ج۶ ص ۶۵ شماره۱۴۸۶۱).

۲۲ «معجم اوسط» نيزازطبرانی ج ۱ ص ۱۷۵ شماره ۲۲۷ به لفظ: «من مات و لا بيعه عليه مات ميته جاهليه» و با ديگر الفاظ مختلف ذيل كتاب «مجمع الزوائد» بيايد.

۲۳ «الكامل فی ضعفاء الرجال» ابو احمد عبد اللّه بن محمد، معروف به ابن عدی جرجانی « م ۳۶۵» ج ۵ ص ۱۸۶۹ به لفظ: «من مات وليس عليه طاعه، مات ميته جاهليه» به روايت عامربن ربيعه.

۲۴ «مستدرک الصحيحين » حاكم نيشابوری « م ۴۰۵» ج۱ ص۷۷ و ۱۱۷ ازابن عمربه لفظ: «من مات وليس عليه إمام جماعه فان موتته موته جاهليه»

۲۵ «المغنی» قاضی القضاه معتزلی، عبد الجبار بن احمد همدانی اسدآبادی « م ۴۱۵» جزء متمم عشرين ج ۱ ص ۱۱۶ به لفظ: «من مات و لم يعرف إمام زمانه، مات ميته جاهليه».

۲۶ «نديم الفريد » علامه محقق ابوعلی، احمد بن محمد بن يعقوب مسكويه كه اصلش ازری و مقيم و متوفی در اصفهان به سال «۴۲۱» بوده است به لفظ:

«من مات لیله و لیس فی عنقه بیعه إمام، فقد مات میته جاهلیه»(۱).

۲۷ «حلیه الاولیاء» حافظ ابونعیم اصفهانی « م ۴۳۰» ج ۳ ص ۲۲۴ به لفظ:«من مات بغیر إمام فقد مات میته جاهلیه ومن نزع یده من طاعه (یدا من طاعه اللّه) جاء یوم القیامه لاحجه له». به روایت از طیالسی.

و اضافه کرده است : این حدیث ثابت و مسلّم بوده، مسلم در حدیث خود آن را از زید روایت نموده و گفته است: تابعین و اعلام آن را از زید نقل کرده اند. سپس هشت نفر از تابعین را نام برده که این حدیث را روایت نموده اند.

۲۸ «المنتقی فی الاخبار» مکی بن ابی طالب حموش بن محمد بن مختار اندلسی « م ۴۳۷» به شرحی که در «نیل الاوطار فی شرح منتقی الاخبار»تحت شماره ۶۶ بیاید.

۲۹ «سنن بیهقی» « م ۴۵۸» ج ۸ ص ۱۵۶ ۱۵۷ به لفظ: «من مات ولیس فی عنقه بیعه، مات میته جاهلیه ».

وبه لفظ:«من خرج من الطاعه وفارق الجماعه، فمات میته جاهلیه» ونقل ازبخاری ومسلم.

۳۰ «شعب الایمان» نیزازبیهقی، به شرح مختصر آنکه تحت شماره ۴۵ بیاید.

۳۱ « المتفق و المفترق» ابو بکر احمد بن علی خطیب بغدادی « م ۴۶۳» به لفظ: «من نزع یدا من طاعه اللّه و فارق الجماعه ثم مات، مات میته جاهلیه، ومن خلعها بعد عهدها لقی اللّه ولا حجه له» ازابن عمر (کنزالعمال ۶/۶۶ شماره ۱۴۸۶۵).

۳۲ «الجمع بین الصحیحین بخاری ومسلم » محمد بن فتوح حمیدی « م ۴۸۸» به لفظ: «من مات و لم یعرف إمام زمانه مات میته جاهلیه».

---

۱ – ۱ به نقل سید بن طاووس در «طرائف» ص ۲۱۰ ضمن شماره ۳۰۵ ، و «ندیم الفرید» به عنوان «ندیم الأحباب و جلیس الأصحاب» نسخه خطی آن در کتابخانه مغنیسا از بلاد ترکیه به شماره «۱۲۱۰» موجود است. اعلام زرکلی ۱/۲۱۲.

(به نقـل احقـاق الحق قاضـی نوراللّه شوشتری در اوائـل بحث امـامت، نیز آیت اللّه مرعشـی در پاورقی احقاق ج ۲ ص ۳۰۶ به واسطه کنز العمال (۱/۱۸۶ چاپ حیدر آباد) آن رانقل نموده، اما روایت باکمی اختلاف درعبارت بدون نام حمیدی ذکر شده).

۳۳ « شرح المبسوط فی الفقه» شمس الدین سرخسی « م ۴۹۰ ».

۳۴ « شرح السیر الکبیر شیبانی» نیز از سرخسی ج ۱ ص ۱۱۳ چاپ حیدرآباد ۶ ۱۳۳۵ .

نیز ج ۱ ص ۱۶۷ چاپ ۱۹۷۱ م قاهره به لفظ: « من اتاه من امیره ما یکرهه فلیصبر، فانّ من خالف المسلمین قید شبر، ثم مات ، مات میته جاهلیه ».

۳۵ «ربیع الابرار» محمود بن عمر زمخشری « م ۵۳۸» ج ۴ ص ۲۲۱ بـاب الملک و السطان به لفظ: «من مات ولیس فی عنقه لإمام المسلمین بیعه فمیتته میته جاهلیه ».

۳۶ «ملل و نحل» محمد بن عبد الکریم شهرستانی شافعی « م ۵۴۸» ج ۱ چاپ قاهره ص ۱۷۲ ذیل «الاسماعیلیه» به لفظ: « إن من مات و لم یعرف إمام زمانه، مات میته جاهلیه» ونیز: «من مات ولم یکن فی عنقه بیعه إمام، مات میته جاهلیه».

۳۷ « مصباح المضیئ فی خلافه المستضیئ» ابوالفرج، عبد الرحمن بن علی بن محمد الجوزی « م ۵۹۷» ج ۱ ص ۱۴۰ ۱۴۷ چاپ اوقاف عراق بسال ۱۳۹۷ شامل احادیث کلیات خلافت از جمله حدیث « من فارق الجماعه شبرًا فمات، فمیتته جاهلیه».

۳۸ «جامع الاصول» ابن اثیرجزری « م ۶۰۶» ج۴ ص۴۵۶ به لفظ: «من خرج من السلطان شبرا مات میته جاهلیه » از ابن عباس از طریق بخاری و مسلم.

وبه لفـظ: « من خرج من الطاعه وفارق الجماعه فمات، مات میته جاهلیه، ومن قتل تحت رایه عمیه یغضب لعصبیه أو یـدعوا إلی عصبیه فقتل ، فقتلته جاهلیه» به روایت از ابو هریره، از طریق مسلم و نسائی .

۳۹ «مسائل الخمسون» محمّـد بن فخر رازی « م ۶۰۶» مسئله ۴۷ ص ۳۸۴ چاپ ضمیمه مجموعه رسائل مصر مطبعه علمی کردستان سال ۱۳۲۸ به لفظ: «من مات ولم یعرف إمام زمانه فلیمت إن شاء یهودیاً وإن شاء نصرانیاً» کتاب «پیرامون معرفت امام» از علامه صافی گلپایگانی ص ۸.

۴۰ «المغنی فی شرح الخرقی» ابن قدامه، عبداللّه بن احمد مقدسی جماعیلی دمشقی حنبلی « م ۶۲۰» ج ۱۰ ص ۴۶ چاپ بیروت، تحت عنوان «قتال اهل البغی» به روایت انس وبه لفظ: «من خرج من الطاعه وفارق الجماعه فمات، فمیتته جاهلیه ».

۴۱ «فتح العزیز علی کتاب الوجیز» ابوالقاسم، عبدالکریم بن محمد قزوینی رافعی « م ۶۲۳» به تفصیلی که در تلخیص الحبیر شماره ۵۶ بیاید.

۴۲ «شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید معتزلی « م ۶۵۶» ج ۹ ص ۱۵۵ به لفظ: «من مات بغیر إمام مات میته جاهلیه» بااضافه جمله «واصحاب ما همه قائل به صحت ودرستی این قضیه هستند که جز با شناخت امامان کسی به بهشت نخواهد رفت.»

وج ۱۳ ص ۲۴۲ به لفظ: «من مات ولا إمام له ، مات میته جاهلیه» به نقل عبد اللّه بن عمر.

۴۳ «شرح صحیح مسلم» حافظ نووی « م ۶۷۶» ج ۱۲ ص ۲۴۰.

۴۴ «ریاض الصالحین» نیز از نووی ج ۱ ص ۴۳۷ شماره ۶۶۲ و در چاپ دمشق ص ۲۸۴ ۲۸۵ شماره ۶۶۳ به لفظ: «من خلع یدًا من طاعه لقی اللّه یوم القیامه ولا حجه له، ومن مات و لیس فی عنقه بیعه، مات میته جاهلیه» رواه مسلم.

وفی روایه له: «من مات وهومفارق للجماعه فانّه یموت میته جاهلیه ».

وبه شماره ۶۷۰ بدین عبارت آمده: «من کره من أمیره شیئا فلیصبر، فإنّه من خرج من السطان شبرا مات میته جاهلیه» متفق علیه.

۴۵ «مختصرشعب الایمان بیهقی » از ابو جعفر عمر قزوینی « م ۶۹۹» ص ۱۰۶

ص :۲۹

چاپ مصر به لفظ: «من خرج من الطاعه و فارق الجماعه ثم مات، مات میته جاهلیه» به روایت از ابو هریره ونقل از مسلم.

۴۶ « الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان » امیر علاء الدین، علی بن بلبان فارسی حنفی « م ۷۳۹» ج ۷ ص ۴۹ چاپ بیروت، به لفظ: «من مات ولیس له إمام مات میته جاهلیه» از طریق ابو یعلی به روایت از معاویه.

۴۷ «تلخیص المستدرک» حافظ ذهبی « م ۷۴۸» ج ۱ ص ۷۷ و ۱۱۷ نقل واقرار به عین آنچه از مستدرک حاکم گذشت نموده.

۴۸ «تفسیر ابن کثیر» دمشقی « م ۷۷۴» ج ۱ ص ۵۱۷ به لفظ: «من مات ولیس فی عنقه بیعه، مات میته جاهلیه».

۴۹ نیز «تاریخ ابن کثیر» ج ۷ ص ۲۳۲ بدین شرح که چون مردم به خاطر کشتار عمومی اهل مدینه ، یزید را از خلافت خلع و ساقط کردند ، عبداللّه عمر فرزندان و خاندان خود را جمع نمود و پس از تشهد گفت: ما به حساب بیعت با خدا و رسولش با این مرد (یزید بن معاویه) بیعت کردیم و شنیدم رسول خدا می گفت: «من نزع یدًا من طاعه ، فانه یأتی یوم القیامه لاحجه له، ومن مات مفارق الجماعه فانه یموت موته جاهلیه ».

پس مبادا کسی از شما یزید را خلع نماید و مبادا در این باره اسراف و تندروی از خود نشان دهد که مایه جدائی بین من و او خواهد شد.

۵۰ «شرح المقاصد » سعد الدین تفتازانی (۷۹۲) ج۲ ص۲۷۵ به لفظ: «من مات ولم یعرف إمام زمانه، مات میته جاهلیه» واضافه کرده است این حدیث همانند «اطیعوا اللّه واطیعوا الرسول وأولی الأمر منکم» می باشد.

۵۱ «شرح عقائد نسفی » نیز از محقق تفتازانی چاپ ۱۳۰۲، لکن چاپ ۱۳۱۳ که هفت صفحه آن به دست خیانتکاران حذف و ساقط گردیده فاقد این حدیث می باشد. (الغدیر ۱۰/۳۶۰).

۵۲ «مجمع الزوائد » نور الدین هیثمی « م ۸۰۷» ج ۵ ص ۲۱۸ به لفظ: «من مات بغیر

إمام مات میته جاهلیه» به روایت از معاویه وبه لفظ: «من مات ولیس فی عنقه بیعه مات میته جاهلیه ».

و ص ۲۱۹ به لفظ: « ومن خرج من الجماعه قید شبر متعمدا فقد خلع ربقه الاسلام من عنقه، ومن مات ولیس لإمام جماعه علیه طاعه مات میته جاهلیه » از معاذ بن جبل به روایت طبرانی وبه لفظ: «... من أصبح لیس لأمیر جماعه علیه طاعه بعثه اللّه یوم القیامه من میته جاهلیه» از ابودرداء از طریق طبرانی.

وص ۲۲۳ به لفظ: «من مات ولیس علیه طاعه مات میته جاهلیه» به نقل از عامربن ربیعه وطریق احمد بن حنبل، ابویعلی، بزار وطبرانی .

و ص ۲۲۴ به لفظ: «من مات ولیس علیه إمام، فمیتته جاهلیه» به روایت از ابن عباس و طریق بزار و طبرانی در معجم اوسط.

وص ۲۲۵ به لفظ: «من مات و لیس علیه إمام، مات میته جاهلیه» به روایت از معاویه بن ابی سفیان از طریق طبرانی در معجم اوسط.

۵۳ «کشف الاستار عن زوائد البزار علی الکتب السته» نیز از هیثمی ج۲ ص ۲۵۲ حدیث ۱۶۳۵ چاپ موءسسؤ رسالت، به لفظ: « من فارق الجماعه قیاس (او قید) شبر فقد خلع ربقه الإسلام من عنقه، ومن مات ولیس علیه إمام فمیتته میته جاهلیه، ومن مات تحت رأیه عصبیه أو ینصر عصبیه فقتلته قتله جاهلیه».

۵۴ «فتح الباری شرح صحیح بخاری» احمد بن محمد بن حجر عسقلانی « م ۸۵۲» ج ۱۶ ص ۱۱۲ به لفظ: «من مات ولیس فی عنقه بیعه مات میته جاهلیه» به روایت از ابن عمر.

۵۵ «مطالب العالیه» نیز از ابن حجر عسقلانی ج۲ص ۲۲۸ تحت شماره ۲۰۸۸ به لفظ: «من مات ولا طاعه علیه مات میته جاهلیه.»

۵۶ «تلخیص الحبیر فی تخریج احادیث الرافعی الکبیر» نیز از ابن حجر عسقلانی ج ۴ ص ۴۱ به لفظ: « من خرج عن الجماعه قید شبر فقد خلع ربقه الاسلام...» به روایت از ابن عمر.

ص :۳۱

وص ۴۲ به لفظ: «من خرج من الطاعه وفارق الجماعه، فميتته جاهليه» به روايت از ابو هريره (فهارس كتاب فوق ص ۲۸۹ چاپ دار المعرفه بيروت)

۵۷ « جمع الجوامع » يا «جامع الاحاديث» عبدالرحمن سيوطى « م ۹۱۱ » به شرح مندرج در كنز العمال.

۵۸ «تيسير الاصول» ابن دبيع شيبانى « م ۹۴۴» ج۳ ص ۳۹ به روايت از ابو هريره به لفظ: « من خرج من الطاعه وفارق الجماعه، فمات ميته جاهليه» از طريق دو صحيح بخارى ومسلم.

۵۹ «كنزالعمال » حسام الدين متقى هندى « م ۹۷۵» ج۱ ص ۱۰۳ شماره ۴۶۳ چاپ حلب به لفظ: «من مات ولا بيعه عليه مات ميته جاهليه» به روايت از ابن عمر به نقل از مسند احمد وابن سعد.

وشماره ۴۶۴ به لفظ: «من مات بغير إمام، مات ميته جاهليه» به روايت معاويه واز طريق احمد حنبل وطبرانى.

وص ۲۰۷ شماره ۱۰۳۵ به لفظ: «من خرج من الجماعه قيد شبر فقد خلع ربقه الإسلام من عنقه حتى يراجعه، ومن مات وليس عليه إمام جماعه فان موتته موته جاهليه» از ابن عمر واز طريق مستدرك حاكم.

وشماره ۱۰۳۷ به لفظ: «من فارق المسلمين قيد شبر فقد خلع ربقه الإسلام من عنقه، ومن مات ليس عليه إمام فميتته ميته جاهليه، ومن مات تحت رايه عُمَيه يدعوا إلى عصبيه أو ينصر عصبيه فقتله جاهليه» ازطريق طبرانى در (معجم كبير) به روايت ابن عباس.

وص ۲۰۸ شماره ۱۰۳۸ به لفظ: « من فارق جماعه المسلمين شبرا، أخرج من عنقه ربقه الإسلام ... و من مات من غير إمام جماعه مات ميته جاهليه» به روايت ابن عمر از طريق حاكم در مستدرك.

وص ۳۷۹ شماره ۱۶۴۹ به لفظ: «من فارق الجماعه شبرا فقد نزع ربقه الإسلام من عنقه» از على به روايت از بيهقى.

ص: ۳۲

وج۶ ص۵۲ شماره۱۴۸۰۹ به لفظ: «من خرج من الطاعه وفارق الجماعه فمات مات میته جاهلیه...» به روایت از ابو هریره از طریق احمد، نسائی ومسلم.

وشماره ۱۴۸۱۰ به لفظ: «من مات و لیس فی عنقه بیعه، مات میته جاهلیه» به روایت از ابن عمر از طریق مسلم.

وص ۶۵ شماره ۱۴۸۶۱ به لفظ: « ومن مات و لیست علیه طاعه ،مات میته جاهلیه» به روایت از عامربن ربیعه از طریق ابن ابی شیبه (در مصنف) و احمد حنبل (در مسند) و طبرانی «در معجم کبیر» وسعید بن منصور (درسنن) وشماره ۱۴۸۶۳ به لفظ: «من مات بغیر إمام مات میته جاهلیه، ومن نزع یدا من طاعه جاء یوم القیامه لاحجه له» .به روایت از عبد اللّه بن عمر و نقل از «معجم کبیر» طبرانی و «حلیه الاولیاء» ابو نعیم.

وص ۶۶ شماره ۱۴۸۶۵ به لفظ: «من نزع یدا من طاعه اللّه وفارق الجماعه ثمّ مات،مات میته جاهلیه، ومن خلعها بعد عهدها لقی اللّه ولاحجه له» به روایت ابن عمر از طریق خطیب بغدادی در «المتفق والمفترق».

۶۰ «جواهرالمضیئه» ملاعلی قاری حنفی « م ۱۰۱۴» درخاتمه کتاب ج۲ ص ۵۰۹ به لفظ: «من مات ولم یعرف إمام زمانه مات میته جاهلیه » ودر ص ۴۵۷ گوید: و فرموده او (پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم) در صحیح مسلم «من مات ولم یعرف إمام زمانه مات میته جاهلیه» معنایش این است که: هرکس نشناسد آن کس را (که اقتدا به او و رهنمون شدن بدو واجب باشد) مرگش مرگ جاهلی خواهد بود.

۶۱ «مجمع الفوائد» محمد بن سلیمان مغربی « م ۱۰۹۴» ج ۲ ص ۲۵۹ چاپ بیروت شماره ۶۰۴۸ ، به لفظ: «من مات بغیر إمام، مات میته جاهلیه» ودر روایت دیگر تحت شماره ۶۰۴۹ به لفظ: «من مات ولیس فی عنقه بیعه مات میته جاهلیه » از معاویه بن ابی سفیان.

۶۲ «بریقه المحمودیه» شیخ ابوسعید خادمی حنفی « م ۱۱۶۸» ج ۱ ص ۱۱۶ چاپ مصطفی حلبی قاهره، به لفظ: «من مات ولم یعرف إمام زمانه فقد مات میته

جاهلیه» (ملحقات احقاق الحق ج ۱۹ پاورقی ص ۶۵۱) .

۶۳ «ازاله الخفـاء فی مناقب الخلفاء» شاه ولی اللّه دهلوی « م ۱۱۷۶» ج۱ ص ۳ به لفـظ: «من مات و لیس فی عنقه بیعه مات میته جاهلیه» آن را ذکر نموده و برای اثبات وجوب کفائی نصب خلیفه برمسلمین تاروزقیامت، بدان استدلال کرده است.

۶۴ «ازاله الغین» علامه مولی حیـدر علی بن محمـد فیض آبـادی هنـدی « م ۱۲۰۵» دربحث از بی اعتبـاری بعضـی از احـادیث بخاری ، چاپ دهلی ۱۲۹۵ به لفظ: «من مات ولم یعرف إمام زمانه مات میته جاهلیه» (المدخل حدیث غدیر از عبقات ص۶۱)

۶۵ «فواتح الرحموت » شـرح «مسـلم الثبوت» شـیخ محب اللّه بهاری هندی حنفی « م ۱۱۱۹» از عبـد العلی محمد بن نظام الدین محمـد انصاری هندی « م ۱۲۲۵» ج ۲ ص ۲۲۳ ۲۲۴ چاپ لکهنو ۱۸۷۸م به لفظ: «لم یفارق الجماعه احـد و مات إلا مات میته جاهلیه» به روایت از بخاری و نیز در چاپ بولاق در حاشیه مستصفی غزالی ج ۲ ص ۲۲۴.

۶۶ «نیل الاوطار بشرح «المنتقی فی الاخبار» » قاضی محمدبن علی شو کانی یمنی « م ۱۲۵۵» ج۷ ص۳۵۶ چاپ بیروت ۱۹۷۳ به لفظ: « من رای من أمیره شیئا یکرهه فلیصبر، فانه من فارق الجماعه شبرا فمات، فمیتته جاهلیه » ازابن عباس.

وبه لفظ: «من کره من أمیره شـیئا فلیصبر علیه، فإنّه لیس أحـد من الناس خرج من السـلطان شبرا فمات علیه إلاّ مات میته جاهلیه» از ابن عباس.

وبه لفـظ: «ومن خلع یـدا من طـاعه لقی اللّه و لاـ حجه له، ومن مات ولیس فی عنقه بیعه مات میته جاهلیه» از ابن عمر به نقل از مسلم.

وص ۳۵۷ به لفـظ: «من فـارق الجمـاعه شبرا فکأنّمـا خلع ربقه الإسـلام من عنقه» به روایت از حرث بن حرث اشـعری و نقـل از ترمذی و ابن خزیمه وابن حبان و روایت از ابن عباس به نقل از بزار وطبرانی در اوسط.

۶۷ «ینابیع الموده» شیخ سلیمان بلخی قندوزی« م ۱۲۹۴» باب۳۹ ص۱۳۷ چاپ

حیدریه نجف و ص۱۱۷ چاپ اسلامبول به لفظ: «وفی المناقب بالسند عن عیسی بن السری قال : قلت لجعفر بن محمد الصادق علیه السلام حدثنی عما ثبت علیه دعائم الإسلام، إذا أخذتُ بها زکّا عملی و لم یضرنی جهل ما جهلت.

قال: شهاده أن لااله الاّ اللّه وأنَّ محمدا رسول اللّه، والاقرار بما جاء به من عند اللّه وحق فی الأموال من الزکاه والاقرار بالولایه التی أمراللّه بها ولایه آل محمّد علیهم السلام قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم : « من مات ولم یعرف إمام زمانه مات میته جاهلیه، قال اللّه عزوجل : «اَطیعُوا اللّه ـَوَ اَطیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الاْمْرِ مِنْکُم».

فکان علیّ صلوات اللّه علیه ثم صار من بعده حسن ثم حسین ثم من بعده علیّ بن الحسین ثم من بعده محمّد بن علیّ و هکذا یکون الأمر، إن الأرض لاتصلح إلاّ بالإمام، ومن مات ولم یعرف إمام زمانه مات میته جاهلیه»

۶۸ « صیانه الإنسان عن وسوسه الشیخ دحلان» دردفاع از عقائد وهابی حجاز، تألیف محمدبن بشیر سهسوانی هندی وهابی « م ۱۳۲۶» چاپ مصر ص ۱۴۹ به لفظ: «لیس أحد یفارق الجماعه شبرا فیموت إلاّ مات میته جاهلیه»ازابن عباس.

وبه لفظ: «من خرج من الطاعه و فارق الجماعه فمات، مات میته جاهلیه» از ابوهریره به نقل از مسلم.

وص ۳۰۷ تا ۳۱۵ با الفاظ مختلف واسناد متعدد و ذکر مصادر، حدیث موضوع بحث را نقل وبدان استدلال کرده است.

ودرپایان باب مکمل مئه (صدم) ص ۶۲۵ به نقل از شیخ بهاء الدین عاملی در «اربعین» بعنوان حدیث متّفق علیه بین عامه وخاصه، وبه لفظ: «من مات و لم یعرف إمام زمانه مات میته جاهلیه» ونیز به نقل از ملل ونحل شهرستانی.

۶۹ «تاریخ آل محمد» علامه قاضی بهلول بهجت افندی، از اهالی قفقاز (آذربایجان شوروی) وساکن زنگنه زور ترکیه «م۱۳۵۰» که از زبان ترکی به فارسی ترجمه شده ودر آخر آن به لفظ: «من مات ولم یعرف إمام زمانه فقد مات میته جاهلیه»

ص :۳۵

وبه عنوان متفق علیه علمای خاصه و عامه این حدیث راذکر کرده است.

۷۰ «الامام جعفرالصادق» علامه محقق مستشار عبد الحلیم جندی مصری معاصر چاپ مجلس اعلای شئون اسلامی جمهوری مصر قاهره ۱۳۹۷ درپاورقی ص ۱۷۴ به لفظ: «من مات ولیس له إمام، فمیتته جاهلیه » بطور ارسال مسلم.

ص: ۳۶

راویان حدیث « من مات ولم یعرف...» واحادیث مشابه

توضیح این مطلب لازم است که مجموع راویان احادیث دسته اول (یعنی حدیث من مات ولم یعرف...) عبارت از هفت نفر از صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و راویان مورد قبول اهل تسنن بوده اند که به نوشته ذهبی در «الکاشف» صاحبان صحاح سته، از یک یک این هفت نفر روایات بسیاری نقل کرده اند، و عملا صدق گفتار و صحت روایات آنها را تایید و اعلام نموده اند، که اسامی آن ها به این قرار است:

۱ زید بن ارقم « م ۶۸» الکاشف ۱/ ۳۳۶ شماره ۱۷۳۸.

۲ عامربن ربیعه عنزی « م قبل ازعثمان» الکاشف ۲/۵۴ شماره ۲۵۴۹.

۳ عبد اللّه بن عباس « م ۶۸» الکاشف ۲/۱۰۰ شماره ۲۸۲۹.

۴ عبداللّه بن عمربن خطاب « م ۷۴» الکاشف ۲/۱۱۲ شماره ۲۹۰۱.

۵ عویمر بن مالک معروف به ابوالدّرداء « م ۳۲» الکاشف ۲/۳۵۸ شماره۴۳۸۸.

۶ معاذ بن جبل « م ۱۸» الکاشف ۳/۱۵۳ شماره ۵۵۱۱ .

۷ معاویه بن ابی سفیان « م ۶۰» الکاشف ۳/۱۵۷ شماره ۵۶۱۷ .

واما راویان احادیث دسته دوّم (که با «من خرج» ، «من فارق» ، «من خلع» و امثال این کلمات آغاز شده است) عبارتند از نامبردگان فوق به اضافه:

۱ ابوهریره دوسی « م ۵۷/۵۹ ».

۲ انس بن مالک « م ۹۳» که به نوشته ذهبی در «الکاشف» ۳/۳۸۵ تحت شماره ۴۳۳ بخش کنی و ۱/۱۴۰ بشماره ۴۸۳ از این دو نیز در تمام صحاح سته بطور فراوان نقل حدیث شده است.

نظریه یک فیلسوف مصری یا اسلام شناس غرب زده

اکنون که اسناد حدیث «من مات ولم یعرف ...» و دیگر احادیث مشابه به نظر خوانندگان از اهل تحقیق رسید، توجّه شما را به گفتار یک شخصیت علمی، به نام دکتر علی سامی النشّار مصری (استاد فلسفه اسلامی در دانشگاه اسکندریه وموءلف کتاب «نشأه الفکر الفلسفی فی الاسلام در ۲۲۰۰ صفحه ») پیرامون این حدیث جلب می کنم، و آن گاه می پردازیم به بحث و بررسی پیرامون اصل حدیث و لوازم آن.

نامبرده در ج ۲ ص ۲۱۷ نوشته است:

إنّ حدیث: « من مات و لم یعرف إمام زمانه مات میته جاهلیه»، هو حدیث شیعیٌ لیصحّحوا به مذهبهم فی الامامه»

حدیث «من مات ...» حدیث شیعی است ، یعنی ساخته شده شیعه (که در مصادر مربوطه اهل تسنن خبری و نشانی از آن وجود ندارد) تا به وسیله آن درستی مذهب خود را در امر امامت ثابت کنند.

ما قضاوت پیرامون ارزش این گفتار و راست و دروغ بودن آن رابه عهده خوانندگان اوراق قبلی این کتاب محوّل می کنیم، اما می گوئیم این سخن بهترین دلیل و نشانگر آن است که: نشّار از هرکسی نسبت به علم حدیث جاهل تر و از مصادر حدیثی نا آگاه تر بوده است، یا حداقل می خواسته است با فلسفه بافی و سفسطه بازی یک چنین حدیث مسلّمی را تکذیب و چنین وانمود کند که پایه واساس مذهب امامتی شیعه بر اساس یک حدیث، آن هم حدیث خود ساخته می باشد، و اینکه عالم و استاد فلسفه است، پس دیگر چه توقعی از دیگر اسلام شناسان غربی و جیره خواران دستگاه ها و عوام و جاهلان ایشان؟.

آری اسلامی که امثال نشّار مصری یا بعضی اسلام شناسان ایران خودمان از قلم و زبان کفّار یهودی و مسیحی بشناسند، نتیجه اش همین گونه اظهار نظرهاست، و اگر چنین برخوردی را با آیات قرآن هم بنمایند، بعید نیست و امری است عادی.

جالب توجه اینکه گاهی افرادی با عنوان محقق و حدیث شناس بعضی ازاحادیث مسلم و غیر قابل انکار را با دلائل واهی تخطئه می کنند، و صریحا مدعی از بی اعتباری آن می گردند، خصوصا احادیث و روایاتی که در جهت امام شناسی مورد استفاده و استناد شیعه قرار گرفته باشد، که نمونه اش فراوان است.

اما خوشبختانه با مراجعه به برخی از کتاب های جرح و تعدیل و حدیث شناسی که در اختیار بود،(۱) معلوم شد هیچ گونه شک و تردیدی در سند یا متن حدیث « من مات و لم یعرف...» وجود نداشته و عموم حدیث آوران و حدیث شناسان آن را تلقّی به قبول نموده، و بسیاری از آنها هم خود از ناقلان و استدلال کنندگان بدین حدیث اند، که دیگر نیازی به توضیح ندارد.

ص: ۳۹

۱- ۱ «تأویل مختلف الحدیث»، ابن قتیبه دینوری چاپ قاهره . «کتاب المجروحین» ابو حاتم تمیمی بستی چاپ حیدرآباد هند که تحت شماره های ۱۸ و ۱۹ حدیث را از وی آوردیم. «الموضوعات» ابن جوزی ۱ ۳ چاپ قاهره. «المنار المنیف فی الصحیح والضعیف» ابن قیم جوزیه، چاپ حلب. «میزان الاعتدال» شمس الدین ذهبی چاپ مصر «لسان المیزان» ابن حجر عسقلانی «اسرار المرفوعه فی أخبار الموضوعه» ملاعلی قاری چاپ مصر. «کشف الخفاء» عجلونی چاپ مصر. «أسنی المطالب فی أحادیث مختلفه المراتب»ابن حوت بیروتی چاپ حیدرآباد. «کشف الحثیث » برهان الدین حلبی چاپ بیروت. «تمییز الطیب من الخبیث» عبدالرحمن شیبانی چاپ بیروت. «العلل الوارده فی الاحادیث» دارقطنی که تحت شماره ۱۵ حدیث راازاونقل کردیم

نظری بر جاهلیت و مرگ جاهلی

نظر به اینکه در احـادیث مربوطه ، موضوع بحث «مرگ جـاهلی» هر کسـی است که امام زمان خود را نشـناسد و یا از فرمان او سرپیچی کنـد و یـا از جمـاعت تحت لوایش جـدا گردد، نخست می پردازیم به توضـیح مختصـری در بـاره دوران جـاهلیت از دیـدگاه قرآن و تاریـخ، تـا معلـوم شـود مرگ جـاهلی از چـه قرار است؟ و آن گـاه می پردازیم به بحث امـامت و آنچه از این حدیث به دست می آید.

بنابر شـرحی که در قرآن مجید و مصادر تاریخی آمده، زندگی شـرک آمیز مردم عرب پیش از طلوع خورشید درخشان اسلام و بعثت پیـامبر انسان ساز، با انواع کجروی های اعتقادی، نابسامانی های اجتماعی، هرج ومرج های اخلاقی، ناامنی های جانی، مالی ، ناموسـی ، و فاصله طبقاتی، تعصب ها و تبعیض های نژادی و غیر نژادی دست به گریبان بود . که این وضعیت به دوران جاهلیت شناخته گردیده است.

در این دوران هیـچ خبری از علم و دانش ، عـدالت و عواطف انسـانی، امنیت و آرامش خـاطر، نظم و قـانون، و حیا و شـرم در جامعه عرب نبود.

دختران با زنده به گور شدن از صحنه حیات خارج می شدند، و پسران با نفی ولد از طرف پدران و پسر خوانده شدن از طرف افراد بیگانه از صحنه زندگی خانوادگی بدر می رفتند.

اگر دخترها بطور مخفی و به دور از چشم پـدران زنـده می ماندند، آن چنان دست به گریبان انواع ذلت ها و ظلم و محرومیت از حقوق انسانی می شدند ، که اگر بدتر از زنده به گوری نبود، دست کمی هم از آن نداشت.

یگانه هنر آن ها سـرودن اشـعار و قصائد بود که آن هم معمولاً درباره خصوصـیات شتران و یا توصیف اعمال غیر اخلاقی و... خلاصه می شد.

کشتارهای دسته جمعی بود که با یک یا چند بیت شعر در باره نقص بدنی شخصی یا شتری از قبیله دیگر به راه می افتاد، و با روی خاک افتادن ده ها کشته انسان و غارت شتران و گوسفندان طرفین پایان می یافت.

انواع قمار، برد و باخت و بخت آزمائی،

برهنه و عریان طواف کردن زن و مرد به دور کعبه مقدسه،

نصب پرچم فاحشه گی بر بام خانه ها،

خوردن شراب، خون، گوشت مردار، خوک و...

نرفتن زیر بار حقّ و منطق انسانی و افتخار به انساب و خود پسندی بود که در سراسر منطقه عربستان بخصوص در مکه معظمه معمول و رائج بود.

هم چنان که روش اخلاقی آنها نمایش گر کینه توزی ، تفاخر، تکبر و دیگر رذائل و صفات نفرت انگیز عمومی بود.

قرآن مجید در آیات متعددی به گوشه هائی از زندگی نکبت بار مردم جاهلیت اشاره فرموده که با دقت در آنها، به سرنوشت شوم جاهلیت و مرگ جاهلی ، پی خواهیم برد.

و اینک به برخی از آن آیات پیرامون روش عقیدتی، عملی و اخلاقی مردم آن روز اشاره خواهیم کرد:

۱ «... یَظُنُّونَ بِاللّه ِ غَیْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجاهِلِیَّهِ. . . »(۱)

« ... گمانهای نادرستی (همچون گمان های جاهلیت) در باره خدا داشتند»

شأن نزول آیه درباره مسلمانان جنگ احد است که بعضی دچار وسوسه شده می گفتند: «هَلْ لَنا مِنَ الاْمْرِ مِنْ شَیْ ءٍ»(۲)

آیا بااین وضع ناهنجار که مشاهد می کنیم ممکن است پیروزی نصیب ما شود؟

و چنان بود که وعده های خداوند را به وسیله پیامبر، دروغ و بی پایه می پنداشتند، پس آیه نازل شد که آن ها همانند دوران جاهلیت و قبل از اسلام،

۱- ۱ ، ۲ سوره آل عمران: ۳/۱۵۴.

درباره خدا، گمان های نادرست به خود راه داده و ابراز می کنند.

۲ «قَرْنَ فی بُیُوتِکُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِیَّهِ الْأُولی»(۱)

« و شما (همسران پیامبر) در خانه های خود بمانید و همچون دوران جاهلیت نخستین (قبل از اسلام) که زنان در میان مردم با خودنمائی و بی بند وباری در لباس بیرون می آمدند ظاهر نشوید.»

و از این آیه معلوم می شود زنان عهد جاهلیت (همچون برخی زنان مسلمان کنونی که به تقلید از زنان غیر مسلمان پرداخته اند) با انواع آرایش ها و لباس های هوس انگیز و به دور از عفت، یا برهنه و عریان، در برابر مردان بیگانه رفت و آمد و خودنمائی می کردند، که سرنوشت این گونه زنان همان سرنوشت اهل جاهلیت است.

۳ «أَفَحُکْمَ الْجاهِلِیَّهِ یَبْغُونَ وَ مَن اَحْسَنُ مِنَ اللّه ِ حُکْماً لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ»(۲)

« (ای پیامبر) آیا آنها حکم جاهلیت (داوری بیجا و ظالمانه) را از تو می خواهند، و چه کسی برای افراد با ایمان بهتر از خدا حکم می کند.»

به نوشته بعضی مفسران ابن عباس نقل کرده که: گروهی از بزرگان یهود طبق توطئه قبلی از پیامبر خواستند در نزاعی به نفع آنان رأی دهد، تا به او ایمان آورند، و از این رهگذر حضرتش را از آئین خود منحرف سازند. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از چنین قضاوت ناحقّی خودداری کرد، پس آیه فوق نازل گردید و بدین وسیله توطئه آنها را فاش و پیامبر را آگاه نمود.(۳)

در این جا توضیح این مطلب لازم است که قبل ازاسلام انواع تبعیض های نژادی، فامیلی، طبقاتی و حتی جنسی (بین زن و مرد) در رابطه با تقسیم ارث، داوری، نکاح، اجراء حدود، قصاص و دیات، و دیگر شئون حیاتی و قضایا از قبیل الحاق زنا زاده به یکی از افرادی که با مادر بچه زنا کرده، و قلمداد نمودن

۱- ۱ سوره احزاب: ۳۳/۳۳.

۲- ۲ سوره مائده: ۵/۵۰.

۳- ۳ «تفسیر المنار» ۶/۴۳۱، به نقل از تفسیر نمونه ۴ /۴۰۴.

اورا درردیف فرزنـدان نکاح، برقرار بود که به حکم آیه فوق همه آنها محکوم به حکم جاهلی گردیده و از نظر اسـلام مردود به حساب آمده است.

و یـک نمـونه از موضوع اخیر این بود: معـاویه ، زیـاد فـاحشه زاده را به پـدرش ابوسـفیان ملحق کرد ، تـا به این وسـیله او را به همکاری با خود بر علیه اهل بیت و کشتار شیعیان امیرموءمنان علیه السلام تشویق و ترغیب کند ، که مشروح این قضیه را عموم مورخین ، در شرح حال آن دو نفر آورده اند.(۱)

در حالی که به اتفاق شیعه و سنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

« الولد للفراش و للعاهر الحجر » (۲)

« فرزند قانونی ومشروع مربوط به هم بستری بر اساس نکاح است، و زناکار محکوم به سنگسار باشد.»

و امام امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«الحُکْمُ حُکْمان ، حُکْمُ اللّه و حُکمُ الجاهلیه، فَمَن أخطاء حکمَ اللّه حَکَمَ بحکم الجاهلیه.»(۳)

ص :۴۳

۱- ۱ «تاریخ یعقوبی»۲/۱۹۴. «مروج الذهب» ۲/۵۶. «ابن عساکر» ۵/۴۰۹. «کامل ابن اثیر» ۳/۱۹۲. «ابن ابی الحدید» ۱۶/۱۷۹. و دنبـاله آن، «تاریخ الخلفاء سیوطی» ص ۱۳۱. «نصایـح الکـافیه» ابن عقیل حضـرمی ص ۷۸ ۸۲ بـه نقـل از ابـن اثیر و دیگران. «الغدیر» ۱۰/۲۲۵ ۲۲۷.

۲- ۲ «صـحیح بخاری» ۲/ ۱۹۹ بخش فرائض. «صـحیح مسـلم» ۱/۴۷۱ بخش رضاع. «صـحیح ترمـذی» ۱/۱۵۰ و ۲/ ۳۴ . «سنن نسائی» ۲/ ۱۱۰. «سنن ابی داوود» ۱/ ۳۱۰. «سنن بیهقی» ۷/ ۴۰۲، ۴۱۲ ودیگر مصادر مربوطه و مذکور در «الغدیر» ۱۰/ ۲۱۶.

۳- ۳ «تفسیر نور الثقلین» ۱/۶۴۰، به نقل از «کافی».

« حکم دوگونه باشد ، حکم خدا و حکم جاهلیت ، بنابراین هرکس درمورد حکم خدا به خطا رود به حکم جاهلیت تن درداده است.»

و بدین ترتیب ملحق کردن زیاد به ابوسفیان توسط معاویه ، یک کار صد در صد جاهلی و بر خلاف اسلام بوده است.

۴ «اِذْ جَعَلَ الَّذینَ کَفَرُوا فی قُلُوبِهِمُ الْحَمِیَّهَ حَمِیَّهَ الْجاهِلِیَّهِ، فَاَنْزَلَ اللّه ُسَکِینَتَهُ عَلی رَسُولِه وَ عَلَی الْمُوءْمِنینَ وَاَلْزَمَهُمْ کَلِمَهَ التَّقْوی وَ کانُوا اَحَقَّ بِها وَ اَهْلَها وَ کانَ اللّه ُبِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلیماً»(۱)

« (به خاطربیاورید) هنگامی را که کافران در دلهای خود خشم و نخوت جاهلیت داشتند پس (در مقابل)، خداوند آرامش و سکینه را بر رسول خود و موءمنان نازل فرمود و تقوی را همراه و مصاحب انفکاک ناپذیر آن ها ساخت که از هرکس شایسته تر واهل ومحل آن بودند، وخداوند به هر چیز عالم است.»

شأن نزول آیه مربوط به قضایای حدیبیّه است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم با جمعی از مسلمانان می خواستند به مکه مشرف شوند و مراسم عمره و قربانی را انجام دهد ، اما کفار و مشرکین از روی عصبیت و خشمی که از پیامبر و همراهانش در دل داشتند، مانع ورود آن حضرت و موءمنان به خانه خدا و انجام مراسم گردیده و گفتند: اگر اینها که در میدان جنگ پدران و برادران ما را کشته اند وارد سرزمین و خانه های ما شوند و سالم باز گردند عرب درباره ما چه خواهد گفت و چه اعتبار و حیثیتی برای ما باقی خواهد ماند ؟!

۵ « وحُرِّمَتْ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَهُ وَالدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزیرِ وَ ما اُهِّلَ لِغَیْرِ اللّه ِ... وما ذُبِحَ عَلَی النُّصُبِ وَاَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالاْزْلامِ ذلِکُمْ فِسْقٌ...»(۲)

۱- ۱ سوره فتح: ۴۸/۲۶.

۲- ۲ سوره مائده: ۵/۳.

۶ «اِنَّمَا الخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الاَنْصابُ وَ الاَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فَاجْتَنِبُوه...»(۱)

خداونـد با ایراد این دو آیه، گوشت های میته، خوک، خون و آنچه با نام غیر خدا ذبح شده باشد و آنچه طبق معمول جاهلیت به طریق قمـار (انصاب) و بخت آزمائی (ازلام) به دست می آیـد ، و شـراب و قمار و... را تحریم فرموده، در حالی که همه آن ها در میان اهل جاهلیت جاری و مورد استفاده بوده است.

۷ «وَ اِذَا الْمَوْوءدَةُ سُئِلَتْ بِاَیِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ»(۲)

«آن گاه که دخترزنده بگور شده مورد سؤال واقع شود که به چه گناهی کشته شده است»(۳)

یکی از روشهای ظالمانه و احمقانه بعضی ازقبائل عرب در عصر جاهلیت ، زنده به گور نمودن دختران، هنگام ولادت بود، که خداونـد بـانزول آیه فوق، خـاطر نشـان فرموده که از این گنـاه بازپرسـی می شویـد و مرتکبان این جنایت بایـد پاسـخگوی آن باشند.

ناگفته پیـداست که افراد جاهلیت در نتیجه این گونه عقائد و اعمال دست به گریبان سـخت ترین نوع مرگها بوده و سـرنوشتی جز جهنم نداشته اند. که انواع عذاب ها و کیفرهائی که ضمن آیات:

۱ «اِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا وَ ماتُوا وَ هُم کُفّارٌ اُولئِکَ عَلَیْهِمْ لَعْنَهُ اللّه ِ وَ الْمَلائِکَهِ وَالنّاسِ اَجْمَعینَ»(۴)

۲ «اِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا وَماتُوا وَهُم کُفّارٌ فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْ اَحَدِهِمْ مِلءُ الاَرْضِ ذَهَباً

ص: ۴۵

۱- ۱ سوره مائده: ۵/۹۰ .

۲- ۲ سوره تکویر: ۸۱/۹.

۳- ۳ «در المنثور سیوطی» ۶/۳۲۰.

۴- ۴ ترجمه: محققا کسانی که به کفر گرائیدنـد و در حالی مردنـد که کافر بودنـد بر ایشان است لعنت خـدا و ملائکه و مردم همه و همه. سوره بقره: ۲/۱۶۱.

وَلَوْ افْتَدی بِه اُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ اَلیمٌ وَ مالَهُمْ مِنْ ناصِرینَ»(۱)

۳ «اِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبیلِ اللّه ِ ثُمَّ ماتُوا وَ هُمْ کُفّارٌ فَلَنْ یَغْفِرَ اللّه ُ لَهُم»(۲)

و دیگر آیاتی از این قبیل که در باره کافران و مشرکان وارد شده، برای آنها جاری و مهیا خواهد بود.

بنابراین کسانی هم که رسما کافر نباشند ولی به علتی همچون نشناختن امام راستین و رهنمود کننده به حق محکوم به مرگ جاهلی شوند سرنوشتشان همانند کافران و بت پرستان جاهلی بوده و خواهد بود.

زیرا به شرحی که از این پس می آید تنها در پرتو شناخت امام بر حق هرزمانی و علم آموزی وپیروی از وی می توان از اصل کفر و شرک و بیراهه روی در اسلام و لوازم شوم آن در دنیا ، واز کیفر عقیده و عمل به کفر و شرک در عالم پس از مرگ و قیامت رهائی جست و دیگر هیچ.

مگر نه این است که فرقه حنبلی وهابی ، که تنها خود را مسلمان واقعی دانسته و حتی دیگر فرق سنی (حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی های غیر وهابی) را تکفیر نموده و گمراه و مشرک می دانـد، خود پایبنـد به انواع عقائد شرک آمیز و انحرافی از قبیل تجسّم خدا و روءیت عینی او در خواب و قیامت، یا انکار مسئله شفاعت، و بیکاره دانستن پیامبر در قیامت وامثال این خرافات و کجرویهای عقیدتی شدند، که متقابلاً علما و دانشمندان دیگر فرق و مذاهب اهل تسنن به

ص :۴۶

۱- ۱ ترجمه: کسانی که کافر شدنـد ودر حال کفر از دنیا رفتنـد اگر روی زمین پر از طلا باشـد و آن را به عنوان فـدیه (کفاره کـافر ازدنیـا رفتن و روش کفرآمیز خویش) بپردازنـد هرگز از آنهـا قبول نخواهـد شـد و برای آنهـا مجـازات دردنـاک هست ویاوری ندارند. سوره آل عمران: ۳/۹۱.

۲- ۲ ترجمه: کسانی که کـافر شدنـد و مردم را از راه خـدا بـاز داشـتند، سپس در حال کفر از دنیا رفتنـد خـدا هرگز آنان را نخواهد آمرزید. سوره محمّد: ۴۷/۳۴. واین گروه ممکن است همان مشرکان مکه یا یهود مـدینه یا هردو باشند که از آنها به کافر و باز دارنده از راه خدا تعبیر گردیده.

رویاروئی و رد نویسی و تکفیر ابن تیمیه (مبتکر و بنیانگزار اصلی این عقائد) و محمّد بن عبد الوهاب (که مروج و مجری و پایه گذارفرقه وهابی سعودی بود) اقدام کردند(۱) و همه اش ناشی از نشناختن ائمه بر حق بعد از پیامبر یا شناختن توأم با ترک پیروی و بالاخره کوتاه شدن دست آنها از آثار علمی اهل بیت عصمت وطهارت علیهم السلام بوده و می باشد.

البته با مراجعه به کتابهای کلامی و مصادر عقیده شناسی مخالفان و منحرفان از اهل بیت ، بدین حقیقت پی خواهیم برد که فرق عقیدتی و فقهی اهل سنت هر یک دچار انواع انحرافات و اختلافات بین خودشان بوده و هستند که متاسفانه تعصب های قومی و نژادی و وابستگی همه جانبه علمای دینی و روحانیون آنها در هر عصر و زمانی به دستگاههای حکومتی و ترس از حق گوئی ، مانع از گرایش آنها به حق و مانع از بیان حقیقت برای مردم عوام و گمراهان بوده و هست.

ص: ۴۷

۱- ۱ لازم به ذکر است یکی از معاریف اهل سنت به نام احسان عبد اللطیف بکری، جزوه ای نوشته شامل معرفی دهها کتاب و رساله به قلم علما و دانشمندان مذاهب اربعه اهل سنت در ردّ ابن تیمیه و محمّدبن عبدالوهاب، وایراد نقاط ضعف کتاب های آن دو و ابطال عقاید وهابیگری، که در پایان کتاب «هذی هی الوهابیه» علامه محمد جواد مغنیه از علمای لبنان درج و برای سوّمین بار وسیله سازمان تبلیغات بسال ۱۴۰۸ ه چاپ و منتشر شده. نیز صدیق گرامی علامه سید مرتضی رضوی را کتابی است در تاریخ سیاسی این فرقه به نام «صفحه عن آل سعودالوهابیین» بسیار جالب و روشنگر نسب یهودی آل سعود، که درپایان آن هفتادو سه کتاب به قلم علما ونویسندگان اهل تسنن در ردّ وهابیها وسعودیها معرفی می شود. این کتاب و نیز ترجمه آن، توسط سازمان تبلیغات اسلامی به چاپ رسیده است. و از همه مفصل تر مقاله ارزنده دانشمند محترم سید عبداللّه محمد علی است تحت عنوان «معجم ما ألّفه علماء الأمه الاسلامیه ، للردّ علی خرافات الدعوه الوهابیه» شامل معرفی ۲۱۳ جلد کتاب و رساله علمای شیعه و سنی به زبانهای مختلف، در ردّ جنایات وهابیها، و خرافات ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب، که با تحریک عوامل انگلیس و تکیه بر گفته های ابن تیمیه و تبانی با خاندان سعودی، وهابیگری راابداع و به راه انداخت.(این مقاله در مجله وزین و پر ارزش «تراثنا موسسه آل البیت قم » به شماره ۱۷ ص ۱۴۶ ۱۷۸ به چاپ رسیده، مراجعه شود.

نقش امام بر حق و شرائط اصلی آن

اکنون که تا حـدودی معنای جاهلیت و مرگ جاهلی روشن شد، می گوئیم: باتوجه به اینکه کلمه «امام» به معنای پیشوا و رهبر است و در قرآن مجیـد بطور مکرر هم موضوع امامان کفر صـفت و دعوت کننـده به آتش مطرح شـده(۱) وهم از امامانی که رهنمود به امر خدا می کنند سخن به میان آمده است ،(۲) شکی نیست که افراد تحت عنوان کلمه «امام» می توانند در هریک از دو جبهه حق و باطل نقش داشته باشـند و مردم را به راه خیر یا شرّ، خدا یا شیطان ، سعادت یا شقاوت، و در پایان به بهشت یا جهنم گرایش دهند.

اما باید بدانیم امامی که طبق احادیث وارده نشـناختن او مرگ جاهلی را در پی دارد و سرپیچی از اطاعت و پیرویش جهنم را ، آن امام بر حق واجد شـرایط و دعوت کننده به امر الهی است، نه امام کفر صفت و دعوت کننده به آتش و آلوده به انواع فسق و فجور.

بنا براین چنین امامی قبل از هر چیز باید دو شرط را دارا باشد:

۱ برخوردار از بالاترین مقام علمی و عالی ترین روش اخلاقی و لیاقت همه جانبه ای باشـد که بتوانـد مسـئولیت مطلقه امامت و پیشوائی را در جهت آموزش و پرورش مردم در قلمرو وسـیع و پهنـاور امـامت و رهـبری اسـلامی به عهـده گیرد و بـدون هیچ گونه قصور یا تقصیری ، از عهده پاسخگوئی به

۱- ۱ مثل «فقاتلوا أئمهَ الکفر انّهم لا ایمان لهم لعلّهم ینتهون » سوره توبه: ۹/۱۲. «وجعلنا هم أئمهً یدعون الی النار و یوم القیامه لاینصرون» سوره قصص: ۲۸/۴۱.

۲- ۲ مانند «وجعلناهم أئمه یهدون بأمرنا...» انبیاء ۲۱/۷۳ «وجعلنا منهم ائمه یهدون بأمرنا لمّا صبروا...» سجده ۳۲/۲۴

سؤال هـای مربـوطه برآیـد، همچنیـن در جهـت رفع نیازهـای مـادی و معنـوی جـامعه مسـلمان از ارائـه طرحهـای اصـلاحی و رهنمودهـای عقیـدتی، علمی، اخلاقی، اجتماعی، و سیاسـی نسـبت به هر شـخص یا گروه یا پیشامـدی عاجز و ناتوان نباشـد، تا پیروان خویش را از مرگ جاهلی رهانیده و به سعادت ابدی برساند.

۲ آن چنـان برخوردار از پـاکی همه جـانبه و مصونیت از هوی و خطـا باشـد که نه تنهـا خود دچار کجرویهای عقیـدتی، علمی وعملی نگردد، بلکه یکایک گروهها و افراد مردم را از هر طبقه به حق رهنمود نماید و گرایش به اسـلام واقعی و به دور از هر انحرافی دهد.

ناگفته پیداست چنین امامی که شناختن یا نشناختنش بدین گونه سرنوشت ساز است و کار بهشت یا جهنم آدمی را یکسره می کنـد، حتی بـا یـک نمونه سوء سـابقه یـا خطـای علمی و عملی و آلودگی اخلاقی یا سیاسـی، دیگر نمی توانـد آن چنان مورد اعتماد مردم باشد که سـرنوشت ابدی خود را با کمک او تعیین و یکسره نمایند، و همان یک لغزش نشان گر آسیب پذیری او است و امکان تکرار اشتباه و لغزش، سبب سلب اعتماد افراد از او می شود.

آری اگر پیـامبران الهی یـا امامان مورد قبول شـیعه اثنی عشـری همگی حتی از کوچکترین خطا و گناه پاک و منزه و از حالت آسـیب پـذیری به دور بوده انـد، به خـاطر آن است که هماننـد ابراهیم که با کلمه «اِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ اِماماً»(۱) منصب امامت حقّه به او اعطـا شـد و نیز داود که با کلمه «اِنّا جَعَلْناکَ خَلیفَهً فِی الاَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّاسِ بِالْحَقِّ»(۲) مفتخر و منصوب به مقام خلافت حقه الهی گردیـد، همگی از طرف خـدا تعیین و معرفی و مأمور انجام وظیفه شـده انـد و خداونـد هم خود مراقب آنها بوده است.

۱- ۱ سوره بقره: ۲/۱۲۴ .

۲- ۲ سوره ص: ۳۸/۲۶.

اما پیشوایان و زمامداران انتخابی توأم با دسیسه ، زور و تهدید (مثل ابوبکر) یا انتصابی (مثل عمر) یا نقشه و زور (مثل عثمان) یا زور و کشتار (مثل معاویه) یا ارثی و زوری (مثل یزید وخلفای مروانی و عباسی)(۱) هیچ یک از چنین مصونیت و مراقبتی برخوردار نبوده و تاریخ های دست نویس پیروان خود این عده، بیان گر زندگی سراسر آلوده به خطا و گناه وانواع تجاوزهای جانی، اخلاقی و مالی، ولغزش و فراموشی، تند روی و سهل انگاری و تبعیض در اعطاء حقوق و اجراء حدود، وغرض ورزیهای یکایک آنها بوده و هست، که بالاخره یا ظالم به نفس بوده اند یا ظالم به دیگران و یا هر دو، و خداوند ذیل آیه ای که گذشت در پاسخ ابراهیم خلیل اش که پرسید: «از ذریه من هم کسی به مقام امامت ورهبری خواهد رسید؟»، فرمود: «عهد من یعنی مقام امامت و رهبری از جانب من به ظالمان نخواهد رسید» و ظالم در این جا شامل هر دو نوع ظالم به نفس و ظالم به غیر می باشد، و تو خود (ای برادر و خواهری که از مرگ جاهلی می ترسی) حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

---

۱ - ۱ یک نمونه آن، گرفتن بیعت توسط سلیمان بن عبدالملک برای عمر بن عبد العزیز بود، که به هنگام مردن چون فرزندانش یکی غائب و دیگری صغیر بود، براساس پیشنهاد یکی از درباریانش به نام رجاء بن حَیوَه، به خاطر ترس از نارضایتی برادران خود نامه سربسته ای مبنی برجانشینی عمربن عبدالعزیز و پس از آن برادرش یزید بن عبدالملک نوشت و مهر بر آن زد و به دست رجاء بن حیوه داد تا طبق محتوای مجهول آن مردم را وادار به بیعت نمایند و چون مردم از شخص مورد نظر بی خبر و ناآگاه بودند ازبیعت با خلیفه این چنینی امتناع کردند، پس سلیمان به فرمانده پلیس دستور داد مردم را جمع و وادار به بیعت کن پس هرکس امتناع کرد او را گردن بزن، و چون مردم این چنین دیدند بیعت کردند ، (به شرح سیوطی درتاریخ الخلفاء ص ۲۲۶).

کلام امیرمؤمنان علیه السلام پیرامون نقش امام زمان هر زمانی و شناختن

یا انکار طرفینی امام و مردم یکدیگر را.

امام امیرمؤمنان علیه السلام در ضمن خطبه ای که بعد از قتل عثمان و به هنگام بیعت مردم با آن حضرت ایراد کرد، فرمود:

«و انّماالأئمهُ قَوّام اللّه علی خَلقِه و عُرفاوءه عَلی عِباده ولایَدخُلُ الجَنّه الا مَن عَرَفَهُم وعَرَفوه، ولا یَدخُلُ النّارَ الا مَن أنکرهُم وأنکرُوه...»(۱)

« محققا امامان (بر حق) دست اندرکاران الهی بر خلق خدا هستند و آگاهان مراقب از طرف او بر بندگانش، کسی به بهشت نخواهد رفت مگر اینکه آنان را بشناسد و آنها نیز او را بشناسند و هیچکس به دوزخ نخواهد رفت جز آنکه پیشوایان (بر حق) را انکار نماید و آنان وی را جزء پیروان خود ندانند.»

همان طوری که می بینیم این سخن امیر موءمنان علیه السلام با تعبیراتی که در آن آمده و سبب بهشت رفتن و نیل به سعادت ابدی را ، شناختن طرفینی امام و مردم قرار داده و باعث جهنم رفتن را انکار هر یک از مردم و امام، دیگری را بهترین توضیح و تفسیر کلمه امام در حدیث «من مات ولم یعرف إمام زمانه...» و بیانگر مقصود از فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است که امامی که شناختن او و اعتراف به او وسیله رفتن به بهشت است و نشناختن او و مایه جهنم، امام انتخابی مردم یا امام تحمیلی و دروغین نیست، بلکه امامی می باشد که از طرف خداوند قائم به امر شده و سمت مراقبت و تولیت بر آفریدگانش به او واگذار گردیده.

۱- ۱ «نهج البلاغه» خطبه ۱۵۲. «شرح ابن ابی الحدید» ۹/۱۵۲ ۱۵۵. «غررالحکم» حرف الالف ص ۲۳۵.

نیز از فرموده امیر موءمنان علیه السلام : «الأئمه قُوّام اللّه علی خَلقه» بدین واقعیت پی خواهیم برد که باید در هر عصر و دوره ای از اعصار و دورانهای اسلامی کسی وجود داشته باشد که تحت عنوان «امام » و « پیشوا» قائم بر خلق خدا و مراقب بر بندگان او باشد تا مردم در سایه رهبری او به حقیقت اسلام دست یافته و به احکام و عقاید بی قلب و غش و به دور از انحراف و اشتباه آن عمل نمایند.

و در صورتی که چنین امامی وجود نداشته باشد، دیگر موضوع شناخت او که مایه بهشت و انکارش که مایه جهنم است منتفی و امری نا معقول است.

چگونگی تعیین امام

به موجب اضافه کلمه «امام» به کلمه «زمان» و کلمه «زمان » به ضمیری که مرجعش کلمه «مَن » است، یک یک مردان و زنان از ده ها و صدها ملیون مسلمان در هر زمان، و به عبارت دیگر از روز درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تا هم اکنون که قرن چهاردهم از دوران حضرتش را پشت سر نهاده ، میلیاردها مسلمان آمده و رفته اند، همه و همه بدون استثنا موظف به شناختن امام زمانی بوده و هستند که هم زمان با آنها و در دوران زندگی هر یک از افراد و گروه ها، متصدی مقام امامت و رهبری بوده و در حال حاضر و از این پس نیز امام زمان واجب الاطاعه می باشند، وگرنه به حکم این حدیث و صراحتی که دارد مرگش، مرگ جاهلی و بیگانه از اسلام بوده و خواهد بود.

طبق نوشته مورخان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم از آغاز امر نبوت و نخستین روزهای بعثت این حقیقت را خاطر نشان فرمود که هیچ فرد یا گروهی و حتی حضرتش خود مختار در تعیین زمامدار و خلیفه بعد از خود نیست، بلکه اختیار و انتخاب آن به دست خداست.

به عنوان نمونه هنگامی که دین اسلام را به قبائل عرب عرضه می داشت و

آنها را به اسلام دعوت می کرد، به قبیله «بنی عامر بن صعصعه» برخورد کرد، و چون آنها را به اسلام دعوت نمود، آنها پاسخ دادند: اگر به پیروی تو در آئیم و تو بر مخالفان خود پیروز شوی، زمام امر بعد از خود را به دست ما می دهی؟».

فرمود: « زمام امر به دست خداست، و هر طوری که او بخواهد عمل خواهد کرد» ودر نتیجه آنها از پذیرفتن اسلام و همکاری با حضرتش سرباز زدند.(۱)

نظریه شیعه در تعیین امام

شیعه بر این عقیده است که شناختن چنین امامی که انتخابش همانند پیامبر از طرف خداست ، با ویژگی هائی که دارد، از قدرت افراد و گروهها و هیئت هابیرون بوده، و تنها پیامبر از جانب خدا و نیز امامان پیشین از طرف پیامبر می توانند او را تعیین و معرفی نمایند ، تا مردم از او پیروی کرده و رهنمودهای او را اطاعت کنند.

نیز شیعه می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم ضمن احادیث فراوانی که از حیث سند و راوی و مصادر حدیثی و تاریخی غیر قابل انکار است، جانشینان پس از خود و امامان راستین اسلامی را که از طرف خدا معیّن و در عدد دوازده محدود گردیده بطور صریح و قاطعانه معرفی و اعلام فرمود.

ص :۵۳

---

۱ - ۱ «سیره ابن هشام» ۲/۶۶ و در چاپ دیگر ۲/۳۲. «روض الأنف» سهیلی ۱ / ۲۶۴. «تاریخ طبری» ۲/۸۴ . «اعلام النبوه ماوردی» بنقل مناقب ابن شهرآشوب ۱/۲۵۷ «بهجه المحافل » عماد الدین عامری حرضی ۱/ ۱۸ چاپ ۱۳۳۰. «سیره حلبی» ۲/۳. «حیات» دکتر هیکل مصری ص ۱۵۲. «سیره زینی دحلان » ۱/۱۴۸ ودر چاپ حاشیه سیره حلبی ۱/۳۰۲ .

هم چنان که در دیگر احادیث، این دوازده امام و خلیفه را با اسم و رسم و مشخصات معرفی نموده، و با پیشگوئی، بسیاری از حوادثی که در زمان آنها خصوصا امام اوّل و امام دوازدهم اتفاق خواهد افتاد را خبر داده ، و نیز از سوء استفاده امامان دروغین و جاه طلب و دشمن اسلام، پیشگوئی فرمود، که با ظرفیت محدود این رساله، این دو دسته احادیث را ضمن بخش احادیث ویژه کلمه «امام» و «ائمه» فهرست وار به نظر خوانندگان می رسانیم.

بنابراین حتی با نادیده انگاشتن و چشم پوشی از احادیث شیعه، تنها احادیث اختصاصی اهل تسنن هم می تواند معرّف و بیانگر اسامی و مشخصات این دوازده امام باشد، و همان طوری که می دانیم به شرحی که گفته شد این عده از «امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام » آغاز و به « بقیه اللّه الاعظم، حجه بن الحسن العسکری علیه السلام » که زنده، ولی غائب از انظار مردم می باشند، پایان یافته.

بدین ترتیب شیعه به خود اجازه نمی دهد که با کنار گذاردن و یا نادیده انگاشتن احادیث وارده از ناحیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم که در مصادر معتبر و دست نخورده سنی و شیعه پیرامون امام شناسی موجود است، موضوع «امام شناسی» که سرنوشت ساز ابدی و روشنگر خط سیر هر مسلمانی است را به بازی بگیرد، و همچون انتخابات پست های دولتی، وقانون گذاری که هیچ گاه حتی در عصر کامپیوتر و برقراری نظامهای دمکراسی، خالی از خطا وبه دور از خیانت و حق کشی نبوده و نمی تواند باشد ،(۱) اختیار آن را به دست مردم دهد تا هر روز به

۱- ۱ در سال ۱۹۷۴ میلادی ، با گذشتن دو سال از انتخاب ریچارد نیکسون به ریاست جمهوری آمریکا، با وجود انواع قوانین و مقررات، و استفاده از کامپیوتر ، برای جلوگیری از سوء استفاده های احتمالی، جریانی اتفاق افتاد که به «رسوائی واترگیت» معروف شد، که در آن تقلبات گسترده انتخاباتی افشاء گردید ، و رئیس جمهوری را که با آراء غیر واقعی بر سر کار آمده بود ، دو سال پیش از پایان یافتن دوره چهار ساله اش ، برکنار نمودند. همان گونه که مشاهده می کنیم: کار رهبری و زعامت مسلمانان، خصوصا در دهه های اخیر قرن چهاردهم و درکشورهای عربی به کجا انجامید، و چه کسانی با چه نقشه هائی و بر اساس چه بند و بست هائی با شرق یا غرب مسند حکومت را اشغال نموده اند ، و نه تنها اعمال و کردار آن ها مطابق احکام اسلام و قرآن نیست ، بلکه به رویاروئی و ضدیّت علنی با اسلام پرداخته اند، با این وجود، مردم قرن بیستم، ایشان را اولی الامر و واجب الاطاعه می دانند. بدین ترتیب دیگر تکلیف مردم بی سواد و عقب افتاده چهارده قرن پیش معلوم می گردد،

شکلی اسلام و مسلمانان را به بازی بگیرند، و جانشینی پیامبر جای خودش را به افرادی جاهل، شرابخوار، شهوت ران، آدم کش، و مخالف رسمی اسلام و دشمن علنی قرآن و بدعت گذار در دین بدهد.

چند سؤال در رابطه با تعیین امام

اکنون روی سخن نویسنده به عنوان یک فرد مسلمانی که می خواهد تکلیفش را در برابر حدیث «قطعیّ الصدور» «من مات ولم یعرف إمام زمانه مات میته جاهلیه» بداند با اهل تسنن این است که: اگر قرار نبود شخص پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم افرادی شایسته و واجد شرائط را به عنوان خلیفه خود و امام واجب الاطاعه بر مردم معین و معرفی کند، و طبق عقیده اهل تسنن اختیار این کار را به خود امت و اهل حل و عقد آن واگذارد، این حدیث چه معنای معقول و ممکن العملی خواهد داشت که در هر عصر و زمانی یک یک افراد و گروه های مردم مسلمان بتوانند امام زمان خود را بشناسند تا مبادا بر اثر نشناختن او گرفتار مرگ جاهلی شوند و سرنوشت آنها به جهنم منتهی گردد.

در صورتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم با عهده داری مقام نبوت و دخالت در سمت بنیان گذاری اسلام ذی حق یا مکلف به تعیین خلیفه پس از خود نباشد، و بالاخره لزوم معرفی و دخالت و تصدی امامان معصوم (طبق عقیده شیعه) مطرح نباشد، ناگزیر این سؤال ها مطرح خواهد شد که اهل سنت باید پاسخگوی منطقی آن باشند.

ص: ۵۵

۱ آیا مقصود از حدیث «من مات ...» شناختن خلفای قبل از امیر موءمنان علی علیه السلام بود که قطع نظر از چگونگی نشستن بر مسند خلافت، دائما دست نیاز علمی و نظر خواهی های قضائی و سیاسی آنها به سوی آن حضرت دراز بود، و جز مشکل گشائی حضرتش راه حلی برای آنها نبود؟!.(۱)

۲ آیا مقصود، شناختن مثل عثمان بود، که مسلمانان با رهبری و همکاری صحابه بزرگ از اهل حل و عقد، مانند طلحه و زبیر اعضای شورای خلافتی که عثمان را برای خلافت برگزیدند بر اثر نا رضایتی و نا بسامانی ها و تبعیض های غیر قابل تحمّل که در واگذاری منصب ها ، اعطاء حقوق و اجراء حدود، به نفع بنی امیه به وجود آورده بود، اقدام به کشتن وی نمودند و از دفنش در قبرستان مسلمین جلوگیری کردند!؟(۲)

۳ آیا مقصود شناختن امثال معاویه(۳) ،یزید(۴) مروان(۵) عبد الملک،(۶)

ص: ۵۶

۱- ۱ علامه محقق شیخ نجم الدین عسکری کتابی تألیف نموده بنام «علی والخلفاء» در ۳۲۴ صفحه «چاپ نجف ۱۳۸۰» که از آغاز تا انجام بیانگر موارد استمدادهای علمی، شرعی وسیاسی ابوبکر، عمر، عثمان ومعاویه از امام امیر موءمنان علیه السلام است و نقلیات آن همه از مصادر معتبر اهل سنت می باشد ، نیز کتاب «امام امیرالمؤمنین از دیدگاه خلفاء» اثر نویسنده ، از آغاز تا انجام بیان گر نقلیات حدیثی در فضائل حضرت علی علیه السلام و اعترافات و مراجعات و ارجاعات نامبردگان به آن حضرت است.

۲- ۲ «الامامه والسیاسه» ۱/۴۶.

۳- ۳ یکی از جنایات معاویه، بدعت سبّ و لعن بر امیرموءمنان (امام اول شیعه و خلیفه چهارم اهل تسنن بود) و بر ریحانه های رسول اللّه حسن و حسین علیهم السلام ، آن هم بر فراز منابر سراسر ممالک اسلامی در طول شصت سال.

۴- ۴ او امام حسین و خاندان و اصحابش را به شهادت رسانید و با گفتن : «لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل» کفر خود را اعلام کرد.

۵- ۵ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم او را لعن نمود و شیطنت ها و فسادهای او و فرزندش را به عنوان جست و خیز میمون ها بر فراز منبرش و... پیشگوئی کرد، واز جمله کارهایش دستور به تیر باران کردن جنازه سبط اکبر امام حسن علیه السلام بود.

۶- ۶ هنگامی که خبر مرگ پدرش و رسیدنش به خلافت را به او دادند، او مشغول قرائت قرآن بود، پس قرآن را بر هم نهاد و گفت: این آخرین عهد و دیدار من با تو است، یعنی از هم اکنون با تو وداع می کنم. تاریخ الخلفاء سیوطی ۱ / ۲۱۷، تاریخ ابن کثیر ۹ / ۶۳.

ولید بن عبدالملک، ولید بن یزید ، هشام بن عبدالملک ، منصور دوانیقی ، هارون و متوکّل عباسی بود، که هریک به شرح و شهادت مصادر تاریخی اهل تسنن، با قتل عام های مردم مکه و مدینه، تخریب کعبه، وبدعت ها وبالاخره با انواع جنایات کفرآمیز، روشهای حکومتی، شدّاد، نمرود و فرعون را به دست فراموشی سپردند و روی آنها را سفید کردند؟!.

۴ و آیا پس از بر چیده شدن بساط خلافت با کشته شدن مستعصم عباسی به دست مغول در سال ۶۵۶، چه کسی خلیفه واجب المعرفه پیامبر و امام واجب طاعه مسلمانان بوده است که فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در باره او قابل قبول و ممکن العمل باشد!؟

۵ و اگر ما بحث از موضوع امامت و رهبری بر حقّ و اسلامی چهارده قرن گذشته را به گذشته واگذاریم، می پرسیم: اکنون با وجود بیش از یک میلیارد مسلمان، امام و رهبری که معرفتش لازم است چه کسی می باشد؟

۶ و آیا تمرّد و سر پیچی از فرمان کدام یک از زمامداران مناطق مسلمان نشین، یا جدائی از چه گروهی از گروه های مختلف هر کشور می تواند مصداق «من خرج من الطاعه وفارق الجماعه فمات، مات میته جاهلیه» باشد؟

مثلا از بین حاکمان وهابی مذهب عربستان سعودی با وابستگی همه جانبه به دشمنان اسلام یعنی آمریکا و...، و بی بند و باری های دینی و اخلاقی خود و خانواده شان در انظار عموم، در تفریحگاه های اروپا و آمریکا و ریاض، و جنایاتی که مرتکب شده، مانند کشتار بیش از پانصد مرد و زن از حجاج ایرانی در سال ۱۴۰۷ ه در حرم امن الهی مکه، و نیز انحراف اعتقادی و مذهبی، که نه تنها شیعیان را متهم به شرک و انحراف می کنند، بلکه همه مذاهب سنّی از حنفی، مالکی و شافعی و حتی حنبلیان غیر وهابی را هم گمراه و منحرف از اسلام

می داننـد، و هرکس هم در درگـاه خـدا از پیامبر عظیم الشان او و اوصـیاء معصومش استشـفاع و اسـتمداد نمایـد او را متهم به شرک نموده(۱) و اجازه نمی دهند در صـحنه اسلام و پیروی از قرآن جز خودشان کسی مطرح باشد کدام یک می توانند امام زمان واجب الاطاعه و سرنوشت ساز سعادت و رهائی بخش از مرگ جاهلی باشند!؟

آیا از روءسای حکومتی خوارج عمان، لیبی و الجزائر، کسی را می توان به عنوان امام زمان معرفی کرد؟

آیـا از بین دیگر روءسـای جمهوری کشورها و شـیخ نشـین های عربی که در سایه سازش با شـرق و غرب، و گرایشـهای ضـد اسـلامی، بطور ارثی، یا به نحو کودتا، یا از ره گذر خطوط حزبی، یا سـر سپردگی مسـند حکومت را اشغال و از موضع قدرت مربوطه، تا حدّ رویاروئی با اسـلام، و کشـتار مسـلمانان و غارت بیت المال مسلمین، مجری سیاستهای استعماری و ضد اسلامی اربابـان شـرقی و غربی خـود بـوده، ماننـد هیئـت حـاکمه عراق کـه دسـت آن به خـون هزاران مسـلمان از ایران، عراق، کـویت و...آلوده است، ممکن است کسی را امام زمان لازم المعرفه و واجب الاطاعه دانست؟

۷ و آیـا شـعاع اعتبـار حـدیث «من مـات ولم یعرف...» و امثـال آن، فراگیر همه قرن ها و نسل های پس از پیامبر، و همه مناطق مسـلمان نشین جهـان است، و تا عصـر حاضـر محکوم بـدین حکم می باشـد، یا شـعاع آن محـدود به دوران های مخصوص و کشورهـا و منـاطق خاصـی بوده است، و دیگر مسـلمانان عصـر کنونی، وظیفه امـام شناسـی ندارنـد، و از اطـاعت و پیروی او یا جماعت مورد نظر معافند؟

در فرض اوّل همـان سؤال پیشـین تکرار و مطرح می گردد کـه امـام واجـب المعرفـه و واجب الاطـاعه امروز که جهـل به او یا کمترین قصور و روگردانی از

۱- ۱ رجوع شود به «هذی هی الوهابیه» مرحوم علامه مغنیه وپاورقی ۲/۳۸۲ ، ۳۸۷ ، احقاق الحق ودیگر مصادر مربوطه.

دستوراتش مایه خروج از اسلام و رفتن به جهنم است کیست؟

آیا یک یک زمامداران مناطق مسلمان نشین با همه گرایشات مذهبی، عنوان حکومتی، تضاد سیاسی و گرایشهای شرقی و غربی که دارند، شخصا و مستقلاً مصداق و منظور از این احادیث اند؟ یا منحصر به یک شخصیت واحدی می باشد که مقام امامت و رهبریش بر همه کشورها و همه مسلمانان، طنین انداز و نافذ است؟

و بالاخره باید مشخص شود، یا نشانی از او ارائه شود، تا اقدام به شناخت او و رهروی راهش گردد، و مردم متحیر، در اثر جهل به گمراهی دچار نشوند!

و در فرض دوّم که حدیث ناظر به دوران مخصوص یا مناطق محدود باشد باز این سؤال ها مطرح می شود که:

آغاز و انجام آن دوران چه زمانی است؟

محدوده آن منطقه از چه قرار است؟

این محدودیت ها از کجای این حدیث و یا دیگر احادیث استفاده شده؟

امامان مورد نظر این احادیث، در آن منطقه محدود و مدت محدود، چه کسانی بوده و مشخصات آنان از چه قرار است؟

۸ بطور خلاصه این سؤال مطرح است که: با توجه به قطعی الصدور بودن حدیث «من مات و لم یعرف ...» و احادیث به این مضمون از دیدگاه اهل سنت، و صراحت و قاطعیتی که در آن به کار رفته، و با مشخص بودن معنای امام که در این حدیث، جز به مقام رهبری دینی و برقرار کننده نظام عدل اسلامی و مجری دقیق حدود الهی و بیان کننده حلال و حرام اسلام و حامی و مدافع آن ، به چیز دیگری تفسیر نمی شود، در چهارده قرن گذشته، مصداق چنین امامی چه کسانی بوده و در حال حاضر چه کسی است؟

آری متاسفانه از بین همه فرق و مذاهب گذشته و حاضر سنی و شیعه به

غیر از شیعه اثنی عشری همه و همه، حتی دیگر فرق شیعه از قبیل زیدیه(۱) و اسماعیلیه در برابر این سؤال ها ساکت و عاجز از پاسخ گوئی و نهایتا به حکم صریح و قاطعانه پیامبر معصوم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم محکوم به مرگ جاهلی بوده، و با تهی دستی از حقایق اسلام به سر خواهند برد.

علامه متکلم همدانی(۲) را دراین باره گفتاری است که بطور خلاصه چنین می نویسد:

چون عامّه نتوانستند وجوب معرفت این چنانی را منطبق بر سلاطین نمایند بعضی ساکت از تاویل آن شده و برخی امام را به معنای قرآن گرفته و استدلال به آیه مبارکه «وَكُلُّ شَیْ ءٍ اَحْصَیْناهُ فی اِمامٍ مُبینٍ»(۳) کرده و گفته اند: مراد از امام در حدیث قرآن است، که فساد این قول واضح است، زیرا اگر مراد از معرفت قرآن ، دانستن الفاظ آن باشد، پس بسیاری از خلق هستند که نمی توانند قرآن بخوانند و احدی قائل به وجوب معرفت قرآن عینا که قرائت الفاظ آن باشد نشده، خاصه بعضی مذاهب اهل تسنن که وجوب قرائت حمد را هم قائل نیستند، و اکتفا به معنی فارسی و ترکی یک آیه از قرآن در نماز مثل «مدهامّتان»(۴) می کنند.(۵)

ص : ۶۰

---

۱ - ۱ به نوشته خواجه نصیر الدین طوسی در قوائد العقاید ص ۴۰ و شریف جرجانی در شرح مواقف ۸/۳۹۱، زیدیه تنها معترف به امامت امیرموءمنان و امام حسن و امام حسین بوده، و از آن پس معتقد به امامت زید فرزند امام سجاد علیه السلام . جهت آگاهی بیشتر رجوع شود به اعیان الشیعه (القسم الثانی من الجزءالاول ص۱۳) والشیعه فی المیزان علامه مغنیه ص ۳۵ .۳۶

۲ - ۲ علامه همدانی ، حاج آقا رضا ابن علی نقی بن علامه حاج ملا رضا همدانی، نزیل تهران « م ۱۳۲۱» در فقه، اصول، حدیث، تفسیر، حکمت وکلام یدی طولا ـ داشته و از وعاظ معروف ایران بوده و او را تالیفاتی است در رشته های نامبرده، جهت آگاهی بر احوالش مراجعه شود به مقدمه کتاب أنوار القدسیه، و المآثر والاثار، فرهاد میرزا، و الذریعه ۲/۴۳۷ و نقباء البشر ۲/۷۶۴ ۷۶۶

۳- ۳ سوره یس: ۳۶/۱۱ .

۴- ۴ سوره الرحمان: ۵۵/۶۴ .

۵- ۵ این مطلب فتوای ابو حنیفه است که شرح آن در «صلوه قفّال» آمده، و آن را در مقدمه کتاب «حق با علی است» به نقل از مصادر تاریخی و رجالی اهل سنت ذکر کرده ایم، مراجعه شود.

و اگر مراد معانی قرآن باشد به طریق اولی غیر عملی است، چه اگر معرفت به کل معانی و بطون است برای احدی جز ائمه حاصل نیست و جز آنها کسی ادعای آن را نکرده است، و در مورد بعض، پس اگر بعض معین باشد احدی قائل نیست، و غیر معین هم ، (علاوه بر آنکه قائل ندارد) ، معنی ندارد که کسی معنای یک آیه غیر معینه از قرآن را نداند و مردن او مردن کفر ونفاق باشد.(۱)

حشر در قیامت به همراه امام خویش

در پایان این مقال توجه خوانندگان را بدین موضوع معطوف می دارد که آیه شریفه: «یَوْمَ نَدْعُو کُلَّ اُناسٍ بِاِمامِهِمْ»(۲) بیانگر این حقیقت است که چون در دنیا هرکس خواه و ناخواه پیرو امامی می شود که در اعمال و گفتار و رفتار او را سرمشق قرار می دهد، و بالاخره در تصمیم گیریهای اساسی عقیدتی و عملی، رهروی راه او را انتخاب و اختیار می کند، روز قیامت هم همراه او محشور و احضار به محاکمه خواهد شد ، و در آخر به بهشت یا جهنم خواهد رفت.

اکنون با قطع نظر از حدیث «من مات و لم یعرف ...» از جهت اعتبار و یا محدوده آن، چون به حکم آیه شریفه فوق نه تنها مسلمانان شیعه یا سنی، بلکه تمام افراد بشر از هر دین و آئینی، مانند: بودائی ها، زرتشتی ها، بت پرستان و منکران اصل خدا، همه و همه در قیامت سرنوشت شان تابع امامی است که در دنیا انتخاب کرده اند، و بطور خلاصه هر کس را به هر اسم و رسمی و به هر دلیل و منطقی مقتدای خود قرار داده، این انتخاب ، سرانجامِ او را از سعادت یا

۱- ۱ انوار القدسیه فی الحکمه الالهیه: ص ۱۵۴.

۲- ۲ - سوره اسراء: ۱۷/۷۱ .

شقاوت رقم زده و یک سره خواهد کرد، این سؤال مطرح می شود که مسلمانان معتقد به قرآن چه کسی را به عنوان امام می توانند معرفی کنند که قبل ازهمه خودش از رفتن به جهنم و حشر و نشر با کفار و دشمنان خدا ودین در امان باشد؟.

مفسر معروف ثعلبی(۱) و حافظ ابن مردویه اصفهانی، به نقل سیوطی(۲) و آلوسی(۳) از امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده انـد که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ذیل آیه شریفه: «یَوْمَ نَدْعُو کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ» فرمود: «روزی که هر دسته ای و گروهی به امام زمانشان و کتاب پروردگارشان خوانده می شوند.»

بنابراین باید فهمید امام زمان مردم این عصر که در قیامت با او محشور خواهیم شد کیست، و او را شناسائی کنیم.

آیا اهل تسنن با همه آنچه خود از نخستین ساعات روی کار آمدن زمامداران بعد از پیامبر تا لحظه سقوط بنی عباس و از بین رفتن بساط خلافت، درباره یک یک این عـده از متصـدیان امر نوشته اند و بلاهائی که آنان بر سر اسلام و اهل بیت پیامبر و مسلمانان آورده انـد، و این همه اختلافات عقیـدتی، فقهی، سیاسی، و غیره که همیشه در بین آنها وجود داشته و دارد نباید حداقل شک کنند که به خطا و اشتباه رفته اند؟

و آیا نبایـد بـا کنار نهادن تعصب و حمیّت جاهلی درصـدد تحقیق و کشف حقیقت برآینـد، و همان طوری که انواع کتابها و مقالات ضد خدا و ضد اسلام و کمونیستی و داستان سرائی های وقت گیر، بدآموز، انحرافی و اختلاف برانگیز را می خوانند، بلکه تالیف، ترجمه، و منتشر می نماینـد، نیز کتابهای عقیدتی و مخصوصا امام شناسی را بخوانند، و از آن پس نسبت به خط مشی مذهبی و

۱- ۱ «الکشف و البیان» .

۲- ۲ «درّ المنثور» ۴/۱۹۴.

۳- ۳ «تفسیر روح المعانی» ۱۵/۱۱۲.

اختیار امام و پیشوائی که آنان را به جهنم گسیل ندارند، تصمیم بگیرند!؟

وابن حجر هیثمی نویسد:

فی أحادیث الحثّ علی التمسّک بأهل البیت إشاره علی عدم انقطاع متأهّل منهم للتمسّک به إلی یوم القیامه کما أنّ الکتاب العزیز کذلک، ولهذا کانوا إماما لأهل الأرض کما یأتی ویشهدلذلک الخبرالسابق: «فی کلّ خلف من اُمتی عدول من أهل بیتی...»(۱)

یعنی: در احادیثی که مثل «إنّی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی...» تحریص و تاکید بر تمسّک و پیوستن به اهل بیت گردیده، اشاره به ناگسستن و استمرار وجودی افرادی با صلاحیت از اهل بیت است تا روز قیامت ، همانند کتاب عزیز قرآن، که رشته ای است تا قیامت باقی و ناگسستنی ، و به همین دلیل چنانچه از این پس بیاید اهل بیت برای همیشه امام و پیشوای اهل زمین بوده و خواهند بود، و گواه بر این مدعا خبر سابق است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«در هر گروهی از آیندگان امّت من افرادی عادل از اهل بیت من وجود خواهند داشت، که تحریف های گمراهان و تغییرات اهل باطل و تاویل های جاهلان را برطرف سازند، آگاه باشید که امامان شما قافله سالار شما به سوی خدا هستند ، پس نظر کنید ، چه کسی را قافله سالار نموده و به همراهش می روید.»

نیز ابن حجر در بحث از حدیث ثقلین نویسد:

وفی روایه : «کتاب اللّه و سنّتی» و هی المراد من الأحادیث المقتصره علی الکتاب، لأنّ السنّه مبنیه له، فأغنی ذکره عن ذکرها.

---

۱ - ۱ «صواعق المحرقه» ص ۹۰، واین حدیث را اسکافی در المعیار والموازنه ص ۲۰۴ ذکر نموده و محب طبری در ذخائر العقبی ص ۱۷ نیز ابن حجر در صواعق المحرقه صفحه فوق وقندوزی در ینابیع المودّه ص ۲۲۶ و ۳۲۶ و ۳۲۷ چاپ حیدریه و ص ۲۷۱و ۲۷۳ و ۲۹۷ چاپ اسلامبول، هرسه بنقل از سیره المتعبدین عمر ملا آورده اند.

والحاصل أنّ الحث وقع على التمسك بالكتاب و بالسنه و بالعلماء بهما من أهل البيت، و يستفاد من مجموع ذلك بقاء الأمور الثلاثه الى قيام الساعه.(۱)

در روايتى «كتاب خدا» و «سنت من» آمده و همين مطلب (يعنى كتاب خدا و سنت من) مراد از احاديثى باشد كه در آنها تنها به ذكر «كتاب» پرداخته شده، زيرا سنّت هم مبتنى بر كتاب خداست، پس ذكر كتاب، حضرتش را از ذكر سنت بى نياز كرده. و حاصل مطلب آنكه در اين احاديث تحريص و تاكيد بر تمسك به كتاب و سنت و عالمان به آن دو از اهل بيت شده، و اين احاديث مجموعا بيان گر بقاء و استمرار امور سه گانه (كتاب، سنت، اهل بيت) تا قيام ساعت است.

بنابراين امامانى كه براى تعليم و تفسير قرآن و اجراء سنت دست نخورده پيامبر تا قيامت باقى و مورد سفارش پيامبرند، جز با ائمه دوازده گانه شيعه، با هيچ كس منطبق نمى شود، و تنها آنها هستند كه نشناختن و دورى از آن ها، هلاكت در پى خواهد داشت، و شاهد اين سخن دنباله «حديث ثقلين» به روايت طبرانى است كه فرمود:

«ولا تقدّموا هما فتهلكوا ولا تقصروا عنهما فتهلكوا»(۲)

«مبادا بر آنان (قرآن و اهل بيت) پيشى گيريد، كه به هلاكت افتيد، و مبادا از آنها فاصله گرفته عقب بيفتيد، كه سرانجامش هلاكت و تباهى است».

ونيز جمله «ما ان تمسّكتم بهما لن تضلّوا بعدى» است كه در عموم روايات حديث ثقلين ديده مى شود، و بيان گر آن است كه شرط قطعى رهائى از گمراهى، تمسك و دست آويز شدن به قرآن و اهل بيت عليهم السلام مى باشد.

۱- ۱ «صواعق المحرقه» ص ۱۴۸ و در چاپ ميمنيه مصر ص ۸۹.
۲ - ۲ به نقل سخاوى در«استجلاب ارتقاء الغرف » وسمهودى در«جواهرالعقدين» كه عكسهاى نسخه مخطوط هريك در كتابخانه شخصى اين جانب موجود است وابن حجر در صواعق المحرقه ص ۸۹ و در تلخيص استجلاب... مندرج در پايان صواعق المحرقه ص ۱۳۶، با اعتراف به صحت آن.

گفتنی است که شیعه صرف نظر از منابع غنی حدیثی، کلامی و تاریخی خود ، می تواند با مراجعه به مصادر حدیثی کلامی و تاریخی درجه یک اهل تسنن و با ضمیمه کردن سخنان علمای بزرگ ایشان ، حقانیت تشیع و پیروی از خاندان رسالت را اثبات کند.

اما اهل تسنن متاسفانه با تمام احترام و قداستی که برای کتب خویش قائل اند ، حاضر نیستند که محتویات این کتابها را با صراحتی که دارد ، مورد مطالعه و بررسی و حقیقت شناسی قرار دهند، بلکه بیشتر در صدد تطبیق بی جا و تحمیلی اخبار و روایات، بر بافته ها و باورهای غلط خویش می باشند.

بنابراین شیعه در التزامات عقیدتی و فقهی به حقیقت تابع و پیرو سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می باشد، که به موجب « أهل البیت ادری بما فی البیت » سنت را از طریق اهل بیت پیامبر به دست آورده است ، در صورتی که عامه از اهل بیت روی گردانیده و مخالفت نموده اند ، و از پیروی سنت واقعی نیز به دور اند ، و تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل.

ضوابط و حدود شناخت امام بر حق، در هر زمان

با توجه به اینکه مسئله شناخت امام زمان هر زمانی، هدف اصلی از ایراد حدیث « من مات . . .» و احادیث فراوان دیگر است، این سؤال مطرح است که مقصود از شناختن امام چیست و حدّ و مرز شناسائی امام از چه قرار است؟

در پاسخ گوئیم: ناگفته پیداست که شناختن امام به دانستن نام، لقب، نام پدر و مادر، فامیل و محل ولادت و سکونت و ویژگی های او، در مسئله امام شناسی کافی نیست، همچنان که آشنائی با امام در حدّ همسایگی، خویشاوندی، ملاقات

و مبادله سلام و تحیّت، و دید و بازدید و حتی فراگیری علمی و پرس و سؤال هم نمی تواند پاسخگوی وظیفه امام شناسی باشد.

زیرا بسیاری از اهل تسنن یا دشمنان سر سخت ائمه معصومین علیهم السلام اعم از معاصرین با آنها یا کسانی که در سالها و قرن های بعد از ایشان به دنیا آمدند، در این جهات حتی از بعض افراد شیعه برتری داشته، و گاهی اضافه بر این، جزئیات زندگی یکایک آنها را در کتب اختصاصی یا ضمن کتابهای حدیث، تاریخ و عقیده شناسی شرح داده اند، که برای علما و محققین، مستند و مایه استدلال و مناظره با آنهاست، ولی نه از خود این افراد و نه از دیگران، کسی این گونه شناخت را به حساب امام شناسی موضوع بحث نمی گذارد، و این مقدار شناسائی هم نمی تواند آن نقش را داشته باشد، که قصور یا تقصیر درآن به مرگ جاهلی بیانجامد.

درست همان طوری که از باب مثال در جهت درمان فلان بیماری خطرناک یا جراحی مغز و قلب، صرف آشنائی با اسم و رسم و آدرس پزشک کافی نیست ، بلکه باید در مرحله اوّل آگاهی و اطمینان به تخصص او پیدا کرد.

در مرحله دوّم به او مراجعه و تقاضای تشخیص و درمان بیماری و یا انجام جراحی نماید.

و در مرحله سوّم به دستورات او عمل نماید، که در این صورت برای مراجعه کننده، امید و امکان بهبودی از مرض و یا تخفیف بیماری خواهد بود، و گرنه با کوتاهی در هر یک از مراحل فوق ، نتیجه ای حاصل نخواهد شد.

نیز معرفت و شناخت امام همچنان که از خود حدیث استفاده می شود و فرموده امام امیرموءمنان علیه السلام بیانگر آن باشد، این است که امامی را که برگزیده و منصوب از طرف خدا و معرفی شده به وسیله پیامبر است بشناسد، و بداند که او داناترین مردم ، پرهیزکارترین آنان و مصون از هر خطا و لغزش است. و با چنین پشتوانه فکری و عقیدتی، به او تأسی نموده و دستوراتش را پیروی نماید، تا به

سعادت دست یابد.

و گرنه با جهل به چنین امامی که دارای این ویژگی ها باشد، و یا صرف شناخت بدون التزام عملی و پیروی از دستوراتش، هیچ گاه به اسلام راستین دست نیافته، و سرنوشت بدی در انتظارش خواهد بود.

لوازم حدیث من مات... و احادیث مشابه

با دقت در بحث و بررسیِ کوتاهی که پیرامون حدیث شریف «من مات... »و دیگر احادیث مشابه به عمل آمد، به این نتیجه دست می یابیم که این احادیث دارای لوازم فراوانی می باشند که اجمالش بدین شرح است:

۱ ضرورت اصل مقام امامت و رهبری واجد شرایط در نظام عقیدتی و فقهی و سیاسی اسلام.

۲ نفی حکومتهای غاصبانه شخصی یا شورائی و یا برقراری هرج و مرج.

۳ ضرورت استمرار مقام امامت و وجود امام واجد شرایط در هر زمانی، هر چند قرنها از تاریخ پیدایش اسلام گذشته باشد.

۴ تعدّد امام بر حسب زمانهای مختلف نه به حسب کشورها یا نژادها و طبقات متعدد و گوناگون.

۵ نشناختن امام واجد شرائط هر زمانی به مرگ جاهلی می انجامد.

۶ متصدی امامت و خلافت باید آگاه ترین و پرهیزکارترین مردم بوده باشد و مقام امامت واقعی را داشته باشد.

۷ نفی امامت عموم متصدیان خلافت اعم از تیره اموی و عباسی و غیره به خاطر عدم انطباق راه و رسم آنها با امام زمان مطرح شده در حدیث فوق ، و اینکه هیچ کس نگفته است که نشناختن اینها به مرگ جاهلی می انجامد.

ص :۶۷

۸ خلفای اموی و عباسی خود محکوم به مرگ جاهلی می باشند، زیرا امامت امامان برحق واجد شرایط را نپذیرفتند و رفتارشان بویژه در دوران خلافت مقرون به کفر و زندقه یا توأم با فسق و فجور بود.

۹ راههای شناخت امام، در معرفی از ناحیه پیامبر یا امام پیشین، یا اظهار معجزه و انجام کار خارج از قدرت بشر خلاصه می شود.

۱۰ موضوع امامت همان طوری که شیعه معتقد است، از اصول دین می باشد نه از فروع دین(۱) چنان که اهل تسنن گویند، زیرا بدون شک مرگ شخص جاهل به مسئله ای، از مسائل فروع دین ، اعم از واجب یا حرام نمی تواند محکوم و منتهی به مرگ جاهلی باشد، زیرا جهل به یک حکم فرعی قادح و مضر به اسلام نیست.

۱۱ هدف اصلی از شناخت امام پایبندی عقیدتی به مقام امامت امامان بر حق و پیروی عملی از گفتار و رفتار آنان می باشد.

۱۲ با توجه به قطعی بودن حدیث «من مات و...» به شرحی که گذشت، تنها شیعه اثنا عشری در پرتو عقیده به امامت أئمه دوازده گانه، که آخرین آنها حضرت مهدی حجه بن الحسن ، که زنده و غائب است، توانسته و می تواند از مرگ جاهلی رهائی یافته ومصداق بی چون وچرای این حدیث باشد.

۱۳ به همین دلیل ، اهل سنت و حتّی دیگر فرق شیعه مانند زیدیه و

۱- ۱ میر سید شریف در شرح مواقف «م ۸/۳۴۴» نوشته است: لیست الامامه من اصول الدیانات والعقائد، خلافاً للشیعه، بل هی عندنا من الفروع. امامت برخلاف آنچه شیعه می گوید، از اصول دیانات و عقائد نیست، بلکه نزد ما (اهل سنت) از فروع دین است. ولی قاضی بیضاوی، عبداللّه بن عمر بن محمد شافعی « م ۶۸۵ یا۶۹۱» در منهاج الوصول الی علم الاصول چاپ ۱۳۲۶ مطبعه علمیه کردستان مصر در بحث امامت گوید: مسئله امامت از اعظم مسائل اصول دین باشد که مخالفت باآن موجب کفر و بدعت است. نیز مراجعه شود به شرح آن «نهایه السئول شرح...» از جمال الدین اسنوی شافعی « م ۷۶۹ »، چاپ در حاشیه «التقریر و التحبیر ابن امیر حاج» حلبی ۱۳۱۶ بولاق مصر.

اسماعیلیه و حتی شیعیانی که از روی گرایشهای صوفیانه بعد از امام هشتم، دیگران را، رهبر معنوی و باطنی می دانند ، و چهار امام بعد را امام ظاهری و سطحی دانسته ، در برابر سؤال از امام زمان خود پاسخی ندارند ، و بی شک در معرض مرگ جاهلی قرار دارند.

احادیث « من فارق الجماعه...» و مقصود از آنها

نظر به اینکه بخشی از احادیث مبنی بر تهدید به مرگ جاهلی مشتمل بر فرازهائی امثال «من خرج عن الطاعه و فارق الجماعه» و جملاتی از این قبیل می باشد، این سؤال مطرح است که: سر پیچی از فرمان چه کسی و جدائی از چه جماعتی محکوم و منتهی به مرگ جاهلی خواهد بود، و اصلا این فراز از روایات چه ارتباطی با احادیث «من مات و لم یعرف...» دارد؟ در پاسخ گوئیم:

اوّل اینکه: معلوم نیست این فراز از احادیث از دیدگاه حدیث شناسی برخوردار از صحت و دارای اصالت باشد، و بعید نیست از جمله احادیث سفارشی و ساختگی حدیث سازان دستگاه اموی و مخالفان اهل بیت بوده که به خاطر تثبیت حکومت غاصبانه و پیش گیری از اعتراض و مخالفت مردم، از این گونه کلمات در قالب حدیث، بهره برداری می کردند، و به همین مناسبت فرقه مقابل شیعه را که پیروان خلفا بودند به عنوان اهل سنت و جماعت شهرت داده و معرفی کرده اند.

دوّم اینکه: بر فرض صحت این فرازها و احادیث مشتمل بر آن ها، می گوئیم چون هر فرمانی فرماندهی دارد و هر جماعتی امام و رهبری، ما با روی سخن به علمای اهل تسنن همان سؤال هائی را که در باره امام زمان های بعد از پیامبر بدان اشاره کردیم و نیز بخش چهارم این کتاب را به آنها اختصاص دادیم، عینا تکرار نموده و بطور خلاصه می پرسیم:

رهبر جماعتی که جدائی از آن به مرگ جاهلی تهدید گردیده، باید از چه گروه و خانواده ای انتخاب گردد که پیوستن به او و اطاعتش مایه نجات باشد و جدائی از او و تمرد از فرمانش مایه مرگ جاهلی!؟

و بالاخره در صورت تسلم و مقرون به حقیقت بودن امثال حدیث « من خرج عن الطاعه و فارق الجماعه » شکی نیست که مقصود از آن؛ توعید و تخطئه نسبت به روگردانی از اطاعت امام بر حق و معصوم از خطا و هوا و جدائی از جماعت پیرو چنین امامی است .

نه روگردانی و فاصله گیری از زمامداران و امراء اموی و عباسی آن عصر و یا زمامداران و سلاطین پیشین ترکیه (عثمانی)، یا حاکمان فعلی آنکه به ضدیّت با اسلام پرداخته، یا زمامداران کنونی کشورها ، مانند سعودی های وهابی، و شیوخ خود فروخته خلیج و. . . . که عموما به رویاروئی با اسلام و قرآن و پیامبران و امامان معصوم برخواسته، و احکام و قوانین کفر آمیز شرقی یا غربی را جایگزین احکام و آداب قرآن و اسلام نموده ، و بر مسلمانان تحمیل کرده اند.

در مرحله سوم توجه خوانندگان را به بخشی از خطبه مفصل امیرموءمنان علیه السلام جلب می کنیم ، تا معلوم شود مقصود از جماعت چیست و اهل جماعت چه کسانی اند، و بالاخره سرنوشت کدام یک از فرق اسلامی به مرگ جاهلی پایان یافته و می یابد؟

بطور خلاصه در خطبه مورد اشاره آمده است، در حالی که آن حضرت مشغول سخنرانی بودند، مردی برخواست و گفت:

ای امیرموءمنان مرا خبر ده از اهل جماعت و از اهل فرقت و از اهل سنت و از اهل بدعت؟ امام علیه السلام فرمود:

ای وای، هم اکنون که این سؤال را کردی گوش فرا ده و آنچه را می گویم بفهم و باکی بر تو نباشد از دیگری هم سؤال کنی.

امّا اهل جماعت پس من هستم و کسانی که مرا پیروی نمایند هر چند کم باشند، و همانا که این موضوع حق است و ناشی از امر خدا و دستور

پیامبرش صلی الله علیه و آله وسلم می باشد.

امّا اهل فرقت پس مخالفان نسبت به من و پیروان من هستند هر چند زیاد باشند.

امّا اهل سنت پس آنهائی هستند که متمسک و دستاویز به چیزی شوند که خدا و رسولش آن را برای آنان سنت قرارداده است، هر چند کم باشند.

وامّا اهل بدعت ، پس مخالفان نسبت به امر خدا و کتاب خدا و پیامبرش هستند که به رأی خود و از روی هوای نفس عمل می کنند، هر چند فراوان باشند.

بدون شک گروه نخستین آن ها در گذشتد و گروههای دیگری از آن ها باقی مانده اند که بر خداست آنان را از صفحه زمین ریشه کن ونابود سازد.(۱)

به این ترتیب مقصود از «فارق الجماعه» مفارقت و جدائی از علی علیه السلام است که نیز تحت عنوان «من فارق علیّاً فارق اللّه، و فارق رسول اللّه و...» احادیث فراوانی در مصادر اهل تسنن وارد شده.(۲)

همچنین با توجّه و دقت در مقاله بخش چهارم شکی نخواهد بود که اهل سنت واقعی، علی و پیروان آن حضرت می باشند ، که بعد از پیامبراکرم صلی الله علیه و آله وسلم نه تنها با نقل و نشر سنت به مبارزه بر نخواستند ، بلکه بیش از هر کس طرفدار و مروج و ناشر سنّت و عامل به آن بودند، بر خلاف پیشوایان درجه اوّل اهل تسنن که نقل و نشر سنّت را ممنوع و عاملین آن را بازداشت و زندانی و مجازات

۱- ۱ - «کنزالعمال» ۱۶/۱۸۳ ۱۸۴ و منتخب کنزالعمال حاشیه مسند احمد ۶/ ۳۱۵ به روایت از وکیع از یحیی بن عبداللّه بن الحسن از پدرش. نیز کنزالعمال ۱/۳۷۸ و منتخب آن حاشیه مسند ۱/۱۰۹ به نقل از مواعظ عسکری و به روایت از سلیم بن قیس عامری و تصریح به اینکه سائل ابن کوا بوده است که بعدا از فرقه خوارج سر در آورد. جهت آگاهی بر مصادر فرازهای مختلف این خطبه رجوع شود به نهج السعاده علامه محمودی: ۱/۳۵۸ ۳۸۹

۲- ۲ فهرست ملحقات احقاق الحق: ص ۴۳۷.

می کردند، و حدود یکصد و سی سال مسلمانان را از هر گونه آشنائی و ارتباط با سنت ممنوع و محروم نمودند. و در نتیجه مزدوران حدیث تراش دستگاه معاویه از این خلأ حدیثی، نهایت سوء استفاده را در جعل احادیث دروغین، و تحریف احادیث نبوی مرتکب شدند.

نیز طبق فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم :

« ألا و من مات علی حبّ آل محمّد مات علی السنه و الجماعه »(۱)

تنها دوستاران علی که حضرتش را شناخته و ولایتش را اختیار نموده، و پیرو راه اویند، مصداق اهل سنت و جماعت بوده و هستند.

آری این دوستی علی و دیگر افراد اهل بیت است که مورد تاکید سنت پیامبر واقع شده، و دوستان علی بوده اند که به سنت نبوی ارج نهاده و از آن پیروی کرده و می کنند، نه دیگران که فقط ادعای پیروی از سنت پیامبر را دارند، و رسما و عملا، نصب و دشمنی خود با حضرت علی علیه السلام را نشان می دهند، و به دشمنان آن حضرت و قاتلان اهل بیت علیهم السلام ابراز علاقه و دوستی می کنند.

اکنون علمای اهل تسنن و آنهائی که بیش از همه آشنا با احادیث پیامبر و بیمناک از مرگ جاهلی هستند، باید بدین گونه سؤال ها پاسخ منطقی و خدا پسندانه دهند، که جدا از بحث امامت و اختلاف بین سنی و شیعه، آیا برای دانستن منظور این احادیث «من خرج عن الطاعه...» به چه کسی مراجعه کنیم؟ آیا از گفته امیر موءمنان استفاده و استمداد کنیم؟ زیرا ایشان یکی از امامان بر حق و مورد اتفاق سنی (به عنوان امام و خلیفه چهارم) و شیعه (به عنوان امام اوّل و خلیفه بلافصل پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم) می باشند ، یا هر فرد و گروهی هر سخنی را گفتند باید پذیرفت؟ چه حقّ باشد وچه باطل!

به هر حال حتی با صرف نظر از مدارک و منابع حدیثی شیعی ، و مراجعه به

ص: ۷۲

---

۱ - ۱ این فراز از حدیث مفصلی است که با جمله «ألاـ من مات علی حب آل محمد مات شهیدًا» آغاز گردیده و ثعلبی در «الکشف و البیان» ذیل آیه مودت آورده و زمخشری در «کشاف» و فخر رازی در «مفاتیح الغیب» و واحدی در تفسیرش آن را نقل کرده اند.

مدارک حدیث اهل تسنن ، خصوصا آنچه درباره امیرمؤمنان علیه السلام وارد شده است ، گریزی برای نجات از مرگ جاهلی نیست مگر اعتقاد و التزام به اینکه مراد از اهل جماعت؛ علی علیه السلام می باشد ، و خروج از اطاعت آن حضرت بعد از پیامبر و جدائی از حضرتش مایه مرگ جاهلی می باشد.

دسته سوّم احادیث

بغض علی علیه السلام ، در پی دارنده مرگ جاهلی

هرچند به شرحی که به نظر خوانندگان ارجمند رسید، ثابت شد که مقصود از کلمه «امام» در حدیث «من مات...» امام واجد شرایطی است که تنها بر «ائمه اثنا عشر» شیعه صدق می کند ، و ایشان؛ امیرموءمنان علی علیه السلام و یازده فرزند معصومش یکی پس از دیگری می باشند ، که آخرین آن ها، حضرت مهدی است که زنده و از انظار غائب می باشد. و جز این عدّه بر هیچ کس نمی تواند منطبق شود ، اکنون می گوئیم موءید این مطلب که نشناختن امیرموءمنان و سرپیچی از فرمان او و جانشینان معصومش، مرگ جاهلی را در پی دارد، و فقط آنها مصداق حقیقی دسته اوّل و دوّم احادیث اند، بیش از نود روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است که با اسناد و راویان معتبر، مورد قبول حدیث شناسان اهل تسنن قرار گرفته و در مصادر حدیثی و غیر حدیثی آن ها نقل گردیده است.

این احادیث مجموعاً بیان گر موضوع بغض و کینه توزی و فاصله گیری از حضرت علی و اهل بیت علیهم السلام است، و باذکر پیامدهای شوم دنیوی واخروی آن، سرنوشت دشمنی با آن حضرت را، به مرگ در حال بت پرستی، یهودیت، نصرانیت و جدائی از اسلام، و کوری در صحنه قیامت ، محکوم و اعلام فرموده.

به دیگر عبارت همان طوری که در احادیث و روایات قبلی مرگ جاهلی را

ص :۷۳

ناشی از نشناختن امام برحق هر زمانی یا تمرّد و سرپیچی از فرمان او خاطر نشان کرده، در این احادیث نیز، مرگ جاهلی و دیگر مرگ های غیر اسلامی را ناشی از بغض علی و سایر اهل بیت پیامبر، و منافرت نسبت به آنها معرفی و اعلام می کند.

بدین ترتیب ما نخست فرازهائی از متون این احادیث را که شامل تهدید مبغضان علی به مرگ جاهلی و غیر اسلامی است به نظر خوانندگان می رسانیم، و آن گاه می پردازیم به ذکر متن کامل چند نمونه از روایات مورد بحث.

۱ لایبالی من مات و هو یبغضک، مات یهودیّاً أو نصرانیّاً.

۲ من أبغض علیّاً محیاه و مماته، فمیتته میته جاهلیّه.

۳ من أبغض علیّاً من بعدی، حشره اللّه یوم القیامه أعمی، لیس له حجه.

۴ من أبغضک أماته اللّه میته جاهلیه.

۵ من مات و فی قلبه (بطنه) بغض لعلیّ، فلیمت یهودیّاً أو نصرانیّاً.

۶ من مات و هو یبغضک، ففی سنّه جاهلیه.

۷ من مات و هو یبغضک، لم یکن له نصیب فی الإسلام.

۸ من مات و هو یبغضک، مات میته جاهلیه.

۹ من مات و هو یبغضک، مات یهودیّاً أو نصرانیّاً.

۱۰ من مات یبغضک، فلایبالی مات یهودیّاً أو نصرانیّاً.

۱۱ من مات یبغضک یا علی، مات میته جاهلیه.

۱۲ یا علیّ ماکنت اُبالی من مات من امّتی و هو یبغضک، مات یهودیّاً أو نصرانیّاً.

اما متن کامل چند نمونه از احادیث ، به این قرار است:

۱ ابن عباس روایت کرده است که:

«لمّا آخی النبیّ صلی الله علیه و آله وسلم بین أصحابه من المهاجرین و الأنصار ، فلم یواخ بین علیّ بن أبیطالب و بین أحد منهم، خرج علیٌّ مغضباً حتّی أتی جدولاً، فتوسّد ذراعه فسفت علیه الریح، فطلبه النبیّ حتّی وجده فوکزه برجله، فقال له: قم فما صلحت أن تکون إلاّ أبا تراب، أغضبت عَلَیّ حین آخیت بین المهاجرین والأنصار، ولم اُواخ بینک و بین أحد منهم، أما ترضی أن تکون منّی بمنزله هارون من موسی، إلاّ أنّه لیس بعدی نبیّ؟ ألا

من أحبّك حقّ بالأمن و الإيمان، و من أبغضك أماته اللّه ميته جاهليه و حوسب بعمله فی الإسلام.»(۱)

۲ حافظ ابو يعلی در مسندش نقل کرده که حضرت علی عليه السلام فرمود:

«طلبنی رسول اللّه صلی الله عليه و آله وسلم فوجدنی فی جدول نائماً، فقال: ماألوم الناس يسمّونک أبا تراب. قال: فرآنی کأنّی وجدت فی نفسی من ذلک. فقال: قم واللّه لأرضينّک أنت أخی وأبو ولدی ، تقاتل عن سنّتی، وتبرئ عن ذمّتی ، من مات فی عهدی فهو کنز اللّه ، من مات فی عهدک فقد قضی نحبه، و من مات يحبّک بعد موتک، ختم اللّه له بالأمن و الإيمان، ما طلعت شمس او غربت، و من مات يبغضک مات ميته جاهليه و حوسب بما عمل فی الاسلام.»(۲)

۳ نيز فرموده پيامبر صلی الله عليه و آله وسلم است به نقل حافظ طبرانی از فرزند عمربن خطاب:

«... ألاـ أرضيک يا علیّ؟ قال: بلی يا رسول اللّه . قال: أنت أخی و وزيری، تقضی دينی و تنجز موعدی، وتبرئ ذمّتی، فمن أحبّک فی حياه منّی فقد قضی نحبه، و من أحبّک فی حياه منک بعدی ختم اللّه له بالأمن و الإيمان، و من أحبّک بعدی ولم يرک ختم اللّه له بالأمن والإيمان و آمنه يوم الفزع الأکبر ومن مات و هو يبغضک (ياعلیّ) مات

---

۱ – ۱ «معجم کبير» طبرانی ، ۱۱/۷۵. «مناقب خوارزمی» فصل اول ص ۷ نقل از طبرانی. «فصول المهمّه» ابن صباغ مالکی ص ۲۲. «مجمع الزوائد» هيتمی ۹/۱۱۱به نقل از دو معجم کبير و اوسط طبرانی. «جامع الاحاديث» سيوطی ۸/۷۶۸. «کنزالعمال» ۱۱/۶۰۷ شماره ۳۲۹۳۵، نقل از طبرانی. «منتخب کنزالعمال» حاشيه مسند احمد ۵/۳۲.

۲ – ۲ «تاريخ دمشق» ابن عساکر بخش امام علی ۱/۱۲۷ به شماره۱۵۲. «مجمع الزوائد» هيثمی ۹ /۱۲۱، «جامع الاحاديث» سيوطی به شرح ترتيب آن، کنز العمال ۱۳/۱۵۹ به شماره ۳۶۴۹۱، «مسند علی بن ابی طالب» از سيوطی ۱/۲۳۰، چ حيدرآباد

میته جاهلیه، یحاسبه اللّه بما عمل فی الإسلام»(۱)

۴ هم فرمایش آن حضرت است به نقل مورخ شهیر ابن عساکر دمشقی:

«عن علیّ قال: إنّ محمّدا صلی الله علیه و آله وسلم أخذ بیدی ذات یوم، فقال: من مات و هو یبغضک ففی سنّه جاهلیه، یحاسب بما عمل فی الإسلام، و من عاش بعدک و هو یحبّک ختم اللّه له بالأمن والایمان، کلما طلعت شمس و غربت حتی یرد علیّ الحوض»(۲)

۵ ابن اثیر جزری به روایت از یحیی بن عبد الرحمن انصاری آورده است که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می فرمود:

«من أحبّ علیّاً محیاه و مماته، کتب اللّه تعالی له الأمن والإیمان ما طلعت الشمس و ما غربت، و من أبغض علیّاً محیاه و مماته فمیتته جاهلیه، وحوسب بما أحدث فی الإسلام.»(۳)

این پنج حدیث با برخورداری از عالی ترین اسناد حدیثی، گذشته از اینکه هر یک مشتمل بر فضائل متعددی درباره امیرموءمنان علیه السلام می باشد، بیان گر آن است که هرکس با دوستی و محبت علی به سر برد، پایان کارش توأم با امن و امان خواهد بود، و هرکس بابغض و دشمنی او بمیرد، به مرگ جاهلی یا مرگ یهود ونصاری مرده است.

اما راویان این عدّه از احادیث شش نفر از صحابه بزرگ و سر شناس بوده اند، که به شرح «الکاشف» ذهبی چهار نفر از آنان بنامهای: امیر موءمنان علی بن ابی طالب علیه السلام ، ابوذر غفاری ، عبداللّه بن عباس و عبداللّه بن عمر ، از راویان صحاح ست بوده اند، و یک نفر به نام معاویه بن حیده از راویان سنن اربعه

۱- ۱ «معجم کبیر» ۱۲/۴۲۰. «مجمع الزوائد» ۹/۱۲۱، «کنزالعمال» ۱۱/۶۱۰ بشماره ۳۲۹۵۵، منتخب آن حاشیه مسند احمد ۵/ ۳۱. «مناقب عینی» ص ۵۱.

۲- ۲ «تاریخ دمشق» بخش امام علی ۲/ ۲۳۳ ۲۳۴ شماره ۷۴۶، مختصر تاریخ دمشق ۷/۱۲۲ و ۱۴۹ ودیگر مصادر مندرج در پاورقی تاریخ دمشق.

۳- ۳ «اسد الغابه» ۵/۱۰۱.

می باشد، و ششمین آنها یحیی بن عبد الرحمان انصاری است، که ابن حجر در «اصابه» شماره **۹۲۲۳**، وی را جزء صحابه شمرده، و هم چنان که ملاحظه شد ابن اثیر جزری روایت: «... من أبغض عليّاً محياه و مماته ...» را از وی نقل کرده است.

ص: ۷۷

دسته چهارم احادیث

نوید نجات و رستگاری برای دوستان و پیروان امیرمؤمنان و اهل بیت علیهم السلام

به شرح منابع حدیثی و مصادر تاریخی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم با ایراد بیش از دویست روایت، شامل ده ها نوع وعده قاطعانه و نوید و پیشگوئی رستگاری ابدی و سرانجام نیک دوستان اهل بیت علیهم السلام را عموما و و دوستان و پیروان امیرموءمنان علی بن ابی طالب علیه السلام را خصوصا اعلام و خاطر نشان فرمود است.

این روایات با اسناد مختلف و راویان متعدد و برخورداری از اعتبار حدیث شناسی، دارای عالی ترین درجه تواتر در مصادر مربوطه اهل تسنن می باشد.

همچنان که بطور خلاصه بیان گر نجات از مرگ جاهلی ، رهائی از گرفتاری های پس از مرگ ، عبور از پل صراط ، آرامش از هول مطّلع ، برائت از آتش جهنم ، ایمنی از حساب و میزان ، سعادت ابدی قیامت ، حشر با پیامبران الهی و هم درجه شدن با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت گرامیش، همه و همه برای دوستان علی علیه السلام و دیگر افراد اهل بیت علیهم السلام می باشد

این احادیث مجموعا بهترین رهنمون و محکم ترین دلیل بر مراد حقیقی از حدیث «من مات ولم یعرف...» است، که به طور خلاصه بعد ازپیامبر تنهاعلی و از آن پس فرزندانش از اهل بیت، مصداق حقیقی و بی چون و چرای این حدیث بوده ، و اکنون یگانه مصداق قطعی آن، حضرت بقیه اللّه حجه بن الحسن العسکری علیه السلام می باشد، که از انظار خلق غایب است.

اکنون ما به خاطر اختصار، به ذکر تعدادی از عناوین احادیث مزبور اکتفا

ص: ۷۸

نموده، خواستاران آگاهی تفصیلی را به مصادر مربوطه ارجاع می دهیم.(۱)

۱ أثبتکم علی الصراط، أشدکم حبّاً لأهل بیتی .

۲ أثبتکم علی الصراط، أشدکم حبّاً لعلیّ.

۳ أساس الإسلام حبّی و حبّ أهل بیتی.

۴ إنّ اللّه یغفر له و لذریّته و شیعته ومحبّیه.

۵ حبّ آل محمّد جواز علی الصراط.

۶ حبّ علیّ إیمان و بغضه نفاق، لایحبّه إلّا موءمن ولایبغضه إلّا منافق.

۷ حبّ علیّ برائه من النّار.

۸ حبّ علیّ جواز علی الصراط.

۹ حبّ علیّ حسنه لا تضرّ معها سیئه.

۱۰ حبّه آیه إیمان، و بغضه آیه النفاق.

۱۱ حبّه جواز علی النّار.

۱۲ حبّه یأکل الذنوب (یحرق الذنوب).

۱۳ حبّی و حبّ أهل بیتی نافع فی سبعه مواطن، أهوالهنّ عظیم.

۱۴ عنوان صحیفه الموءمن، حبّ علیّ بن أبیطالب.

۱۵ لن یقبل اللّه فرضاً إلّا بحبّ علیّ بن أبی طالب.

۱۶ من أحبّ آل محمّد، أمن من الحساب و المیزان والصراط.

۱۷ من أحبّ أن یحیی حیاتی و یموت مماتی ویدخل الجنّه التی وعدنی ربّی ، فلیتولّ علیّ بن ابی طالب و ذرّیته.

۱۸ من أحبّ علیّاً أمن من الحساب و المیزان.

۱۹ من أحبّ علیّاً ، لایموت إلّا ولیّاً.

۲۰ من أحبّ عليّاً محياه و مماته، كتب اللّه له الأمن و الإيمان.

ص :۷۹

۱- ۱ «فهرست ملحقات احقاق» ص ۱۴۶ تا ۱۶۱.

۲۱ من أحبّك يا عليّ، كان مع النبيّين فی ¨درجتهم.

۲۲ من أحبّنی وأحبّ هذين (الحسنين) وأباهما واُمّهما كان معی فيدرجتی

۲۳ من صافح محبّاً لعليّ غفر اللّه له الذنوب.

۲۴ من مات علی حبّ آل محمّد ، جعل اللّه زوار قبره ملائكه الرحمه.

۲۵ من مات علی حبّ آل محمّد ، فأنا كفيله بالجنّه.

۲۶ من مات علی حبّ آل محمّد مات شهيدا.(۱)

۲۷ من مات علی حبّک، ختم اللّه له بالأمن و الإيمان.

۲۸ من مات علی دينک بعد موتک، ختم اللّه له بالأمن والإيمان ما طلعت شمس أو غربت.

۲۹ من مات بحبّک بعد موتک، ختم اللّه له بالأمن و الإيمان.

۳۰ واللّه ما أحبّكم أحد إلاّ ربح الدنيا والآخره.

۳۱ يا أحمد أبشر عليّاً بأنّ أحبّاءک مطيعهم وعاصيهم من أهل الجنّه.

۳۲ (يا عليّ) أنت تقرع باب الجنّه و تدخلها أحباءک بغير حساب.

۳۳ يرد الحوض أهل بيتی و من أحبّهم من اُمّتی كهاتين السبّابتين.

خلاصه آنكه اين احاديث با عناوين ويژه، هريک مجموعاً دوستی و پيوند با علی و ديگر افراد اهل بيت، خصوصا امامان معصوم از فرزندان او را مايه نجات از مرگ جاهلی، و با ايمان از دنيا رفتن، و انواع كاميابی های بعد از موت، و به آسانی طی نمودن مراحل روز قيامت، دانسته، و بالاخره بهشت جاودانی و سعادت ابدی را سرنوشت قطعی آن اعلام نموده است.

براين اساس شكی نيست كه مصداق حقيقی امام زمان در زمان های بعد از

۱- ۱ جهت آگاهی بر متن كامل اين حديث رجوع شود به بخش سوم كتاب احاديث مربوط به اينكه ائمه احدی عشر از نسل علی می باشند.

درگذشت پیامبر، که در حدیث «من مات و...» به آن اشاره شده ، علی و فرزندان معصومش بوده اند، که شناخت آنها با شرایط مربوطه سبب نجات، و نشناختنشان، موجب مرگ جاهلی و دیگر پیامدهای آن خواهد بود.

درصورتی که افراد و گروههای مقابل ائمه اثنا عشر شیعه، نه نمونه ای از این گونه احادیث درباره آن ها وارد شده، و نه دوستی آنها به هیچ دلیلی چنین نقش سرنوشت سازی در بر داشته، بلکه هرچه بوده و هست به عکس بوده نه غیر آن.

نقش عبداللّه بن عمر در رابطه با حدیث «من مات و . ..»

نظربه اینکه موضوع این رساله، بحث وبررسی پیرامون حدیث «من مات و...» و احادیث مشابه و هم مضمون است ، و یکی از راویان این گونه احادیث عبداللّه بن عمر است، مناسب دانستیم، عنایت و اهمیتی را که نامبرده در رابطه با حدیث مزبور یا همانند آن، نسبت به امر خلافت و بیعت با امام و خلیفه نشان داده، به آگاهی خوانندگان ارجمند برسانیم.

ابن ابی الحدید نوشته است: عبد اللّه بن عمر، امام راشد و رهنمود کننده به حق را، از امام گمراه امتیاز نداد، چون او از بیعت علی علیه السلام امتناع کرد، ولی شبانه به در خانه حجاج بن یوسف رفت، تا به وسیله وی با عبدالملک بیعت کند، مبادا شب را بدون امام و پیوند با وی بگذراند، چون از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم روایت شده بود: «من مات و لا إمام له ، مات میته جاهلیه»

سپس می نویسد: تا آن جا مورد تحقیر و ذلت حجاج واقع شد که چون دست خود را به سوی او دراز کرد تا با وی بیعت نماید، حجاج هم چنان که گویا به حالت خواب در بستر لمیده بود یا روی تخت دراز کشیده بود پای خود

را به سوی او دراز کرد، تا به جای دست، به وسیله پای او بیعت نماید.(۱)

و بخاری و دیگران از نافع روایت کرده انـد: هنگامی که اهل مـدینه خلع بیعت از یزید کردند، ابن عمر در برابر آنها به دفاع از یزید برخواست، و به منظور سرپوش نهادن بر جرائم یزید و موجّه جلوه دادن کارهای او، فرزندان و اطرافیان خود را جمع کرد و گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می گفت: در روز قیامت برای هر غادری (تخلف کننده از بیعت) پرچمی بر افراشته خواهد شد.

و ابو الربیع زهرانی اضافه کرده است که ابن عمر گفت:

ما به حساب بیعت با خـدا و رسولش با این مرد (یزیـد) بیعت کردیم، و من هیچ گونه غَدر و کار شـکنی را از این بزرگتر نمی دانم که بـا مردی به حساب خـدا و رسولش بیعت شود، آن گاه به قتال و کشـتار در برابر او برخیزنـد، و من درباره هرکس که یزیـد را خلع و از بیعتش سـرباز زنـد ، جز جـدائی و فاصـله بین خود و او چیزی نمی شـناسم ، یعنی تخلف شـما نزدیکـان من ازیزید، موجب تفرقه وجدائی بین من وشما می باشد.(۲)

نیز مسـلم از نافع روایت نموده: هنگامی که قضـیه حرّه به دسـتور یزیـد و به دست بسـر بن ارطاط واقع شـد ، عبداللّه بن عمر به دیدار عبداللّه بن مطیع رفت(۳)

۱- ۱ «شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید: ۱۳/۲۴۲ . وابن حجر در فتح الباری «۵/۱۹ و ۱۳/ ۱۶۵» خودداری ابن عمر ازبیعت با علی را به بهـانه عـدم تحقق اجماع بر بیعت نگاشـته، درحالی که خلافت پـدرش تنها براساس وصـیت ودسـتور ابی بکر بود، و بیعت بـا عثمان هم بر اساس نقشه از پیش حساب شـده عمر بود که به دست ابن عوف انجام گرفت، اما بیعت باعلی نه براساس زور وسازش بود، نه براساس نقشه وتوطئه.

۲- ۲ «مسند احمد» ۲/۹۶ . «صحیح بخاری» ۱/۱۶۶. «سنن بیهقی» ۸/۱۵۹ ۱۶۰ نقل از صحیح بخاری و مسلم.

۳- ۳ عبـد اللّه بن مطیع بن اسود قرشـی به هنگام وقعه حرّه از طرف عبداللّه بن زبیر امیر مدینه بود که فرار کرد و بمکه رفت و نخسـت وزارت نـامبرده را در موقع اعلاـم خلاـفت بعهـده داشت و بعـدا به امـارت کـوفه منصـوب و پس از قیـام مختـار بمکه بر گشت و با ابن زبیر به قتل رسید،«اصابه این حجر بشماره ۶۱۷۸، تهذیب التهذیب ۶/۳۶، اعلام زرکلی ۴/ ۱۳۹ »

و چون وارد شد عبداللّه گفت: فرشـی برای ابی عبدالرحمان بگسترانید، ابن عمر گفت: من به نزد تو نیامده ام که بنشینم، آمده ام حدیثی را که خود از رسول خدا شـنیدم برای تو بازگو کنم، که گفت: کسـی که از اطاعت شخصی (که با وی بیعت نموده یا سـمت زمامداری بر دوش نهاده) خلع ید و سـر پیچی نماید، روز قیامت در حالی خدای را دیدار و ملاقات کند که حجت و مدرکی نداشته باشد، و کسی که بمیرد و گردن به بیعت ننهاده باشد، مرگش؛ مرگ جاهلی است.(۱)

و طبری نویسد: عبد اللّه بن عمر به هنگام خودداری امام حسین از بیعت با یزید گفت: اتّق اللّه و لاتفرق جماعه المسلمین.(۲)

تقوای الهی را رعایت کن و جماعت مسلمین را متفرق مساز.

عجبا از پسـر عمر که با کمال بی شـرمی سـبط پیامبر اکرم، امام حسـین را به خاطر امتناع از بیعت با یزید شراب خوار و سگ و میمون باز و گوینده:

لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء و لا وحی نزل

تفرقه افکن به حساب می آورد ، و با آنکه امام حسـین و فرزندان و اصحابش به فرمان یزید کشته شدند و زنان و کودکان آن ها، به دست عمال یزید اسـیر شهرهای شام و عراق گردیدند ، بیعت خود با یزید را برای خدا می داند و شکستن آن را گناهی بزرگ و نابخشودنی می داند.

در داسـتان جنایت بار حرّه و آزادی لشـکر یزیـد در قتل عام مرد و زن و کودک مسـلمان مـدینه و تجاوز به زنان و دختران، و غارت و مصادره اموال به

۱- ۱ «صحیح مسلم» ۶/۲۲.

۲- ۲ «تاریخ طبری» ۶/۱۹۱. «معالم المدرستین» ۳/۳۰۲ .

مدت سه روز، که حاصلش کشتار بیش از ده هزار زن و مرد و کودک و قتل هفتصد صحابی پیامبر و حافظ قرآن، و پیدایش هزار کودک نامشروع از دختران بی شوهر، که هر یک از این جنایات، بزرگترین نمونه فساد و بهترین سند مفسد فی الارض بودن آمران و عاملان آن بود.

و نیز در قتل عام مردم مکه در داخل مسجد الحرام و تیرباران خانه خدا، که همه و همه به امر یزید به وقوع پیوست، پسر عمر با سوء استفاده از این حدیث، طرفداری و تایید از خلافت وی نمود.

و باز عجبا که پسر عمر که از بیعت با امیر موءمنان علیه السلام امتناع می ورزد و نیمه شب با پای مثل حجاج به حساب عبدالملک مروان بیعت می کند، و اطرافیان خود را در صورت تمرّد از حکم یزید و خلع بیعت، تهدید به جدائی و فاصله گیری می کند.

و این بیعت آن چنانی نمایش گر تمیز و شناختن چوب از عود است و اختیار امام (از بین امامان حق و باطل).(۱)

ولی با همه این حرفها نمی توان موضوع بیعت مثل ابن عمر را با یزید و بعد از آن با حجاج به نمایندگی از عبدالملک را امر ساده ای پنداشت، زیرا به روایت بیهقی و دیگر اعلام حدیث، معاویه یکصد هزار دینار به عبد اللّه بن عمر رشوه داد(۲) و چون وی فردی حق شناس بود! به بیعت با یزید و حمایت از وی اکتفا نکرد، که نسبت به آل امیه و دیگر هم فکران از فامیل وی نیز بی تفاوت نگذشت و از آنها هم حمایت نمود و با بیعت به وسیله پای حجاج، تاییدشان

۱- ۱ رجوع شود به «شرح نهج البلاغه» ۱۳/۲۴۲ . «المعیار والموازنه» علامه اسکافی ص ۲۴.
۲- ۲ « سنن بیهقی» ۸/۱۵۹ . «تاریخ ابن کثیر» ۸/۱۳۷ . «فتح الباری» ابن حجر ۱۳/۵۹.

نمود، و در دین فروشی معامله را به پایان رسانید.

آری در عین حالی که عبداللّه بن عمر، علی را بهتر از همه می شناخت ، و از فضائلش آگاه تر از دیگران بود، و حتی به پدرش اعتراض کرد: « چرا علی را به عنوان خلیفه بعد از خود معرفی نمی کنی؟!»

اما یک صد هزار دینار هم کم نبود که ابن عمر خود را به معاویه نفروشد، و آن رقم پول را نادیده انگارد ، پولی که در آن روزها یک هزار دینارش(هزار مثقال طلا) ، عالی ترین رقم دیه و خون بهای یک انسان مسلمان بود، و با ده دینارش یک شتر معمولی خریداری می شد.

چگونگی انتقال خلافت از ابوبکر به عمر

عموما هرکس از حفاظ حدیث و تاریخ نگاران اهل تسنن، جریان مرگ ابوبکر را در قالب احادیث یا فرازهای تاریخی نگاشته، به این موضوع هم تصریح کرده که ابوبکر به هنگام مردن دستور داد عثمان عهد نامه اش را که مبنی بر استخلاف و تعیین خلیفه بعد از اوست بنویسد، آن گاه به وی گفت بنویس : «بسم اللّه الرحمن الرحیم، هذا ما عهد ابوبکر بن ابی قحافه الی المسلمین، اما بعد...»

پس حالت غشوه و بیهوشی به او دست داد، ولی عثمان خود بدین گونه عهدنامه را ادامه داد:

«اما بعد ؛ پس من خلیفه قرار دادم بر شما مسلمانان عمربن خطاب را...»

در این موقع ابوبکر به هوش آمد، (که نمی دانیم حقیقتا به هوش آمد یا نه) و گفت: آنچه را نوشتی بخوان.

عثمان نوشته خود، که وصیت به خلافت عمر شده بود را عینا قرائت کرد.

ص :۸۵

ابوبکر تکبیر گفت و اضافه نمود: چنین احساس کردم ترسیدی من به هوش نیایم و (بر اثر عدم تعیین خلیفه) مردم به اختلاف درافتند!.

عثمان گفت: آری.

ابوبکر گفت: خداوند تورا از اسلام و اهلش جزای خیر دهد، وآن گاه به نوشته عثمان اقرار و آن را تایید نمود.

سپس قرار شد عمر و به قولی عثمان نامه سربسته و مهر خورده را به مردم ارائه و اعلام نمایند، و مردم بدون آنکه خلیفه مورد وصیّت را بشناسند، رأی موافق دهند و به عنوان خلیفه ناشناس بیعت کنند، و این کار هم بدون سر و صدا عملی و انجام شد.(۱)

به راستی چرا عمر که هنگام نوشتن وصیت پیامبر گفت: «إنّ الرجل لیهجر» و نگذاشت پیامبر وصیت نموده و خلیفه بعد از خویش را معین نماید ، در این جا چیزی نگفت ، آیا پیامبری که به نص آیه قرآن «مايَنْطِقُ عَنِ الْهَوی اِنْ هُوَ اِلاّ وَحْیٌ یُوحی» سخن او، وحی الهی است، العیاذ باللّه هذیان می گوید ، ولی شخصی عادی مانند ابوبکر مصون از هذیان گوئی است.

آری به نوشته ابن عبد ربّه ، هنگامی که عثمان با مردی از انصار مامور ابلاغ و اعلام عهدنامه در جمع مردم شدند، گفتند: این عهدنامه ابوبکر (درباره

---

۱ - ۱ «طبقات ابن سعد» ۴/۲۰۰ ۲۷۴. «واقدی» بنقل تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۸۲. «السیاسه والامامه» ابن قتیبه دینوری ۱/۲۴ ۲۵. «تاریخ مدینه» ابن شبّه ۱/۶۶۷. «تاریخ طبری» ۳/۱۲۳۸ چ اروپا ص ۴۲۹ چ مصر. «عقد الفرید» ابن عبد ربه ۲/۲۰۸، چ ازهریه مصر. «شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید ۱/۳، ۱۶ و۱۶۵. «کنز العمال» حسام الدین هندی ۵/۶۷۴ ۶۸۱ به روایت از ابن سعد، احمد حنبل، سیف بن عمر، لالکائی ، ابن جبیر طبری، حسن بن عرفه ، ابن عساکر وابن کثیر.

خلافت) است، اگر به آن اقرار می کنید و رأی موافق می دهید، آن را می خوانیم، و گرنه بر می گردانیم.

طلحه بن عبیداللّه گفت: بخوان هرچند کار خلافت به عمر واگذار شده باشد.

عمر گفت: از کجا دانستی که نام من به میان آمده؟

طلحه گفت: دیروز تو او را به خلافت منصوب کردی و امروز او تو را به این سمت برگزید.

سید بن طاووس گوید: پس نه عمر و نه هیچیک از صحابه گفته طلحه را تخطئه نکردند، و عملا همه اجماع نمودند بر اینکه عامل اصلی برگزیده شدن عمر توسط ابوبکر، برگزیدن ابوبکر توسط عمر در سقیفه بود.(۱)

بطور خلاصه در این جا دست اندکاران خلافت، عملا نشان دادند که تنها پیامبر بنیان گذار و همه کاره اسلام و مسلمانان بود که حق نداشت برای بعد از خود خلیفه معین و معرفی کند، و یا از روی بی تفاوتی نسبت به ضرورت استخلاف همچنان درگذشت، بدون آنکه از اختلاف امت بر سر تعیین خلیفه نگران باشد، یا وحشتی به خود راه دهد و یا احساس وظیفه و تکلیف نماید، یا مصلحت اندیشی از خود ابراز کند.

اما خلیفه اول در دم واپسین حیات و در حال غشوؤ دمِ مرگ ، و بیهوشی منتهی به جان دادن از روی دلسوزی برای اسلام و پیشگیری از اختلاف!!

و عثمان در حد یک نامه نویس و از موضع تنظیم عهدنامه، درحال بیهوشی خلیفه، وعمر هم از موضع...، به خود اجازه دادند بدون انتخاب مردمی و مشورت با اهل حل و عقد، و بدون رعایت انواع امتیازاتی که دیگران داشتند، و بدون در نظر گرفتن ضوابط قرآنی، اقدام به تعیین خلیفه و گرفتن بیعت آن

---

۱ - ۱ - پاورقی «طرائف» ص ۴۰۲ به نقل از عبدربه ۲/۲۰۸ ولی در چ لجنه تالیف مصر ۲/۴۶۷ این فراز از متن عقد الفرید حذف و ساقط شده.

چنانی، و عهده دار مقام خلافت و رهبری بر مسلمانان شوند.

بنیانگذار حکومت بنی امیه و چگونگی انتقال خلافت در آن

هر چند که علامه امینی، زیر عنوان «الحکومه الاموية الموءسسه بيد عثمان» بنیانگذار حکومت خاندان اموی را عثمان دانسته،(۱) اما اگر بخواهیم پایه گذار اصلی و بنیانگذار خشت اول را بشناسیم ، که به قول شاعر:

خشت اول گر نهد معمار کج تا ثریا می رود دیوار کج

باید قبل از همه به سراغ ابوبکر و عمر برویم، و بدون شک آن دو در این جهت بر عثمان مقدم اند، اما عثمان از آن بهره برداری کامل نمود و آن را در نهایت درجه گسترش داد و اینک توضیحی در این باره:

به نوشته قرطبی ابوبکر پس از تکیه زدن بر مسند خلافت برای اولین بار خالدبن سعید بن عاص را به عمارت منطقه ای از مناطق شام منصوب کرد، پس عمر به خاطر حرفی که خالد از روی اعتراض به خلافت ابوبکر زده بود نظر او را از وی برگردانید تا آن جا که ابوبکر وی را عزل و یزید بن ابی سفیان را به جای او مقرر نمود.(۲)

نیز قرطبی نویسد: یزید بن ابی سفیان به همراهی دیگران از طرف ابوبکر به شام اعزام گردید، وچون بخشی از شام فتح شد به ولایت فلسطین منصوب گردید، و هنگامی که ابوعبیده و از آن پس معاذ بن جبل از دنیا رفتند ، یزیدبن ابی

۱- ۱ - «الغدیر» ۸/۲۸۹.

۲- ۲ «استیعاب» پایان شرح حال ابوبکر: ۶/۴۰۶، شماره ۱۶۳۳ .

سفیان جایگزین آنها شد، و چون یزید درگذشت برادرش معاویه به جانشینی او منصوب گردید.(۱)

ابن حجر عسقلانی و دیگران می نویسند: چون در سال دوازدهم هجری ابوبکر از حج برگشت، یزید را به عنوان یکی از فرماندهان نیروهای اعزامی به شام گسیل داشت، و عمر او را به امارت فلسطین و بعد از فوت معاذبن جبل به امارت دمشق منصوب نمود.

آن گاه گوید: ابوبکر یزید را برای امارت شام جانشین کرد، پس عمر (با درگذشت ابوبکر) این را ادامه داد.(۲)

واما سهم اختصاصی عمر در تثبیت حکومت بنی امیه و ادامه و استمرار آن به دست معاویه، پس اجمالش بدین قرار است:

قرطبی می نویسد: موقعی که نامه ای مبنی بر خبر فوت یزید بن ابی سفیان از شام به عمر رسید، ابوسفیان در مجلس او حاضر بود، پس عمر مرگ یزید را به پدرش ابوسفیان تعزیت گفت، ابوسفیان پرسید: یا امیر الموءمنین، چه کسی را جایگزین یزید کردی؟

عمر گفت: برادرش معاویه را، پس ابوسفیان با کلمه «وصلتک رحم یا امیر الموءمنین». از وی تشکر نمود.

نیز قرطبی نویسد: روزی نزد عمر، از معاویه مذمت و انتقاد شد، عمر گفت: از بدگوئی و نکوهش جوانی از قریش، که به هنگام غضب می خندد، و کارها از ناحیه او به خوشنودی منتهی می گردد، و آنچه را باید از بالای سر او به دست آورند از زیر پایش به دست می آید، خودداری نموده دست از سر ما بردارید.

۱- ۱ «استیعاب» : ۱۱/۷۰، شماره ۲۷۷۲.

۲- ۲ «دول الاسلام» ذهبی ۱/۱۶. «تاریخ الخلفاء» سیوطی ص ۹۵. «اصابه» ۹/۲۳۲، ۱۰/ ۳۴۸ شماره ۹۲۶۶.

و موقعی که عمر وارد شام گردید و معاویه با موکبی هر چه سنگین تر به دیدار او رفت، به وی گفت: در حالی که به من خبر رسیده است که مراجعان در دربار تو به انتظار دیدارت معطل می شوند، با موکبی این چنین به راه افتاده ای؟!

معاویه گفت با آنچه در این باره به تو رسیده، من چنین هستم که می بینی.

عمر گفت: از چه رو بدین گونه تشریفاتی زندگی می کنی؟

معاویه گفت: ما در سرزمینی هستیم که جاسوس های دشمن در آن فراوانند پس بر ما واجب است آن چنان عزت و عظمت سلطنت را نشان دهیم که از ما ترس و وحشت پیدا نمایند، اکنون امر تو باشد و نهی نهی تو.

دراین موقع عمروعاص گفت: یا امیرالموءمنین دربرابر ایراد تو به این جوان، او پاسخ مناسبی داد و چه برخورد خوبی از وی سر زد.

عمر گفت: من هم به همین دلیل با چشم پوشی از رفتار آن چنانی او، با وی برخورد کردم، وحتی از وی به «هذا کسری العرب» این (همانند پادشاه عجم) کسری و پادشاه عرب است، تعبیر نمود.(۱)

و چون طرح شورای خلافت بعد از خود را اعلام کرد گفت: ... ان تحاسدتم و تقاعدتم و تدابرتم و تباغضتم، غلبکم علی هذا الامر معاویه بن ابی سفیان.(۲)

وبه روایت ابن حجر گفت: ایاکم و الفرقه بعدی، فان فعلتم فاعلموا ان معاویه بالشام.(۳)

و بطور خلاصه خاطر نشان نمود که اگر هر چه زودتر کار انتخاب خلیفه بعد از مرا یکسره نکنید، معاویه گوی سبقت را برباید، و زمام خلافت را به دست

۱- ۱ «استیعاب» چاپ پاورقی اصابه ذیل نام معاویه ۱۰/۱۳۷ ۱۳۹. «اصابه» ابن حجر ۹/۲۳۱ ۲۳۴. «النزاع و التخاصم» مقریزی ص ۵۶.

۲- ۲ - «شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید ۱/۱۸۷.

۳- ۳ «اصابه» ابن حجر ۹/۲۳۴.

گیرد. و بالاخره بـا ایـن جملـه معـاویه را تلقیـن و تحریـک به تکیه زدن بر مسـند خلافت کرد، و به فکر دستیـابی به خلافت انـداخت، تـا بـا انواع نقشه و نیرنگ و شـیطنت و اعمال زور، به امر خلافت دست یابـد، هر چنـد که به فرموده آیت اللّه شـرف الدین، نقشه روی کار آمدن عثمان که از این پس بیاید بهترین زمینه سازی و باز شدن راه برای خلافت معاویه بود.(۱)

و در حالی که گزارشـهای فراوانی درباره بـد رفتاری و تجاوزهای مالی و غیر مالی معاویه به وی داده شـده بود و در این رابطه اموال شخصـی بیش از ده نفر از عمّال خود را هماننـد ابوموسـی اشـعری، ابوهریره، عمروعـاص، حارث بن وهب، عتبه بن ابی سفیـان که هریک در یکی از بلاد و مناطق اسـلامی سـمت فرمانـدهی و غیره داشـتند، به عنوان تجاوز و خیانت به بیت المال یا عـدم احتیـاج به حقوق دریـافتی یـا اقـدام به تجارت و سودجوئی مصادره و تقسـیم نمود هیـچ گونه متعرض معاویه نشـد، و از مطـالبه گزارش اوضـاع حکومتی و بیلاـن بیت المال مناطق تحت نفوذ او (سوریه، فلسـطین، اردن، لبنان) با درآمـد فراوان و بی شماری که داشت خودداری کرد.(۲)

و بالاـخره عمر با نادیـده انگاشـتن تنـد روی ها و انحراف گرائی ها و بی بنـد و باری های فراوان معاویه از قبیل پوشـیدن لباس دیبـاج و ابریشـمین و اسـتعمال زینت و ظرف طلاـ وصـرف اموال بیت المـال و حقوق فقرای مسـلمان در تشـریفات حکومتی و عیاشـی و تجملات زندگی شاهانه خود و پسـرش یزید و جایزه به شـعرا و مداحان متملق و چاپلوس دربار، بیش از هر چیز پایه های حکومت او را اسـتوار و بـدان اسـتحکام بخشـید، و یک حکومت خود مختار مسـتبد، گسـتاخ و ضـد اسـلامی رادر بخش مهمی از قلمرو حکومت اسلامی و

ص: ۹۱

---

۱ – ۱ «النص والاجتهـاد» مورد ۷۰ پاورقی ص ۳۹۴ چ دارالاسلامیه بیروت.۱ «شـرح نهج البلاغه »ابن ابی الحدید ۱۲/۴۲ ۴۳ و ۹۷.

مناطق مسلمان نشین به وجود آورد.

نیز عمر برادر دیگر معاویه ، عتبه بن ابی سفیان را (که به نوشته ابن ابی الحدید او هم مثل معاویه از صبّاح به وجود آمده بود نه از ابوسفیان(۱)) به ولایت طائف منصوب کرد، و وی در حادثه قتل عثمان در خانه او و از اطرافیانش بود، و در جنگ جمل به همراهی عایشه شرکت نمود و چشمش آسیب دید و در سال ۴۳ معاویه او را به ولایت مصر گماشت .

جالب آنکه پیامبراکرم صلی الله علیه و آله وسلم عتبه و پدرش ابوسفیان و برادرش معاویه را در موقعی که ابوسفیان سوار بر مرکب بود و این دو یکی راننده ودیگری افسار به دست در حال حرکت بودند، با کلمه «لعن اللّه یا اللهم العن الراکب و القائد و السائق» وی را لعن فرمود.(۲)

بدین ترتیب بنیانگذار هسته مرکزی حکومت بنی امیه (درمحدوده استانداری) ابوبکر بود، که آن را به وسیله یزید بن ابی سفیان تحقق بخشید، سپس عمر بود که آن را بوسیله معاویه ادامه داد، و پس از خود به وسیله عثمان آن را تقویت و استمرار و گسترش داد.

همچنان که آغاز گر خلافت بنی امیه عثمان بود که به شرحی که از این پس می خوانید بانقشه عمر، و اجراء ظاهری آن بوسیله عبدالرحمان بن عوف تحقق پیدا کرد، و این بنیانگذاری ها درحالی بود که ابوبکر و عمر تمام لعن و نفرین ها و برخوردهای معنی دار وهشدار دهنده و پیشگوئی های وحشتناک پیامبراکرم صلی الله علیه و آله وسلم

۱- ۱ «شرح نهج البلاغه» ۱/۳۳۶.

۲- ۲ «اصابه» ابن حجر ۵/۷۹. «النجوم الزاهره» ۱/۱۲۲، «سیره حلبی» ۲/۱۳۸ «ربیع الابرار» زمخشری: ۱/۵۲۳ پاورقی، نیزدر بخش سؤال های این کتاب تحت عنوان «گروه لعن یا گروه صلوات» آن را می خوانید.

را درباره بنی امیه بطور عام و درباره ابوسفیان و پسرانش بطور خاص با چشم و گوش خود دیده و شنیده بودند.

و نیز درحالی بود که ابو بکر و عمر روش های جنائی و کفر آمیز جنگی و غیر جنگی بنی امیه را بر علیه پیامبر عظیم الشأن آن چه قبل از فتح مکه و چه بعد از فتح مکه و اسـلام آوری ظاهری و منافقانه آنها همه را به خوبی دیده و خود شاهد آن بودند ، پس با بی اعتنائی آن دو به این فرمایشات پیامبر:

«اللّهم العن القائد (یزیدبن ابی سفیان عتبه ابی سفیان خ) والسائق (معاویه بن ابی سفیان) والراکب (ابوسفیان بن حرب).»

«لاتزال الخلافه فی بنی اُمیه یتلقفونها تلقُف الکره...»

«وإن لکلّ اُمّه آفه و آفه هذه الاُمّه بنو اُمیه.»

«و شرُّ العرب بنو اُمیّه و بنو حنفیه و ثقیف.»

و نیز بی اعتنائی به دیگر فرمایشات آن حضرت که ذیل عنوان «پیشگوئیهای پیامبر درباره بنی امیه» خواهد آمد،

ونیز با پشت نمودن عمر به فرمایشات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم :

«وإذا رأیتم معاویه یخطب علی منبری فاضربوا عنقه.»

«وإذا رأیتم معاویه یخطب علی منبری فاقتلوه.»

«وإذا رأیتم معاویه یخطب علی منبری فارجموه.»

که هرگاه دیدید معاویه بر فراز منبر من خطبه می خواند گردنش را بزنید، او رابکشید، او را سنگسار نمائید.

«و اللّهم العنه یعنی معاویه ولا تشبعه إلاّ بالتراب.»

خداوندا معاویه را لعنت کن و شکمش را سیر مکن مگر با خاک.

و یطلع علیکم من هذا الفج رجل یموت حین یموت و هو علی غیر

سنّتی» فطلع معاویه.(۱)

هم اکنون مردی ازسوی این وادی بر شما ظاهر گردد که به هنگام فرارسیدن مرگش بر غیر سنت من باشد، پس معاویه ظاهر گردید.

وبطور خلاصه با بی اعتنائی به روایتی که خود از پیامبر نقل کرده بودند، که فرموده بود:

«من ولّی من امور المسلمین شیئا فأمرّ علیهم أحدا محاباه فعلیه لعنه اللّه، لا یقبل اللّه منه صرفا و لاعدلا حتی یدخله جهنم»(۲)

کسی که زمامدار امور مسلمانان شود، پس یک نفر را از روی رفیق بازی و تبعیض بدون آنکه واجد شرائط مربوطه باشد سمت امارت و حکومت بر مردم بخشد، بر اوست لعنت خداوند، نه توبه اش را بپذیرد و نه فدیه اش را ، تا او را به جهنم داخل کند.

وعلی رغم اهل بیت پیامبر و شخصیت های واجد شرایط امارت و فرمانداری از صحابه، پایه های حکومت و خلافت بنی امیه را برقرار و محکم و رسمی نمودند.

اکنون گذشته از آنچه درباره بنی امیه از دیدگاه قرآن و فرموده های پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به نظر رسید، توجه خوانندگان محترم رابه دو داستان کوتاه جلب و آن گاه می پردازیم به توضیح کوتاهی پیرامون سهم عمر درپایه گذاری خلافت عثمان.

۱ زبیر بن بکار در«موفقیات» روایت کرده: مغیره بن شعبه (که یک چشمش آسیب دیده و از کار افتاده بود) گوید: روزی عمر به من گفت: ای مغیره

۱- ۱ جهت آگاهی بر مصادر این روایت رجوع شود به «پیشگوئیهای پیامبر درباره معاویه»
۲- ۲ «مسند احمد» ۱/۶ به روایت از ابوبکر. «مستدرک حاکم» ۴/۹۳ وتلخیص آن از ذهبی. «تاریخ الخلفاء» سیوطی ۱/۱۶ نیز به نقل از ابوبکر. «ازاله الخفاء» دهلوی ۱/۱۶.

آیا از روزی که چشمت آسیب دیده با آن دیده ای؟

گفتم: نه

گفت: به خدا قسم بنی امیه دیدگان اسلام را از کار بیندازند، همانند از کار افتادن دیده تو، سپس آن را کور و نابینا نمایند، آن گونه که نداند کجا می رود و کجا می آید...(۱)

خلاصه آنکه عمر خاطر نشان نمود: اسلامی که باید جامعه بشری را از گمراهی و بیراهه روی رهائی بخشد ، آن چنان به دست بنی امیه دچار انحراف و بیراهه روی شود که خود نداند به کجا می رود ، تا چه رسد به آنکه مردم را راهنمائی و رهبری کند!

۲ مورخ شهیر محمد بن حبیب بن امیه « م ۲۴۵» ذیل حدیث مفصلی در «امالی» آورده است: عمر بن خطاب از کعب الاخبار پرسید:

در اخبار شما (مردم یهود) آمده است که امر خلافت به چه کسی خواهد رسید ؟

کعب گفت: همانا امر خلافت بعد از پیامبر و دو نفر از صحابه، به دشمنانش محوّل شود که با ایشان جنگ کرد و ایشان با او جنگ کردند.

عمر گفت: «إنّا للّه و إنّا إلیه راجعون» آن گاه روی سخن به ابن عباس نمود و گفت: من خود شبیه این سخن را از پیامبر شنیدم، و شنیدم که می گفت:

«لیصعدن بنو امیّه علی منبری، و لقد رایتهم فی منامی ینزون علیه نزو القرده، و فیهم انزل «وماجعلناک الروءیا الّتی اریناک...(۲)»

بدون شک بنی امیه بر فراز منبر من بالا روند و من خود آنها را در خواب

۱- ۱ «شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید: ۱۲/۸۲.

۲- ۲ «شرح نهج البلاغه» ۱۲/۸۱ و ۱۵ /۱۷۵ ضمن بخشنامه معتضد عباسی علیه معاویه و...

دیدم همانند میمون بر فراز منبرم جست و خیز می کنند، و آیه «وماجعلنا الروءیا...» در باره ایشان نازل گردید.

و این روایت که به نقل عمر، در تایید گفته کعب الاخبار از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آمده بیانگر دو چیز است:

او ل اینکه: عثمان به شرحی که می آید تحت عنوان خلافت آغازگر زمامداری بنی امیه بود، و تمام آنچه از هشدارها و پیشگوئیهای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مبنی بر فساد بنی امیه و دشمنی و انحراف آنها نسبت به قرآن و اهل بیت وارد شده، قبل ازهمه به دست معاویه در محدوده حکومتش و به دست عثمان در قلمرو خلافتش تحقق پیدا کرد، و سپس معاویه بعد از عثمان تحت عنوان خلافت، نمایشگر حد اعلای جنایات وارده از ناحیه خاندان اموی بود.

دوّم اینکه: عمر با آنچه خود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم شنیده و نقل کرده و نیز پیش گوئی درباره کور نمودن بنی امیه بینائی اسلام را، معلوم می شود بیش از هرکس از آینده شوم بنی امیه و روی کار آمدن کسانی که در صدد درهم پیچیدن بساط اسلام و نابودی همه جانبه آثار پیامبر بر می آیند، آگاه و باخبر بود.

همچنان که در طول دوران نبوت پیامبر، خود بیش از همه شاهد و ناظر شیطنت ها و جنایات و کارشکنی های این دار و دسته بر علیه اسلام و آورنده آن بود. و با این وصف عمر با چه مجوزی و بر اساس چه انگیزه ای این گونه معاویه را در جهت حاکمیت بر مسلمانان و بلاد اسلامی رشد و پرورش می داد و تشویق و تقویت و حمایت می کرد؟!

ما نمی دانیم و این علمای سنی هستند که باید پاسخگوی منطقی این گونه سؤال ها باشند.

ص :۹۶

نقش عمر در بنیان گذاری حکومت بنی امیه و خلافت عثمان

قبل از توضیح سرمقاله فوق توجه خوانندگان را به این موضوع معطوف می دارد که عمر در واپسین دم حیات، شورائی مرکب از شش نفر (علی بن ابی طالب، عثمان بن عفان، طلحه، زبیر، عبدالرحمان بن عوف، سعد بن ابی وقاص) طرح و پایه ریزی نمود تا نامبردگان با توجه به اختیارات سرنوشت ساز ابن عوف یکی از این عدّه را انتخاب و به مقام خلافتش رای دهند.

وبه روایت طبری طلحه به هنگام طرح شوری از طرف عمر، در مدینه نبود و جزو شوری هم به حساب نیامد.(۱)

و این موضوع مورد اتفاق روایات و نقلیات تاریخی است که عمر در موقع احضار نامبرده گان یا ضمن مذاکره با ابن عباس یا دیگری و ایراد نقطه ضعف های واقعی هریك ، و ذکر نقطه ضعف دروغین برای حضرت علی علیه السلام مثل شوخ طبعی ، هریك را مورد تخطئه قرار داد.

اما آنچه را از روی واقع و حقیقت گوئی به عنوان نقطه ضعف عثمان مطرح و وی را بدان متصف و معرفی نمود، تمایل و علاقمندی او به بنی امیه و سوار کردن بنی مُعَیط بر گردن مردم بود، که به جهت اختصار به ذکر فرازهای روایتی و تاریخی مربوط به عثمان بسنده کرده و با پوزش خواهی از ذکر متون روایات علاقمندان را به مصادر زیر(۲) احاله می کنیم.

۱- ۱ «تاریخ طبری» ۴/۲۲۷ و دنباله آن چاپ دار المعارف.

۲- ۲ «شرح نهج البلاغه»ابن ابی الحدید ۱/۱۸۵ ۱۹۴ و ۱۲/۲۵۶ ۲۸۱. «الغدیر» علامه امینی ۵/۳۶۰ ۳۷۵. «معالم المدرستین» ۱/۱۳۵ - ۱۴۱. «النص والاجتهاد» مورد ۷۰ ص ۳۸۳ ۳۹۸.

به روایت ابن ابی الحدید، عمر به هنگام تشکیل شورای خلافت و احضار اعضای شش نفره شوری در حالی که روی سخنش به عثمان بود گفت:

چنان می بینم که قریش به خاطر دوستی با تو امر حکومت و خلافت را به عهده تو قرار دهند، پس تو بنی امیه و بنی مُعَیط را بر گردن مردم سوار کنی و دست آوردهای جنگی را به آنها ببخشی، پس گروهی از سر جنبان های عرب به رویاروئی تو برخیزند، و تو را در بستر خوابت ذبح کنند، به خدا سوگند اگر آنها چنین کاری انجام دهند (یعنی تورا عهده دار خلافت نمایند) توهم آنچه را گفتم عملی خواهی کرد، واگر چنین کردی آنها هم چنان که گفتم تورا خواهند کشت، پس هنگامی که بدان دست یافتی سخن مرا به یادآور که کاری است شدنی.(۱)

و به روایت بلاذری و دیگران عمر به هنگام گفتگو و مشاوره پیرامون انتخاب خلیفه بعد از خود با ابن عباس ونام بردن یک یک اعضای ششگانه شوری چون نوبت به عثمان رسید گفت:

لو ولیها لحمل بنی ابی معیط علی رقاب الناس، ولو فعلها لقتلوه(۲)

اگر عثمان متصدی امر خلافت شود بنی ابی مُعَیط را بر گردن مردم سوار کند و اگر چنین کند او را به قتل آورند.

وبه دیگر روایت بلاذری، وی گفت:

فاتق اللّه و لاتحمل آل ابی معیط علی رقاب الناس.(۳)

تقوای الهی را پیشه کن و آل ابی معیط را سوار بر گردن مردم مکن.

اما چگونگی تشکیل شورا و برگذاری آن، به گونه ای بود که به برکناری علی

۱- ۱ «شرح نهج البلاغه» ۱/۱۸۶ به نقل از کتاب «السفیانیه» ابو عثمان.

۲- ۲ «انساب الاشراف» ۵/۱۶. «الفائق زمخشری» ۲/۴۲۵ ۴۲۶. «ابن ابی الحدید» ۱۲/۲۵۸ ۲۵۹ به نقل از ابن سعد در طبقات.

۳- ۳ «انساب الاشراف» ۵/۱۶ و ۱۷ قریب بدینمضمون .

و بر سر کار آمدن عثمان منجر می شد، بدین قرار که شش نفر نامبردگانِ عضو شوری، تحت سیطره نیروی مسلح پنجاه نفری به فرماندهی ابوطلحه انصاری ، به مدت سه روز تجمع و گرد هم آیند، و قاطعانه یک نفر را از بین خود انتخاب کنند.

و اگر یک نفر در برابر تصمیم گیری پنج نفر مخالفت کند، یا دو نفر در برابر چهار نفر به مخالفت برخیزند، باید گردن آنها زده شود، واگر سه نفر با تصمیم گیری سه نفری که ابن عوف در آن است مخالفت کنند، گردن آن سه نفر نیز باید زده شود، و بدین ترتیب تصمیم گیری سرنوشت ساز شوری به نظر ابن عوف محول گردید.(۱)

اکنون برای آگاهی تفصیلی بر اینکه باید هدف شورا، در جلوگیری از خلافت حضرت علی علیه السلام و به خلافت رسیدن عثمان، خلاصه گردید و به پایان رسد، نظر خواننده محترم را به چند فراز تاریخی جلب و خواستار دقت هرچه بیشتر خوانندگان در آنها می باشیم:

۱ ابن ابی الحدید نقل کرده(۲) که عمر هریک از اعضاء شوری را به عبارتی مخاطب قرارداد واز جمله به عثمان گفت: وأماأنت یاعثمان فواللّه لروثه خیرمنک(۳)

وحضرت علی را بدین عبارت: وأما أنت یا علی! فواللّه لو وزن إیمانک بإیمان

۱- ۱ «تاریخ طبری» حوادث سال ۲۳، ۵ /۳۳. «کامل» ابن اثیر حوادث سال ۲۳، ۳/۴۳. «طبقات» ابن سعد ۳/۳۳۸. «عقد الفرید» افست دار الکتاب بیروت ۴/۲۷۵ ببعد. «انساب الاشراف» بلاذری ۵/۱۶ و دنباله آن. «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ذیل خطبه شقشقیه ۱/۱۹۱.

۲- ۲ «شرح نهج البلاغه» ۹/۵۰ سطر ۸ و ۹، و ۱۲/۲۵۹ ۲۶۰.

۳- ۳ واما تو ای عثمان، پس بخدا سوگند سرگین اسب از تو بهتر است.

أهل الأرض لرجّحهم(۱)

در این موقع علی علیه السلام از مجلس خارج شد، و عمر ادامه داد:

به خدا قسم؛ من نسبت به مقام و موقعیت مردی که اگر او را به رهبری خود انتخاب کنید شما را وادار به محجّه بیضاء و راه روشن کند، آگاهتر از دیگرانم.

و چون حاضران مجلس پرسیدند آن مرد کیست؟ پاسخ داد: همین کسی که از میان شما بیرون رفت.

گفتند: پس چه چیز مانع تو از نصب او به مقام خلافت و رهبری باشد؟!

گفت : راهی برای انجام این کار نیست.

و براساس این روایت، عمر در عین حالی که با قسم جلاله سرگین اسب را بهتر از عثمان اعلام می کند، و نیز با قسم جلاله ایمان علی را بر ایمان اهل زمین ترجیح داده و سنگین تر اعلام می کند، مع الاسف با انکار عملی تمام آنچه قرآن و پیامبر در فضیلت و تقدم همه جانبه علی ایراد کرده اند و عمر خود اقرار داشت، می گوید: «راهی برای خلافت علی نیست» و خلاصه آنکه عضویت حضرت علی علیه السلام در شورای خلافت صحنه سازی است.

۲ بلاذری و دیگران روایت کرده اند که: حضرت علی علیه السلام از اینکه عمر، سرنوشت شورای خلافت را به عبدالرحمان بن عوف واگذار نمود، به عموی خود ابن عباس شکایت کرد و فرمود: واللّه امر خلافت از دست ما بیرون رفت.

عباس گفت: چطور ای پسر برادر؟

فرمود: بدان جهت که سعد با پسر عمش عبدالرحمان مخالفت نخواهد کرد و عبدالرحمان هم شوهر خواهر عثمان و داماد این خانواده باشد، و هیچ یک با دیگری مخالفت نمی کنند. پس اگر طلحه و زبیرهم به من پیوندند سودی برای

۱- ۱ واما تو ای علی به خدا سوگند اگر ایمان تو را با ایمان اهل زمین موازنه و برابری کنند ایمان تو بر ایمان آنها سنگینی نماید و بر آن بچربد.

من نخواهد داشت، زیرا ابن عوف جزو گروه مقابل ما است، و عمر اختیار شورا را به وی محول و واگذار نموده(۱) واین سخن علی هم با اضافه پیوستن طلحه به ابن عوف به حقیقت پیوست، و نقشه عمر قاطعانه به اجراء در آمد.

۳ ابن ابی الحدید می نویسد: چون علی بن ابی طالب از مجلس شورا به محل تجمعش با وابستگان به خود وارد گردید، روی سخن بدانها نموده گفت:

ای بنی عبد المطلب قوم و قبیله شما پس از درگذشت پیامبر با شما دشمنی کردند، همانند دشمنی آنها با حضرتش در ایام حیات، واگر قوم شما (یعنی بنی امیه) مورد اطاعت واقع شوند، دیگر شما هیچ گاه سمت امارت نخواهید یافت، به خدا سوگند آنها رجوع به حق نکنند مگر با زور شمشیر.

شقیق بن مسلمه راوی خبر گوید: در این موقع عبداللّه بن عمر در حال داخل شدن در مجلس بود که سخن امام به گوشش رسید و گفت: ای ابوالحسن می خواهی بعضی را با بعضی گلاویز و به جان هم اندازی!!

علی فرمود: وای بر تو ساکت باش ، به خدا سوگند اگر نبود که پدرت (عمر) نسبت به من در گذشته و حال مرتکب شد آنچه را که مرتکب شد، نه (عثمان) بن عفان به رویاروئی با من می پرداخت و نه (عبد الرحمان) ابن عوف، پس عبد اللّه از جا برخواست و خارج شد.(۲)

آری امیر موءمنان که خود از نزدیک شاهد و ناظر نقشه ها و توطئه ها بود، از همه بهتر می دانست که اگر طرح و نقشه عمر نبود، عثمان و دار و دسته اش با آن

۱- ۱ - «انساب الاشراف »بلاذری ۵/۱۹. «تاریخ طبری» ۴/۲۲۷ چ دارالمعارف. «عقد الفرید» ابن عبد ربه ۳/۷۴، و در چ دار الکتاب بیروت ۴/۲۷۶. «شرح نهج البلاغه» ۱/ ۱۹۱ و ۹/ ۵۰ ۵۱. «کامل» ابن اثیر سال ۲۳.
۲- ۲ «شرح نهج البلاغه» ۹/۵۴.

همه گفته هـای پیـامبر در مـذمّت بنی امیه و هشـدارهای فراوان پیرامون بر سـر کار آمـدن آنها، دیگر نه آبروئی داشـتند که در صحنه خلافت خودنمائی کنند، نه مردم تن به خلافت آنها می دادند، و این طرح عمر با کمک ابن عوف بود که زمام خلافت را به دست بنی امیه داد، و منهـای حکومت معاویه در سـرزمین شام و مناطق تابعه، از تاریـخ خلافت عثمان به مـدّت ۱۰۹ سال بنی امیه با همه اعمال کفر آمیز و جنایات فراموش نشدنی بر کشورهای اسلامی حکومت کردند.

۴ ابن سـعد می نویسـد: سـعید بن عاص به نزد عمر رفت و از وی خواست به زمین خانه اش بیفزاید. پس عمر به وی وعده داد که فردا صـبح بعـد از نماز او را یادآوری نمایـد تا خواسـته اش را عملی سازد، وبالاخره با سـعید به در خانه اش رفت و با پای خود بر زمین خط کشید و مقداری از زمین وسیع مجاور خانه سعید را به خانه وی افزود.

سعید با مطرح کردن بچه دارشدن و نیاز به خانه وسیع تر طلب زیاده نمود.

عمر گفت: هم اکنون مقداری را که بدان اضافه کردم تورا بس است، ولی این موضوع را پیش خود مخفی نگهدار که پس از من کسی بر سر کار آید که با تو صله رحم نماید و حاجتت را برآورده کند.

سعید گوید: ایام خلافت عمر را گذراندم تا عثمان کاندیدای خلافت شد و از رهگذر شورا بدین مقام دست یافت، پس نسبت به من صله رحم و احسان کرد و خواسته مرا عملی و در امانت واگذار شده به او (یعنی مقام خلافت و امکانات مربوطه) مراهم شریک نمود.(۱)

آیـا عمر بر اسـاس غیب گوئی، این چنین پیشـگوئی قاطعانه از روی کار آمـدن عثمان نمود؟ یا از روی ساخت و سازش و قرار سری و نقشه از پیش تهیه شده خبر از مقام خلافت عثمان داد؟

۱- ۱ «طبقات الکبیر» ۵/۲۰ ۲۱.

البته طرح شوری با ویژگی هایی که داشت خود به تنهائی بیانگر فرض دوم قضیه است، تا چه رسد به مرحله اجرائی آن به دست ابن عوف، وبالاخره خلاصه شدن همه چیز در دستیابی عثمان به مسند خلافت.

ولی آنچه بهتر از همه بیانگر واقع و پرده برداری از حقایق باشد، دو روایت ذیل است که نقش عمر را در واگذاری خلافت به عثمان روشن و صحنه نمایشی بودن شوری را بر ملا می سازد.

۱ حافظ خیثمه بن سلیمان طرابلسی در «فضائل الصحابه» به نقل متقی هندی از حذیفه نقل روایت کرده که به عمر بن خطاب (در حالی که در مدینه بود) گفته شد: ای امیرالموءمنین خلیفه بعد از تو کیست؟

گفت: عثمان بن عفان.(۱)

ودر روایت طرابلسی به نقل محب طبری آمده: در حالی که عمر در موقف (یعنی در مکه و موقع حج) بود از او سؤال شد که خلیفه بعد از تو کیست؟

پس پاسخ داد: عثمان بن عفان.(۲)

۲ وحافظ ابوزرعه دمشقی درکتاب «التاریخ والعلل» به نقل محب طبری(۳) وابن عساکر دمشقی در «تاریخ دمشق» به نقل متقی هندی آورده اند که عمر ضمن مذاکره و گفت و گو با پسرش عبداللّه ، پیرامون خلیفه بعد از خود گفت: نه، سوگند به آن کسی که جانم در دست اوست، خلافت بعد از خود را به همان کسی رد و تحویل نمایم، که او نخستین بار آن را به من تحویل و واگذار کرد.(۴)

و این کلام عمر اشاره به عثمان بود که در موقع نوشتن وصیت نامه ابوبکر

ص: ۱۰۳

۱- ۱ «کنزالعمال» ۵/ ۷۳۶ شماره ۱۴۲۵۹.

۲- ۲ «ریاض النضره» ۲/۱۲ و در چ بیروت ۲/۴۶.

۳- ۳ «ریاض النضره» ۲/۷۴ و در چ بیروت ۱/۳۵۴.

۴- ۴ «کنزالعمال» ۵/۷۳۹ ۷۴۰.

درباره خلیفه بعد، و حالت اغما و بیهوشی که به ابوبکر دست داد، پس عثمان با عجله نام عمر را به عنوان خلیفه بعدی نوشت، وچون ابوبکر (به ادعای بعض راویان) به هوش آمد و پرسید چه نوشتی؟ و معلوم شد چه نوشته است، گفت: ترسیدی من بمیرم و خلیفه تعیین نشده باشد؟ عثمان گفت: آری. پس ابوبکر از روی خوشحالی او را تحسین و نوشته اش را تایید نمود.

ضمنا ناگفته پیداست که موضوع شورای خلافت اضافه بر دو مرحله طرح و اجراء آن، مراحل دیگری هم به دنبال داشت که بسیار سؤال برانگیز و دارای پیامدهای زیان باری بود که قبل از همه دامن گیر امام امیر موءمنان شد و بعدا دامن گیر اسلام و مسلمانان.

اما سؤالاتی که در زمینه اصل شورا پیش می آید: با روی سخن به علما و دانشمندان اهل تسنن به خصوص حقوقدانان و قانون شناسان این فرقه ، می پرسیم:

۱ طرح شورای عمر بر اساس کدام یک از آیات قرآنی یا احادیث و فرموده های پیامبر بود؟(۱)

۲ گذشته از اصل شوری که نه با ترک تعیین خلیفه از ناحیه پیامبر (به ادعای خود عمر(۲) و همفکرانش) سازگار بود، و نه با اقدام به تعیین خلیفه از ناحیه ابوبکر موضوع محدودیت اعضاءآن درشش نفر تحت چه ضابطه ای بود؟

۱- ۱ جهت آگاهی تفصیلی بر حدود شورای مذکور در قرآن و بی اعتباری شورای خلافت رجوع شود به «معالم المدرستین» ۱/۱۶۸ ۱۷۵.

۲- ۲ «صحیح مسلم» کتاب الاماره باب الاستخلاف و ترکه تحت شماره ۱۸۲۳. «صحیح ترمذی» کتاب الفتن باب ما جاء فی الخلافه شماره ۲۲۲۵. «مسند احمد حنبل» ۱/۴۳ ، ۴۶ و ۴۷. «تاریخ بغداد» ۱/۲۵۸. «تیسیرالوصول» شیبانی ۲/۴۹ به نقل از پنج نفر صاحبان صحاح ست غیرازنسائی. «کنز العمال» ۵/۷۱۶ به نقل از یازده مصدر حدیثی.

۳ مدت برگذاری آن در ظرف سه روز نه کم و نه زیاد ، به چه علت و دلیلی تعیین شد؟

۴ اختصاص عضویت آن به نامبردگان با وجود ده ها بلکه صدها نفر از صحابه که به مراتب بیش از اعضای شوری (منهای امیر موءمنان علیه السلام) دارای صلاحیت علمی و تقوائی و سابقه خدمت مصلحت اندیش برای اسلام و مسلمانان بودند چگونه بود؟

۵ با اینکه عمر خود قبل از همه انگشت روی پاره ای از نقاط ضعف اخلاقی، سیاسی و بالاخره بی کفایتی و عدم صلاحیت یک یک اعضای شوری (به جز علی علیه السلام) نهاد و به آنها اعتراف نمود، و بدین وسیله زمینه صلاحیت آن ها را برای انتخاب لغو یا تضعیف کرد، دیگر چه مجوز و مصلحتی در اختصاص یافتن عضویت شوری به آنها بود؟

۶ حکم جدا کردن سر هر یک از اعضای شوری که در برابر توافق و تصمیم گیری پنج نفر دیگر دم از مخالفت زند .

۷ و حکم جدا کردن سرهای دو نفر از اعضای شوری که با نظریه چهار نفر دیگر مخالفت نمایند.

۸ و حکم جدا کردن سرهای نیمی از اعضای شوری که در برابر تصمیم گیری نیم مشتمل بر ابن عوف مخالفت ورزند و به تعبیر دیگر حکم قطع گردن کسانی که از بیعت با کسی که ابن عوف باوی بیعت نموده خودداری کنند.(۱)

۹ و حکم قتل هر شش نفر اعضای خلافت در صورت عدم توافق بر سر تعیین خلیفه به مدت سه روز، چگونه وبر اساس چه دلیلی صادر شد؟

با اینکه به گفته خود عمر پیامبر از همه آنها راضی و خوشنود بود، و عمر با استناد بدین موضوع آنها را صالح و به عنوان عضو شوری معرفی کرد.

۱- ۱ به روایت اسلم ازطریق ابن عساکر به نقل کنزالعمال ۵/۷۴۳ شماره ۱۴۲۷۳.

۱۰ واگذاری اختیارات قاطع و سرنوشت ساز شوری به عبدالرحمان بن عوف و بی کاره بودن دیگران، براساس چه مزیت و حق تقدمی نسبت به دیگران بود؟

۱۱ اعطاء ماموریت به پنجاه مرد مسلح، تحت فرماندهی ابوطلحه برای محاصره و تحت نظر قرار دادن اعضای شوری، جهت به اجراء درآوردن هر چه زودتر و دقیق تر دستور عمر، مبنی برقتل متخلفین و دیگر موضوعات، بر اساس چه ضابطه ای از ضوابط و مقررات کتاب و سنت از ناحیه عمر طراحی و صادر گردید؟

در مرحله اجراء طرح بوسیله عبدالرحمان بن عوف هم این گونه سؤال ها مطرح است:

۱ سیره ابوبکر و عمر از چگونه اعتباری برخوردار بود که در ردیف کتاب وسنت، عمل به آن شرط تصدی امر خلافت گردید، وعملا بهانه و دستاویز برکناری علی و بر سر کار آمدن عثمان از آب درآمد؟

۲ جمع بین کتاب و سنت و سیره ابوبکر وعمر با انواع تضادها و موارد فراوان تخالف، چگونه قابل عمل و امکان پیاده کردن داشت؟

۳ آیا بین سیره ابوبکر و سیره عمر (با نمونه های فراوان تخالف) امکان هم آهنگی و توافق کامل وجود داشت که بتوان هر دو را با هم در ردیف کتاب وسنت مطرح نمود؟

۴ در صورت توافق و هم آهنگی سیره آن دو نفر با کتاب و سنت پیامبر، دیگر چه جائی برای مطرح نمودن آن بطور مستقل در ردیف کتاب و سنت وجود داشت، و چه نیازی به مطرح کردن آن بود؟

۵ بر فرض صحت ادعای دست اندرکاران خلافت و پیروانشان مبنی بر عدم تعیین و معرفی علی علیه السلام به مقام خلافت از ناحیه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، به چه دلیل و با چه مجوزی، آن همه مایه های تقدم علمی و عملی واخلاقی علی بر

دیگران که آیات شریفه قرآن و فرموده های پیامبر بیانگر آن است و در مصادر حدیثی و تفسیری و تاریخی و کلامی دست اول اهل تسنن ثبت و ضبط شده بر خلاف معیارهای قرآنی به دست فراموشی سپرده شد، و عثمان با همه نقاط ضعف و منفی و زمینه ساز تسلط بنی امیه و بنی معیط بر مردم، انتخاب گردید؟.

همه می دانند و نوشته اند و قبلا هم خواندیم که عثمان با تصدّی مقام خلافت چگونه پیشگوئی عمر را عملی کرد، و بنی امیه و بنی معیط را مسلط و سوار بر مردم نمود، و بنی امیه هم با استیلاء بر حکومت اسلامی مهر بردگی بر دست و گردن مسلمانان زدند، و عملا زبان اعتراض مسلمانان را در طول قرون گذشته بر علیه عمر به صدا درآوردند.

درحالی که اگر عمر با آنچه در باره عثمان از همه بهتر می دانست و به گوشه ای از آن خبر داد خود مایل و مصمم به حکومت بنی امیه و دست یابی عثمان به خلافت نبود، با استناد به هشدارهای پیامبر درباره بنی امیه، از عضویت عثمان در شورای خلافت صرف نظر می نمود، یا بطور ساده و بدون نقشه به عضویت او اکتفا می کرد، و قبل از هر چیز وی را به صحنه خلافت راه نمی داد.

اما نمی توان انکار کرد که طرح شوری و دستور اجراء آن به دست ابن عوف و مطرح نمودن سیره شیخین، از اوّل تا آخر، در تصدی عثمان و خلافت او خلاصه می شد و دیگر هیچ. و روایات هم گواه بر این بود که خلافت عثمان کاری از پیش حساب شده بود.

اکنون این علما و دانشمندان سرنوشت ساز دینی اهل تسنن هستند که باید در راستای گرایش های مذهبی خود و افراد تحت نفوذشان با کنار نهادن تعصب و سر فرودآوردن در مقابل حقائق و رویدادهای غیر قابل انکار تاریخی، خود را از مشکلات پاسخگوئی روز حساب و در پیش گاه خدا رهائی بخشند، و بدانند

آنچه را که به عنوان حقانیت متصدیان خلافت و غاصبان حق اهل بیت به رخ عوام می کشند و بدان تمسک می جویند، جوابگوی آنچه را خود در حق تقدم علی و سایر اهل بیت نوشته اند و بدان محاکمه و احتجاج می شوند، نخواهد بود.

و اما مرحله پیامدهای ناگوار و زیانبار تشکیل شورای خلافت، پس به خاطر اختصار و محدودیت این کتاب، خوانندگان را به کتاب «عقد الفرید» ابن عبد ربه ۴/۲۸۱ و «طرائف » سید بزرگوار ابن طاوس ص ۴۸۲ به بعد و کتاب شریف «النص والاجتهاد» آیت اللّه شرف الدین ص ۳۸۳ ۳۹۸ ارجاع می دهیم.

و اما معاویه پس به دنبال حکومت شام از طرف عمر و بعدا عثمان، با دسیسه وسوء استفاده از عنوان قتل عثمان و زور و کشتار مردم (در جنگ صفین) و به شهادت رسانیدن امام مجتبی علیه السلام به وسیله زوجه آن حضرت، و بالاخره ضعف مسلمانان، خود را خلیفه پیامبر خواند، و سپس یزید را کاندیدای خلافت و به مردم ابلاغ و از آنها خواست تا با او بیعت کنند.(۱)

یزید هم فرزندش معاویه را ولیعهد و خلیفه بعد از خود قرار داد و رسما آن را اعلام کرد.

و مروان بن حکم خود با زور و سوء استفاده از کناره گیری معاویه بن یزید، به مدت شش ماه تا ده ماه به زمامداری شام و مصر رسید، و پسرش عبدالملک را به ولیعهدی و خلافت بعد از خود منصوب و معرفی کرد.(۲)

و به گفته ابن قتیبه و ابن حجر نیز عبد العزیز را به ولایت عهدی و خلافت بعد از برادرش عبدالملک تعیین نمود.(۳)

عبدالملک در سال ۸۶ فرزندش ولید وپس از وی فرزند دیگرش سلیمان

۱- ۱ «تاریخ الخلفاء» سیوطی ص ۲۰۶.

۲- ۲ «تاریخ الخلفاء» ص ۲۱۱ .

۳- ۳ «السیاسه و الامامه» ۲/۱۴ ، «الاصابه» ۹/۳۲۰.

رابه خلافت بعد از خود تعیین نمود.(۱)

سلیمان بن عبدالملک شوهر خواهر خود عمر بن عبدالعزیز را (که با ولیدبن عبدالملک در انتقال خلافت از سلیمان به فرزندان خود مخالفت کرد) و از آن پس یزیدبن عبدالملک رابه شرح زیر(۲) ولیعهد وخلیفه بعداز خود اعلام نمود.(۳)

نیز «ماوردی» این قضیه را بدون شرح زیر آورده است:(۴)

یزید بن عبد الملک به خاطر کوتاهی سن فرزندش ولید (که در حدود پانزده ساله بود) نخست برادر خود هشام بن عبد الملک و بعد از وی ولید را به ولایت عهدی وخلافت تعیین واعلام کرد.(۵)

ابو خالد یزید بن ولید بن عبد الملک باکشتن پسر عموی خود ولید بن یزید و اشغال کرسی خلافت، به روایتی برادر خود ابراهیم بن ولید را به ولیعهدی خویش برگزید.

ابراهیم هم پس از گذشتن هفتاد شب از مدت زمامداریش براثر خروج مروان حمار (ابن محمّد بن مروان) علیه او فرار کرد و سپس خود را از عنوان خلافت خلع و زمام امر را به دست مروان سپرد و با وی بیعت نمود.(۶)

ص: ۱۰۹

۱- ۱ «تاریخ الخلفاء»ص ۲۲۴ و ۲۲۵.
۲- ۲ به نوشته سیوطی سلیمان بخاطر غائب بودن فرزند بزرگش و کم سنّی فرزند بعدیش در نامه سربسته، نخست عمر بن عبدالعزیز و پی از وی برادر خود یزید بن عبدالملک را به خلافت برگزید و از مردم خواست طبق شرح مندرج در آن نامه سربسته بیعت نمایند و چون مردم از بیعت این چنانی امتناع ورزیدند دستور داد رئیس پلیس و ماموران مربوطه آنان را به زور راضی و وادار به بیعت کنند و بدین ترتیب مردم بی خبر از واقع امر، اجبارًا بیعت کردند.
۳- ۳ «تاریخ الخلفاء» ص ۲۲۷.
۴- ۴ - «احکام السلطانیه» ص ۱۳.
۵- ۵ «تاریخ الخلفاء» ص ۲۵۰.
۶- ۶ «تاریخ الخلفاء» ص ۲۵۴.

خلفاء بنی عباس و ادامه روش سوء بنی امیه درباره اهل بیت علیهم السلام

به شرحی که عموم تاریخ نویسان اسلامی نوشته اند، با قیام سرسختانه سادات و علویان و در کنار آنها عباسیان، علیه بنی امیه، حکومت اموی ساقط و از هم پاشیده شد، ودوران زمامداری این خاندان در عراق، حجاز، شام وایران با کشته شده مروان حمار پایان یافت.

متأسفانه بنی عباس با پیشدستی مزورانه و ترفند سوء استفاده از شعارها و عناوین اسلامی مربوط به اهل بیت مثل: «یا للثّارات، الطلب بثار القتلی من أهل البیت، الرضا من آل محمّد» زمام حکومت و خلافت را به دست گرفتند و بطور خلاصه با جنایات فراوان و کشتارهای بی حساب و زنده در میان دیوار نهادن سادات و علویین و پرکردن زندانها و قطع حقوق اهل بیت و دیگر کارهای ظالمانه در حق آنها و شیعیانشان، و از همه بدتر و جنایت آمیزتر، کشتن شش نفر از امامان بر حق و معصوم شیعه از امام صادق تا امام عسکری علیهم السلام ، آن همه ننگ و عار و فجایع حکومت بنی امیه را به دست فراموشی سپردند.

نخستین کسی که از این خاندان برمسند حکومت نشست ابوالعباس عبداللّه بن محمد بن علی بن عبداللّه بن عباس بن عبدالمطلب معروف به سفّاح بود که در سال ۱۳۶ هجری درگذشت و دوسال پیش از مرگش برادر خود ابوجعفر منصور و پس از وی عمویش عیسی بن علی را به ولایت عهدی بعد از خود تعیین و معرفی کرد.(۱)

در سال ۱۴۷ منصور عمویش عیسی بن علی را از ولایت عهدی خلع و

ص: ۱۱۰

۱- ۱ «احکام السلطانیه» ماوردی ص ۱۴، «تاریخ الخلفاء» سیوطی ص ۲۵۸.

فرزند خود ابو عبداللّه مهدی رابه سمت ولایت عهدی برگزید.(۱)

در سال ۱۵۹ مهـدی عباسـی به ولایت عهـدی فرزندانش موسـی هادی و هارون الرشـید یکی پس از دیگری به ترتیب مراسـم بیعت با آنها را انجام داد.(۲)

ودر سال ۱۶۹ پس از مرگ مهدی مردم بر اساس ولایت عهدی هادی از طرف پدرش با وی بیعت بر خلافت کردند.(۳)

ودر سال ۱۷۰ پس از مرگ هادی مردم بر اثر ولایت عهدی هارون از طرف پدرش با او بیعت نمودند.(۴)

و در سـال ۱۷۵ هارون الرشـید پسـر پنـج ساله اش محمـد را براثر حرص واصـرار مادرش زبیده با لقب «امین» به ولیعهدی خود برگزید و بااو بیعت نمود.

ودر سال ۱۸۲ با پسـر دیگرش عبد اللّه «مأمون» به ولیعهدی بعد از برادرش بیعت کرد، سپس در سال ۱۸۶ پسر سومش قاسم را بـا لقب موءتمن به ولیعهـدی بعـد از دو برادرش منصوب و بـا او بیعت کرد، و بالاـخره تمـامی کشورهـای اسـلامی آن موقع و مناطق تحت نفوذ رابر سه بخش نمود و هر بخشـی را به یکی از سه نفر پسرانش واگذار کرد و نسخه مشروح بیعت را در کعبه بیاویخت.(۵)

ودر سال ۲۱۸ پیش از مرگ مأمون بخشنامه ای از طرف او به بلاد اسلامی فرستاده شد که بیانگر اعلام خلافت معتصم عباسی از طرف برادرش مامون بود.(۶)

و در سال ۲۱۹ مردم بر خلافت الواثق باللّه عباسی پسر معتصم بر اساس ولایت عهدی او از جانب پدرش بیعت نمودند.(۷)

ص: ۱۱۱

۱- ۱ «تاریخ الخلفاء» ص ۲۶۱.

۲- ۲ «تاریخ الخلفاء» ص ۲۷۳.

۳- ۳ «تاریخ الخلفاء» ص ۲۷۹.

۴- ۴ «تاریخ الخلفاء» ص ۲۸۳.

۵- ۵ «تاریخ الخلفاء» ص ۲۹۰.

۶- ۶ «تاریخ الخلفاء» ص ۳۱۳ و «احکام السلطانیه» ماوردی ص ۱۳.

۷- ۷ «تاریخ الخلفاء» ص ۳۴۰.

و پیش از سال ۲۴۷ متوکل عباسی با پسران خود منتصر، معتز وموءید به عنوان ولایتعهدی به ترتیب یکی پس ازدیگری بیعت کرد ، تا به ترتیب دست اندرکار خلافت شوند.(۱)

و در سال ۲۴۷ پس از قتل متوکل و وزیرش، پسرش منتصر بر اساس ولایت عهدی قبلی بر مسند خلافت نشست.

و متوکل همان بود که وقتی نصربن علی جهضمی بصری، در بغداد روایت کرد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم با گرفتن دست حسن و حسین فرمود:

«من أحبّنی وأحبّ هذین وأباهما وأُمهما کان معی فی درجتی یوم القیامه»(۲)

دستورداد هزار تازیانه به او بزنند، اما باشفاعت یکی از درباریان به نام جعفر بن عبد الواحد مبنی بر اینکه نصر از اهل سنت است ، متوکل از وی درگذشت.(۳)

هم او بود که عمربن فرج راجحی را به حکومت مدینه گماشت و دستور داد هرچه بیشتر نسبت به علویان سختگیری و اذیت کند.

و هم او تا آن جا علویان را تحت شکنجه و فشار قرار داد که مقرر نمود، نه آنها از کسی سؤال کنند و نه کسی به آنها کمک و احسان نماید، و چنانچه گزارش شود که کسی به علوی یا طالبی احسان کرده، به سخت ترین وجهی او را کیفر خواهم داد، تا مایه عبرت دیگران شود.

به دنبال سخت گیری ها کار سادات به آنجا رسید که زنان آنها لباس مورد احتیاج ضروری را نداشتند، و بایک قطعه لباس یکی پس از دیگری نماز

ص :۱۱۲

۱- ۱ «تاریخ الخلفاء» ص ۳۵۰.

۲- ۲ کسی که مرا و این دو (حسن و حسین) را و پدرشان و مادرشان را دوست بدارد روز قیامت با من در درجه من خواهد بود.

۳- ۳ «مسند احمد حنبل» ۱/۷۶ ۷۷ . «تاریخ بغداد» ۱۳/۲۸۷ ۲۸۸.

می خواندند ، و شبانه روز همچنان برهنه و بدون پوشش به سر می بردند.

و چون دوران متوکل سپری شد و نوبت به پسرش منتصر رسید، به والی خود در مصر دستور داد علویان را از سوار شدن بر اسب و تهیه غلام و کنیز منع کن، و هرگاه بین کسی و یکی از آنها نزاعی واقع شد، پس گفته او را بدون شاهد بپذیر و گوش به حرف طالبی و شاهدش مده، و این موضوع را در مناطق مختلف تحت نفوذش بخشنامه کرد.(۱)

ودر سال ۲۶۱ معتمد عباسی به ولایتعهدی پسرش المفوّض الی اللّه ، جعفر، وبعد از او پسر دیگرش الموفّق طلحه بیعت کرد.(۲)

ودرسال ۲۸۹ به هنگامی که معتضد عباسی در مرض موت بود، مردم بر اساس ولایتعهدی پسرش مکتفی باللّه علیّ با وی بر امر خلافت بیعت نمودند.(۳)

ودر سال ۲۹۵ مکتفی باللّه بخاطر شدت بیماری، برادر خود مقتدر را پس از پی بردن بر بلوغ او به ولایت عهدی برگزید.(۴)

و به این ترتیب بیست نفر دیگر از بقیه خاندان عباسی همه (به جز چند نفر از آنان که با زور روی کار آمدند) با ولیعهد قراردادن فرزند، نبیره، برادرزاده خود ، دوران خلافت راهمچنان ادامه داده و سپری کردند، بدون آنکه از رهگذر شورای خلافت و نظر خواهی از مسلمانان کسی به این سمت منصوب گردد، یا اجازه دهند از خاندان پیامبر و علویین کسی بر سر کار آید، تا آخرین خلیفه عباسی «مستعصم باللّه» که با قتل او به دست مغول دوران زمامداری آنها در عراق

ص: ۱۱۳

۱- ۱ - «خطط» مقریزی ۴/۱۵۳. «انتفاضات» الشیعه... سید هاشم معروف حسینی ص ۱۰۵ ۱۰۶.

۲- ۲ «تاریخ الخلفاء» ص ۳۶۴.

۳- ۳ «تاریخ الخلفاء» ص ۳۷۶.

۴- ۴ تاریخ الخلفاء ص ۳۷۸ .

پایان یافت.(۱)

نیز زمامـداران عباسـی مصـر هم که به هنگام برچیـده شدن بساط خلافت از عراق به مصـر رفتند، تعداد پانزده نفر یکی پس از دیگری، با ولیعهدی از طرف خلیفه پیشـین یا مصـلحت اندیشـی اطرافیان، و ساخت و سازش بادرباریان به مقام خلافت ظاهری نائل شدند، که البته خلافت آنها بی محتوی تر از خلفای عباسی عراق بود، و بیش از هر چیز جنبه تشریفاتی داشت و اختیارات همه جانبه در دست سلاطین معاصر و حاکم بر منطقه بود.(۲)

عبد اللّه بن زبیر «۱ ۷۳ » جزو چه گروهی است

نظر به اینکه برخی از علمای اهل سنت(۳) برای توجیه حدیث «...اثنا عشر خلیفه کلّهم من قریش» و دیگر احادیث هم مضمون به دست و پا افتاده و خواسـته انـد حدیث مزبور را با خلفای باصـطلاح راشدین و چند نفر دیگر از جمله عبداللّه بن زبیر منطبق نمایند، نگارنده بطور کوتاه توجه فضـلا و علاقمندان را به مراتب زیر پیرامون چگونگی روحیه و روش عبداللّه بن زبیر جلب و تفصیل بیشتر را واگذار به مصادر مربوطه می نماید.

عبـداللّه بن زبیر، خواهر زاده عایشه و پدرش پسـر عمه امام امیرمؤمنان علیه السـلام بود، و آن قدر مورد علاقه خاله اش عایشـه بود که پس از شکست در جنگ جمل ، به کسی که وی را بشارت به سلامتی عبداللّه داد، ده هزار درهم مژدگانی عطا کرد و سجده شکر به جای آورد.

او آن چنان باکراهت از بنی هاشم و کینه توزی نسبت به خصوص امیرموءمنان علیه السلام رشد کرده بود، که توانست پدرش را بر علیه آن حضرت وادار به

۱- ۱ «تاریخ الخلفاء» ص ۳۸۶ ۴۶۴.

۲- ۲ «تاریخ الخلفاء» ص ۴۴۷ ۵۱۴.

۳- ۳ مثل سیوطی وابن حجر به شرحی که در بخش سوّم این کتاب ضمن بررسی ائمه اثناعشر بیاید.

تغییر مسیر کند، و امام فرمود:

«زبیر پیوسته مردی از ما اهل بیت به حساب می آمد تا وقتی که پسر نامیمونش عبداللّه رشد کرد و به خود نمائی (یعنی توانائی بر شیطنت و تفتین) رسید»(۱)

او خود به عبداللّه بن عباس گفت : من چهل سال بغض و کینه شما اهل بیت را در دل پنهان داشته ام،(۲) اما بیش از همه بغض علی بن ابی طالب علیه السلام را اظهار و حضرتش را هدف بدگوئی و مذمت قرار می داد.(۳)

همچنین او محمد بن حنفیه ، عبداللّه بن عباس و هفده نفر از بنی هاشم از جمله حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب را در «شعب عارم» مکه زندانی کرد و با ریختن مقداری فراوان چوب و هیزم در مدخل شعب، می خواست آنهارا با آتش بسوزاند، که مختار آگاه شد و فورا چهار هزار نیرو فرستاد و غافل گیرانه نامبردگان را از شعب نجات داد و آزاد کرد.(۴)

عبداللّه پس از مرگ یزید بن معاویه به سال ۶۴ ه بر مسند زعامت نشست و ازمردم بیعت برخلافت گرفت، و مصر، حجاز، یمن، خراسان، عراق و

ص: ۱۱۵

۱- ۱ «الاستیعاب» ابن عبد البر شماره ۱۵۱۸ . «تهذیب تاریخ ابن عساکر» ۷/۳۶۳. «شرح نهج البلاغه»ابن ابی الحدید: ۲/۱۶۷ و ۴/ ۴۸۰.

۲- ۲ «مروج الذهب» مسعودی ۵/۱۶۳ ۱۶۴. «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ۱/۳۵۷.

۳- ۳ - «مروج الذهب» مسعودی ۵/۱۶۳ ، ۱۶۴. «تاریخ یعقوبی» ۸ ۳/۷. «شرح نهج البلاغه»ابن ابی الحدید ۱/۳۵۸.

۴- ۴ «مروج الذهب مسعودی» ۵/۱۵۸ ۱۶۰. «شرح نهج البلاغه» ۱/۳۵۸. «تهذیب تاریخ ابن عساکر» بطور اشاره ۷/۴۰۸. «الکامل» ابن اثیر ۴/۹۸.

بخش هائی از سرزمین شام جزو قلمرو حکومتش درآمد، ولی براثر فشار بنی مروان و رو آوردن حجاج از طرف عبدالملک مروان ، در مکه تمرکز یافت ، و بعد از نه سال از دعوی خلافت ، با پراکنده شدن اطرافیان و لشکرش، به دست حجاج، کشته شد.

در ایام حکومتش چهل جمعه نماز جمعه را بدون ذکر صلوات بر پیامبر برگزار نمود، وبدین گونه عذر آورد که چون سادات با بردن نام محمّد باد در بینی می کنند، علی رغم آن ها، آن را ترک کردم، و به تعبیر دیگر: «انّ له اُهَیل سوء» محمّد را خاندان سوئی است، که به خاطر آن ها از صلوات بر وی خودداری می کنم.(۱)

در این جا این سؤال مطرح می شود که قرآن مجید چگونه آیه شریفه تطهیر، ذوی القربی، مباهله وده ها آیه مشابه این آیات را در حق «اهیل سوء» پیامبرش نازل فرمود!؟ و آیا چنین تعبیری از کسانی که این آیات در شأنشان نازل شده جز تخطئه قرآن مجید و تکذیب کلام الهی که ناشی از کفر و انکار وحی الهی است، به چیز دیگری تفسیر می شود!؟

هم او در قیام پدرش زبیر به اتفاق عائشه و طلحه و راه اندازی جنگ جمل نقش به سزائی داشت، و اگر مبتکر اصلی پیدایش ناکثین نبود، یکی از عوامل موءثر در تحریک و تشکّل این گروه بود، و آنچه مسلم است وی در صفّ اوّل ناکثین بود، که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم مکررا جنگ با آن ها را به دست علی خبر داده و مجاز اعلام فرمود بود، و مصداق: « یا علی حربک حربی»(۲) واقع شد، و دشمنی و بغضش نسبت به آن حضرت نشانه نفاق و دشمنی با خدا و رسولش بود.

۱- ۱ «تاریخ یعقوبی» ۳/۷ ۸، «مروج الذهب مسعودی» چاپ حاشیه ابن اثیر ۵/۱۶۳۱۶۴، «شرح نهج البلاغه» ۱/۳۸۵ و ۴/۴۸۰ .۴۹۰

۲- ۲ برای آگاهی تفصیلی بر مصادر این احادیث رجوع گردد به «ملحقات احقاق الحق» به شرح فهرست آن ص ۱۶۶ ۱۶۷ و ص ۹۸ .۱۰۴

و ابن عبـد البر گفته است: در وجود ابن زبیر خلـل هائی بود که صـلاحیت خلافت نـداشت، چون او مردی بود بخیل تنگ نظر بـد اخلاق، حسود، پر اشـتباه ، او محمـد بن حنفیه را از مدینه بیرون کرد، عبداللّه بن عباس را به طائف تبعید نمود، و حضـرت علی علیه السلام درباره اش فرمود: پیوسته زبیر از ما اهل بیت به شمار می آمد تا وقتی که عبداللّه پسرش سر برکشید.(۱)

مسلم در بـاب ذکر «کـذاب ثقیف و مبیرها» آورده است: إنَّ إبن عمر لما مرّ علی إبن الزبیر و هو مقتول قال: أما واللّه لأمّه أنت اشرّها، لأُمّه خیر(۲)

به خدا قسم امتی که تو شرورترین آن باشی امت خیر است. واین گواهی ابن عمر است بر اینکه عبداللّه بن زبیر شرور این امت بوده است.

و بخاری از ابی برزه اسلم نقل کرده:

إنّه حلف باللّه أن إبن الزبیر لن یقاتل إلاّ علی الدنیا(۳)

ابوبرزه به خدا سوگند یادکرد که ابن زبیر قتال و کشتارنمی کند مگربرای دنیا.

واحمـد بن حنبـل روایت کرده است: عثمـان بن عفـان در پاسـخ عبـداللّه بن زبیر که به او گفت: آیـا می خواهی به مکه منتقل شوی (ومکه دار الخلافه شود)؟ گفت شنیدم رسول خدا می فرمود:

«یلحد بمکه کبش من قریش اسمه عبداللّه علیه مثل نصف اوزارالناس»(۴)

قوچی از قریش که نامش عبداللّه است در مکه مُلْحِد، و همانند نصف وزر و وبال مردم بر عهده او خواهد بود.

نیز احمد از سعید بن عمرو روایت نموده که عبداللّه بن عمر درحالی که ابن

۱- ۱ «استیعاب » تحت نام او: ۶/۱۹۶ «چ ذیل الاصابه ».

۲- ۲ «صحیح مسلم» کتاب الفضائل.

۳- ۳ «صحیح بخاری» کتاب الفتن ، باب اذا قال عند قوم شیئا ثم...

۴- ۴ «مسند احمد حنبل» ۱/۶۴.

زبیر در حجر (اسماعیل) نشسته بود به نزد او آمد و گفت: بر تو باد ای پسر زبیر از الحاد در حرم خدا، پس من شهادت می دهم که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«یحلّها ویحلّ به رجل من قریش لو وزنت ذنوبه بذنوب الثقلین لوزنها»(۱)

حرمت خانه خدا (و حرم) به دست مردی از قریش از بین می رود، که اگر گناهان او را با گناهان ثَقَلَین (جن و انس) موازنه کنند برابر باشد.

وبخاری در تفسیر سوره برائت از ابن عباس نقل روایت می کند که گفت:

کتب ابن زبیر و بنی امیه مُحِلّین.(۲)

نوشته شده است (جزو رخدادهای آینده ثبت شده) که ابن زبیر و بنی امیه حرمت شکن خانه خدا هستند.

نیز بخاری از ابن عباس آورده که رسول خدا فرمود:

«إنّ اللّه حرّم مکّه، و لم تحلّ لأحد قبلی ولا لأحد بعدی، و إنّما حلّت لی ساعه من نهار»(۳)

خداوند مکه را حرم و قرقگاه قرار داد و نه قبل و نه بعد از من بر احدی آن را حلال نکرد، و تنها ساعتی از روز آن را برای من حلال و آزاد نمود.

گویا فرموده آن حضرت اشاره به ساعت فتح مکه و ورود به مسجد الحرام و بالاخره تعقیب مشرکان داخل مسجد الحرام بوده است.

ص: ۱۱۸

۱- ۱ - «مسند احمد» ۲/۲۱۹.

۲- ۲ «صحیح بخاری» کتاب التفسیر، باب قوله تعالی :«ثانی اثنین اذهما فی الغار»

۳- ۳ «صحیح بخاری» کتاب البیوع، باب ما اذاقیل فی الصوامع

بخش دوّم

بررسی ریشه خانوادگی بنی امیه

پیش گوئی های پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در باره بنی امیه و خلافت آن ها

نقش زمامداران بنی امیه در دوران خلافت

خاندان های بنی امیه و بنی عباس

از آن رو که موضوع بحث ما در این رساله شناختن امامی است که نشناختنش و سرپیچی از اطاعتش مرگ جاهلی را در پی دارد، و در این رابطه اختلاف شدیدی بین دو گروه مهم از شخصیتهای درجه اول صحابه ، بنی هاشم و شیعه از یک طرف و دیگر صحابه و اهل تسنن از طرف دیگر، بر سر حق یا باطل بودن خاندان بنی عباس و بنی امیه روی داد ، که به خاطر اشغال کرسی خلافت و امامت ، تا مرز شهادت امامان شیعه و زنده به گور کردن سادات و شیعیان پیش رفتند، به نظر رسید نخست به بررسی کوتاهی پیرامون هویت این دو خانواده از دیدگاه قرآن و فرمایشات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم پرداخته، آن گاه دورنمائی از چگونگی رفتار و گفتار و حکومت ایشان را از دیدگاه تاریخ، مورد مطالعه قرار دهیم، و در پایان داوری و اظهار نظر پیرامون حقانیت و هدایت گری یک طرف را، و باطل بودن و گمراه کنندگی طرف دیگر را، به عهده خوانندگان ارجمند وا گذاریم، تا چه قبول افتد و چه در نظر آید؟!

امیه چه کسی بود و بنی امیه چه کسانی بوده اند؟

گر چه مشهور بین مورخین، این است که: امیه فرزند عبد شمس بن عبد مناف بن قصی، از قبیله قریش، و جد امویان شام و اندلس (اسپانیا) و پسر عموی حضرت عبدالمطلب بن هاشم بوده، اما به نوشته کامل بهائی، به نقل از «کتاب البدیع» محمد بن عبدالرحمن بن محمد اصفهانی، امیه غلام رومی بود از آنِ

عبدشمس بن عبدمناف، که بر اثر حوداث جنگی و امثال آن در اختیار وی قرار گرفته و وی آن غلام را به رسم جاهلی پسر خوانده خود قرار داد وبه امیه بن عبد شمس معروف گشت.

نیز صاحب کامل بهائی گوید: چون ثابت شد که بنی امیه رومی اند مقصود از آنچه حق تعالی فرمود: «الم غلبت الروم...» ایشان بودند ، که در فتح مکه شکست خورده و مغلوب شدند و در ایام حکومت آنها جمله اهل دین و صلاح مغلوب بودند و ایشان غالب، و مراد از غلبه روم این است که، بنی امیه بر مسلمانان تسلط یافتند، چنانچه از ائمه صادقین روایت آمده است.(۱)

بنابراین فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم : «الأئمه من قریش یا الأئمه بعدی إثناعشر کلّهم من قریش » علاوه بر اینکه در بعضی روایات به شرحی که از این پس بیاید ، تصریح به اسامی ائمه اثنا عشر گردیده ، و مصداقش امامان شیعه بوده و هستند شامل عثمان، معاویه، یزید، وعبدالملک و دیگر دست اندرکاران خلافت از این خانواده نمی شود، زیرا ریشه ایشان رومی بوده نه قریش.

وموءیدِ آنکه امیه فرزند واقعی عبد شمس نبود سخن امام امیرموءمنان علیه السلام است در پاسخ نامه معاویه که فرمود: « و لا المهاجر کالطلیق و لا الصریح کاللصیق»(۲) و با این عبارت معاویه را چسبیده خوانده نه پیوسته ومتصل.

ومحمد عبده دانشمند معروف مصری گوید:

«صریح» کسی را گویند که صحیح النسب باشد، و «لصیق» کسی که بیگانه بوده و او رابه فامیل و قبیله ای چسبانده باشند.(۳)

استاد عباس عقاد ، نویسنده معروف مصری در کتاب «ابو الشهداء» نویسد:

و فی نسل امیه شبهه نشیر إلیها ولانزید، فهی محل الإشاره والمراجعه فی

ص :۱۲۲

۱- ۱ «کامل بهائی» ۱/۲۶۹، ۲/۱۸۱ ۱۸۲.

۲- ۲ «نهج البلاغه» نامه ۱۷.

۳- ۳ «شرح نهج البلاغه» ذیل نامه ۱۷.

هذا المقام.

در نسب ونژاد امیه شبهه ای است که ما تنها بدان اشاره می کنیم.

آن گاه داستانی را که ابوالفرج (۱) وابن ابی الحدید(۲) ودیگران(۳) آورده اند ذکر نموده و بطور خلاصه داستان بدین شرح است که:

دغفل نسب شناس بر معاویه وارد شد، پس معاویه گفت: از سر سلسه های قریش چه کسی را دیده ای ؟

گفت: عبدالمطلب بن هاشم وامیه بن عبد شمس را دیده ام.

معاویه گفت: آنها را برای من توصیف نما.

دغفل گفت: عبدالمطلب سفید رنگ، بلند قامت، نیکوصورت، واز چهره اش نور نبوت وعزت پادشاهی نمایان بود، اما امیه پیری کوتاه قامت، لاغر اندام ونابینا بود که غلامش ذکوان، او را می کشید.

معاویه گفت : ذکوان فرزندش بود.

دغفل گفت: این حرفی است که شما (بنی امیه) می گویید. اماقریش ذکوان را جز به عنوان غلامی نمی شناسند.(۴)

و ابن ابی الحدید به روایت از جماعتی از نسب شناسان قضیه «برده» و غلام بودن ذکوان را برای بنی امیه و پسرخواندگی او را نوشته است.(۵)

نیز ابن ابی الحدید روایتی آورده مبنی بر آنکه امیه براساس مسابقه ای با عبدالمطلب ده سال به بندگی و بردگی عبدالمطلب درآمد، که جزء خدم وحشم

۱- ۱ «اغانی ابوالفرج» ۱/۱۲.
۲- ۲ «شرح نهج البلاغه» ۱۵/۲۳۱ ۲۳۲.
۳- ۳ «نصایح الکافیه» حضرمی ص ۱۳۹ به نقل از سیره حلبی.
۴- ۴ «ابو الشهداء» ص ۴۷.
۵- ۵ «شرح نهج البلاغه» ۲/ ۲۱۶.

او محسوب می شد ، و تنها از سفره غذای عبد المطلب شکم سیر می کرد(۱)

آری بدون شک اگر امیه از قریش و پسر عم واقعی عبدالمطلب بود نه خود به چنین ذلتی تن درمی داد نه بزرگواری و بزرگ منشی عبدالمطلب با چنین کاری موافقت می کرد.

شاخه های بنی امیه:

مرکب از شاخه های متعددی بودند که اجمالش بدین قرار است:

۱ شاخه سفیانی ، زادگان ابوسفیان بن حرب بن امیه که وی از سَرْدَمْداران کفر و دشمنی با اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بود.

فرزندش معاویه بن ابی سفیان سرسلسه خلفای اموی سفیانی ونبیره اش یزیدبن معاویه قاتل امام حسین و فرزند وی معاویه بن یزید بود که با گذشتن چهل روز تا سه ماه از مدت خلافت و زمامداریش بدون هیچگونه دخالتی در امر حکومت، خود کرسی خلافت را رها نمود وبعدًا با فاصله کمی از دنیا رفت.

۲ شاخه ابی العاص که عثمان بن عفان بن ابی العاص (نخستین خلیفه اموی) از یکسو و مروان بن حکم بن ابی العاص پسر عموی عثمان و سر سلسله خلفای مروانی از سوی دیگر، هر دو به واسطه او به بنی امیه می پیوستند و شاخه ابی العاص را تشکیل می دادند، وحکم بن ابی العاص بن امیه همان بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به خاطر روش نفاق آمیز و شیطنت صفتی و اذیت به حضرتش او و فرزندش مروان را از مدینه بیرون راند و به طائف تبعیدشان کرد، و حتی ابوبکر و عمر هم به درخواست برادر زاده اش عثمان مبنی بر اجازه بازگشتن آنها به مدینه ترتیب اثر ندادند ، تا آنکه عثمان خود با تکیه زدن بر مسند حکومت، حکم را با پسرش مروان و دیگر افراد عائله به مدینه بازگردانید(۲) و

۱- ۱ «شرح نهج البلاغه» ۱۵/۲۳۲ به نقل از کتاب واقدی ضمن داستان مفاخره عبد اللّه بن جعفر با یزید بن معاویه در مجلس معاویه.

۲- ۲ «معارف» ابن قتیبه ص ۸۳. «تاریخ یعقوبی» ۲/۱۵۴، استیعاب قرطبی . «ملل ونحل» شهرستانی ۱/۲۶. «اسدالغابه» ابن اثیر ۲/۳۳. «شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید ۱/۳۳۵ و ۴/۷۱. «اصابه » ابن حجر ۱/۳۴۵. «تاریخ الخمیس» دیاربکری ۲/۲۶۷. «سیره حلبی» ۲/۷۶.

دخترش را یکی به زوجیت مروان ودیگری را به زوجیت برادرش حارث بن حکم وسومین را به همسری عبدالله بن خالد بن اسید بن ابی العیص درآورد.

۳ شاخه ابومعیط ابان، فرزند ابوعمرو ذکوان بنی امیه (که قبلا بنظر رسید ذکوان غلام وپسر خوانده امیه واصلش رومی بود) پدر عقبه وجد ولید است که از فساق و اشرار و سرسخت ترین دشمنان امیرموءمنان علیه السلام واهل بیت علیهم السلام بود.

اکنون برای آگاهی بیشتر بر افراد خاندان اموی نخست می پردازیم به ذکر هویت آنها از دیدگاه قرآن مجید، و بعد به ذکر پیشگوئی های پیامبر درباره آن ها و سپس با ارائه جدول مشتمل بر اسمای معروفین این خاندان به شرح کوتاهی پیرامون یک یک خلفای این خاندان ودیگر دست اندرکاران امور حکومتی از این سلسله خبیثه خواهیم پرداخت.

بنی امیه از نظر قرآن

بخاری ، زمخشری و دیگر محدّثان و مفسران روایت کرده اند که آیه شریفه:

«الم تر الی الذین بدّلوا نعمت اللّه کفرًا وأحلّوا قومهم دار البوار»(۱)

آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفران تبدیل نموده وجمعیت خود را به دارالبوار (آتش جهنم) کشاندند.

۱- ۱ سوره ابراهیم: ۱۴/۳۳.

درباره بنی امیه و دیگر خاندان هائی از این قبیل نازل گردیده.(۱)

و حافظ حموینی روایتی آورده، شامل سؤال های ابن کوا از امیرموءمنان علیه السلام و پاسخهای آن حضرت که از جمله سؤال از آیه فوق است، وپاسخ امام که: «مقصود از آیه افجران قریش (بنی امیه وبنی مخزوم) اند، که من در روز بدر به حساب آنها رسیدم،(۲) نیز بیضاوی و مقریزی موضوع «افجران قریش» بودن بنی امیه راذکر کرده انـد،(۳) و ثعلبی از عمر بن خطاب آورده که (افجران قریش) بنی مغیره و بنی امیه اند.(۴)

نیز مفسـران و حدیث آوران نقل کرده اند: پیامبر صـلی الله علیه و آله وسلم در خواب دید تعدادی میمون و خوک بر فراز منبر او جست وخیز می کنند، و چون از خواب بیدار شد وناراحت گردید ، این آیه شریفه:

«وماجعلنا الروءیا التی أریناک الا فتنه للناس والشجره الملعونه فی القرآن ونخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرًا»(۵)

نازل گردیـد، و خداونـد از این دو دسته زمامـدار بعد از پیامبر (بنی سـفیان وبنی مروان) و اطرافیانشان تعبیر به «شـجره ملعونه» فرمود ، و خواب پیامبر در باره میمون ها وخوکها با روی کار آمدن متصدیان خلافت و حکومت از این دو

۱- ۱ «تفسیر طبری» ذیل آیه به روایت از عمربن خطاب . «کشاف » زمخشری ۲/۲ ذیل آیه. «در المنثور » سیوطی ۴/۸۴، به نقل از تاریخ بخاری، طبری، ابن منده، معجم اوسط طبرانی، حاکم نیشابوری وابن مردویه. «کنز العمال » متقی هنـدی ۲/ ۴۴۴ چ حلبی به روایت از عمر و علی .

۲- ۲ «فرائد السمطین» ۱/۳۹۴ ۳۹۵ ، «کنزالعمال» ۲/۴۴۵ به نقل از ابن مردویه. «نهج السعاده » ۲/۶۲۶، مختار ۳۴۱ ۴۴۳.

۳- ۳ «تفسیر بیضاوی» ذیل آیه فوق، النزع والتخاصم مقریزی ص ۴۳ .

۴- ۴ «تفسیر ثعلبی» مخطوط به نقل در المنثور ۴/۸۴.

۵- ۵ سوره بنی اسرائیل: ۶۲.

خانواده نامیمون و خوک صفت، تعبیر عملی گردید.(۱)

هر چند که قرطبی «عثمان، معاویه، و عمر بن عبدالعزیز» را ازصحنه روءیای صادقه پیامبر و از شاخه های شجره ملعونه بودن خارج نموده، اما این سؤال مطرح می شود که آیا قرطبی از روی شک در انتساب سه نفر زادگان ابی العاص وابی سفیان ومروان به (بنی امیه) آنها را خارج کرده ؟ یابه گمان آنکه این سه نفر از کارهائی که نشانگر میمون بودن بنی امیه در خواب و مایه شجره ملعونه بودن آنها در قرآن است، منزه و برکنار بوده اند، آنها را استثنا نموده؟!

یا خود همچون خواب پیامبر که به حکم قرآن از روءیاهای صادقه بوده،

۱- ۱ «تفسیر طبری» ۱۵/۷۷. «تاریخ طبری» ۱۱،۳۵۶. «مستدرک حاکم» ۴/۴۸۰. «تاریخ بغداد» خطیب ۸/ ۲۸۰، و ۹/۴۴ با ذکر سوره قدر به جای آیه فوق. «درالمنثور» سیوطی ۴/۱۹۱. «خصائص الکبری» ۱ و ۲ /۱۱۸ . «دلائل بیهقی» و «مسند» ابویعلی و «تاریخ ابن عساکر» به نقل کنزالعمال متقی هندی ۶/۴۰ و ۹۰ ودر چ حلب ۱۱/۱۶۷، ۳۵۸، وابن مردویه و ابن ابی حاتم و دلائل النبوه «بیهقی» وابن عساکر نیز به نقل کنزالعمال ۱۴/۸۷ . مفاتیح الغیب فخررازی ذیل آیه. «اسدالغابه» جزری ۳/ ۱۴ از طریق ترمذی. « شرح نهج البلاغه » ۹/۲۱۸ و ۱۲/۱۸ بطور ارسال مسلم از قول مفسرین و ۱۶/۱۶ شرح مختار ۳۰ نقل از مدائنی از امام حسن بن علی، تفسیر نیشابوری درحاشیه طبری ۱۵/۵۵، «تفسیر قرطبی» ۱۰/۲۸۳، ۲۸۶. «النزاع والتخاصم» مقریزی ص ۵۲. «تطهیر الجنان» ابن حجر حاشیه صواعق المحرقه: ص ۱۴۸ از طریق ترمذی وحاکم وبیهقی «سیره حلبی» ۱/۲۳۷. «تفسیر خازن» ۳/۱۷۷. «تفسیر شوکانی» ۳/۲۳۰ ۲۳۱. «تفسیر آلوسی» ۱۵/۱۰۷ .

خوابی دیده که نامبردگان در جمع میمونهای جست وخیز کننده بر منبر آن حضرت نبودند؟!

یا آنهابه موجب شهادتی که چهل نفر از مشایخ سنی برای معافیت خلفاء از حساب و کتاب در نزد یزید بن عبدالملک دادند(۱) زیر نام خلافت از وزر و وبال جنایات و از جمله غصب حق آل محمد واز عکس العمل سوء رفتار خود، معاف از محاسبه وکیفر بودند؟!

یا... و...

ما نمی دانیم و بالاخره با شمول آیه نسبت به یک یک آنها چه راه فراری برای اخراج آنان داشته، برای ما معلوم نیست!؟ وما هم اصراری در این باره نداریم چون فرموده قرآن مجید: « فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرّا یَرَهُ»(۲) به قوت خود باقی است، و با حرفهای عوام فریبانه و شبهه افکن و تعصب های کورکورانه، واقعیات تغییر نخواهد یافت.

و ابن ابی الحدید به نقل از «امالی» ابوجعفر محمد بن حبیب در ذیل حدیثی مفصل آورده است که: عمر از کعب الاحبار پرسید در اخبار شما مردم یهود آمده است که امر خلافت به دست چه کسی خواهد رسید؟

گفت: بعد از پیامبر و دو نفر از صحابه او، به دشمنانش رسد که باایشان جنگ کرد وایشان با او جنگ کردند.

عمر گفت: «انّا للّه وانّا الیه راجعون» و روی سخن به ابن عباس نموده گفت: من خود شبیه این سخن را از پیامبر شنیدم، و شنیدم که می فرمود:

«لیصعدنّ بنو اُمیه علی منبری ولقد رأیتهم فی منامی ینزون علیه نزو

ص: ۱۲۸

۱- ۱ رجوع شود به ذیل نام یزید بن عبدالملک.

۲- ۲ سوره زلزال: ۹۹/۸ .

القرده، و فيهم أنزل: و ما جعلنا الروءيا التى أريناك...»(۱)

بدون شک بنی امیه بر فراز منبر من بالا روند ومن خود آنها را در خواب دیدم همانند میمون بر فراز منبر جست وخیز می کنند وآیه «وما جعلنا...» درباره ایشان نازل گردید.

نیز برخی از حفاظ حدیث و مورخان آورده اند:

چون پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خواب دید میمونها بر فراز منبر او، جست وخیز می کنند و او را خوش نیامد و دل گرفته شد، پس خداوند به او وحی فرستاد که جریان این روءیا ، سلطنت و ملوکیتی است که بنی امیه بدان دست یابند ، و زمام امور را به دست گیرند، و آن گاه با نزول آیات شریفه: «اِنّا اَنْزَلْناهُ فی لَیْلَهِ الْقَدْرِ وَ مااَدْریکَ مالَیْلَهُ الْقَدْرِ لَیْلَهُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ اَلْفِ شَهْرٍ»(۲)

خاطر افسرده پیامبر گرامیش را ترمیم و بشارت داد که جریان شب قدر و موضوع سرنوشت ساز این شب، و نقش آن حضرت و ائمه معصومین از فرزندان او و دراین باره، بهتر از هزارماه دوران حکومت زود گذر بنی امیه است.(۳)

نیز خطیب ودیگران این روایت رابا تعبیر به «إنّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم رأی بنی اُمیه فی صوره القرده والخنازیر یصعدون ...» آورده وبطور خلاصه خاطر نشان گردیده که بنی امیه رابه صورت میمون ها وخوک ها دید که بر فراز منبرش جست و خیز می کنند.(۴)

ص: ۱۲۹

۱- ۱ شرح ابن ابی الحدید ۱۲/۸۱ و ۱۵/۱۷۵ ضمن بخشنامه معتضد عباسی.

۲- ۲ سوره قدر: ۹۷/ ۱ ۲ .

۳- ۳ «تاریخ بغداد» ۸/۲۸۰، تفسیر رازی، ذیل سوره قدر.

۴- ۴ «تاریخ بغداد » ۹/۴۴. «تفسیر نیشابوری» چ حاشیه تفسیر طبری ۱۴/۵۵. «درالمنثور» سیوطی ۶/۱۹۱. «تفسیر بیضاوی» ۳/۲۰۶. «مستدرک حاکم» ۴/۴۸۰. «تلخیص ذهبی ۴/۴۸۰، با اعتراف به صحت روابت طبق شرایط بخاری و مسلم.

و در بعضی روایات آمده است: وقتی امام حسن بر حسب شرایطی که به وجود آمده بود، از روی اجبار و مصلحت اندیشی برای اسلام و شیعیان با معاویه صلح کرد و مورد اعتراض مردی واقع شد، فرمود:

بر من ایراد مگیر، چه پیامبر از دیدن بنی امیه در عالم روءیا بر منبرش دلگیر شد، پس «انّا أعطیناک الکوثر» نازل گردید وخطاب شد: ای محمّد ما نهری در بهشت به تو عطاء کردیم و آیات «انّا انزلناه فی لیله القدر..» نازل گردید وخداوند خاطر نشان فرمود موضوع شب قدر بهتر از هزار ماه حکومت بنی امیه است.(۱)

واحمد بن حنبل و ابن جوزی در این باره روایتی نقل کرده اند که در ذیل نام یزید بن معاویه می خوانید.

وحافظ ابن مردویه اصفهانی روایت کرده است که عایشه به مروان گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به پدرت وجدت (حکم بن ابی العاص) می فرمود:

«انّکم الشجره الملعونه فی القرآن.»

مسلماً شما شجره ملعونه در قرآن هستید.

ودر عبارت مقریزی وقرطبی آمده: عایشه به مروان گفت: لعن اللّه أباک وأنت فی صلبه، فانت بعض من لعنه اللّه، ثم قالت: والشجره الملعونه فی القرآن.

عایشه به مروان گفت: خداوند پدرت را لعنت کرد در حالی که تو در پشت

۱- ۱ سنن ترمذی ابواب تفسیر قرآن سوره قدر، جامع الاصول ابن اثیر ۲/۵۱۱ نقل از ترمذی، مستدرک حاکم ۳/۱۷۱، وقریب بدین مضمون نیز ص ۱۷۵، تاریخ دمشق بخش ویژه امام حسن حدیث ۳۱۵، شرح ابن ابی الحدید ۱۶/۱۶، شرح مختار ۳۰ از بخش ۲ نهج البلاغه، النزاع والتخاصم ص ۵۲، تفسیر رازی ذیل سوره کوثر، کتاب الفتوح ابن اعثم کوفی ۴/۱۶۶ چ هند، درالمنثور سیوطی ۶/۳۷۱

او بودی پس تو قسمتی از کسی باشی که خداوند او را لعن فرموده.

سپس گفت: تو شجره ملعونه ای که در قرآن ذکر شده.(۱)

و سیوطی به نقل از عبد بن حمید، نسائی، ابن منذر، وحاکم با اعتراف به صحت روایت وابن مردویه آورده است: چون معاویه مراسم بیعت با پسرش یزید راانجام داد، مروان گفت: این کار براساس سنت ابوبکر انجام شد.

عبدالرحمن بن ابی بکر گفت: بر سنت هرقل و قیصر پادشاهان روم

مروان با اشاره به عبدالرحمان گفت: این همانست که خدا آیه «وَالَّذی قالَ لِوالِدَیْهِ اُفٍّ لَکُما»(۲) را در شأنش نازل کرد.

چون خبر به عایشه رسید گفت: مروان دروغ می گوید، لکن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پدر مروان را لعن فرمود، در حالی که مروان در صلب وی بود، پس مروان هم جزئی و خلاصه ای از پدرش بود وسهیم در لعن است.(۳)

وحاکم از ابوهریره روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«إنّی اُریت فی منامی کأنّ بنی الحکم بن أبی العاص ینزون علی منبری کما تنزو القرده»

درخواب به من نشان داده شد گویا بنی حکم بن عاص بر فراز منبر من جست و خیز می کنند همانند جست وخیز میمونها.

ص: ۱۳۱

---

۱ – ۱ «النزاع والتخاصم» مقریزی ص ۲۵. «درالمنثور» سیوطی ۴/۱۹۱. «تاریخ الخلفاء» ۲۰۳. «تفسیر قرطبی» ۱۰/۴۸۶. «سیره حلبی» ۱/۳۳۷. «تفسیر شوکانی» ۳/۲۳۱. «تفسیر آلوسی» ۱۵/۱۰۷.

۲– ۲ سوره احقاف ۴۹/ ۱۷.

۳– ۳ «درالمنثور» ۶/ ۴۱، ۴۲ .

آن گاه ابوهریره گفت: از آن پس دیگر پیامبر با چهره باز وخندان دیده نشد تا از دنیا رفت.

حاکم اضافه کرده است: این حدیث بر اساس شرائط حدیث شناسی بخاری ومسلم، صحیح می باشد، هرچند آن ها، آن را نیاورده اند.(۱) و ذهبی در تلخیص مستدرک عینا آن راذکر نموده ، ودمیری به نقل از حاکم آن را ذکر کرده است.(۲)

و ثعلبی در تفسیر آیه:

«فَهَلْ عَسَیْتُمْ اِنْ تَوَلَّیْتُمْ اَنْ تُفْسِدُوا فِی الْاَرْضِ وَتَقَطَّعُوا اَرْحامَکُمْ اُولئِکَ الَّذینَ لَعَنَهُمُ اللّه ُ فَاَصَمَّهُمْ وَاَعْمی اَبْصارَهُمْ»(۳)

گوید: این آیه درباره بنی امیه نازل گردیده.(۴)

آری مگر نه این بود که بنی امیه به محض دستیابی به قدرت ، چه بلاهائی بر سر اهل بیت پیامبر و مسلمانان آوردند ، و چه فسادهائی برپا نموده ، و با دور و نزدیک قطع رحم نموده ، و خداوند آنها را مورد لعن و دور باش از رحمتش قرار داد، و نعمت گوش و چشم ایشان را تبدیل به کری و کوری نمود.

اعتراف آلوسی به لعن بنی امیه در قرآن مجید

علامه آلوسی ذیل آیه شریفه: «وماجلعنا الروءیا التی ...» بعد از نقل گفته ابن مسیب که مقصود آیه، بنی امیه اند، و فتنه در آیه به معنای ابتلاء و آزمایش

۱- ۱ مستدرک ۴/ ۴۸۰

۲- ۲ حیاه الحیوان ذیل «قرده» ۲/ ۲۰۳

۳- ۳ ترجمه : آیا جز این انتظار میرود که اگر روی گردان شوید در زمین فساد به راه اندازید وقطع رحم نمائید، اینها کسانی باشند که خداوند لعنت بر آنان نموده (از رحمت خویش دورشان ساخته) پس گوشهایشان را کر و چشم هایشان را کور نموده است نه حقیقتی را می شنوند و نه واقعیتی را می بینند. سوره محمد ۴۷/۲۲ ۲۳ .

۴- ۴ الکشف والبیان مخطوط ، احقاق ۳/ ۵۷۵ ، بحار الانوار ۸/۳۸۲ .

خداوند است ، که آنهارا در جریان آن قرار داد، کلام مفصلی آورده وبطور خلاصه گوید:

این ابتلاء مربوط به خلفای آنها است که کردند آنچه کردند ، و از سنن حق عدول نمودند، و آن همه مبالغه در نکوهش و لعن بر ایشان ، به خاطر مباح دانستن عملی خونهای بی گناهان ، و تجاوزات ناموسی و گرفتن اموال بدون مجوز ، و منع حقوق از اهلش، و تبدیل احکام الهی و حکم به غیر آنچه خدا نازل فرموده، و جز این امور از کارهای زشت و جنایات فراموش نشدنی بود که بطور اختصاصی چنانچه شیعه پنداشته یا بطور عموم چنانچه ما (اهل تسنن) می گوئیم درقرآن وارد گردیده و خداوند فرماید:

«إنّ الّذین یوءذون اللّه ورسوله، لعنهم اللّه فی الدنیا والاخره...»

محققا کسانی که خدا و رسولش را اذیت می کنند خداوند در دنیا و آخرت آنان را مورد لعن و دور باش از رحمت خود قرار دهد.

ونیز فرماید:

«فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطّعوا أرحامکم اولئک الذین لعنهم اللّه فأصمّهم و أعمی أبصارهم...»

و تحقیقا قبل از همه، بنی امیه مشمول این لعن و نفرین بوده اند.(۱)

۱- ۱ «تفسیر فتح البیان» ۱۵/۱۰۷.

پیشگوئی های پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم درباره بنی امیه و بنی العاص

۱ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«إن ٘فساد امتّی علی یدی غلمه سفهاء من قریش»(۱)

بدون شک فساد امّت من به دست نوجوانان سفیه از قریش خواهد بود.

۲ نیز فرمود:

«هلاک هذه الامه علی ید اغیلمه من قریش»(۲)

هلاکت ونابودی این امت بدست جوانسالهایی از قریش عملی خواهد شد.

۳ و در حالی که روی سخنش به کعب بن عجره بود فرمود:

أعاذک اللّه یاکعب من إماره السفهاء، قال: ماإماره السفهاء یارسول اللّه؟ قال: اُمراء یکونون بعدی، لایهدون بهدیی ولایستنّون بسنّتی، فمن صدّقهم بکذبهم وأعانهم علی ظلمهم، فاولئک لیسوا منّی ولست منهم، ولایردون علی حوضی، ومن لم یصدقهم بکذبهم ولم یعنهم علی ظلمهم، فأولئک منّی وأنا منهم وسیردون علیَّ حوضی.»(۳)

خداوند تو را پناه دهد ای کعب از امارت سفهاء. کعب گفت: یا رسول اللّه

---

۱ - ۱ صحیح بخاری کتاب الفتن ۱۰ / ۱۴۶، مستدرک حاکم ۴/۴۷۰، تلخیص مستدرک ذهبی با اعتراف هردو به صحت حدیث.

۲- ۲ مستدرک حاکم ۴/۴۷۹ و گفته که این حدیث بر اساس شرائط بخاری ومسلم صحیح است.

۳- ۳ مسند احمد حنبل ۴/ ۲۴۳،، تاریخ بغداد ۲/۱۰۷ و ۵/۳۶۲، مستدرک حاکم ۱/۷۹ و ۴/ ۱۲۷ وتلخیص آن از ذهبی.

امارت سفهاء چیست؟ فرمود: بعد از من امرائی بر سر کار آیند که رهرو راه من نباشند و به سنت من عمل نکنند، پس کسی که آنها را به دروغ هایشان تصدیق کند و بر ستم بارگی آنان کمک نماید از من نخواهد بود، و اینان سر حوض بر من وارد نخواهند شد، و کسی که آنها را در دروغ هائی که می گویند تصدیق نکند و بر ظلم هائی که می کنند یاری ندهد پس این گونه افراد از من باشند و من از ایشان و به زودی سر حوض برمن وارد خواهند شد.

نیز به نقل ابوسعید خدری فرموده است:

«إنّ أهل بیتی سیلقون من بعدی من أُمتی قتلًا وتشریدا، وإنّ اشدّ قومنا لنا بغضاً بنواُمیه وبنو المغیره وبنو مخزوم.»(۱)

بدون تردید پس از من بزودی اهل بیت من با کشتار واز هم پاشیدگی روبرو شوند ومحققا سرسخت ترین قوم ما در بغض ودشمنی با ما بنی امیه وبنی مغیره وبنی محزوم خواهند بود.

ونیز بنا به نقل ابوذر فرموده است:

«اذا بلغت بنوامیه اربعین (ثلاثین خ) اتخذوا عباد اللّه خولاً ومال اللّه نحلا وکتاب اللّه دغلًا.»(۲)

هنگامی که بنی امیه به چهل رسند (وبه حسب بعضی مصادر به «سی» رسند) بندگان خدا را برده خود بحساب آورند ومال خدارا دست به دست هم دهند وکتاب خدا را به بازی گیرند.

ص: ۱۳۵

۱- ۱ «مستدرک حاکم» ۴/ ۴۸۷. «صواعق المحرقه» ابن حجر ص ۱۴۲، به عنوان مختصر مناقب سخاوی.

۲- ۲ «مستدرک حاکم» ۴/۴۷۹ و «کنزالعمال» ۱۱/۱۱۷ و ۱۶۵ و ۳۵۹ و ۳۶۱ به نقل از ابو سعید، ابوذر، ابن عباس، معاویه، ابوهریره، از طریق احمد حنبل، ابن عساکر، ابو یعلی، طبرانی، دارقطنی.

نعیم بن حماد درکتاب «الفتن» از ابن مسعود آورده که گفت:

«إنّ لکلّ دین آفه وآفه هذا الدین بنوامیه.» (۱)

برای هر دینی آفتی است و آفت این دین بنی امیه اند.

نیز به روایت نعیم امام امیر موءمنان علیه السلام فرمود:

«لکل امه آفه وآفه هذا الامه بنوامیه.»

برای هر امتی آفتی باشد وآفت این امت بنی امیه اند.

نیز نعیم بن حماد از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است:

«ألا إن أخوف الفتن عندی علیکم، فتنه بنی امیه، ألا إنّها فتنه عمیاء مظلمه.»(۲)

آگاه باشید ترسناکترین فتنه ها در نزد من بر شما فتنه بنی امیه است، آگاه باشید که آن فتنه ای است کور و تاریک.

نیز ابن حجر باسندی که تحسین نموده آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

« شرالعرب بنوامیه وبنو حنیفه وثقیف.» (۳)

شرورترین عرب بنی امیه اند و بنی حنیفه و ثقیف.

باز روایتی آورده (که گوید: حاکم بر اساس شرائط بخاری ومسلم در نقل حدیث آن را صحیح دانسته) به نقل از ابی برزه به این مضون که: مبغوض ترین قبائل یا مبغوض ترین مردم در نزد رسول خدا، بنی امیه بوده اند.(۴)

نیز امام امیر موءمنان علیه السلام ، از پیدایش اختلافاتی که در بین بنی امیه به سقوط حکومتشان به دست ابومسلم خراسانی انجامید پیشگوئی فرمود:

۱- ۱ «کنزالعمال» ۱۴/۸۷.

۲- ۲ «کنزالعمال» ۱۱/۳۶۴ ۳۶۵ به نقل از نعیم بن حماد به شماره های ۳۱۷۵۵ و ۳۱۷۵۹ ۱ و ۲. «تطهیر الجنان» ص ۱۳۴ ، ۱۴۴.

۳- ۳ - «تطهیر الجنان» ص ۱۳۴، ۱۴۴.

۴- ۴ - همان مصدر.

«إنّ لبنى أُميّه مِرودًا يجرون فيه ولو قد اختلفوا فيما بينهم، ثمّ كادتهم الضباع لغلبتهم.»(۱)

بنی امیه مـدت معینی مهلت دارنـد تـا به تـاخت و تـاز خود در آن مشـغول باشـند و همین که بین آنها اختلاف افتاد، دشـمنان کفتار صفتشان آنها را فریب داده و بر آنان پیروز خواهند شد.

ابن ابی الحدید پس از تصریح به اینکه این سخن امام غیب گوئی صریحی است، شرحی پیرامون جنگها و درگیریهای بنی امیه با دیگران ایراد نموده، آن گاه می گویـد: وقتی که ولیدبن یزید متصدی امر شد وپسر عمویش یزید بن ولید بر او خروج کرد و وی را بقتل رسانیـد و دو دسـتگی واختلاف بین بنی امیه پدیـد آمد، ودر همین موقع دعات و به اصـطلاح امروز بلندگوهای بنی عبـاس در خراسان به پا خواسـتند و مروان پسـر محمّـد بن مروان از الجزیره به سـراغ خلافت به پیش آمـد، پس ابراهیم بن ولیـد را از خلافت خلع و بر کنـار نمود و گروهی از بنی امیه را کشت و امر حکومت به اضـطرار گرائیـد، و سـرانجام بنی امیه سقوط نموده و دولت هاشـمی بر سر کار آمد، و زوال ملک بنی امیه به دست ابومسلم انجام گرفت ، و او در آغاز کار ضعیف ترین خلق خدا بود. واین ماجری بیانگر فرموده امام بود که فرمود: «ثم (لو) کادتهم الضّباع لغلبتهم.»

ابـن حجر باسـندی که خـود آن را تحسـین نمـوده آورده است که: مروان به خـاطر حـاجتی وارد بر معـاویه شـد وگفت: هزینه زندگی من بسـیار است، هم اکنون پدر ده فرزند و صاحب ده برادر و ده عمّ هستم ، و آن گاه خارج گردید، پس معاویه روی سخن به ابن عباس که پهلوی وی بر تخت نشسـته بود کرد وگفت: تو را به خـدا قسم می دهم ای ابن عباس، آیا نمی دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

۱- ۱ «نهج البلاغه » ترتیب صبحی، حکمت شماره ۴۶۴. «شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید: ۲۰/۱۸۲ شماره ۴۷۳.

«إذا بلغ بنو أبی الحکم ثلاثین رجلا اتخذوا آیات اللّه بینهم دولاً و عباد اللّه خولاً و کتابه دخلًا، فإذا بلغوا سبعه و اربعمائه کان هلاکهم اسرع من کذا؟ قال: اللهم نعم.»(۱)

وبلاذری به روایت از عمروبن عثمان آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«إذا بلغ ولدا لحکم ثلاثین رجلًا ، إتخذوا مال اللّه دولاً و دین اللّه دخلًا و عباداللّه خولاً.»(۲)

ودر روایت طبرانی وبیهقی از معاویه وابن عباس چنین آمده :

«إذا بلغ بنو الحکم ثلاثین رجلاً إتخذوا مال اللّه بینهم دولاً و عباد اللّه خولاً وکتاب اللّه دغلًا، فإذا بلغوا تسعه و تسعین و أربعمائه کان هلاکهم أسرع من لوک تمره.»(۳)

ودر روایت دیگر بیهقی در دلائل النبوه، و ابن عساکر این اضافه آمده است که مروان، عبد الملک را برای حاجتی به نزد معاویه فرستاد، و چون از پیش معاویه برگشت معاویه گفت: ای ابن عباس، تو را به خدا سوگند آیا نمی دانی که پیامبر خدا نام این شخص (یعنی عبدالملک) را برد وفرمود:

ابو الجبابره الاربعه؟

همانا پدر جباران چهارگانه است؟

ابن عباس گفت: آری می دانم.(۴)

و در روایت مقریزی موضوع سؤال معاویه و پاسخ ابن عباس «مروان» ذکر شده.(۵)

ص :۱۳۸

۱- ۱ «تطهیر الجنان» چ حاشیه صواعق المحرقه ص ۱۴۷.

۲- ۲ «انساب الاشراف» جزء اول از بخش چهارم ص ۵۸.

۳- ۳ «کنزالعمال» ۱۱/۳۶۱.

۴- ۴ «مستدرک» ۴/۴۸۰.

۵- ۵ «کنزالعمال » ۱۱/۱۱۷، ۱۶۵، ۳۵۹، ۳۶۱.

حاکم نیشابوری به روایت از ابوذر و ابو سعید خدری ، با اعتراف به صحت آن آورده است که پیامبر اکرم فرمود:

«إذا بلغ بنو العاص ثلاثين رجلا اتخذوا مال اللّه دولا وعباد اللّه خولا ودين اللّه دغلا...»(۱)

وذهبی در تلخیص مستدرک همانند حاکم آن را نقل وتصحیح نموده.

نیز به نقل متقی هندی: احمد حنبل، ابن عساکر، ابویعلی، طبرانی، ودارقطنی این حدیث را به روایت از ابوذر، ابن عباس، معاویه، ابوسعید، ابوهریره آورده اند.(۲)

نیز عده ای از اعلام حدیث و بزرگان مورخین این حدیث را نقل کرده اند.(۳)

و بطور خلاصه حدیث بیان گر آن است که هنگامی که فرزندان ابی العاص یا فرزندان حکم بن ابی العاص به سی نفر برسند، مال خدا را دست به دست بگردانند، وبندگان خدا را برده خود قرار دهند، و دین خدا را به دغل و بازی گیرند، و آن گاه که تعدادشان به چهار صد و نود و نه رسید ، نابودی آنها سریع تر از جویدن دانه خرمائی است.

ابوالفرج اصفهانی در اغانی ، پس از نقل ماجرای برکناری مروان حکم از حکومت مدینه توسط معاویه ، و رفتن مروان به دربار معاویه، و گفت و گوئی که بین آن دو به وقوع پیوسته، و از جمله تهدید مروان معاویه را به رسیدن عدد

۱- ۱ جاحظ در کتاب السفیانیه بنقل ابن ابی الحدید ۸ ۲۵۸، واقدی بنقل ابن ابی الحدید ۳/۵۶، مسعودی در مروج الذهب ۱/۴۳۸، مقریزی در النزاع والتخاصم ص ۵۴، ابن اثیر در نهایه ۲/۸۸

۲- ۲ «کنزالعمال» ۱۱/۱۱۷، ۱۶۵،۳۵۹،۳۶۱.

۳- ۳ جاحظ در کتاب السفیانیه بنقل ابن ابی الحدید ۸ ۲۵۵، واقدی بنقل ابن ابی الحدید۳/۵۶ ، مسعودی در مروج الدهب ۱/۴۳۸، مقریزی در النزاع و التخاصم ص ۵۴ ، ابن اثیر در نهایه ۲/۸۸

بنی حکم بن عاص در آینده نزدیک به چهل نفر، گوید: این کلام مروان اشاره به فرموده رسول اللّه است که فرمود:

« إذا بلغ بنو أبی العاص أربعین رجلاً ، إتخذوا مال اللّه دولاً و عباد اللّه خولاً »

هرگاه فرزندان ابوالعاص به چهل نفر رسند مال خدا را غنیمت و در بین خود دست به دست کنند و بندگان خدا را برده وغلام خود به حساب آورند.

پس بر اساس این فرمایش ، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، به خاطر داشتند که هرگاه بدین تعداد رسیدند ، حکومت را به دست خواهند گرفت...، تا آخر گفت وگوی بین معاویه و مروان که همدیگر را هدف تهدید وتوهین قرار دادند ، و معاویه مروان را (طبق فرموده پیامبر) به یابن الوزغ مخاطب قرار داد.(۱)

و حاکم به نقل از ابوهریره روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

« إنّی رأیت فیمنامی کان بنیالحکم بن أبیالعاص ینزون علی منبری کما تنزو القرده» فما روءی النّبی صلی الله علیه و آله وسلم مستجمعاً ضاحکاً حتی توفی.

هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه.(۲)

من درخواب دیدم بنی حکم بن ابی العاص را بر منبرم جست وخیز می کنند، همانند جست وخیز میمونها.

سپس ابوهریره گفت: از آن پس دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با چهره خندان دیده نشد تا از دنیا رفت.

و حاکم اضافه کرده است این حدیث براساس ضوابط بخاری ومسلم در نقل حدیث صحیح است ولی آنها آن را نیاورده اند.

نیز ذهبی در تلخیص مستدرک(۳) عینا بدون رد و ایراد آن را روایت

۱- ۱ «اغانی» ۱۳/ ۲۵۹ ودنباله آن، «ابن ابی الحدید» ۶/۱۵۴ ۱۵۵

۲- ۲ «مستدرک» ۴/ ۴۸۰.

۳- ۳ همان مصدر.

کرده است.

وابن ابی حاتم وابن مردویه وابن عساکر به روایت از سعید بن المسیب آورده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بنی امیه را در خواب بر فراز منابر دید ، و چون بیدار شد ناراحت گردید، پس خداوند به حضرتش وحی فرستاد که: این دنیا باشد که به آنها عطا شده. دراین موقع پیامبر خوشحال گردید و این همان فرموده الهی است که فرمود: «وماجعلنا الروءیا التی أریناک الا فتنه للناس»(۱)

پیشگوئی پیامبر از روش خلافتی بنی امیه

حافظ طبرانی در «معجم اوسط» وابن عساکر در «تاریخ دمشق» با ذکر سند از طریق ثوبان روایت کرده اند که پیامبراکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

« لاتزال الخلافه فی بنی اُمیه یتلقّفونها تلقّف الکره، فإذا نزعت منهم فلا خیر فی عیش.»(۲)

پیوسته امر خلافت در میان بنی امیه همانند گوی بازی باشد که به یکدیگر پاس دهند تا هنگامی که از آنها خلع شود، پس دیگر (براثر جنایات آنها و زمینه سازیهای فساد بیشتر) خیری در زندگی نباشد.

راستی جان ما و عزیزانمان فدای پیامبر راستگوی اسلام باد که چندان طولی نکشید ، پیشگوئی صریح حضرتش با گفته ابو سفیان از یک سو ، و با رفتار و روش حکومتی بنی امیه از سوی دیگر تحقق یافت و جامه عمل پوشید.

آری به روایت مسعودی هنگامی که با عثمان بیعت آن چنانی بر خلافت

۱- ۱ «کنزالعمال» ۱۴/ ۸۷ .

۲- ۲ «کنزالعمال» ۱۱/ ۱۶۸.

انجام یافت، ابوسفیان به همراهی بنی امیه وارد خانه عثمان شد و چون نابینا بود و کسی را نمی دید گفت: آیا غیر از شما کسی دراین جا هست؟ سپس گفت:

یا بنی امیه تلقّفوها تلقّف الکره، فوالذی یحلف به ابوسفیان مازلت ارجوها لکم ولتصیرنّ الی صبیانکم وراثه.(۱)

ای بنی امیه همانند گوی بازی خلافت را به یکدیگر پاس دهید (که مبادا از دست شما بیرون رود) پس قسم بدان کسی که ابوسفیان بدان قسم می خورد (یعنی لات و هبل یا أُساف ونائله)(۲) پیوسته دست اندرکاری خلافت را برای شما امیدوار بوده ام و باید آن را به عنوان ارث به بچه های خود انتقال دهید...

و به روایت دیگر گفت:

تلقّفواها یابنی عبد شمس تلقّف الکره، فواللّه ما من جنه ولا نار.(۳)

ای فرزندان عبد شمس دریابید خلافت وحکومت را، همانند گوی بازی به یکدیگر تحویل دهید، پس بخدا سوگند نه بهشتی باشد نه آتشی.

وبه نقل قرطبی از حسن بصری هنگامی که کار خلافت عثمان مستقر شد ابوسفیان روی سخن به او کرد و گفت:

قد صارت إلیکم بعد تیم وعدی، فأدرها کالکره، واجعل أُوتادها بنی امیه، فإنّما هو الملك، ولا أدری ما جنه ولا نار.(۴)

بعد از تیم و عدی (یعنی ابوبکر وعمر) امر خلافت در اختیار شما بنی امیه قرار گرفت، پس همانند گوی بازی آن را بگردان و بنی امیه را میخ و مایه ادامه و

ص: ۱۴۲

۱- ۱ «مروج الذهب» چ حاشیه کامل ابن اثیر ۵/۱۶۵.

۲- ۲ جهت توضیح این موضوع رجوع شود به شرح ابن ابی الحدید ۱۷/۲۶۴.

۳- ۳ «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ۱۵/ ۱۷۵.

۴- ۴ استیعاب ذیل ترجمه ابوسفیان ۱۱/۳۰۱

استمرار آن قرار ده، که این پادشاهی است، ومن نه بهشتی سراغ دارم نه دوزخی.

حکم بن ابی العاص بن امیه ، عموی عثمان و پدر مروان

به نوشته ابن هشام و بلاذری وی از عهد جاهلیت و تا ایام هجرت از همسایگان پیامبر اکرم در مکه معظمه بود، و همانند ابولهب از دشمنان سرسخت و مایه آزار واذیت آن حضرت بود، و در موقع فتح مکه از روی ترس تظاهر به اسلام آوری کرد.

به نقل طبری و دیگران در نزدیک یا پشت سر رسول خدا می نشست و هنگامی که مشغول صحبت می شد از روی سخریه و استهزاء سر و کله یا بدن خود را به لرزه و ارتعاش درمی آورد، پس یک بار که حضرتش متوجه او شد و چشمش به منظره آن چنانی او افتاد فرمود: «همچنان باش» و او تا آخر عمر به حالت لرزه غیر اختیاری بسر می برد.

وبه روایت مالک بن دینار پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از جلو روی حکم عبور می کرد که حکم با اشاره انگشت حضرتش را مورد استهزاء قرار داد، پس پیامبر فرمود:

«اللّهم اجعل به وزغاً»

خداوندا او را (همانند وزغ که دائما درحال لرزه وارتعاش است) به لرزه اندام مبتلا ساز.

پس فورا آن چنان دچار لرزه واضطراب گردید ، که به روایت حلبی به مدت یک ماه و به نقل ابن اثیر به مدت دوماه به حالت صرع و بی هوشی بر زمین

افتاده بود، و آن گاه که بهبودی یافت ، برای همیشه تا دم مرگ مبتلا به رعشه و بدن لرزه بود.(۱)

بلاذری و دیگران با ذکر سند از عمرو بن مرّه آورده اند: حکم بن ابی العاص برای ورود به خدمت رسول اللّه اجازه خواست، پس حضرت صدای وی را شناخت و فرمود:

«ائذنوا له لعنه اللّه علیه وعلی من یخرج من صلبه الا الموءمنین وقلیلٌ ماهم، ذومکر وخدیعه یُعطون الدنیا ومالهم فی الاخره من خلاق»(۲)

جهت آگاهی بر دیگر احادیث جالب و خواندنی در این زمینه مراجعه شود به پایان مقاله «گروه لعن یا صلوات ».

نیز به نوشته بلاذری یک روز در حالی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در حجره یکی از زنان خود به سر می برد ، متوجه شد حکم از لای درز دیوار به داخل حجره می نگرد.

پس درحالی که نیزه یا چیز دیگری در دست داشت ، از حجره بیرون آمد

---

۱ - ۱ «سیره ابن هشام» ۲/۵۷. «انساب الاشراف» بلاذری ۵/۲۷. «اصابه» ابن حجر ۲ / ۲۷۱ بنقل از طبرانی و دلائل بیهقی. «خصائص الکبری» سیوطی ۲/ ۷۹ بنقل از طبرانی و بیهقی و حاکم با اعتراف به صحت آن «فائق زمخشری» ۲/ ۳۰۵. «نهایه ابن اثیر» لغت خلج ۲/۶۰ چ بیروت «تاج العروس» ۶/۳۵. «سیره حلبی» ۱/۳۳۷. «النزاع والتخاصم» مقریزی ص ۲۴.

۲ - ۲ «انسساب الاشراف» ۵/۱۲۶. «مستدرک حاکم» ۴/ ۴۸۱. «حیاه الحیوان» دمیری ۲/۲۹۹ «صواعق» ابن حجر ص ۱۰۸ و دیگر مصادر مندرج در پاورقی مقاله گروه لعن یا صلوات.

وفرمود: «کیست مرا از این وزغ لعین راحت سازد؟»

وهم او با استراق سمع از گفته های پیامبر در مجمع اصحاب ، درباره آن حضرت به نزد دشمنان و مشرکین افشاگری و شایعه پراکنی می کرد ، و این روش شیطنت آمیز نیز یکی از عوامل طرد و تبعید او به طائف گردید.

سپس فرمود: دیگر نباید خود و فرزندش (مروان) با من یک جا سکونت نمایند، و او و عائله اش را بطور دسته جمعی از مدینه طرد و به طائف تبعید نمود.

و چون پیامبر خدا رحلت فرمود، عثمان از حکم و عائله اش به نزد ابوبکر شفاعت کرد، تا آنها به مدینه برگردند، و او نپذیرفت، بعدا از عمر درخواست آزادی و پناهندگی برای آنها نمود، عمر هم با شدّت پاسخ منفی داد، و همین که خود به خلافت دست یافت ، به آنها پناهندگی داد ، و شاید نخستین مورد بود که بر خلاف تعهد به عمل بر سیره شیخین در شورای خلافت ، مرتکب خلاف شد، پس حَکم و دار و دسته اش بر خلاف حُکم پیامبر ، و علی رغم مخالفت ابوبکر و عمر به مدینه بازگشتند ، و حتی حَکم با لباس کهنه و فرسوده وارد بر عثمان گردید ، و با لباس نو و خلعت نشان که عثمان به او پوشانیده بود ، از نزد وی خارج شد، اما با مخالفت و اعتراض مسلمانان به ویژه با اعتراض امام امیرموءمنان و جمعی از صحابه و بنی هاشم روبرو گردید.(۱)

۱- ۱ «تاریخ یعقوبی» ۲/۱۵۴. «انساب الاشراف» ۵/۲۷ و ۱۲۵. «استیعاب» ابن عبدالبر ۱۱۸ ۱۱۹ و در چ حاشیه اصابه ۳/۴۷ ۴۸. «سیره حلبی» ۱/ ۳۳۷ . «اسدالغابه» ابن اثیر ۲/ ۳۴. «شرح نهج البلاغه»ابن ابی الحدید ۱/۱۹۸و ۳۳۵ و ۳۳۹، ۳/ ۲۹ ۳۱ و ۱۵/ ۱۷۵ ۱۷۶. «النزاع والتخاصم »مقریزی ص ۲۴ ۲۵. «تاریخ خمیس» ۲/۳۶۷.

مروان حکم

حاکم نیشابوری به روایت از عبدالرحمان بن عوف واعتراف به صحت آن آورده است که هیچ نوزادی در مدینه متولد نمی شد مگر آنکه او را به نزد پیامبر می بردند پس هنگامی که مروان بن حکم را به خدمتش وارد نمودند ، فرمود:

«هو الوزغ بن الوزغ ، ملعون بن ملعون»(۱)

همانا او وزغ پسر وزغ است و ملعون فرزند ملعون.

نیز دمیری و ابن حجر و حلبی این روایت را نقل کرده اند.(۲)

و به همین دلیل معاویه، مروان را به کلمه «یاابن الوزغ لست هناك» مخاطب قرارداد.(۳)

وابن اثیر و دیگران به روایت از جبیر بن مطعم آورده اند که گفت: ما با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بودیم که حکم بن ابی العاص از نزدیك ما عبور نمود پس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«ویل لأُمتّی مما فی صلب هذا»(۴)

۱- ۱ «مستدرك» ۴/۴۷۹.

۲- ۲ حیاه الحیوان ۲/۳۹۹، صواعق المحرقه ص ۱۰۸، سیره حلبی ۱/۳۳۷

۳- ۳ «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ۲/۵۶ ، ۶/ ۱۵۵.

۴- ۴ «اسدالغابه» ۲/۳۴. «اصابه» ابن حجر ۱/ ۳۴۶ م. «سیره حلبی» ۱/۳۳۷. «کنزالعمال» ۱۱/۱۶۷ به نقل از جزء ابن نجیب و ابن عساکر.

وای برامت من ازآن چه درپشت اوست یعنی فرزندانی که ازاو به وجود آیند.

معاویه بن ابی سفیان

نصربن مزاحم با ذکر سند از عبداله بن مسعود آورده است که پیامبر فرمود:

«إذارأیتم معاویه بن أبی سفیان یخطب علی منبری فاضربوا عنقه»

هرگاه دیدید معاویه پسرابوسفیان برمنبرمن خطبه می خواندگردنش رابزنید.

نیز این حدیث را باذکر سند دیگر از حسن نقل کرده واضافه می کند که گفت: پس مردم (با دیدن معاویه بر فراز منبر پیامبر) به دستور حضرتش عمل نکردند و روی رستگاری ندیدند.

و در روایت دیگر این اضافه را از ابو سعید خدری آورده که گفت: ما عمل به دستور آن حضرت نکردیم و رستگار نشدیم.(۱)

این روایت را به این عبارات نیز آمده است:

«اذا رأیتم معاویه علی منبری فاقتلوه، واذا رایتم معاویه یخطب علی الأعواد فاقتلوه»(۲)

۱- ۱ وقعه صفین ص ۲۱۶

۲- ۲ «وقعه صفین» ۲۲۱. «تاریخ طبری» ۱۱/۳۵۷. «انساب الاشراف» بلاذری بخش ۴ جزء اول ص ۱۲۸ شماره ۳۶۹ و ۳۷۰. «کتاب المجروحین» ابن ابی حاتم بستی ۲/۱۶۲ ۱۶۳ و پاورقی آن. «تاریخ بغداد » خطیب، ۱۲/ ۱۸۱. «الکامل» ابن عدی ص ۶۲۷ و ۱۷۵۱ و ۱۷۵۴ و ۱۷۵۶ و ۱۹۵۱ و ۲۴۱۶. «شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید ۱۵/۱۷۶. «سیر اعلام النبلاء» ذهبی ۳/۱۴۹و ۱۰۵۶. «میزان الاعتدال» ذهبی ۲/۱۷، ۱۲۹ به سند دیگر. «کنوز الدقائق » مناوی ص ۹ . «لئالی المصنوعه » سیوطی ۱/ ۴۲۴ و ۴۲۵. «تهذیب التهذیب» ابن حجر چ حیدر آباد ۲/۴۲۸ و ۵/۱۱۰ و ۷/۵۶، ۳۲۴ و ۸/۷۴.

هرگاه معاویه را بر فراز منبر من (یابر فراز چوبها) دیدید او را بکشید.

و به روایت ابن عدی از ابن عیینه:

«اذا رأیتم معاویه علی منبری فارجموه.»(۱)

هرگاه معاویه را بر بالای منبر من مشاهده کردید سنگسارش کنید.

ونصربن مزاحم با ذکر سند از مردی از اهل شام روایت کرده است که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می فرمود:

بدترین بندگان خدا پنج نفرند:

پسر آدم که قاتل برادرش بود.

فرعون ذوالأوتاد که مردم را میخ کوب وشکنجه می نمود.

مردی از بنی اسرائیل (یعنی سامری) که آنان رااز دین خود برگردانید.

و مردی از این امّت که در باب «لُدّ»(۲)بر کفر خود بیعت گیرد.

آن مرد شامی اضافه کرده است که چون خود معاویه را در باب لُدّ مشاهده کردم، بیعت می گیرد، به یاد فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم افتاده و به علی پیوستم و با او همراه شدم.(۳)

۱- ۱ تهذیب التهذیب: ۷/۳۲۴.

۲- ۲ «لُد» قریه ای بوده است در نزدیکی بیت المقدس از نواحی فلسطین.

۳- ۳ «وقعه صفین» ۲۱۷.

و ابن ابی الحدید به نقل از علاء بن حریز قشیری روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به معاویه فرمود:

تو بدعت راسنت قرار می دهی و زشتی را زیبا، و خوراک ات فراوان باشد و ظلمت عظیم.(۱)

نیز با ذکر سند از عبداللّه بن عمر روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«یموت معاویه علی غیر الإسلام»(۲)

معاویه بر غیر (شریعت) اسلام می میرد.

همچنین از جابر بن عبداللّه آورده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

یموت معاویه علی غیر ملتی(۳)

معاویه بر غیر ملت من از دنیا می رود.

نیز از عبداللّه بن عمر با دو سند روایت کرده است که گفت: تابوت معاویه در جهنم یک درجه بالای تابوت فرعون است، بدان جهت که فرعون گفت: انا ربّکم الاعلی(۴) یعنی: من پروردگار اعلای شما هستم.

ودر بخشنامه معتضد عباسی آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

معاویه در تابوتی از آتش در ته جهنم فریاد می زند: یاحنان یا منّان پس همانند فرعون که در موقع غرق شدن نام خدا را برزبان جاری کرد و به او گفته شد: «آلان وقد عصیت من قبل وکنت من المفسدین»(۵) به معاویه نیز ، همین پاسخ داده می شود.

۱- ۱ «شرح نهج البلاغه» ۴/ ۷۹.

۲- ۲ وقعه صفین ۲۱۷

۳- ۳ همان مصدر

۴- ۴ وقعه صفین ص ۲۱۸ و ۱۲۹

۵- ۵ یونس ۱۰/ ۹۱

ودر روایتی مفصل از عمروبن حمق خزاعی، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ضمن پیشگوئی از ماجرای قتل آن صحابی جلیل القدر و اقدام معاویه به قتل او، از معاویه به عنوان «آیه النار» تعبیر فرمود ، و از علی به «آیه الجنّه ».(۱)

بطور خلاصه نصربن مزاحم پانزده حدیث که هر یک را با ذکر سند و اکثر آنهارا به روایت عبداللّه بن عمر، نقل کرده است. که مجموعا بیان گر لعن صریح و علنی آن حضرت است بر معاویه و پدر و برادرش، و پیشگوئی از مردن او به غیر دین اسلام و بر خلاف شریعت و سنت پیامبراست، و نیز نفرین به اینکه خداوند هیچ گاه شکمش را سیر نکند ، به خاطر آنکه حضرتش او را برای نوشتن چیزی احضار فرمود، وچون مشغول خوردن غذا بود اعتنا نکرد و حاضر نشد و عملی شدن این نفرین درباره او.(۲)

ونیز به روایت زید بن ارقم فرمود:

«اذا رأیتم معاویه وعمروبن عاص مجتمعین، ففرّقوا بینهما، فإنّهما لن یجتمعا علی خیرٍ»

هرگاه معاویه و عمر وعاص را با هم دیدید ، آنها را از یکدیگر جدا کنید، که ایشان برای عمل خیر اجتماع نخواهند کرد.

نیز درخواست حضرتش از خداوند، که هر دوی آنها را ، به فتنه و گرفتاری در اندازد.(۳)

و به روایت ذهبی فرمود:

ص: ۱۵۰

۱- ۱ «معجم اوسط طبرانی» به نقل مجمع الزوائد هیثمی ۹/۴۰۵. ابن عساکر دمشقی، به نقل کنزالعمال ۱۳/۴۹۸.

۲- ۲ «صفین» ۲۱۶ ۲۳۱.

۳- ۳ «وقعه صفین» ۲۱۸ ۲۱۹ و در چ دیگرص ۱۱۲ نیز ۲۴۷. «عقد الفرید» ۲/۲۹۰ و در چ دیگر ۴/۳۴۶.

«إن وجدتم فلاناً وفلاناً (معاويه و ابن العاص) فاحرقوهما بالنّار.»

و در روایت دیگر «فاقتلوهما» آمده.(۱)

ولید بن عبدالملك یا ولید بن یزید بن عبدالملك

احمدبن حنبل (۲) وذهبی (۳) روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«لیکونن فی هذا الأُمّه رجل یقال له الولید ، هو أشد لهذه الأُمّه من فرعون لقومه».

بدون شك در این امت مردی باشد به نام ولید که برای این امت از فرعون بر قومش سختگیرتر وبدتر است.

ناگفته پیداست که هریک از دو ولید (ولید بن عبدالملك، و ولید بن یزید بن عبدالملك) می توانستند مصداق این روایت باشند، اما ویژه گیهائی که ولید بن یزید داشت بیشتر می توانست مصداق و منظور از روایت مبنی بر پیشگوئی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باشد.

و ابن حجر با سند به اصطلاح حسن از عمر روایت نموده که گفت : برادر ام سلمه زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ، نوزاد پسری پیدا کرد و نامش را ولید گذارد، پس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

او را به نامهای فرعون های خود نام نهادید، در این امت مردی بر سرکار

۱- ۱ «سیر اعلام النبلاء» ۲/ ۲۴۷.

۲- ۲ مسند ۱/ ۱۸، تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۲۵۱

۳- ۳ به نقل تاریخ الخمیس دیار بکری ۲/ ۳۲۰ چ بیروت

آید به نام ولید ، که شرورتر از فرعون بر قوم خود باشد.

ودر روایت دیگری که بدین مضمون از طریق سعید بن مسیب آمده از وی پرسیده شد: کدام ولید مقصود است؟

گفت: اگر ولید بن یزید به خلافت تعیین شد که همان است ، والا ولید بن عبدالملک مراد از حدیث باشد.(۱)

عمرو بن سعید بن عاص أشدق

احمد حنبل ودیگران به روایت از ابوهریره نقل کرده اند که پیامبراکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«لیرعفّن علی منبری هذا جبّار من جبابره بنی امیه، فیسیل رعافه.»

قال: فحدثنی من رای عمروبن سعید رعف علی منبر رسول اللّه ۹ حتی سال رعافه.(۲)

جباری از جباران بنی امیه بر فراز منبر من دچار خون دماغ گردد، آن چنان که خون از دماغ وی جاری شود.

آن گاه اضافه می کند از قول راوی حدیث از کسی که خود دیده بود، عمرو بن سعید بن عاص بر بالای منبر رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم مبتلا به خون دماغ شد، و خون از دماغ وی بر پله های منبر سرازیر گردید.

و عمر بن سعید بن عاص از طرف معاویه والی مدینه بود ، و در ایام یزید از طرف یزید، پس عبیداللّه بن زیاد طی نامه ای او را به قتل امام حسین بشارت داد ،

۱- ۱ «تطهیر الجنان» ص ۱۴۰ ۱۴۱.

۲- ۲ «مسند احمد» ۲/ ۳۸۵ و ۵۲۲. «تاریخ ابن کثیر» ۸/۳۱۱. «تطهیر الجنان» در حاشیه صواعق المحرقه موءلف ص ۱۴۱.

و چون بنی هاشم باخبر شدند به نحو بی سابقه صدای فریاد و شیون ازخانه های آنها بلند شد، پس عمرو بن سعید نامه را بر فراز منبر خواند و سپس گفت:

این ضجه و شیون به تلافی ضجه و شیون عثمان بن عفان.(۱)

در مثالب ابوعبید آمده: عمرو بن سعید اشاره به قبر شریف پیامبر کرد و گفت: یا محمد یوم بیوم بدر. یعنی این خبر وحشت اثر امروز برای بنی هاشم، در برابر جنگ بدر است که سران قریش ومشرکان مکه به دست تو و اصحابت کشته شدند. پس گروهی از انصار گفته او را مورد اعتراض و تخطئه قرار دادند.(۲)

و به نقل قسطلانی و انصاری، چون بر فراز منبر شدت عمل در دشنام به علی علیه السلام از خود نشان داد، دچار لغوه در صورت شد و به «أشدق» شهرت یافت.(۳)

و در «کامل مبرد» و غیر آن آمده است که : ابو رافع غلام ابواحیحه سعید بن عاص بن امیه بود، پس بعداز مرگ سعید ، فرزندانش هریک سهم خود را از وی بخشیدند تا او آزاد شود، مگر خالد بن سعید که سهم خود را به پیامبر واگذارد، و پیامبر هم نسبت به آن سهم او را آزاد فرمود، واز این رو ابورافع در مناسبت های مختلف می گفت: من غلام آزاد شده پیامبرم.

اما چون عمرو بن سعید بن عاص از طرف معاویه والی مدینه شد ، به دنبال (عبیداللّه بن) ابی رافع فرستاد و از وی پرسید: تو غلام آزاد شده که هستی؟

گفت : غلام آزاد شده رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم ، پس عمر یکصد ضربه شلاق به او زد و او را رها کرد، سپس مجددا او را احضار نمود واز وی پرسید: تو غلام آزاد شده چه کسی باشی؟ ابو رافع گفت: غلام آزاد شده رسول اللّه. این بار نیز صد ضربه

۱- ۱ «تاریخ طبری» ۶/۲۶۸. «کامل ابن اثیر» ۴/ ۳۹.

۲- ۲ «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ۴/۷۲.

۳- ۳ «ارشاد الساری» ۴/ ۳۶۸، و تحفه الباری نیز شرح صحیح بخاری ذیل آن.

شلاق به او زد و این کار را تا پنج مرتبه تکرار نمود، تا آنکه ابورافع از ترس جانش گفت: من غلام آزاد شده شما (فرزندان سعید) هستم(۱) ودیگر مجازات به شلاق پایان یافت.

ص: ۱۵۴

۱- ۱ «کامل مبرد» ۲/۷۵. «اصابه» ابن حجر ۴/ ۶۸، جهت تفصیل موضوع و اختلافی که در شخص آزاد شده است رجوع شود به اصابه ذیل «ابورافع ».

نقش بنی امیه در دوران خلافت، و ایجاد اختلاف بین شیعه و سنی

هرچنـد که دنیـای امروز بلکه دنیـای قرن چهـارم به بعـد ، بنی امیه را به دست فراموشـی سپرده ، و از نظر جهـات ظاهری زمینه مطرح کردن نـام این خانـدان و بررسـی تاریـخ پر ننـگ و عار آنها جای خودش را به منفوریت هر چه بیشتر در نظر مسـلمانان بیدار دل، و به شرمندگی و خجلت زدگی هواخواهان و رهروان آنان داده است.

و از سوی دیگر مسـلمانان امروز آن قدر دست به گریبان اختلافات عقیدتی و اخلاقی و سیاسـی زمامداران کشورهای اسلامی و عمال آنها و پیامدهای سوء مادی و معنوی آن هستند ، که دیگر فرصت و زمینه بحث و سخن گفتن از خاندان بنی امیه برای آنهـا نمانـده ، و به حسب ظاهر هم ارتباطی بین صـدها رقم اختلافات سیاسـی و دینی و مایه های خرابکاری اسـتعمار گران در کشورها و مناطق مسـلمان نشـین و بین خاندان اموی و راه و روش آنها به چشم نمی خورد تا کسی در صدد پی گیری و بحث و بررسی پیرامون آن برآید.

اما با مراجعه به تاریخ بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و نقش شوم بنی امیه که در فاصله اندازی بین مردم و اهل بیت از خود نشان دادنـد، و بعـدا بنی عباس با وسـعت و شدت بیشتر آن را تعقیب و ادامه دادند، بدین حقیقت پی خواهیم برد که سـهم مهمی از سـر نخ اختلافات فعلی بین مسـلمانان به ویژه سـنی و شـیعه ، و پی آمدها و قتل عام ها و حتی جایگزین شدن قوانین و مقررات الحادی و ضد اسلامی در کشورهای مسلمان، به جای احکام و قوانین اسلامی ، و بالاخره سوء

استفاده استعمار گران خارجی و عُمال داخلی آنها از تفرقه و اختلاف مذهبی مسلمانان ، و ضعف همه جانبه که دامنگیر آنان شده، همانا به دست بنی امیه بود که با جدا کردن مردم از اهل بیت عصمت ، قبل از هر چیز آنها را از اسلام واقعی و قرآن جدا نمودند.

و هم بنی امیه بودند که با استخدام علمای دین به دنیا فروش و جیره خوار و جاه طلب برای حلال کردن خون مسلمانان و شرب خمر و نادیده انگاشتن تعهدات شرعی وقانونی وغارت و مصادره اموال مسلمانان و به دست فراموشی سپردن ضوابط اسلامی یا بکار گیری و استخدام حدیث سازان و قصه گویان برای تحریف وتغییر احادیث صحیح و جعل و اشاعه احادیث ساختگی و داستان سرائی ضد اهل بیت و شیعیانشان تا مرز برچیدن سفره اسلام و نابودی مسلمانان پیش رفتند ، و هرچه بیشتر به فرقه گرائی و اختلاف آراء و دشمن تراشی برای خاندان معصوم پیامبر ، و قتل و کشتار خود و شیعیانشان اقدام و کوشش نمودند.

علامه زرقانی در شرح حدیث ثقلین نویسد:

«قرطبی گوید: این وصیت و این تاکید با عظمت وجوب هرچه بیشتر احترام و نیکی و بزرگداشت و محبت را نسبت به اهل بیت اقتضا می کند، همانند وجوب فرائضی که هیچکس برای تخلف از آنها عذری نخواهد داشت.

واین موضوع با علم به خصوصیت به هم پیوستگی ایشان است نسبت به پیامبر واینکه آنان جزئی از او هستند، چنان که حضرتش خود فرمود: «فاطمه بضعه منّی» ، و با این وصف بنی امیه در برابر عظمت این حقوق ، به درگیری و مخالفت برخاستند، پس خون اهل بیت را ریختند، زنان و کودکانشان را اسیر کردند، خانه هایشان را خراب نموده ، و فضل و شرف آنها را نسبت به دیگران انکار و نادیده گرفتند ، و سب و لعن بر آنان را مباح شمردند ، و بالاخره با وصیت پیامبر مخالفت کردند ، و با آن به رویاروئی و کار شکنی برخاستند.»

ص :۱۵۶

پس چه خجالت بار است آن گاه که در پیشگاهش حاضر شوند و چه رسوائی را باشد روزی که بر حضرتش عرضه شوند.(۱)

ابن حجر عسقلانی نویسد: کان بنوامیه اذا سمعوا بمولود اسمه علی قتلوه.(۲)

بنی امیه چنان بودند که وقتی می شنیدند نوزادی را به «علی» نامگذاری کرده اند او را می کشتند.

اکنون این سؤال مطرح است که:

آیا علی و فرزندان همانند خودش (باخلاصه شدن هزاران حدیث از ناحیه پیامبر در فضیلت وبرتری و تقدم همه جانبه آنها بر همه صحابه و مسلمانان) شایسته امامت و رهبری بعداز پیامبر بودند که شناختنشان مایه سعادت باشد و نشناختنشان مایه مرگ جاهلی.

یا بنی امیه و متصدیان امر خلافت از این تیره، که از روی بغض و دشمنی با علی بچه های هم نام او را می کشتند ، تا همه گونه آثارش را از عرصه وجود خارج و به دست فراموشی سپرند

عثمان بن عفان یا نخستین خلیفه اموی

مورخ شهیر ابن ابی الحدید زیر عنوان «پاره ای از اخبار عثمان بن عفان» می نویسد: سومین نفر از خلفاء ، عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بود ، که پس از برگزاری شورا ، مردم با وی بیعت کردند و امر خلافت او مستقر و پا برجا گردید ، و فراست و تیز بینی عمر درباره او که گفت: چنانست که می بینم چون به خلافت دستیابی، بنی امیه و بنی ابی مُعیط را بر گردن مردم سوار کنی ، به صحت

ص :۱۵۷

۱- ۱ «شرح مواهب اللدنیه» ۸ ۷/۴ بنقل عبقات جلد ثقلین ۳/۷۴.

۲- ۲ «تهذیب التهذیب» ۷/۳۱۹.

پیوست و طبق گفته او ، بنی امیه پا بر گردن مردم نهادند، پس حکومت بلاد و شهرها را به آنها واگذار نمود ، و زمین ها را به آنها بخشید، وبخشی از مناطق آفریقا را که در دوران او فتح شد همه خمس و غنائم جنگی آن را که مسلمانان به دست آورده بودنـد به مروان هبه کرد، وچون داماد دیگرش(۱) عبـداللّه بن خالد بن اسـید (که از عموزاده های باواسـطه او و از نواده های ابوالعیص بود) درخواست صله نمود ، چهار صد هزار درهم به وی عطا نمود.

و (عمویش) حکم بن ابی العاص را که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از مدینه رانده و به طائف اخراج کرده بود و ابوبکر و عمر هم اجازه بازگشـتش را به مدینه ندادند و شـفاعت وی را در حق او رد کردند، به مدینه بازگردانید و یک صدهزار درهم (از بیت المـال) به او بخشـید. و قطعه زمین صـدقه رسـول اللّه و موقوفه آن حضـرت بر مردم را که به نـام «سوق المـدینه» و در حقیقت عـام المنفعه و هماننـد میـادین بـار فروشـی کنـونی بـود به پسـر عمـو و دامـادش حـارث بن حکم برادر مروان واگـذار کرد.(۲)

و فدک زهرا را به مروان بخشـید! همان فدکی که فاطمه علیهاالسـلام بعد از وفات پدرش یک بار به عنوان ارث و بار دیگر به عنوان سهم خمسی که پیامبر به او انتقال داده بود، مطالبه کرد ، و از تحویل آن به دختر پیامبر امتناع و او را رد کردند.

چراگاه های اطراف مدینه را برای حیوانات مسلمانان ممنوع ، و برای بنی امیه آزاد اعلام نمود.

تمـامی دست آوردهـا و غنائم جنگی فتـح آفریقای غربی را که از طرابلس تا طنجه گسترش داشت ، همه را به عبـداللّه بن ابی سرح برادر رضاعی اش بخشید، بدون آنکه دیگری را در آن سهیم نماید.

ص :۱۵۸

۱- ۱ موضوع داماد عثمان بودن عبداللّه بن خالد را زمخشری در «ربیع الابرار» ۴/۴۶۹ آورده.
۲- ۲ نیز ابن قتیبه در «معـارف» ص ۸۴، ابن عبـد ربه در «عقد الفرید» ۲/ ۲۶۱، راغب در «محاضرات» ۲/ ۲۱۳ قضیه واگذاری زمین را نوشته اند.

نیز یک صد هزار درهم به مروان و در همان روز دویست هزار درهم به (پسر عموی پدرش) ابوسفیان از بیت المال بخشید ، و دختر خود اُم ابان را به زوجیت مروان درآورد.

در این موقع زید بن ارقم که متصدی بیت المال بود ، کلیدهای آن را در پیش عثمان نهاد و گریه آغاز کرد، پس عثمان گفت: به خاطر آنکه من صله رحم کرده ام تو گریه می کنی؟ زید گفت: نه، گریه من بدان جهت بود که پنداشتم تو عوض آنچه در ایام حیات رسول خدا انفاق نمودی این اموال را برداشتی، به خدا قسم اگر یک صد درهم به مروان می دادی بسیار بود تاچه رسد به یک صد هزار و... عثمان گفت: کلیدها را بینداز و برو که ما دیگری را (برای تصدی بیت المال) پیدا خواهیم کرد. و آنچه را که ابوموسی از اموال فراوان عراق به دست آورده بود (به عنوان خمس، زکات و خراج) همه را به بنی امیه بخشید.

و بعد از آنکه زید بن ارقم کلیدها را تحویل داد ، حارث بن حکم برادر مروان را به دامادی خود برگزید ، پس دختر دیگر خود عایشه را به زوجیت حارث درآورد ، و یک صدهزار درهم از بیت المال به او عطا کرد.(۱) و بنوشته بلاذری سیصدهزار درهم به او داد.(۲)

نیز ابن ابی الحدید تحت عنوان «ذکرالمطاعن التی طعن بهاعلی عثمان » و همچنین دیگران ، یک سلسله اموری را درباره عثمان آورده و نقل کرده اند که هر یک دلیل بر عدم صلاحیت او بر تصدی مقام خلافت و رهبری مسلمانان و نشانه بزرگترین نقطه ضعف عامل آن در جهت اداره حکومت اسلامی است.

اکنون با توجه به ظرفیت محدود این رساله تنها به ذکر تعدادی از آن موارد بطور فهرست اکتفا نموده ، و علاقه مندان به بحث تفصیلی آن را به مصادر مربوطه ارجاع می دهیم.

۱- ۱ «شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید ۱/۱۹۸ ۱۹۹ نیز مراجعه شود به ۳/۳۳ ۳۹.

۲- ۲ «انساب الاشراف» ۵/۵۲.

۱ واگذاری حکومت کوفه به ولید بن عقبه، عمو زاده با واسطه و برادر مادریش و کسی که زناکار و شارب الخمر بود و نیز کسی که آیه:«یا ایّها الذین آمنوا ان جائکم فاسق بنباءٍ فتبیّنوا»(۱) درباره او(۲) و آیه «افمن کان موءمنا کمن کان فاسقا لایستون»(۳) درباره امیر موءمنان علیه السلام و او وارد گردید ،(۴) و چنان مصرّ و معتاد و معروف به شرابخواری بود ، که در حال رکوع و سجود نماز جماعت ، از روی مستی می گفت: اسقنی و اشرب، به من شراب ده و خود هم بیاشام . پس ابن مسعود و دیگر نماز گزاران حاضر در مسجد ، با کتك و سنگ او را از محراب خارج و از مسجد هم بیرونش راندند تا به سمت قصر رفت(۵) ویك روز نماز صبح را چهار رکعت خواند ، آن گاه رو به سوی مردم نموده گفت: بس است یا باز هم نماز بخوانم؟(۶)

به نوشته ابوالفرج و دیگران ، گروهی از مردم کوفه به مدینه رفتند تا از ولید به عثمان شکایت کنند، ولی عثمان آنها را تهدید نمود که چون شب رابه صبح آورد ایشان را مجازات خواهد کرد.

۱- ۱ سوره حجرات ۴۹/۶.

۲- ۲ به شرح مصادر تاریخی و تفسیری از جمله اسباب النزول واحدی ص ۲۹۱، استیعاب در حاشیه اصابه ۱۱/۲۳ و در اصابه: ۱۰/۳۱۲، و شرح ابن ابی الحدید ۴/۸۱.

۳- ۳ سوره سجده ۳۲/۱۸.

۴- ۴ نیز به شرح مصادر تفسیری و حدیثی و تاریخی از جمله شرح ابن ابی الحدید ۳/ ۱۸ و ۴/۸۰ رجوع گردد.

۵- ۵ «انسان العیون» یا سیره حلبی ۳/۲۹۹.

۶- ۶ «الامامه والسیاسه» ۱/ ۳۲. «مروج الذهب» ۴/۳۳۴. «استیعاب» قرطبی ۱۱/۲۶ ۲۹. «الکامل» ابن اثیر ۳/ ۵۲. «اسد الغابه» ۵/۹۰ «شرح نهج البلاغه» ۱۷/۲۲۹.

پس مردم کوفه به خـانه عایشه پناهنـده شدنـد ، و چون عثمان حرف های خشونت بار عایشه را در این زمینه شـنید، گفت: آیا فسـاق و خوارج پناهگـاهی جز خـانه عـایشه نیافتنـد؟! و چون عایشه این حرف را شـنید کفش پیامبر را برداشت و گفت: تو (با تعطیل حد شرابخوار) سنت صاحب این کفش را تعطیل کردی!

پس بین طرفداران عایشه و عثمان درگیری و سر و صدا به راه افتاد ، و همه به مسجد هجوم برده و مسجد از آنها پر گردید ، و کار به زد و خورد و حمله به همدیگر با کفش انجامید.

در این موقع بعضـی می گفتنـد: عـایشه کار درستی کرد که از کوفیان جانبـداری نمود، وبعضـی می گفتنـد زنان را چه به این کارها که دخالت کنند! و بالاخره چون به گواهی شـهود شـرابخواری او بر عثمان ثابت گردید، عثمان که شهود را تهدید و به روایـتی شـلاق زد ، و از اجراء حـد طفره می رفت براثر هشـدار و فشـار امیرموءمنـان و طلحه و زبیر و عـایشه و دیگران نـاگزیر دسـتور اجراء حـد ولید را صادر کرد ، که به گفته بعضـی به وسـیله امیرموءمنان علیه السـلام و به نقل دیگری، توسط شخصـی دیگر انجام گرفت.(۱) و آن گاه عثمان ولید را از حکومت کوفه برکنار نمود و سـعید بن عاص را که پسـر عموی خود بود به جای وی نصب کرد ، و سـعید هم گفت: منبر جای نشستن ولید بوده و نجس شده، باید تطهیر شود و تا آن را تطهیر نکردند بر بالای آن نرفت.(۲)

و هم او (ولید) از دشمنان سرسخت امام امیرموءمنان علیه السلام بود که علنا حضرتش را سب و دشنام می داد.(۳)

---

۱ - ۱ اغانی ابوالفرج اصـفهانی ۴/ ۱۷۶، استیعاب حاشیه اصابه ۱۱/ ۲۹ ۳۰، و در چ دیگر ص ۱۵۵۲، شـرح ابن ابی الحدید ۳/ ۱۹، نیز برای آگاهی بیشتر بنگرید به ۴/۸۰ ۸۲ و ۱۷ ۲۲۷ ۲۴۷

۲- ۲ شرح ابن ابی الحدید ۱۷/۲۴۲

۳- ۳ ابن ابی الحدید ۴/ ۸۰ و ۶/ ۲۸۳ ۲۹۳

و در ضـمن احتجـاج و مفاخره امام حسن مجتبی علیه السـلام با ولیـد در مجلس معاویه آمـده که حضـرت به او فرمود: تو را با قریش چکار است؟ همانا تو کافری هستی از اهل صفوریه (یکی از دهات شمال غربی فلسطین) ، به خدا سوگند می خورم تو از نظر تاریخ ولادت ، بزرگتر از کسی هستی که به عنوان فرزندیش خوانده می شوی.(۱)

۲ همان طوری که گـذشت عثمان پس از عزل ولید، سـعید بن عاص عمو زاده خود را به جای او نصب کرد، اما طولی نکشـید مردم براثر ظلم و خشونت و تنـد روی های او به تنگ آمـده، پس بر وی شوریدنـد و او را از کوفه اخراج کردنـد ، و به عثمان نوشتند نه ولیدات را می خواهیم نه سعیدات را.(۲)

۳ عثمان ، عبداللّه بن سعد ابن ابی سرح ، برادر رضاعی خود را که در عهد عمر حاکم سرزمین صعید بود ، ثابت گذارد و بقیه مصـر را هم به قلمرو حکومتش اضافه کرد ،(۳) و چون مردم را تحت فشـار ظلم و انواع فسق و فجور قرار داد، دسـته جمعی از وی شـکایت به نزد عثمان بردنـد، پس دسـتور عزل عبداللّه و بر سـرکار آمدن محمد بن ابی بکر را صادر نمود ، اما افرادی که این حکم را از عثمـان در دست داشـتند در بین راه به شـتر سواری برخوردنـد که پس از تفتیش او به نـامه ای از عثمـان دسـت یافتند مبنی بر اینکه ابن ابی سـرح، محمد بن ابی بکر و اصـحابش را بکشد و محکم بر جای خود بنشـیند، پس آن ها، از جمله خود محمد بن ابی بکر، به مدینه بازگشـتند و بالاخره غائله قتل عثمان به دست آنها و دیگر ناراضـیان و حتی بعضـی از صحابه مثل طلحه و زبیر جامه عمل پوشید.(۴)

۱- ۱ ابن ابی الحدید ۶/۲۹۳

۲- ۲ «استیعاب » ابن عبدالبر (حاشیه اصابه) ۴/۱۹۹.

۳- ۳ «الاصابه» ۶/۱۰۲ .

۴ - ۴ «الامامه والسیاسه» ۱/ ۳۶. «تاریـخ یعقوبی» ۲/ ۱۶۳ ۱۶۴. «عقـد الفرید» ۲/ ۷۷ ۷۹ و در چ افســت بیروت ۴/ ۲۸۸ ۲۸۹. «کامل» ابن اثیر ۳/۴۵، ۸۳. «شـرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید ۳/۱۲ و ۲۲. «تاریخ الخلفاء» ص ۱۵۷ ۱۵۸ . «تاریخ الخمیس» ۲/۲۵۹.

و عبـدالله بن ابی سـرح برادر رضـاعی عثمـان همان بود که همیشه اسـلام را به مسـخره می گرفت و پس از گرایش ظاهری به اسـلام مرتـد شـد و به مشـرکین مکه پیوست پس آیه شـریفه: «ولکن من شـرح بالکفر صـدرًا فعلیهم غضب من اللّه و له عذاب عظیم»(۱) در حق وی نازل گردید.(۲)

خداونـد خاطر نشان فرمود: کسانی که سـینه خود رابرای پـذیرش کفر گشوده اند غضب خدا برآنهاست ، و عذاب عظیمی در انتظارشان است.

و پیامبر خـدا خون او را هدر اعلام کرد،(۳) پس ایـام فتـح مکه در پنـاه ابوبکر و عمر و عثمان جان به سـلامت برد ، تا در ایام عثمان والی صعید و مصر شد.(۴)

و نیز همـان بود که به عثمـان گفت: بیم آن می رود بـا این گونه انفـاق و تصـدق برای تو چیزی نمانـد. عثمـان جواب داد: من گناهان فراوان دارم و خطاهای بسیاری از من سرزده که می خواهم این عمل کفاره گناهان من شود و خدا از من بگذرد.

ابن ابی سرح گفت: هم اکنون این ناقه خود را با ساز و برگش به من واگذار،

۱- ۱ سوره نحل ۱۶/۱۰۶ .

۲- ۲ « عقد الفرید » ابن عبد ربه ۶/۲۶۹ سطر ۸. «در المنثور» سیوطی ۴/۱۳۳. «تاریخ المذاهب الاسلامیه» ابن زهره پاورقی ص ۲۹.

۳- ۳ همان مصدر

۴- ۴ « استیعـاب » قرطبی ذیـل اصابه ۶/۲۲۰. «اصـابه» ابن حجر ۶/۱۰۰. «نقض المنطـق» ابـن تیمیه ص ۴۶ (هـذی هی الوهابیه، مغنیه ۶۲).

من تمام گناهان تو را به عهده می گیرم، عثمان هم ناقه را به او بخشید و اقامه شهود هم کرد و دست از عطا و بخشش کشید، پس آیه شریفه : «أفرأیت الّذی تولّی ، و أعطی قلیلاً وأکدی ، أ عنده علم الغیب فهو یری»(۱) نازل و این داد و ستد را نکوهش وتخطئه نمود، وخاطر نشان کرد که هیچ کس نمی تواند بار گناه دیگری را به دوش بکشد ، و نتیجه سعی و کوشش هرکس اعم از ثواب یا گناه به خود او می رسد.(۲)

جهت آگاهی بیشتر به راه و روش عثمان به مصادر زیر رجوع شود.(۳)

عایشه و حکم او به کفر وقتل عثمان

طبری وابن اثیر نوشته اند: عایشه با تعبیر از عثمان به «نعثل» می گفت: اقتلوا نعثلا فقد کفر. پس ابن ام کلاب وی را بدین دو بیت مخاطب قرار داد:

فمنک البداء و منک الغیر ومنک الریاح و منک المطر

و انت امرت بقتل الامام وقلت لنا انه قد کفر

وخاطر نشان کرد: تو خود امر به قتل عثمان نمودی و به ما گفتی او کافر شده است. بعد از قتلش هم به خون خواهی وی برخواستی.

پس آغاز و انجام ماجرای قتل عثمان و خون خواهی وی همه از ناحیه تو

ص: ۱۶۴

۱- ۱ یعنی: آیا آن کسی که از اسلام (یا انفاق) روی گردان شد مشاهده کردی؟ وهم او کمی عطا کرد و از بیشتر امساک نمود، آیا نزد او علم غیب است و می بیند که دیگران بار گناهانش را بر دوش می نهند...، سوره والنجم ۵۳/۳۴ .

۲- ۲ تفسیرهای «اسباب النزول» واحدی ص ۲۹۸، «قرطبی» ۱۷/۱۱۱، «کشاف» زمخشری ۳/۱۴۶، «نیشابوری» در حاشیه تفسیر طبری ۲۷/۵۰، «شربینی» ۴/۱۲۸ به نقل از ابن عباس و سدی وکلبی و مسیب بن شریک ودیگر مصادر مربوطه دیده شود. نیز جهت آگاهی بر آیاتی دیگر از این قبیل که گویا عثمان همه را فراموش کرده یانادیده انگاشته بود رجوع شود به الغدیر ۹/۶۴.

۳- ۳ الغدیر: ۸/۹۷ تا آخر کتاب ج۹ از آغاز تا انجام، «کشف البیان درعجائب اعمال و مظالم جناب عثمان» تالیف مرحوم شیخ ذبیح اللّه محلاتی (چ ۱۳۸۲ تهران) نیز از آغاز تا انجام.

بوده است ،(۱) و ابن قتیبه نویسد: عایشه می گفت: اقتلوا نعثلا فقد فجر.(۲)

نعثل را بکشید که فاجر و متجاوز شده است.

و ابن ابی الحدید نوشته است : هرکس پیرامون سیره واخبار تصنیف نموده گوید: عایشه سرسخت ترین مردم بر علیه عثمان بود، تا آن جا که یکی از لباسهای پیامبر را در خانه اش آویخته بود و هرکس داخل خانه او می شد، می گفت: این لباس پیامبر خداست که هنوز کهنه نشده اما عثمان سنت اش را کهنه و فرسوده کرد.(۳)

و فیروزآبادی گوید: نعثل پیرمرد احمق و ریش بلندی بود در مدینه (که عایشه و دیگران) عثمان را به او تشبیه می کردند.(۴)

و ابن اثیر نویسد: دشمنان عثمان وی را نعثل می نامیدند و از جمله دشمنان او عایشه بود که می گفت: بکشید نعثل را خدا بکشد او را و مقصودش از این سخن عثمان بود.(۵)

بدین ترتیب اضافه بر روش حکومتی خود عثمان که مایه و عامل اصلی فراهم شدن زمینه قتلش به دست صحابه و دیگر مسلمانان مصر و مدینه بود یکی از عوامل موءثر در تحریک شدن مردم به کشتن عثمان گفته های تحریک آمیز و دستور صریح عایشه بدین موضوع بود، اما بزرگترین بهانه عایشه و طلحه و زبیر در راه اندازی جنگ جمل و رویاروئی با امیرموءمنان ، و همچنین بهانه معاویه با کمک عمروعاص در راه اندازی جنگ صفین، مسئله قتل عثمان و تهمت دخالت آن حضرت بود ، که اعلام کردند و بر سر زبانها افتاد.

۱- ۱ تاریخ طبری ۴/۴۰۷، ۴۵۹، ۴۶۵، کامل ابن اثیر ۳/ ۸۰، ذکر وقعه الجمل سنه ۳۶

۲- ۲ الامامه والسیاسه ۱/۵۲ و در چ دیگر ۴۳، ۴۶، ۵۷، وشرح ابن ابی الحدید ۶/۲۱۵ ۳ شرح ابن ابی الحدید ۶/۲۱۵

۳- ۳ «قاموس اللغه» ۴/۶۰.

۴- ۴ «نهایه اللغه» ۵/۷۹ ، ۸۰ ، «لسان العرب» ۱۴/ ۱۹۳. جهت آگاهی بر دیگر مصادر مربوطه رجوع شود به النص والاجتهاد ص ۴۱۸ چ بیروت.

۵- ۵ «شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید ۱/ ۳۳۶.

معاویه بن ابی سفیان

ابن ابی الحدید می نویسد: از هند مادر معاویه به عنوان فاحشه و زناکار در مکه یاد می شد.(۱)

و علامه محقق زمخشری نوشته است: معاویه به چهار نفر نسبت داده می شد ، و آنها عبارت بودند از مسافر بن ابی عمرو، عُماره بن ولید بن مغیره، عباس بن عبدالمطلب، و صبّاح که خواننده ای سیاه بود برای عماره بن ولید، و چون ابوسفیان، مردی بود زشت رو و کوتاه قامت. و صباح مردی بود جوان و خوش قیافه، که در اجاره ابوسفیان بود ، پس هند او را به خود دعوت نمود و او با وی در آمیخت و معاویه به وجود آمد.(۲)

نیز ابوالفرج نقل کرده است که: هند عاشق مسافر بن ابی عمرو شد ، و از وی به معاویه آبستن گردید ، و پس از وضع حمل از بیم رسوائی او را به حیره برد(۳) و حسان بن ثابت در باره او گفته است:

ونسیت فاحشه أتیت بها یاهند ویحک سبَّه الدهر

زعم القوابل انّها ولدت ابنا صغیرا کان من عمر

و بالاخره چون هند یک فاحشه رسمی بود و با نامبردگان رابطه داشت معاویه از یکی از این چهار نفر به وجود آمد ، اما به خاطر اینکه هند زن رسمی ابوسفیان بود به او منتسب گردید.

۱- ۱ شرح ابن ابی الحدید ۱/۳۳۶

۲- ۲ «ربیع الابرار» زمخشری ۴/۴۴۷ ، نیز ابن ابی الحدید ۱/۳۳۶به نقل از زمخشری.

۳- ۳ «نصایح الکافیه» حضرمی پاورقی ص ۱۳۸.

معاویه یکی از راویان صحاح سته اهل تسنن بود ،(۱) و پس از وفات برادرش یزید بن ابی سفیان در ایام حکومت شام از طرف عمر، بجای برادر نشست و حدود بیست سال به عنوان امارت و استانداری شام وشامات از طرف عمر و عثمان دست اندرکار حکومت بود ، و حدود بیست سال هم به عنوان خلافت زمامدار مناطق مسلمان نشین بود ، به استثنای دوران (حدود پنج سال) خلافت ظاهری امام امیر موءمنان بر کشورهای اسلامی غیر از شام و شامات.

اکنون با توجه به شرح حال مفصل معاویه در کتابهای اختصاصی(۲) و غیره(۳) تنها به ذکر اجمالی چند نمونه از جنایات ضد اسلامی او بسنده می کنیم و علاقمندان به تفصیل بیشتر را به مصادر مربوطه ارجاع می دهیم.

دشمنی معاویه با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

ابن ابی الحدید به نقل از زبیر بن بکار نوشته است: مطرف بن مغیره بن شعبه روایت کرده است که به همراهی پدرم نزد معاویه رفتیم، پدرم هرگاه از نزد معاویه بازمی گشت از عقل و هوش معاویه سخن می گفت و از کارهای شگفت آوری که از وی دیده بود، گفتگو می کرد.

در یکی از شبها پدرم در حالی به خانه آمد که بسیار اندوهگین به نظر می رسید ، و حتی از خوردن غذا خودداری نمود، من مدتی در انتظار ماندم تا پدرم حرفی بزند و پنداشتم درباره خاندان ما حادثه ای رخ داده است.

بالاخره از پدرم پرسیدم: چرا اندوهگین هستی ؟ وی گفت: امشب از نزد

۱- ۱ «الکاشف» ذهبی ۳/۱۵۷.

۲- ۲ «نصایح الکافیه، لمن یتولی معاویه» محمد بن عقیل علوی حضرمی چ بیروت و ترجمه فارسی آن بقلم آقای عطاردی.

۳- ۳ «الغدیر » : ۱۰/۱۳۸ تاآخرکتاب ص ۳۸۴ و ۱۱/۳ تا ۱۰۲.

ناپاکترین مردم که از همه کافرتر است بیرون شدم، گفتم: جریان از چه قرار است؟ پدرم گفت: امشب با معاویه خلوت داشتم و به او گفتم: یا امیرالموءمنین تو دیگر پیر شده ای و اکنون لازم است راه عدل و داد پیش گیری و به مردم نیکی کنی ، چه بهتر نسبت به بنی هاشم عاطفه نشان دهی و از آنان دلجوئی کنی ، به خدا سوگند دیگر در دست آنان چیزی باقی نمانده است که تو از آنها خوف داشته باشی ، و چنانچه تو نسبت به آنها محبت کنی ، ذکر خیری از خود به جای خواهی گذاشت.

معاویه گفت: تو بسیار از حقیقت امر به دور افتاده ای، من به کدام ذکر خیر امیدوار باشم که پس از من باقی بماند، یک نفر از «تیم» (یعنی ابوبکر) به خلافت رسید و با مردم هم به خوبی رفتار کرد ، و چون از دنیا رفت به دست فراموشی سپرده شد ، و تنها نامی از او باقی مانده. و پس از آن مردی از«عدی» (یعنی عمر) به حکومت دست یافت او هم کوششی کرد و خود را به مشقت انداخت، و اکنون پس از ده سال حکومت تنها نامی ازاو باقی مانده است. هم چنین برادرمان عثمان.

اما نام «ابن ابی کبشه»(۱) را هر روز و شب پنج مرتبه با فریاد بلند «اشهد أنّ محمّدًا رسول اللّه» اعلام می کنند، آیا دیگر من چه عملی انجام دهم که ذکر من بماند و از من یاد شود، نه من هرگز به آنها (یعنی بنی هاشم) احسان نخواهم کرد.

با زنده بودن نام پیامبر هیچ یادی باقی نخواهد ماند، به خدا سوگند چاره ای نیست مگر آنکه نام پیامبر دفن شود تا هرگز نامی از او برده نشود.(۲)

۱- ۱ ابی کبشه مردی بود از قبیله خزاعه که با قریش بر سر بت پرستی و پیروی از شعرا مخالفت می کرد، و چون پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با مشرکان در امر بت پرستی مخالفت می فرمود حضرتش را با تشبیه به «ابی کبشه» به این لقب می خواندند. و بنا بر قولی: «ابی کبشه» جدّ مادری پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بوده است و بدین رو او را منسوب به آن مرد می دانستند، مجمع البحرین طریحی واژه «کبش» .

۲- ۲ «مروج الذهب» ۲/ ۳۴۱. ابن ابی الحدید ۵/۱۹۲. نصایح الکافیه حضرمی ص ۱۲۴.

جنگ صفین

یکی از جنایات بزرگ و فراموش نشدنی معاویه ، راه اندازی جنگ صفین بود ، که درخروج از فرمان امام زمان واجب الاطاعه عصر خود و رویاروئی با خلیفه برحق پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم یعنی امیرموءمنان علی علیه السلام خلاصه می شد، و پیامبر گرامی اسلام بطور مکرر به عنوان مقاتله و کشتار علی با قاسطین و تجاوزگران از آن پیشگوئی فرمود.

بااینکه گذشته از نصوص قاطعانه و تصریحات فراوان پیامبر اکرم درباره خلافت بلافصل علی ، اگر قرار بود خلیفه پیامبر از طریق رای گیری عمومی یا اعلام نظر اهل حل و عقد انتخاب و تعیین گردد، تا به رسمیت شناخته شود ، طبق گزارشهای تاریخی و دست اول خود اهل تسنن تنها خلافت امیر موءمنان علی علیه السلام از چنین ضابطه ای برخوردار بود و دیگر هیچکس.

زیرا انتخاب امیرموءمنان نه از طریق زور و تهدید مانند غائله آتش سوزی خانه حضرت زهرا ، که با تهدید و قسم به آتش زدن خانه آن حضرت ، و بالاخره هجوم به داخل خانه او و سقط جنینش (محسن شش ماهه) که برای بیعت با خلیفه اوّل انجام شد ،(۱) ونه از رهگذر نصب خلیفه قبلی و رأی گیری تحمیلی از مردم، بدون آنکه شخص منصوب (عمربن خطاب) یا کاندیدای خلافت را بشناسند.

ص :۱۶۹

۱- ۱ این موضوع با ارائه حدود سی مدرک حدیثی و تاریخی وکلامی اهل تسنن در کتاب «حق با علی است» ص ۱۴۶ ۱۴۹ مورد بحث و بررسی قرار گرفته مراجعه شود.

و نه از طریق شورائی که به گونه ای شالوده آن ریخته شده بودکه عثمان به خلافت برسد. بلکه انتخاب علی از راه بیعت و رای گیری عمومی آن هم بطور آزاد و از روی میل و اختیار و بر اساس پیشنهاد و استقبال بی سابقه خود مسلمانان بود که حضرتش در چگونگی آن فرمود:

«فما راعنی إلاّـ والناس کعرف الضّبع إلی ینثالون عَلی من کل جانب حتّی لقد وُطی الحسنان و شُقّ عِطفای، مجتمعین حولی کَرُبَیضَه الغنم»(۱)

انبوه جمعیتی که همچون یالهای کفتار بود ، مرا به قبول خلافت وا داشت، آنان از هر طرف مرا احاطه کردند، چیزی نمانده بود که (ریحانه های پیامبر) حسن و حسین زیر پا له شوند ، آن چنان جمعیت به پهلوهایم فشار آورد که سخت مرا به رنج انداخت ، و ردایم از دو طرف پاره شد! مردم همانند گوسفندانی (گرگ زده که دور چوپان جمع شوند) مرا در میان گرفتند... و با من بیعت بر خلافت کردند

وتنها تعدادی کمتر از عدد انگشتان، از بیعت با حضرتش سر برتافتند(۲) که آنها هم از منافقان یا تیره اموی یا عمال صدقه بگیر عثمان بودند ، و فاقد هرگونه شخصیت تقوائی، علمی و...

با این وصف معاویه از روی جاه طلبی و دشمنی با علی و بی اعتنائی به مقررات اسلامی دم از مخالفت و کوس استقلال طلبی زد ، و به دنبال نامه هائی که بین او و امام رد و بدل شد ، اعلام جنگ داد و با همکاری و نقشه های مزورانه عمروعاص اقدام به خروج و شمشیر کشیدن به روی حجت خدا و صحابه پیامبر و دیگر مسلمانان نمود ، و بالاخره به نوشته ابن عبدربّه و روایت ابن ابی شیبه(۳)

۱- ۱ نهج البلاغه خطبه سوم معروف به شقشقیه، شرح ابن ابی الحدید ۱/ ۲۰۰

۲- ۲ جهت آگاهی بر تعداد واسامی افراد متخلف یا متعذر از بیعت رجوع شود به تاریخ ابن وردی ۱/۲۰۷ و دیگر مصادر مربوطه

۳- ۳ «عقد الفرید» ۴ / ۳۴۳.

در این جنگ پنجاه هزار تن از مردم شام (طرفداران معاویه) و بیست هزار عراقی (از طرفداران علی) کشته شدند، که به نوشته ابن ابی الحدید تعداد صدها نفر از صحابه رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم در لشکر علی بودند و معاویه باید پاسخگوی آن باشد.

بدعت معاویه در سبّ و لعن امیرموءمنان علیه السلام و ادامه آن در شصت سال

بر فراز هفتاد هزار منبر

قبل از پرداختن به اصل مطلب توجه خوانندگان ارجمند را بدین موضوع جلب می کنیم که به موجب روایات متواتر و قطعیّ الصدور منقول در مصادر حدیثی اهل تسنن، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم با کلمه « من سبّ علیا فقد سبّنی ومن سبّنی فقد سبّ اللّه» و دیگر تعبیراتی از این قبیل سب و دشنام به علی را سب و دشنام به خود، و سب و دشنام به خود را سب و دشنام به خدا اعلام فرموده، و در بعض روایات سب به خدا را محکوم به جهنم و به رو درافتادن در آتش دوزخ دانسته.(1)

ص :171

1- 1 «مسند احمد حنبل» 6/ 323. «خصائص نسائی» ص 24 ، چ تقدم مصر و ص 39 چ بیروت. «مستدرک حاکم» 3/121 و تلخیص آن از ذهبی. «فردوس دیلمی» 4/شماره 5689 . «مناقب خوارزمی» ص 82 و 91 چ نجف . «مناقب ابن مغازلی» ص 394 شماره 447. «تاریخ ابن عساکر» بخش ویژه امام امیرالموءمنین 2/184 شماره 660 . «فرائد السمطین» حموینی 1/302 شماره 240 . «کفایه الطالب» ص 83 . «ذخائر العقبی» ص 66 ، نیز ریاض النضره 2/219 . «فصول المهمه» ابن صباغ ص 111. «صواعق المحرقه» ابن حجر ص 74. «اخبار شعراء» الشیعه مرزبانی ص 30 چ حیدریه . «تاریخ الخلفاء» سیوطی ص 73 و تعداد فراوانی دیگر مصادر مربوطه که به خاطر اختصار بدین مقدار اکتفا شد.

و شکی نیست که سب و دشنام به خدا و رسولش بزرگترین گناه است ، و جنایتی است کفرآمیز که بحث فقهی آن موکول به فرصت دیگری است، و سرنوشت اش طبق فراز آخر حدیث با خواری به روافتادن در آتش جهنم باشد.

اکنون می گوئیم: به نوشته مورخین معاویه از روی بغض و دشمنی با امام امیرموءمنان علیه السلام هم خود برفراز منبر مرتکب بدعت کفر آمیز سب ولعن بر آن حضرت می شد، و هم به تمام بلاد و کشورهای اسلامی تحت نفوذش بخشنامه صادر کرد، تا خطبا و ائمه جمعه و دیگر مردم بطور علنی و برفراز منابر اسلامی آن بزرگوار و حتی دو ریحانه پیامبر حسن و حسین علیهم السلام را سب ولعن نمایند.(۱)

و در این زمینه حتی عده ای از صحابه وشخصیت های بزرگ اسلامی امثال

۱- ۱ «تاریخ یعقوبی» ۳/۴۸. «مروج الذهب» ۲/۱۶۷ چ لیدن «آداب السلطانیه» فخری ص ۱۲۹ «العقد الفرید» ۲/۳۰۰ و در چ لجنه تالیف مصر ۴/۳۶۶ «مستدرک» حاکم ۲/۳۵۸ و تلخیص ذهبی «معجم البلدان» ۵/ ۵۸ چ بیروت «الکامل» ابن اثیر ۷/۱۷ «شرح نهج البلاغه» ۴/۵۴ ۱۲۸ و ۵/۱۳۱ باتصریح به نام حسنین علیهماالسلام و ۱۱/ ۴۴ ۴۶ و ۱۳/۲۲۲ «تاریخ الخلفاء» سیوطی ص ۲۴۳ ، ضمن شرح حال عمر بن عبدالعزیز «تاریخ الخمیس» دیاربکری ۲/۳۱۷ «نصایح الکافیه» لمن یتولی معاویه ص ۹۷

حجربن عدی را به جرم امتناع و خودداری از ارتکاب این جنایت به قتل رسانید(۱). یا دستور داد زنده بگور نمایند(۲)

بطور خلاصه بـدعت سب و لعن به امام امیر موءمنان علیه السـلام طبق نوشـته علما و مورخین اهل تسـنن از جمله زمخشـری در ربیع الابرار(۳) وسیوطی به نقل «ذخیره المآل عجیلی»(۴) در طول شـصت سال برفراز هفتاد هزار منبر در کشورها ومناطق شرق وغرب اسلامی به پیروی از معاویه و به دستور خلفای دروغین بنی امیه و عمال دست نشانده آنها دائر و برقرار بود ، و مسلمانان سنی مذهب خواه وناخواه به رهروی راه معاویه روش کفرآمیز و دشمنی با خدا و رسولش را ادامه می دادند.

آری متأسـفانه نه تنهـا خطباء و ائمه جمعه و جماعت سـنی و جیره خوار دربار ، مجری خواسـته های شوم بنی امیه بودنـد، بلکه دیگر علما وقضات هم با شرکت در تجمعات مربوطه و سکوت در مقابل عمل کفر آمیز سب ولعن به

۱- ۱ رجوع شود به مقتل حجربن عدی اوائل جزء ۱۶ اغانی ابوالفرج الامامه والسیاسه ۱/۱۳۱ و در چ دیگر ۱۴۸. «تاریخ طبری» حوادث سـال پنجـاه و یک ، ۵/۹۵ و ۲۵۳ ۲۸۰. «کامـل »ابن اثیر ۳/۳۵۲ ۳۵۷ و ۴۷۲ ۴۸۸ «جمهره رسائل العرب » احمـد زکی صفوت ۲/۶۷

۲- ۲ معاویه، عبـدالرحمان بن حسان عنزی را به خاطر امتناع از لعن بر امیرمؤمنان ، تحویل زیاد داد، تا او را چنان بکشد که در اسلام کسی را نکشته باشند، پس زیاد او را زنده دفن نمود. الغدیر ۱۱/ ۵۲.

۳- ۳ ربیع الابرار به نقل الغدیر ۲/۱۰۲

۴- ۴ ذخیره المال در شـرح ارجوزه «عقد جواهر اللئال» هردو از احمد بن عبدالقادر حفظی عجیلی شافعی « م حدود ۱۲۲۸» نیو به نقل الغدیر و به نوشـته اعلام زرکلی ۱/۱۵۴ ، نسـخه خطی آن ۲۵۰ ورق در کتابخانه حبشـی غرفه یمن موجود است در. نیز در کتابخانه ناصـریه لکهنو به نقل صاحب عبقات الانوار و شایـد نیز در کتابخانه امام امیرالموءمنین نجف ، برحسب نقل علامه امینی از آن درخلال الغدیر.

علی، بالاترین درجه همکاری را با دستگاه های آن چنانی از خود نشان می دادند تا وقتی که عمر بن عبدالعزیز به شرحی که ذیل نام او می خوانید دستور ممنوعیت لعن بر فراز منابر را صادر و آن را موقوف کرد.

و اما کفر آمیز بودن سب و لعن به علی، پس مراجعه شود به شرح ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۶۲ ، داستان تکفیر توأم با قسم محمد بن حنفیه سب کننده به علی را در مجلس عبداللّه بن زبیر که بر فراز منبر حضرتش را مورد اهانت قرار داد و هیچکس حتی ابن زبیر محمد حنفیه را تکذیب و تخطئه نکرد، نیز درپایان صواعق المحرقه ابن حجر بخش تلخیص مناقب اهل البیت که مشتمل بر آراء فقهاء در کفر سب کننده به پیامبر و خلفا است.

قتل ریحانه رسول اللّه امام حسن مجتبی به وسیله زوجه اش

یکی از جنایات کفر آمیز وغیر قابل انکار معاویه ، توطئه واقدام به قتل سبط اکبر پیامبر و امام زمان برحق بعد از امیرموءمنان حضرت امام حسن بن علی علیه السلام بود.

ابوالفرج اصفهانی پیرامون سبب وفات امام حسن علیه السلام نوشته است: معاویه در صدد برآمد برای پسرش یزید بیعت بگیرد، پس هیچ چیزی برای وی سنگین تر از امر حسن بن علی و سعد بن ابی وقاص نبود، از این رو هر دو را با نقشه مسوم کرد ، و هر دو بر اثر مسموم شدن درگذشتند.

نیز ابوالفرج و دیگر مورخان نوشته اند: معاویه سمّی برای جعده بنت اشعث بن قیس، زوجه امام حسن علیه السلام فرستاد و پیغام داد: اگر حسن را کشتی صد هزار درهم به تو جایزه دهم ، و تو را به همسری فرزندم یزید در آورم.

چون جعده تن به این جنایت داد معاویه مبلغ مورد قرارداد را برای وی فرستاد، و درباره ازدواج او با یزید گفت: می ترسم کاری که با پسر رسول خدا کردی ، در حق پسرم یزید انجام دهی ، و به روایت دیگر گفت: چون فرزندم را

دوست دارم نمی توانم ترا به زوجیت او درآورم.(۱)

قتل عام شیعیان و جعل حدیث بر علیه حضرت علی علیه السلام و...

مورخ شهیر ابوالحسن مدائنی (م ۲۲۵) در کتاب «الاحداث» نوشته است : معاویه بعداز « عام الجماعه » به عمال خود در مناطق تحت نفوذش بخشنامه ای صادر کرد مبنی براینکه:

من اعلام بیزاری می کنم از کسی که چیزی از فضائل ابوتراب (علی بن ابیطالب) و خاندانش را روایت کند.

پس خطبا در هر محلی و بر فراز هر منبری علی را لعن می کردند ، و از او تبری می جستند ، و به او و اهل بیتش ناسزا می گفتند، و بدتر از همه مردم کوفه بخاطر فراوانی شیعیان علی علیه السلام در آن، دست بگریبان شدیدترین بلا و محنت بودند.

۱- ۱ «مقاتل الطالبین» ص ۵۰ و ۷۳. «مروج الذهب» ۲/۵۰. «استیعاب» قرطبی ۱/۱۴۱. «تاریخ ابن عساکر» بخش امام حسن ص ۲۱۶. «انساب الاشراف» بلاذری ۳/۴۷ ذیل حدیث ۵۶. «ربیع الابرار » زمخشری باب ۸۱ ۵/۲۰۸. «تذکره الخواص» ص ۲۱۱ چ نجف ، به نقل از شعبی. «شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید ۱۶/۱۱، ۲۹. «نصایح الکافیه» عقیلی ص ۸۰. «اهل بیت» توفیق ابوعلم ص ۴۰۲. نیز «الغدیر» علامه امینی این موضوع را از طبقات ابن سعد و تهذیب الکمال و مراه العجائب محمد بن عمر زین الدین، و حسن السیره عبدالقادر طبری نبیره محب طبری صاحب ریاض النظره نقل نموده.

معاویه زیاد بن سمیّه رابه حکومت کوفه گماشت و بصره را هم بدان ضمیمه کرد، زیاد که در دوران امیرموءمنان علیه السلام خود جزو شیعیان بود ، و ایشان را به خوبی می شناخت، شیعیان را در زیر هر سنگی که پنهان بودند ، ردیابی می کرد، دست وپاهایشان را بریده و چشم هایشان را کور، و ایشان را به درخت نخل می آویخت و به قتل می رساند ، و یا طرد و از عراق تبعید می کرد ، آن چنان که دیگر افراد سرشناسی از شیعه در عراق پیدا نمی شد.

نیز معاویه به عمال خود در هرکجا که بودند نوشت: به هیچ عنوانی اجازه شهادت دادن به شیعه علی داده نشود ، و شهادت شیعه علی مردود قلمداد گردد، ودر هرکجا برخورد به شیعیان عثمان و دوستاران و راویان فضائل و مناقبش کردید در مجالس آن ها شرکت کنید ، و آنان را به خود نزدیک نموده و گرامی دارید و آنچه را هرکس از این گروه روایت کند ، عینا با نام خود و پدر و عشیره اش ، جهت تشویق و کمک های مختلف به من گزارش دهید.

و چون به خاطر پاداشها و بخشش ها و لباس ها و زمین های واگذاری به عرب وعجم این کار عملی شد، هرچه بیشتر فضائل و مناقب دروغین عثمان فراوان و شایع گردید ، و مسلمانان فریب خورده از این رهگذر در توسعه بیشتر مالی و خانه های قیمتی با یکدگر به رقابت و فخر فروشی برخاستند ، و کار به جائی رسید که هر شخص مردود و رانده شده از مردم ، که مراجعه به عاملی از عمال معاویه می کرد و درباره فضائل عثمان فضل و منقبتی روایت می نمود ، فورا نام او را ثبت و وی را مورد تقرب و شفقت قرار می دادند.

پس مدتی بدین منوال گذشت تا اینکه معاویه به عمال خود نوشت:

اکنون در هر شهر و دیار و محل و ناحیه ای حدیث درباره عثمان شایع و فراوان گردیده، پس با رسیدن نامه من مردم را دعوت به نقل حدیث درباره صحابه و خلفای نخستین کنید ، و مبادا احدی از مسلمین خبری را درباره ابوتراب (علی بن ابیطالب) روایت کند ، و شما آن را ترک نمائید، مگر آنکه نقض

آن (یعنی همانندش) را درباره صحابه بیاورید، که این کار مایه روشنائی دیدگان من و از هر چیزی نزد من محبوب تر است، و برای احتجاج و دلیل تراشی بر علیه ابوتراب و شیعه او ، کوبنده تر ، سخت تر وناگوارتر از ذکر فضائل و مناقب عثمان خواهد بود.

پس نامه های او بر مردم خوانده شد و اخبار فراوانی که حقیقتی برای آن نبود ساخته و منتشر گردید..(۱)

دیگر چه مقدار نیروهای انسانی و مالی صرف انجام این بخشنامه و اجراء عملی آن شد ، و چه افرادی با دین فروشی این دستور را تعقیب و انجام دادند و از همه بدتر ، چه عکس العمل های زیان بار عقیدتی و عملی و سیاسی و اخلاقی در جامعه اسلامی به بارآمد، خدا می داند و بس.

اما یک نمونه آن تشدید اختلافات مذهبی و کشتارها و تفرقه بین مسلمانان و خلط حق به باطل بود ، که با گذشتن حدود چهارده قرن هنوز مردم مسلمان دست به گریبان پیامدهای آن هستند.

آری با اینکه گروه زیادی از محققان حدیث شناس و مورخان ، کتاب های مفصل و مستقلی پیرامون جمع آوری و بررسی و معرفی احادیث ساختگی تالیف کردند که اکثر آنها در قرنهای اخیر چاپ ومنتشر گردید ، مع الوصف نتوانستند آن طوری که باید و شاید منابع حدیثی، فقهی ، تاریخی و تفسیری را از آن همه احادیث جعلی و ساختگی تصفیه نمایند ، بلکه همین عمل در بسیاری از موارد توأم با کینه توزی مذهبی و تعصب جاهلی انجام شد ، و نتیجه اش معکوس یا دست کم منفی بود ، و جهت توضیح بیشتر، خوانندگان ارجمند را به کتاب «فتح الملک العلی» ابن صدیق غماری چ مصر خصوصا ص۹۸ به بعد ارجاع می دهیم.

۱- ۱ « شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید ۱۱/۴۴ ۵۰.

الحاق زیاد فاحشه زاده ، به ابوسفیان

معاویه بر خلاف دستور صریح قرآن مجید که با آیه شریفه:

«أُدعوهم لابائهم هو أقسط عنداللّه»(۱)

مقرر فرموده است : فرزندان به نام پدرانشان خوانده شوند ونیز بر خلاف فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم «الولد للفراش و للعاهر الحجر»(۲) که فرزند فراش و همبستری شرعی را فرزند رسمی اعلام نموده ، و زنا کار را محکوم به سنگباران و طرد نموده ، زیاد را که از زن فاحشه ای به وجود آمده بود ، به پدرش ابوسفیان ملحق کرد، تا از یک چنین عنصر پلید و خون خواری بر علیه خاندان پیامبر و شیعیانشان (که یک یک ایشان را به خوبی می شناخت) سوء استفاده نماید.(۳)

و این نخستین بدعت جاهلی بود که معاویه آن را در اسلام تجدید و به اجرا درآورد، و با اینکه هرکس از مردم می فهمید این عمل را تخطئه و معاویه را

ص :۱۷۸

۱- ۱ سوره احزاب ۳۳/ ۵ .

۲- ۲ «صحیح بخاری» کتاب الفرائض ۲/۱۹۹. «صحیح مسلم» کتاب الرضا ۱/۴۷۱. «سنن ترمذی» ۱/۱۵۰ و ۲/۳۴. «سنن نسائی» ۲/۱۱۰. «سنن ابی داود ۳۱۰۱. «سنن بیهقی ۷/۴۰۲ و ۴۱۲ . سبل الاسلام شرح بلوغ المرام ۳/۲۷۷، باعبارت متفق علیه من حدیثه (ای حدیث ابی هریره) واینکه ابن عبدالبر گفته است این روایت از بیست و چند نفر صحابه روایت شده آمده است.

۳- ۳ «عقد الفرید» ۳/۲. «تاریخ ابن عساکر» ۵/۴۰۹. «کامل ابن اثیر ۳/۲۲۰. «الغدیر» بطور مشروح ۱۰/۲۲۳.

سرزنش می کرد، امامعاویه اعتنائی نمی کرد و ترتیب اثری بدانها نمی داد ، و بالاخره هزاران نفر از سادات و شیعیان اهل بیت را به دست زیاد زنازاده به دیار نیستی فرستاد.

اعتراف معاویه به حق امیرموءمنان علیه السلام و بیعت گیری برای یزید

درآخرین لحظات عمر

مورخ شهیر اعثم کوفی نویسد: روزی معاویه در اواخر عمرش نظر به چاهی انداخت، در همان موقع بخاری از آن به رویش متصاعد گردید که رویش درهم و دچار لغوه شد، و آن چنان قیافه اش مشوّه و متغیر گردید که از ناراحتی می گریست.

مروان پرسید از چه رو گریه می کنی؟

گفت: از زشتی اعمال خود می گریم ، واز این می ترسم که حق علی را بردم و اصحاب او را کشتم.

پس آن عارضه شدت یافت و پیوسته هذیان می گفت و تشنگی بر او چیره می شد که هرچقدر آب می خورد تشنگی او زیاده می گشت، و بالاخره آن چنان حالت غشوه و بی هوشی بروی مستولی گردید که یک روز و دو روز همچنان به حالت اغماء و بیهوشی می گذشت، و هر دم که به هوش می آمد می گفت: ای پسر ابوطالب چرا با تو مرتکب خلاف شدم و شیعیان آن حضرت را که کشته بود یک یک نام می برد و می گفت: مرا با تو چه کار بود و از چه رو من تو را کشتم؟!

معاویه با دست به گریبان شدن با این حال و ملاحظه عاقبت اعمالش حب جاه و مقام و علاقه به دنیا از دلش بیرون نرفته بود، پس امرا و اکابر و رجال دربار و دیگر مردم را جمع و احضار نمود و از ایشان برای یزید بیعت بر خلافت گرفت ، و از آنها خواست که بعد از خود این روش کفر آمیز را ادامه دهند.

ص :۱۷۹

آن گاه از یزید پرسید: پس از من چگونه برنامه خلافت و حکومت را اجراء خواهی کرد؟ به روش ابوبکر عمل می کنی که او روشش نیکو و پسندیده بود؟

یزید گفت: نه، من به روش او نتوانم عمل نمود.

معاویه گفت: به روش عمر عمل می کنی که جهادگر در راه خدا بود؟

یزید گفت: همانند عمر هم نتوانم!

معاویه گفت: همچون عثمان رفتار کن که رعایت قوم وقبیله خود کرد.

یزید برای سومین بارپاسخ منفی داد ، و بالاخره از قبول پیروی راه خلفای نامبرده سرباز زد.

در این موقع معاویه آهی سرد از دل پر درد برکشید وگفت: ای پسرم! من به خاطر محبت تو ، حق علی بن ابیطالب را بردم ، و آخرت را به دنیا فروختم ، و بار گناه بر دوش گرفتم، می ترسم نصیحت مرا نشنوی و «خسرالدنیا والاخره» شوی.

و این خلاصه ای بود از تفصیل داستان بیماری معاویه و بیعت گیری اش برای یزید در واپسین دم حیات ،(1) تذکر این مطلب هم به جاست که یزید با گفتن شعر:

لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء و لا وحی نزل

عقیده خود را در باره کتاب و سنت اعلام کرد ، و مقصودش از پاسخ به معاویه ، بهانه شانه خالی کردن از التزام عملی به وظائف خلافت بود.

عمرو بن عاص

کلبی در کتاب نسب شناسی خود «مثالب» آورده است که : نابغه مادر عمروعاص از فاحشه های معروف ، رسمی و پرچمدار بود.

۱- ۱ «فتوحات» اعثم ۴/۲۴۹ ۲۵۸ چ حیدآباد.

پس عاص بن وائل با گروهی از قریش همچون ابولهب ،امیه بن ابی خلف، هشام بن مغیره، ابوسفیان بن حرب در طهر واحد با وی درآمیختند، و او به عمرو حامله گردید ، و چون وضع حمل نمود، هریک از پنج نفر نامبردگان مدعی پیدایش عمرو از خود شدند ، و با هم به کشمکش در افتادند، اما بیش از همه عاص بن وائل و ابوسفیان در این باره اصرار می ورزیدند، وبالاخره نابغه را حکم قرار دادند.

نابغه هم عاص را اختیار و نوزاد را به او نسبت داد، و چون به وی گفته شد: از چه رو عاص را مقدم داشتی، درحالی که ابوسفیان اشرف از عاص است؟

گفت: مطلب از قراری است که شما می گوئید ، ولی ابوسفیان مردی باشد تنگ نظر، بخیل و بی خاصیت برای دخترانم، اما عاص بن وائل مردی است گشاده نظر و بخشنده ، و به دختران من کمک می کند.(۱)

وسبط ابن جوزی نویسد: به همین دلیل امام حسن در مجلسی که معاویه تشکیل داد و تعدادی از اطرافیان خود را به حمله کلامی بر علیه آن حضرت وا داشت به عمرو عاص فرمود: «ولدت علی فراش مشترک.»

و به روایت ابن ابی الحدید فرمود:

«فإن أمرک مشترک، وضعتک اُمّک مجهولاً، من عُهر و سِفاح، فیک اربعه من قریش ، فغلب علیک جزّارها...»

تو از زن فاحشه ای به وجود آمدی که عده ای مشارکت در هم بستری با او داشتند ، و چهار نفر از قریش مدعی پدری تو بودند که پست ترین آنها از حیث نسب و خبیث ترین آنها در جهت دشمنی پیامبر ، به عنوان پدر بر تو

۱- ۱ «ربیع الابرار» ۴/۴۴۴. «تذکره الخواص» ص ۲۰۴ ۲۰۵. دنباله شرح حال امام حسن علیه السلام . «شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید ۶/۲۸۱ ۲۸۵.

غالب و پیروز شد.(۱)

و بایـد دانست یکی از جنایـات عمروعـاص همکـاری او با معاویه در ضـدیت با امیرموءمنان و قیام بر علیه آن حضـرت بود که مشروح آن در تمام مصادر تاریخی دوران خلافت زیر عنوان جنگ صفین آمده است.

و در راسـتای جنگ صـفین بود که برای پیشگیری از شکست قطعی معاویه، با ابتکار طرح قرآن بر سر نیزه قرار دادن مردم شام و فریب تفرقه آمیز بین لشکر امیرموءمنان علیه السلام ، فرقه خوارج هسته گذاری و تشکل یافت.(۲)

آری به اجرا درآوردن این طرح بود که منتهی به قضـیه حکمین و پیدایش فرقه ضاله خوارج شد ، و مقاتله و رویاروئی آنها را با امیرموءمنان به دنبال داشت ، و اضافه بر کشـته شـدن حـدود چهار هزار نفر از آنها و بالاخره شـهادت آن حضـرت به دسـت آنان انجامید، و ادامه و اسـتمرار یک فرقه انحراف گرای خون خوار، جنگجو، بدعت گذار و مخالف با دیگر فرق اسلامی اعم از شـیعه وسـنی را در درازای قرون گذشـته اسـلام تحقق بخشـید، که کتب تـاریخی بیـانگر مشـروح جنگهـا و خون ریزی هاو فسادهای آنها در کشورها ومناطق اسـلامی می باشـد ، و بدین ترتیب و بدون شک عمروعاص بیشترین سـهم جنایات ناشـی از این فرقه را بعد از معاویه به خود اختصاص داد.

و از جمله کسانی که شخصا مورد لعن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم واقع شد ، عمروبن عاص بود.

به روایت واقدی و دیگران ، عمروعاص بسـیار پیامبر خدا را هجو و ناسزاگوئی می کرد ، و بچه های مکه را برای آزار و اذیت پیامبر آموزش می داد، و تحریک می کرد ، پس هنگامی که حضرتش به آنها برخورد می کرد ، دسته جمعی

۱- ۱ «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ۶/۲۹۱.

۲- ۲ «تاریخ ابن وردی» ۱ /۱۳ و دهها مصدر تاریخی دیگر.

بـا فریاد بلنـد او را هجو می نمودنـد، و چون گویا یک بار در وقتی که پیامبر در حجر اسـماعیل مشـغول نماز بود و داد و فریاد بچه ها به هجو گوئی بلند شد، عرض کرد:

اللّهم ان عمروبن العاص هجانی و لست بشاعر، فالعنه بعدد ما هجانی(۱)

خـدایا عمروبن عـاص مرا هجو نمود و من شاعر نیسـتم (که هماننـد اوشـعر بگویم و با شـعر پاسـخش دهم) پس به عـدد آنچه (باحروف وکلمات) مرا هجو نموده او را لعن فرما.

و در ماجرای احتجاج و مفاخره امام حسن با معاویه واطرافیانش از جمله عمروبن عاص که قبلا یادآور شدیم به او فرمود:

تو درجاهلیت واسـلام دشـمن بنی هاشم بودی و تو خود می دانی واین عـده همفکرانت هم می داننـد که پیامبر خدا را با ایراد هفتاد بیت از شعر، هجو نمودی، پس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«اللهم انی لااقول الشعر ولاینبغی لی، اللهم العنه بکل حرف ألف لعنه»

پس بر تو باد لعن الهی به اندازه ای که به شمار درنیاید.(۲)

سعید بن عاص

ابو احیحه ، سعید بن عاص بن سعید بن عاص بن امیه به هنگام درگذشت

ص :۱۸۳

۱- ۱ ابن ابی الحدید ۶/۲۸۲

۲- ۲ «شـرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید ۶/۲۹۱، توضیحا اگر هر مصرعی بطور متوسط با ۱۵ حرف تنظیم شده باشد هر بیتی شامل ۳۰ حرف میشود و با ضـرب آن در ۷۰ دو هزار و صد حرف خواهد شد و چون ضـرب در هزار شود حاصل آن بیش از دوملیون می شود که به این عدد رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسـلم عمروعاص را لعنت فرمود. و این غیر از دیگر اسباب و عوامـل لعن بر عمروعـاص است (مثـل من آذی عترتی علیه لعنه اللّه) که دیگر حسابش از محـدوده قـدرت و آگاهی ما خارج است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حدود نه سال داشت ، و پدرش عاص بن سعید در غزوه بدر به دست امیرموءمنان کشته شد. براین اساس بود که روزی عمر به سعید گفت: از چه رو می بینم رو بر می گردانی؟ گویا پنداری من قاتل پدر تو هستم، نه من او را نکشتم، بلکه علی او را کشت، ولی من خالوی خود عاص بن هشام بن مغیره را بدست خود کشتم.

سعید بن عاص گفت: ای امیرموءمنان اگر تو اورا کشته بودی تو برحق بودی واو برباطل، پس عمر از گفته او اظهار خرسندی نمود،(۱) اما بالاخره سعید را به کینه توزی پدرکشی ، در برابر علی تحریک نمود.

و در ایام خلافت عثمان بر اثر شکایات مردم کوفه از ولید و بیرون راندن او از مسجد و از شهر کوفه با سنگ و چوب، به خاطر آمدن به مسجد و نماز خواندن در حال مستی و ارتکاب دیگر جنایات، عثمان ناگزیر سعید را به جای او، به حکومت کوفه منصوب کرد.

سعید هم در حالی که جوانی به خود مغرور و تندرو بود ، به منبر رفت و با تندی و تحقیر و نسبت تفرقه و خلافکاری ، مردم کوفه را مورد خطاب قرار داد و گفت: زمین های سبزه زار اطراف کوفه، باغ و بستان فرزندان قریش است ، و نباید کسی در آن دخالت وتصرف نماید.

پس مردم از وی به عثمان شکایت کردند، و عثمان گفت: هرکس از تندروی امیر و فرمانده خود شکایت دارد ، می خواهد ما او را عزل و برکنار نمائیم.

ودرپایان ترتیب اثری به شکایات نداد و سعید به مدت پنج سال ظالمانه بر مردم کوفه حکومت کرد.

آن گاه مالک اشتر با جمعی از شخصیت های کوفه به شکایت از وی نزد عثمان رفتند ، و در همان موقع سعید هم به مدینه نزد عثمان وارد شد و این بار

۱- ۱ «طبقات» ابن سعد ۵/۲۰.

نیز عثمان به شکایات مردم کوفه اعتنا نکرد و دستور داد سعید به کوفه بازگردد و به حاکمیت خود ادامه دهد.

پس مالک اشتر و همراهان زودتر از سعید به کوفه آمدند و با تشکیل نیروئی مانع از ورود سعید به کوفه و ادامه کار وی شدند ، و او را بیرون راندند و ابوموسی اشعری را به جای او منصوب کردند...(۱)

و این اولین ضربه ای بود که به دستگاه خلافت عثمان وارد شد ، و از جمله جنایات سعید آن بود که یکبار در آخر ماه رمضان پرسید کسی ماه را روءیت نموده؟ مردم گفتند: نه ، اما هاشم بن عتبه بن ابی وقاص که یک چشمش را در جنگ یرموک از دست داده گفته است من ماه را دیده ام.

سعید روی سخن به هاشم که در مجلس حاضر بود نمود وگفت: تو با این چشم کورت ماه را دیده ای؟

هاشم گفت: تو به خاطر چشمم که در راه خدا آسیب دیده است مرا تحقیر و تخطئه می کنی؟ وبالاخره هاشم فردای آن شب در خانه خود صبحانه افطار کرد و مردم که به خاطر اعتمادی که به او داشتند به خانه اش رفته و افطار کردند.

در این موقع سعید، هاشم را احضار و او را کتک زد و خانه اش را هم به آتش کشید.(۲)

نیز هنگامی که معاویه دست اندرکار خلافت شد سعید بن عاص را به ولایت مدینه منصوب کرد.(۳)

عبدالملک مروان

ص: ۱۸۵

۱- ۱ «طبقات» ابن سعد ۵/۳۱ ۳۲.

۲- ۲ «طبقات» ابن سعد ۵/۲۱.

۳- ۳ پاورقی دکتر سلیم نعیمی بر ربیع الابرار ۱/۴۷۷

سیوطی نوشته است با عبدالملک در ایام خلافت ابن زبیر به ولایت عهدی از طرف پدرش مروان بیعت شد، اما خلافتش به صحت نپیوست ، همچنان بر مصر و از آن پس بر عراق و اطراف آن دست انداخته و حکومت می کرد تا وقتی که ابن زبیر در سال ۷۳ کشته شد، پس عنوان خلافت عبدالملک تثبیت و به صحت پیوست،(۱) و در همین سال بود که حجاج (در غائله ابن زبیر و پناهندگیش به کعبه، با نصب منجنیق) کعبه را درهم کوبید ، و بعدا به شکل فعلی درآورد.

سپس می نویسد: ابن ابی عائشه گوید: به هنگامی که امر خلافت (با مرگ پدرش مروان) به او منتهی شد و خبر مرگ پدرش به وی رسید، قرآن در برابر وی بود، پس آن را بر هم نهاد و گفت: هذا آخرالعهد بک ، این آخرین دیدار و برخورد من با تو بود و دیگر خداحافظ.(۲)

واین موضوع را قبل از سیوطی، خطیب بغدادی و صفدی و بعد از سیوطی زرکلی هم نوشته اند.(۳)

راستی باید گفت: اگر عبدالملک در دوران عمرش یک مرتبه حرفی راست و از روی حقیقت گفته است ، کلمه وداع و خداحافظی همیشگی او با قرآن بوده که با تحویل حکومت عراق به حجاج اقدام به برچیدن بساط اسلام و قیام عملی علیه قرآن نمود.

نیز به نقل از «اوّلیات» عسکری نویسد: نخستین کسی که در اسلام غَدْر و حیله کرد عبدالملک بود ، و هم نخستین کسی که نهی از سخن گفتن در محضر

ص: ۱۸۶

۱- ۱ «تاریخ الخلفاء» ۲۱۴ و ۲۱۷.

۲- ۲ همان مصدر .

۳- ۳ «تاریخ بغداد» ۱۰/۳۹۰ به دوسند . «فوات الوفیات» ۲/۱۴. «اعلام زرکلی» ۴/پاورقی ص ۱۶۵.

خلفا نمود ، و نخستین کسـی که نهی از «امر به معروف» کرد. وگفت: به خـدا قسم احـدی مرا بعد از مقام خلافت امر به تقوی نکند مگر آنکه گردنش را بزنم و از منبر بزیر آمد.(۱)

همچنین از قول مدائنی نویسد: عبدالملك به هنگام مرگ روی سـخن به ولیعهدش ولید کرد و گفت: در آنچه تو را در آن وا می گـذارم تقـوای خـدا را پیش گیر... آن گـاه (در توضـیح تقـوی) گفت: حجـاج را بنگر و گرامی دار، چه او بـود که منـابر خلافت را برای شـماها آمـاده و راهش را هموار نمود، ای ولیـد، حجاج شمشـیر توست و دست تو علیه کسـی که با تو رقابت نمایـد، پس دربـاره وی به حرف هیچکس گـوش مـده ، و تـو به او محتـاج تری تـا او به تو، وچون من مُردم، مردم را به بیعت دعوت کن، پس کسی که سرش را در برابر تو تکان داد تو شمشیرت را در مقابل او تکان ده.

و به نقل از دیگری نویسـد: چون عبـدالملك به حال جانـدادن درآمد و ولید داخل حجره شد، شـعری خواند که ولید به گریه افتاد، عبدالملك گفت: همانند ناله زنان ناله می کنی ، وقتی من مُردم پاچه ات را بالا بزن و پوست پلنگ بپوش و شمشیرت را بردوش نِه و هرکس در صدد خودنمائی برآمد گردنش را بزن و هرکس سکوت کرد به درد خودش خواهد مرد.

سپس سـیوطی گوید: اگر عبدالملك هیچ گونه سوء رفتاری نداشت مگر حجاج و مسـلط ساختن او را بر مسـلمین و بر صحابه (که آنهـا را خوار و ذلیـل کنـد و مورد قتـل و ضـرب وشـکنجه و فحش و زنـدان قرار دهـد تا آن جا که تعـداد بی شـماری از صحابه و بزرگان تابعین را کشت، تا چه رسد به دیگران، و گردن انس بن مالك و دیگر صـحابه را مهر رقیت و بندگی زد) و او را همین بس که خدای

۱- ۱ «تاریخ الخلفاء» ۲۱۹.

رحمتش نکند ووی رانبخشاید.(۱)

حجاج بن یوسف ثقفی «۴۰ ۹۵» یا سیئه ای از سیئات بنی مروان

وی اصلش از طائف بود پس منتقل به شام گردید و به روح بن زنباغ، نایب عبدالملک مروان پیوست ، و در پلیس او وارد شد و همچنان خودنمائی می کرد تا آن جا که عبدالملک او را به فرماندهی سپاه منصوب کرد ، و دستور داد علیه عبداللّه بن زبیر به پاخیزد.

حجاج با لشکر فراوانی به حجاز رفت و ابن زبیر را که بر اثر احساس خطر به کعبه پناهنده شده بود ، با نصب منجنیق و تخریب کعبه مقدسه کشت و اطرافیانش را متفرق نمود، پس از طرف عبدالملک عهده دار ولایت مکه، مدینه و طائف شد ، و ازآن پس عراق را نیز درحالی که دچار آشوب بود به عهده اش گذارد ، و او هم آشوب را با کشتار و خفقان سرکوب و به آرامش تبدیل نمود و به مدت بیست سال بر مسند امارت نشست و شهر واسط را در بین کوفه و بصره بنا نهاد ، و او به اتفاق مورخان مردی بود خون ریز و خون آشام و کتاب هائی درباره او نوشته شده از جمله «سیف بنی مروان، الحجاج» که تألیف عبدالرزاق حمیده و به چاپ رسیده است.(۲)

ابن ابی الحدید نوشته است: حجاج در کوفه خطبه می خواند ، پس سخن از زائران قبر رسول خدا به میان آورد و گفت: نیستی و نابودی بر آنها باد که به دور یک مشت چوب و سنگ پوسیده می گردند ، چرا به دور کاخ امیرالموءمنین

۱- ۱ «تاریخ الخلفاء» ص ۲۲۰.

۲- ۲ «اعلام زرکلی» ۲/۱۶۸.

عبدالملک طواف نمی کنند، آیانمی دانند خلیفه شخص بهتر، از رسول و فرستاده اوست.(۱)

هم او سعیدبن جبیر اسدی کوفی را که ازائمه حدیث و علمای اسلام و روات صحاح سته(۲) و زهاد معروف بود و هریک از رجال حدیث شناسی او را با عالیترین تعبیرات ستوده اند، به جرم تشیع دستور قتلش رادر حضور خود صادر و او را شهید کردند.(۳)

و عطیه بن سعد بن جناده را به جرم امتناع از دشنام به امیرموءمنان چهارصد ضربه شلاق زد ، و بالأخره عطیه زیر بار ننگ جسارت به آن حضرت نرفت.(۴)

و عبدالرحمان بن ابی لیلی انصاری را (که از خواص امیرموءمنان و پرچمدار آن حضرت در جنگ جمل و از راویان صحاح سته بود) برای دشنام به امیرموءمنان علیه السلام آن قدر با شلاق یا چوب زد ، که کتفش سیاه شد و او تن بدین جنایت نداد.(۵)

و کمیل بن زیاد نخعی راوی دعای کمیل را به جرم تشیع و دوستی امیرموءمنان کشت.(۶)

نیز به بهانه دخالت در قتل عثمان یا خودداری از یاری اش ، دست جابر بن عبداللّه انصاری و گروهی دیگر از صحابه را همانند اهل ذمه با خالکوبی و گردن

ص: ۱۸۹

۱- ۱ «شرح نهج البلاغه» ۱۵/۲۴۲ نصایح الکافیه ص ۸۱.

۲- ۲ «الکاشف ذهبی » ۱/۵۶ شماره ۱۸۸۰.

۳- ۳ «وفیات الاعیان» ۱/۲۰۴. «طبقات » ابن سعد۶/۱۷۸ و دیگر مصادر مندرج در «اعلام زرکلی» ۳/۹۳.

۴- ۴ «مراه الجنان» یافعی ۱/۲۴۲. «تهذیب التهذیب» ابن حجر ۷/۲۲۶.

۵- ۵ «تذکره الحفاظ» ذهبی ص ۵۸ شماره ۴۲ الغدیر۲/۹۷.

۶- ۶ « شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید ۱۷/۱۴۹.

انس بن مالک و سهل ساعدی را با داغ کردن علامتگذاری نمود.(۱)

ابوسهل از اعمش روایت نموده که گفت: واللّه شنیدم حجاج بن یوسف می گوید: شگفتا از عبدهذیل (عبداللّه بن مسعود) که می پنداشت قرآنی را قرائت می کند که از نزد خدا آمده ، واللّه اینها جز الفاظ بهم بافته اعراب چیز دیگری نیست ، به خدا سوگند اگر او را درک نموده بودم گردنش را می زدم.(۲)

نیز ضمن خطبه ای گفت: به اندازه ای که می توانید تقوای الهی را پیشه کنید، (یعنی چندان به خود زحمت ندهید) که در آن ثوابی نباشد، و اطاعت کنید امیرالموءمنین عبدالملک را که عین ثواب است، واللّه اگر دستور دهم مردم از فلان درب مسجد وارد شوند و از دربی دیگر خارج شوند و تخلف کنند خونهای آنهاو اموالشان برمن حلال خواهد بود.(۳)

و دو نفر مرد درباره حجاج کارشان به اختلاف کشیده شد یکی می گفت: حجاج کافر است و دیگری می گفت: موءمن گمراه، پس از شعبی سؤال کردند، شعبی گفت: او موءمن به جبت و طاغوت باشد و کافر به خدای عظیم.

و از واصل بن عبدالأعلی درباره حجاج سؤال شد، گفت: درباره پیرکافر از من پرسش می کنید؟

و قاسم بن مخیمره گفت: حجاج مقررات اسلام را از هم گسیخته و پاره کرد.

و عاصم بن ابی النجود گفت: هیچ حدیث و حرمتی برای خداوند نبود مگر آنکه حجاج آن را درهم شکست.

۱- ۱ «انساب الاشراف» بلاذری ۵/۳۷۳. «تاریخ طبری» ۷ /۲۰۶۸. «کامل» ابن اثیر ۷/۱۴۹ ، (الغدیر ۹/۲۹ ۱۳۰).
۲- ۲ «مستدرک» حاکم ۳/۵۵۶. «تاریخ ابن عساکر» ۴/۶۹ با اضافه «ولأخلیّن منها المصحف ولوبضلع خنزیر ».
۳- ۳ «تاریخ ابن عساکر» ۴/۳۶۹ ۸۱. «الغدیر» ۱۰/۵۱ ».

طاوس گفت: تعجب کردم از برادرانم از اهل عراق که حجاج را موءمن می نامند.

و اجهوری گفت: امام محمد بن عُرفه و محققان از اتباعش کفر حجاج را اختیار کردند(۱) وبه نقل ترمذی و ابن عساکر از هشام بن حسّان آمار کشته شده گان به دست حجاج یا به دستور او یکصدوبیست هزار نفر بود،(۲) و افراد زندانی او ، که (گویا پس از مرگش) آمارگیری شد ، به هفتاد هزار نفر رسید ، که سی هزار نفر زن و بقیه مرد بودند ،(۳) دیگر چه تعدادی از آنها براثر خفقان زندان و کمبود غذا و آب و هوای آزاد، شکنجه و ناراحتی روحی و روانی نابود شدند و چه تعدادی جان سالم و نیمه سالم به در بردند، خدا می داند.

هم او امام امیرموءمنان علی علیه السلام را لعن می کرد و دیگران را هم وادار به لعن می نمود و چون مردی به او گفت: کسان من مرا عاق نموده و نامم را علی گذارده اند، پس نام مرا تغییر ده و صله ای به من ده که من فقیرم، حجاج گفت: به خاطر لطف آنچه بدان متوسل شدی نامت را فلان قرار دادم و تو را متصدی فلان پُست کردم و او را برای تصدی آن پُست فرستاد.(۴)

ولید بن عبدالمک «۴۵۹۶»

ص: ۱۹۱

۱- ۱ «تاریخ ابن عساکر» ۴/۸۱. «الغدیر» ۱۰/۵۱.

۲- ۲ «صحیح ترمذی» ۹/۶۴. «تاریخ ابن عساکر» ۴/۸۰. «تیسیر الوصول» ۳۶۴.

۳- ۳ «تاریخ ابن عساکر» ۴/۸۰. «المستطرف» ابشیهی ۱/۶۶.

۴- ۴ «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ۴/۵۸.

پس از مرگ عبدالملک نخستین فرزندش ولید بنا به ولایت عهدی از طرف پدرش بر مسند خلافت نشست.

سیوطی نویسد: شعبی گفته است چون پدر و مادرش او را به حال خوشگذرانی تربیت کردند ، به سن جوانی رسید اما بدون ادب.

و روح بن زنباع گوید: روزی بر عبدالملک وارد شدم و درحالی که او را مهموم دیدم گفت: فکر کردم درباره کسی که او را زمامدار امر عرب نمایم، چنین کسی را نیافتم.

گفتم: نظرت درباره ولید چگونه است؟

گفت: او نحو و قواعد زبان عرب را نمی داند ، و چون ولید این سخن را شنید در ساعت از جابر خواست و اصحاب خود را جمع کرد و به مدت شش ماه در خانه ای با آنها به یادگیری نحو نشست ، سپس از آن خانه بیرون آمد در صورتی که نسبت به گذشته جاهل تر بود، پس عبدالملک گفت: اما او معذورتر از آن است که بتواند نحو را بیاموزد.

و ابو الزناد گوید: ولید بسیار غلط گو بود آن چنان که بر فراز منبر نبوی گفت: «یا اهلُ المدینه» بضم اهل نه به فتح.

و ابوعکرمه نقل کرد: ولید برفراز منبر آیه «یا لَیْتَها کانَت القاضِیَه» را به غلط یا لیتُها خواند.

نیز سیوطی نویسد: ولید جبّار ظالم یعنی زور گوی ستمگر بود.

و ابونعیم در حلیه از عمر بن عبدالعزیز آورده که (درحالی که ولید در شام بود و حجاج در عراق و عثمان بن حباره در حجاز و قره بن شریک در مصر) گفت: واللّه ظلم زمین را فرا گرفته است.

نیز از قول عمر بن عبدالعزیز نویسد: هنگامی که ولید را در قبر نهادند

همچنان پاهای خود را بر زمین می زد.(۱)

و مسعودی نویسد: ولید جباری سرکش و ستمگری گستاخ بود، پدرش وصیت کرده بود که حجاج را گرامی بدار و از پوست پلنگ لباس بپوشد و پیوسته شمشیر بر دوش نهد ، تا اگر کسی در برابر او خود نمائی کند فورا گردنش را بزنند.

ولیـد هم به وصـیت پدر عمل کرد، پس هرچه بیشتر دست حجاج را برای کشـتن و شـکنجه دادن باز و آزاد گذارد ، و در ایام ولید بود که حجاج ، سعید بن جبیر را به قتل رسانید.(۲)

در دوران ولید ، عمر بن عبدالعزیز از طرف وی والی مدینه و پناهگاه هر سـتمدیده ای بود، آن چنان که فراریان از ظلم حجاج در عراق به او پناهنده می شدند. پس عمر نامه ای مبنی بر تندروی و شدت ظلم حجاج به ولید نوشت.

ولیـد هم بخاطر خوشامد حجاج، عمر بن عبدالعزیز رااز ولایت مدینه برکنار نمود و بدین مقدار هم اکتفا نکرد، بلکه از حجاج خواست تا کسـی را که خود مایل است برای ولایت حجاز معرفی نمایـد، پس حجاج، خالـدبن عبـداللّه قسـری جلاد خونخوار (که خود متهم و مادرش نصـرانی و برای او کنیسه ای ساخته بود) را معرفی کرد ، و ولیـد وی را به جای عمر در مکه منصوب نمود.(۳)

و ابن اثیر ضـمن رویداهای سال ۸۹ نویسـد: دراین سال خالـد بن عبـداللّه قسـری والی مکه شد ، پس به ایراد خطبه پرداخت و گفت: ای مردم کـدام یک اعظم و بالاترنـد، خلیفه مرد بر اهلش (یعنی ولیـد بن عبدالملک) یا فرسـتاده او به سوی آنها (یعنی حضرت ابراهیم) ؟ به خدا سوگند شما فضل خلیفه را

ص :۱۹۳

۱- ۱ «تاریخ الخلفاء» ص ۲۲۳، ۲۲۵.

۲- ۲ «طبقات ابن سعد» ۶/۱۷۸. «تاریخ طبری» ۸/۲۹۳.

۳- ۳ الشیعه و الحاکمون ص ۱۰۲

نمی دانید.

حضرت ابراهیم از خدا آب طلبید ، پس به آب شور نیمه تلخ زمزم سیرابش کرد ، و خلیفه (ولید) آب طلبید، پس به آب گوارای خوشمزه چاهی که حفر نمود ، وی را سیراب کرد. و خالد آب آن چاه را در حوضی که در کنار چاه زمزم ساخته بود می ریخت تا بهتر بودن آن آب را بر آب زمزم ثابت نماید، اما خداوند آب آن چاه رافرونشاند و خشکانید.(۱)

و ابوالفرج اصفهانی گوید: خالد از آب زمزم به ام جعلان تعبیر می کرد و هم او بر فراز منبر رفت و در حالی که روی سخنش به مردم بود گفت: تا چه اندازه باطل ما بر حق شما پیروز خواهد شد؟ آیا وقت آن نرسیده که پروردگار شما برای شما غضب کند (یعنی ما را سرکوب نماید) بدون شک اگر امیرالموءمنین به من دستور دهد من کعبه را به صورت پاره سنگ در آورم و به شام انتقال دهم، واللّه امیرالموءمنین (ولید) از پیامبران خدا در نزد او گرامی تر است.

سپس نویسد: خالد زندیق و مادرش نصرانی بود و او نصاری و مجوس را فرمانده و متولی امر مسلمانان قرار می داد ، و آنها را وادار به خفت دادن و مضروب ساختن مسلمانان می کرد ، و ازدواج کنیزان مسلمان را بر نصاری مباح و اجازه می داد آنها را بخرند ، و با آنها به زناشوئی پردازند.(۲)

عمر بن عبد العزیز «۶۱/۶۳ ۱۰۱»

او نخست از سال ۸۶ تا ۹۳ از طرف ولید بن عبدالملک والی مدینه بود و به نوشته سیوطی به خاطر افراط در تنعّم و خوشگذرانی و تکبر و خودنمائی در راه رفتن ، مورد انتقاد و عیب جوئی واقع شده، و سپس در صفر سال ۹۹ به ولایت

۱- ۱ «کامل ابن اثیر» حوادث سال ۸۹.

۲- ۲ «اغانی ابوالفرج» ۱۹/۵۹ و دنباله آن . «وفیات الاعیان» ۷/۲ برقم ۲۰۲.

عهدی از طرف سلیمان بن عبدالملک با وی بیعت کردند ، و دوسال و پنج ماه خلافتش به طول انجامید.

اگر چه امثال سیوطی فضائل اخلاقی و عقیدتی فراوانی برای او برشمرده اند که هم از نظر سند و هم از نظر فضیلت به معنای واقعی و منطبق با قرآن و سنت محل تامل و ناباوری است، لکن آنچه از نظر تاریخ مسلم و مستند است ، مسئله منع لعن و تعطیل بدعت دشنام بر امام امیرالموءمنین است ، که معاویه آن را برقرار نمود و زمامداران بنی امیه آن را تثبیت و ادامه دادند.

ولی مطلب بدین شرح بود که عمر بن عبدالعزیز احساس کرد بنی امیه به خاطر ارتکاب این بدعت کفرآمیز از نظر مسلمانان ساقط و مورد نفرت واقع شده اند، پس اقدام به منع آن نمود، اما متأسفانه؛ اوّلاً منع سب ، مختص لعن خطباء و ائمه جمعه بر فراز منبرها بود ، نه بطور عموم و کلّی،(۱) لذا حتی در ایام منصور عباسی حدود نیم قرن بعد از فوت عمر بن عبدالعزیز « م ۱۰۱» بدعت کفرآمیز معاویه و بنی امیه همچنان ادامه داشت ، و روات ثقات!؟ مجلس خود را با سب و ناسزا گوئی به علی برگزار می کردند ، و چون مثل ابوخالد کلاعی ثور بن یزید حمصی، که از حفاظ حدیث و اوثق اهل شام (م ۱۵۳) در جمع آنها بود و سب نمی کرد، پاهای او را می گرفتند و وی را برزمین می کشیدند.(۲)

ثانیاً: چون مسلمانان به خاطر جنایات معاویه گاهی او و اتباعش را لعن می کردند ، از لعن و دشنام به معاویه هم جلوگیری شدید به عمل آورد و ابراهیم بن میسره گوید: من ندیدم عمر بن عبدالعزیز کسی را در دوران خلافتش بزند

۱- ۱ «مروج الذهب »مسعودی ۲۹/۱۶۷. «تاریخ یعقوبی» ۳/۴۸. « کامل ابن اثیر» ۷/۱۷. «تاریخ الخلفاء » سیوطی ۲۴۳.
۲- ۲ «تهذیب الکمال» ابن حجر ۴/۴۲۷.

مگر مردی را که متعرض معاویه شد، پس او را سه ضربه شلاق زد.(۱)

نیز ابن تیمیه نویسد :عمر بن عبدالعزیز کسی را که لعن بر عثمان و معاویه می کرد با شلاق مجازات می نمود.(۲)

و به یاد دارم هنگامی که مرحوم علامه امینی با پیشنهاد و وساطت این جانب در دعوت از ایشان به اصفهان تشریف آورد، در مسجد جامع بر فراز منبر داستانی ایراد فرمود که متأسفانه غفلت شد از سند آن سؤال شود ولی آنچه مسلم است معظم له حرفی بدون سند ایراد نمی فرمود، آن هم در مجلسی که مشحون به هزاران مستمع بود و صدها نفر از علما و فضلاء و وعاظ و اساتید وافراد دانشگاهی و نویسنده در آن شرکت داشتند، و داستان بدین قرار بود که:

عمر بن عبدالعزیز دستور داد هرکس لعن بر معاویه کند باید با پنجاه ضربه تازیانه مجازات گردد، و هرکس عمروعاص را لعن کند با سی ضربه تازیانه و هرکس علی بن ابی طالب را لعن کند ، تنها او را موعظه نمایند که مثلا شایسته نیست موءمن زبانش را بر لعن به دیگری آلوده کند، اما تازیانه نه.

و زمخشری نوشته است: عمر بن عبدالعزیز به عامل خود نوشت: به من خبر رسیده که پیش از تو گروهی به ابوبکر و عمر دشنام می دادند پس هرکس را که در این باره شاهدی علیه او شهادت داد ، بزن همانند زدن کسی که ظالمانه برادرش را مضروب نموده ، یا آبرویش را ریخته و او (درحال کتک خوردن) همچنان ساکت مانده است.(۳)

اما کسی از عمر بن عبدالعزیز نپرسید: به چه دلیل دشنام به ابوبکر و عمر و

۱- ۱ «استیعاب » قرطبی چ پاورقی اصابه ابن حجر ۱۰/۱۴۹ ۱۵۰. «تاریخ الخلفاء» ص ۲۳۷. «صواعق» ابن حجر ص ۱۳۲ سطر ۱۰.

۲- ۲ «الصارم المسلول» ص ۲۷۲. الغدیر ۱۰/۲۲۶

۳- ۳ «ربیع الابرار» ۱/۵۰۴.

عثمان و معاویه محکوم به جریمه و شـلاق است، اما لعن ودشنام به علی که بر گشتنش به خدا و رسول خد است، و کاری باشد کفرآمیز، به دور از ممنوعیت و معاف از جریمه شلاق است؟

و از همین قرار بود رد فدک که به خاطر کاهش دادن نفرت مسلمانان به ویژه شیعه و علویین از دستگاه بنی امیه، آن را به امام بـاقر علیه السـلام تحویـل داد ، در صورتی که عنوان خلافـت را که سـرنوشت ساز اسـلام و مسـلمانان و حق مسـلم اهل بیت و مختص به حضرت باقرالعلوم علیه السلام بود غصب و از تحویل آن امتناع کرد، وفدک کجا و موضوع خلافت کجا؟

در این زمینه کافی است برخورد عمر بن عبـدالعزیز را نسبت به صـحابی جلیل القدر پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم ابوطفیل عـامر بن واثله، مورد دقت قرار دهیم تـا معلوم شود عمر بن عبـدالعزیز در بغض و کینه توزی درباره اهل بیت و طرفـدارانشان و مقـدم داشـتن شامیـان به خـاطر هواخـواهی بنی امیه بر کوفیـان به خـاطر دوسـتی علی دست کمی از دیگر زمامـداران بنی امیه نـداشت ، و بالاخره او خود نبیره مروان بن حکم (یعنی زاده وزغ بن وزغ) بود ومادرش ام عاصم ، نبیره عمربن خطاب ولن تلد الحیّه الا الحیّه.

آری عمر بن عبدالعزیز دستور داد حقوق ابوالطفیل را از بیت المال قطع کنند ، و بهانه اش این بود که او می خواسته است علیه عمر بـا امـام بر حـق بپـاخیزد ، و به او گفت: به من رسـیده است که تو شمشـیرت را تنـد و نیزه ات را تیز و تیرت را تراشـیده و کمانت را در غلاف کرده ای به انتظار امام قائم، تا خروج کند، پس هرگاه خروج نماید حقوق تورا پرداخت خواهد کرد.

ابوالطفیـل گفت: خـدای تعـالی در این بـاره از تو بـازخواست خواهـد نمود. پس عمر شـرم زده شـد و مقرری او را به وی عطا کرد.(۱)

ص: ۱۹۷

۱- ۱ «تاریخ یعقوبی» ۳/۵۱ ۵۲.

و جالب آنکه وقتی احساس می کنـد جوانی از بنی امیه از اولاد عثمان بن عفان عاشق و دلباخته کنیزی شده ، آن کنیز را به ده رقبه باغ خریـداری و در اختیار جوان اموی می گـذارد ، در حالی که صدها نفر دختران و پسـران جوان بنی هاشم و ذریّه های پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر اثر شدت فقر از ارزانترین نوع ازدواج و اختیار همسر عاجز و محروم بودند(۱) و او اعتنا نمی کرد.

و نیز دسـتور داد پرداختی اهل شام را هریک ده دینار بر آن بیفزاینـد به خاطر اینکه از طرفـداران بنی امیه بودند ، اما اهل عراق را به خاطر دوستی آنها با علی از پرداخت اضافی ممنوع کرد.(۲)

آری این است معنای عدل در حکومت اموی و مصداق اعدل بنی مروان بودن عمر بن عبدالعزیز .

در پایـان توجه خواننـدگان ارجمنـد را به یـک حـدیث از امـام چهارم حضـرت سـجاد علیه السـلام جلب و تفصـیل بیشتر را به مصادر مربوطه واگذار می کنیم.

محمـد بن جریر بن رسـتم طبرانی و دیگران از عبـداللّه بن عطـاء تیمی روایت کرده انـد که او گفت: در مسـجد همراه علی بن الحسـین بودم، ناگهان عمر بن عبد العزیز عبورنمود ، در حالی که پشت پاشـنه های کفشـش نقره بود ، و از همه مردم متکبرتر می نمود، پس گفتم: «انّا للّه» این فاسق ولیّ مردم می شود.

امام علی بن الحسـین فرمود: آری اما طولی نمی کشـد که بمیرد ، پس اهل آسـمان او را لعنت کنند ، و اهل زمین بر وی گریه نمایند ، و به تعبیر بحارالانوار: بر وی استغفار کنند.

در این موقع امام به او نگاه کرد و فرمود: ای عبـداللّه بن عطا این ناز پرورده خود باخته را می بینی؟ او نمیرد تا متصدی ولایت بر مردم شود.(۳)

۱- ۱ «مروج الذهب »۲/۱۷۱، و در چ حاشیه کامل ابن اثیر ۷/۱۲۵.

۲- ۲ «تاریخ یعقوبی» ۳/۴۸.

۳- ۳ «دلائل الامامه» طبری ص ۸۸. «بصائر الدرجات» ابوجعفر صفار ص ۴۵. «بحارالانوار» ۴۶/۳۲۷.

یزید بن عبدالملک «۷۱ ۱۰۵»

ابوخالد یزید، پدرش عبدالملک مروان ومادرش عاتکه دختر یزید بن معاویه و متولد دمشق بود که در سال ۱۰۱ هجری بعد از عمر بن عبدالعزیز به ولایت عهدی از طرف برادرش سلیمان بر مسند خلافت نشست.

یافعی نویسد: به هنگام روی کار آمدن گفت: سِیْر کنید به سیره عمربن عبدالعزیز، پس چهل نفر از شیوخ (حدیث اهل تسنن) را به نزد وی بردند و آنها همه شهادت دادند که: «خلفاء را حساب و عذابی نباشد».(۱)

ظاهرا بعد از این قضیه بود که به نوشته ابن عبدربه با صدور بخشنامه ای به شرح زیر به عمال و دست اندرکاران حکومتی خود، کار خلافت را آغاز نمود.

«اما بعد، بدون شک عمر بن عبدالعزیز شخص مغروری بود، شما و اصحابتان وی را مغرور ساختید، من خود نامه های شما را به او مبنی بر کسر خراج و برهم زدن ضریب و ضابطؤ آن روءیت کردم، اکنون به محض رسیدن نامه من به شما، آنچه را که در دوران او معمول بوده رها کنید و مردم را به حال پیشین برگردانید (یعنی به همان میزان قبل مالیات بگیرید) در رفاه باشند یا در تنگنا، راضی باشند یا ناراضی، زنده بمانند یا بمیرند. والسلام.»(۲)

ویاقوت و ابن ابی الحدید نوشته اند: یزید بن عاتکه بعد از عمر بن عبد العزیز فدک را که او به بنی فاطمه تحویل داده بود، از آنها گرفت و در اختیار

۱- ۱ «مراه الجنان» ۱/۲۲۴. «تاریخ الخلفاء» سیوطی ۱/۲۴۶. «دول الاسلام» ذهبی ۱/۷۴.

۲- ۲ «عقد الفرید» ۵/۱۷۶ چ ۱۹۵۳.

بنی مروان قرار داد و همچنان در تصرف آنان بود تا وقتی که از خلافت برکنار شدند.(۱)

یزیـد درست هماننـد جد مادری اش (یزید بن معاویه) به سـرگرمی در لهو و لعب و فسق و فجور و می گساری و عشـقبازی با زنان مشغول و شناخته شده بود.

به نوشته ابن اثیر: وی را دو کنیز به نامهای حبابه و سلامه القس بود ، که اولین آن دو را چهار هزار دینار خریداری کرده، پس بین آنهـا می نشسـت آن گـاه یکی از آنهـا به او شـراب می داد و دیگری غنـا و آوازه خـوانی می کرد، و آن چنـان دلبـاخته و فریفته حبابه شده بود که زمام تولیت والیان بلاد و حکام کشورهای بلاد اسلامی و دیگر کارها را به عهده وی گذارده و حبابه خود مستقیما دخالت می کرد.

روزی براثر معاشـقه با حبابه و آواز خوانی او، چنان به وجـد و طرب آمـد که گفت: مرا رها کنیـد و بگذارید من پرواز نمایم، حبابه گفت: امر امت را به که می سپاری؟

یزید گفت: واللّه به تو. و دستش را بوسید ، آن گاه برای خوشگذرانی به بعضی نواحی اردن رفتند، پس دانه انگوری در دهن حبـابه انـداخت که همـان راه گلویش را به بست و در دم جـان داد، یزیـد خود را به روی وی انـداخت و او را می بوئیـد و می بوسـید و با نگاه بر وی گریه می کرد، و تا سه روز از اجازه دفنش امتناع می کرد، تا بر اثر تعفن جنازه و اصـرار اطرافیان با آن موافقت نمود.

یزیـد پس از چنـد روز و به قولی بعـد چهل روز بر اثر عشق و علاقه به حبابه از شـدت غصه درگذشت، و جز او خلیفه دیگری شناخته نشد که از روی عشق از دست رفتن معشوقه اش مرده باشد.(۲)

۱- ۱ «معجم البلدان» ذیل کلمه «فدک ». « شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید ۱۶/۲۱۶.

۲- ۲ «کامـل ابن اثیر» ۶/۹۰ ۹۳ حوادث سـال ۱۰۵. «تاریـخ الخمیس» ۲/۳۱۸. «اعلاـم النساء» ۱/۱۹۵. «اعلاـم زرکلی» ۲/۱۶۳ . «اغانی ابوالفرج» .

و به نقل ابن عبد ربه، یک روز از ابولهب ثناگوئی کرد، پس به او گفته شد: وی کافر از دنیا رفته است. و پیامبر خدا را آزرده می کرد.

گفت: می دانم، لکن رقّتی از او در دلم داخل شد ، چه خوب غنا خوانی می کرد.(۱)

ولید بن یزید بن عبدالملک «۹۰ ۱۲۶»

پس از هلاکت هشام بن عبدالملک و پایان یافتن حکومت بیست ساله او در سال ۱۲۵، برادرزاده اش ولید بن یزید بن عبدالملک که نواده دختری محمد بن یوسف ثقفی (برادر حجاج بن یوسف ثقفی) بود متصدی مقام خلافت گردید.

تاریخ نگاران اسلامی عموما او را به عنوان فاسق و به سرگرمی به لهو ولعب و عیاشی و شکار و عشقبازی با زنان معرفی نموده و هم به عنوان نخستین کسی که مغنیان و آوازه خوانان را از دیگر بلاد به محل خود دعوت وانتقال داد از وی نام برده اند.

ابن ابی الحدید می نویسد: ولید بن یزید هنگامی که از مستی به هوش می آمد به غیر قبله نماز می خواند و چون دراین باره به وی اعتراض شد آیه «اینما تولّوا فثمّ وجه اللّه»(۲) را خواند.(۳)

۱- ۱ «عقد الفرید» ۴/۲۰۲.

۲- ۲ بقره ۲/۱۱

۳- ۳ «شرح نهج البلاغه» ۱۵/۲۴۲.

و سیوطی گوید: ولید فاسق شرابخوار و گستاخ در هتک حرمات الهی بود، پس خواست به حج رود و بر بالای کعبه شراب بنوشد ، که مردم وی را مورد خشم و بدگوئی قرار داده و به قتلش رسانیدند ، و سرش را به نزد یزید بن ولید بردند.

نیز سیوطی نوشته است: وی با مادران بچه های پدرش (یعنی بانامادری های خود) زنا می کرد.(۱)

و احمد بن حنبل(۲) و ذهبی(۳) روایت کرده اند: که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«لیکونن فی هذه الامه رجل یقال له: الولید. هو اشد لهذه الامه من فرعون لقومه».

بدون شک در این امت مردی باشد به نام ولید که برای این امت از فرعون بر قومش سختگیرتر و بدتر است.

مسعودی نویسد: ابن عایشه مغنی، با غنا و نوعی آواز ، چنان ولید را به طرب آورد که به او گفت: احسنت ای امیر من، تو را به حق عبد شمس دیگر بار این اشعار را بخوان. و چون تکرار کرد ولید گفت: تو را به حق امیه اعاده کن. و همین که بار سوم آن اشعار را خواند، خود را بر روی ابن عائشه انداخت و هیچ عضوی از و نبود مگر آنکه آن را ببوسید ، و چون خواست آلت رجولیتش را ببوسد و ابن عائشه امتناع کرد و پاهای خود را جمع نمود، و آن را مستور داشت، ولید گفت: نه بخدا قسم، من از تو دست بردار نخواهم بود تا مگر آن را ببوسم و بالاخره با اصرار زیاد، آن را هم بوسید.

آن گاه مستانه فریاد واطربا بلند نمود و لباس خود را یکسره از برگرفت و بر ابن عایشه افکند، و هزار دینار به وی داد و او را سوار بر اسب خود کرد و گفت:

۱- ۱ «تاریخ الخلفاء» ص ۲۵۰.

۲- ۲ «مسند احمد حنبل» ۱/۱۸ و به نقل تاریخ الخلفاء ص ۲۵۱.

۳- ۳ به نقل «تاریخ خمیس» ۲/۳۲۰ چ بیروت.

از روی بساط من عبور کن، و او هم عبور نمود.

و مسعودی اضافه می کند: که ابن عایشه همین اشعار را بر یزید پدر ولید هم خواند و وی را به طرب آورد و گویند: او در حال طرب به الحاد و کفر گوئی درآمد، و به ساقی گفت: ما را در آسمان چهارم شراب بنوشان. و ولید این طرب را از پدر به ارث برده.

نیز حوضی را که در باغش ساخته بود که پر از شراب می کرد، و با یک عده زنان فاحشه در آن به شنا مشغول می شد ، و آن قدر از آن شراب می نوشید که آثار نقص از آن نمایان می گردید.

سپس مسعودی گوید: روزی ولید آیه:«واستفتحوا و خاب کلّ جبارٍ عنید من ورائه جهنّم و یُسقی من ماءٍ صدید» (۱) را خواند، آن گاه قرآن را طلبید و چون آوردند آن را هدف تیر قرار داد ، و در حا ل تیر اندازی با روی سخن به قرآن گفت:

اتوعد کلّ جبّار عنید فها أنا ذاک جبّار عنید

اذا ما جئت ربّک یوم حشر فقل یا ربّ خرقنی الولید

ای قرآن تو هر جبار عنیدی را وعده عذاب می دهی، پس آگاه باش من همان جبار عنید هستم.

آن گاه که در روز قیامت به پیشگاه خدایت رسیدی، بگو خدایا ولید مرا با تیر پاره پاره کرد.

راستی آفرین بر علمای سنی که این گونه افراد را خلیفه پیامبر دانسته و عمری از آنها در برابر امامان معصوم شیعه دفاع کرده و می کنند ، و در قیامت چشمشان به مقام و منزلت چنین خلفائی روشن باد.

---

۱ - ۱ ترجمه: آنها (پیامبران راستین) از خدا تقاضای فتح و پیروزی کردند و هر گردنکش کجروی نومید و نابود گردید، به دنبال او جهنم خواهد بود و از آب بد بوی متعفن نوشانده می شود. سوره ابراهیم ۱۴/۱۵.

نیز او در شعرش یاد از پیامبر نمود و منکر وحی الهی به او شد.

اینها زمامداران اموی بودند که شرب خمر و زنا می کردند و به شکار ، میمون بازی، بوسیدن عورت خواننده گان، و دشنام به پیامبر اعظم، علی ، فاطمه، حسن و حسین می پرداختند ، و صلحا و اولیاء را می کشتند ، خانه ها را بر سر اهلش خراب می کردند ، دست ها و پاها را می بریدند ، با نبش قبر مرده ها را بیرون آورده به دار می آویختند و قرآن را تیر باران و متلاشی می نمودند.

همانا زنا و می گساری و بازیگری و غنا و دیگر جنایات مانع ولید از ظلم و تعقیب فرزندان پیامبر نمی شد، پس دستور داد بدن زید بن علی بن الحسین علیه السلام را که به دستور هشام به دار آویخته بودند با چوبه دار آتش زنند و خاکسترش را بر باد دهند. در ایام حکومت ولید یحیی بن زید در جوزجان ازمناطق خراسان به انکار ظلم و رویاروئی علیه ستمگری بر مردم، قیام کرد، نصر بن سیّار عامل ولید در خراسان مردی به نام سلم بن احود مازنی را مأمور سرکوبی او نمود ، و در این ماجری تیری بر پیشانی یحیی اصابت نمود و او را از پای درآورد، پس سرش را برای ولید فرستادند و بدنش را در جوزجان به دار آویختند ، تا وقتی که ابو مسلم خراسانی قیام کرد، سلم بن احوذ مازنی را به کیفر قتل یحیی کشت و جنازه یحیی را به زیر آورد و بر آن نماز خواند و دفنش نمود ، و به مدت هفت روز مراسم عزایش را در سراسر خراسان به پاداشت.

و دراین سال هیچ نوزادی در خراسان به دنیا نمی آمد مگر آنکه نامش را یحیی یا زید می گذاردند ، و تا هم اکنون (ایام مسعودی و تالیف مروج الذهب) قبرش مشهور وزیارتگاه است.(۱)

۱- ۱ «مروج الذهب» ۳/۲۲۵ چ ۱۹۴۸ نیز جهت آگاهی به «مقاتل الطالبین» ۱۵۳ ۱۵۸، «مشاهد العتره الطاهره» سید عبدالرزاق کمونه حسینی نجفی ص ۶۸ ۶۹ مراجعه شود.

تفاخر و احتجاج بنی امیه و هاشم علیه یکدیگر

ابن ابی الحدید از قول جاحظ گوید: هاشم بر بنی امیه افتخار می کرد: کعبه را خراب نکرده و قبله را تغییر نداده و رسول خدا را پایین تر از خلیفه به شمار نیاورده و به گردن صحابه مهر ذلت و بردگی نزده و اوقات نماز را تغییر نداده و کف دست مسلمانان را به عنوان برده و غلام زرخرید علامت گذاری نکرده و بر فراز منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم غذا نخورده و آب نیاشامیده و به حرام اموال مردم را غارت و مصادره نکرده و زنان مسلمانان (درایام حکومت آنها) به عنوان اسیری نبرده ، و در خانه ای پا ننهاده.(۱)

و این افتخار به خاطر آن بود که بنی امیه همه این جنایات و انحرافات را مرتکب شده و آشکارا بدان تظاهر می کردند. حالا دیگر قضاوت با طرفداران بنی امیه و توجیه کننده گان جنایات آنها و «رضی اللّه عنه» گویان بعد از بردن نام ایشان است ، که باید عبدالملك مراوان را با مسلط کردن حجاج بر مسلمانان ، خلیفه واجب الاطاعه پیامبر و امام زمان دانست، یا امام چهارم علی بن الحسین زین العابدین را که عمرش به عبادت و موءمن سازی و رهنمود به اسلام و پرهیز از هرگونه عمل مکروهی تا چه رسد به حرام، سپری گردید و با ایراد فرازهای مختلف راز و نیاز در قالب دعا عالی ترین درس توحید و اخلاق انسانی و اسلام را به مردم می آموخت.

ص: ۲۰۵

۱- ۱ «شرح نهج البلاغه» ۱۵/۲۴۰.

شجره ملعونه صفحه۱

ص :۲۰۶

شجره ملعونه صفحه۲

ص :۲۰۷

شجره ملعونه صفحه ۳

ص :۲۰۸

بخش سوّم

انحصار خلفاء و جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در دوازده نفر

و ظهور آن در ائمه دوازده گانه شیعه

پیشگوئی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از امامت ائمه دروغین

حدیث « من مات و... » و امام زمان عصر کنونی

ص :۲۰۹

خلفاء و جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وانحصار آن ها در دوازده نفر

در راستای بحث و بررسی پیرامون حدیث «من مات. . .» به نظر رسید که:

در مرحله اول؛ احادیثی را که قاطعانه تعداد جانشینان پیامبر گرامی اسلام را با تعبیرات مختلف در عدد «اثنا عشر» خلاصه ومحدود می کند فهرست وار به نظر خوانندگان برسانیم.

و در مرحله بعد؛ روایاتی راکه مشتمل بر واژه های امام، امامان، ائمه، و از این قبیل است مورد بررسی قرار دهیم، تا از این رهگذر مراد و منظور اصلی و واقعی از ائمه اثناعشر و امام زمانِ هر زمانی که در حدیث فوق مطرح شده، مشخص گردد، و آن گاه در پرتو شناسائی امام زمان عصر کنونی و از آن پس در سایه پیرویش از مرگ جاهلی و حشر با کافران رهائی یابیم.

اینک به ذکر احادیث مشتمل بر کلمه «اثنا عشر» که تعداد آن فراوان ، و با عبارات مختلف ، مجموعاً در حد تواتر است ، می پردازیم:

۱ الأئمه بعدی إثناعشر، عدد نقباء بنی إسرائیل وحواری عیسی.

۲ الأئمه بعدی إثنا عشر، من أهل بیتی.(۱)

۳ إنّ عده الخلفاء بعدی عده نقباء موسی.

۴ إنّ هذا الأمر عزیزا منیعاً حتی یمضی فیهم إثنا عشر خلیفه.

۱- ۱ فردوس دیلمی به نقل عبقات الانوار بخش حدیث ثقلین ۳/۲۴۶ فارسی و ۲/۳۶۰ عربی

۵ إنّ هذا الأمر لاينقضی حتی یمضی فیهم إثنا عشر خلیفه.

۶ بعدی إثنا عشر خلیفه، کلّهم من بنی هاشم.(۱)

۷ الخلفاء بعدی إثنا عشر، کعدد نقباء بنی اسرائیل.

۸ لا تهلک هذه الاُمّه حتّی یکون منها إثنا عشر خلیفه ، کلّهم یعمل بالهدی و دین الحقّ(۲)

۹ لا یزال الإسلام عزیزا إلی إثنا عشر خلیفه.

۱۰ لا یزال اُمتی علی الحقّ ظاهرین، حتی یکون علیهم إثنا عشر أمیرا کلّهم من قریش.

۱۱ لایزال أمر الناس ماضیاً إلی إثنا عشر خلیفه.

۱۲ لایزال أمر الناس ماضیاً حتی یکون علیکم إثنا عشر خلیفه.

۱۳ لایزال أمر الناس ماضیاً، ما ولّیهم إثنا عشر رجلاً.

۱۴ لایزال أمر هذه الاُمه هادیاً علی من ناواها، حتی یکون علیکم إثنا عشر أمیرا کلهم من قریش.

۱۵ لایزال الدین قائماً حتّی تقوم الساعه و یکون علیهم إثنا عشر خلیفه.

۱۶ لایزال هذا الأمر عزیزا إلی إثنا عشر خلیفه.

۱۷ لایزال هذا الدین ظاهرا حتی تقوم الساعه ویکون علیهم إثناعشر خلیفه.

۱۸ لایزال هذا الدین ظاهرا علی من ناواه... حتی یمضی من امتّی إثنا عشر امیرا کلّهم من قریش.

۱- ۱ موده القربی همدانی موده دهم ، ینابیع الموده باب ۵۶ ص ۳۰۸ و باب ۷۷ ص ۵۳۳

۲- ۲ «مسند کبیر» مسدد « م ۲۲۸» به نقل فتح الباری عسقلانی ۱۳/۱۸۲. «مطالب العالیه» ابن حجر قسطلانی ۴/۳۴۲ چ کویت . «نهایه» ابن کثیر۶/ ۲۴۸ . «صواعق المحرقه» ابن حجر هیثمی ص ۱۲ سطر ۲۰ .

۱۹ لایزال هذا الدین عزیزا منیعاً إلی إثنا عشر خلیفه.

۲۰ لایزال هذا الدین قائماً إلی إثنا عشر من قریش، فإذا هلکوا ماجت الأرض بأهلها.

۲۱ لایزال هذا الدین قائماً حتی یکون علیکم إثنا عشر خلیفه کلّهم مجتمع علیه الاُمّه.

۲۲ یکون بعده إثنا عشر خلیفه، بعدد نقباء بنی إسرائیل.

۲۳ یکون بعده من الخلفاء إثنا عشر عدد نقباء بنی إسرائیل.

۲۴ یکون بعدی إثنا عشر أمیرا.

۲۵ یکون بعدی من الخلفاء عده أصحاب موسی.(۱)

۲۶ یکون خلفی إثنا عشر خلیفه.

۲۷ یکون لهذه الاُمّه إثناعشر قیّماً لایضرهم من خذلهم کلّهم من قریش.

۲۸ یملک من ولدی إثنا عشر خلیفه.(۲)

۲۹ یملک هذه الاُمه إثناعشر خلیفه کعدد نقباء بنی إسرائیل.

۳۱ یملک هذه الاُمّه من خلیفه إثناعشر عده، کعده نقباء بنی إسرائیل.(۳)

۱- ۱ ابن کثیر ۶/۲۴۸ ، کنزالعمال.

۲- ۲ فرائد السمطین ۲/۳۲۹ تحت شماره ۵۷۹ با ذکر سند از ابن عباس .

۳- ۳ این روایت را با دیگر روایات مشابه که تحت شماره های۱، ۳، ۷، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۹، به نظر رسید مصادر فراوانی از ابن مسعود روایت کرده اندکه اسامی تعدادی از آنهابدین قرار است: «مسند» احمد حنبل ۱/۳۹۸ و ۴۰۶. «مسند» بزار بنقل فتح الباری ومجمع الزوائدوتاریخ الخلفاءسیوطی وغیره . «معجم کبیر » طبرانی ۱۰/۱۹۵ شماره ۱۰۳۱۰ . «الکامل» ابن عدی بنقل جامع صغیر سیوطی . «مسند» ابویعلی ۸/۴۴۴ شماره ۵۰۳۱ . «مستدرک حاکم» و تلخیص آن از ذهبی ۴/۵۰۱ . «شرح غایه الاحکام» نجم الدین لبّودی به نقل کشف الاستارمحدث نوری ص ۱۰۷. «تاریخ دمشق» ابن عساکر به نقل تهذیب آن ۵/۱۱۸ . «تفسیر ابن کثیر» چ حاشیه فتح البیان بولاق مصر ۳/ ۳۰۹ . «تاریخ ابن کثیر» ، باب ذکر الائمه الاثنی عشر ۶/۲۴۸ ۲۵۰ . «موده القربی» همدانی موده دهم ص ۹۴ چ لاهور . «فتح الباری» احمد بن حجر عسقلانی ۱۳/۱۸۱ چ بهیه و در چ دیگر ۱۶/۳۳۹ . «مطالب العالیه» از قسطلانی ۲/۱۹۷ شماره ۲۰۴۰ . «مجمع الزوائد» هیثمی ۵/۱۹۰ . «صواعق المحرقه» ابن حجر هیثمی ص ۱۲

سطر ۴ . «تطهیر الجنان » از همو . «تاریخ الخلفاء» سیوطی ص ۷ و در چ دیگر مصر ص ۱۰ . «جامع الاحادیث» نیز از سیوطی ۸ /۱۷۳ چ دمشق . «جامع صغیر» از همو ۱/۷۵ . «کنزالعمال» ۶/۸۹ شماره ۱۴۹۷۱ و ۱۲/۳۳ شماره های ۳۳۸۵۷ و ۳۳۸۵۹ . «البیان و التعریف» ابن حمزه حنفی ۱/۲۳۹ به روایت از کامل ابن عدی و تاریخ ابن عساکر «فیض القدیر» مناوی ۲/۴۵۸ شماره ۲۲۹۷ . «ینابیع الموده» قندوزی باب ۵۶ و ۷۷ ص ۲۵۸ و ۴۴۵ چ اسلامبول و ص ۲۰۷ ۳۰۸ و ۵۳۲ و ۵۳۴ چ حیدریه نجف . «مراه المومنین» لکهنوی ص ۱۱۱ . «الأضواء علی السنه» ابوریه مصری ص ۲۳۴ چ دوم به روایت از ابودرداء و احمد و بزار. «عقیده اهل السنه» عبدالمحسن عبادحجازی ص ۲۲ ضمن مجله دانشگاه مدینه شماره ۳ ودیگر مضامین وارده پیرامون اثناعشرو مصادر حدیثی و تاریخی.

و دیگر عبارات و تعبیراتی از این قبیل که مجموعا از هشت نفر ازصحابه و اکثراً از سمره بن جندب روایت شده و تنها در ملحقات «احقاق الحق» با بیش از چهل سند مختلف و از بیش از یکصد مصدر حدیثی، تاریخی وکلامی نقل گردیده.(۱)

خلاصه طبق این احادیث ، پیامبر گرامی اسلام با تعبیرات گوناگون ،

ص: ۲۱۴

۱- ۱ «احقاق الحق و ملحقات آن» ۲/۳۵۲ ۳۵۴ ، ۱۳ /۱ ۴۹ ، ۱۹ /۶۲۸ ۶۳۲، نیز مراجعه شود به «عمده» ابن بطریق ص ۴۱۶ ۴۲۲ و «معالم المدرستین» ۱/۳۳۳ ۳۴۱.

موضـوع خلافـت و زمامـداری و رهـبری دوازده نفر بعـد از خود را ، بـا قیود مختلفی هماننـد: «کلّهم من قریش ، کلّهم من بنی هاشم ، کلّهم یعمل بالهـدی و دین الحقّ ، من أهل بیتی، من ولدی» وامثال آن ، از زمان وفات خویش تا پایان عمر دنیا بشارت داد و پیشـگوئی نموده، وبا توجه به نقل در حدّ تواتر آن از ناحیه اهل تسـنن ، و بحث و گفتگوی مراجع حدیثی و کلامی آنها پیرامون مصادیق ائمه اثناعشر ، شکی نیست که آنها در اصل عقیده به خلاصه شدن مقام رهبری و زعامت و خلافت وامامت یا هر تعبیری از این قبیل در عـدد دوازده با شـیعه هم رأی و هم آهنگ بوده و هسـتند، و عقیده به خلفای اثنا عشـر و ائمه دوازده گانه از مختصات شیعه نیست.

لکن در اینکه مقصود و مصداق این دوازده نفر چه کسانی بوده و هسـتند و شـرائط مربوط به چنین مسئولیتی خطیر و سرنوشت ساز چیست؟ پس طبق مدارک شیعه و سنی بین نظریه این دو فرقه تفاوت از زمین تا آسمان است.

اما آنچه را بطور صریح و مسلم احادیث بیان گر آن است پس بدین قرار باشد:

۱ تعـداد خلفاء وامامان راستین و دست اندرکاران اصـلی و درجه اول بعد از پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله وسـلم منحصـر به دوازده نفر است نه کم و نه زیاد.

۲ به مـوجب تعـداد پنـج متن از حـدود سـی متن مختلف همه این دوازده نفر از قریش انـد ، و به حسب روایـات دوّم ، شـشم ، بیست و هفتم، این عده فقط از تیره و شاخه بنی هاشم و از خاندان رسالت خواهند بود، نه از دیگر تیره ها و قبایل قریش.

۳ نیز به موجب هفت متن از احادیث اثناعشـر (به شـماره های ۱، ۳، ۷، ۲۲، ۲۳، ۲۸ و ۲۹) که پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله وسـلم است جانشـینان خود و رهبران امت اسـلامی پس از خود را به نقباء بنی اسرائیل تشبیه نموده(۱) و به موجب متن شـماره ۲۵

۱- ۱ همان طوری که قبلا اشاره شد.

که بیان گر همسان بودن تعداد خلفای آن حضرت با اصحاب موسی می باشد ، و با توجه به آیه شریفه «وَلَقَدْ اَخَذَ اللّه ُمیثاقَ بَنی اِسْـرائیلَ وَ بَعَثْنا مِنْهُمْ اثْنی عَشَرَ نَقیباً»(۱) ، که بیانگر تعیین و اعزام دوازده نفر نقباء بنی اسرائیل از طرف خدا می باشد، و طبق شرح آلوسی مفسر معروف مصری، این عده نقباء بنی اسرائیل ، وزرای حضرت موسی بودند ، که بعدا به مقام نبوّت رسیدند ،(۲) شکی نخواهد بود که انتخاب و تعیین نقباء و امامان و خلفای اسلامی بعد از پیامبر هم باید از جانب خدا انتخاب و به حضرتش ابلاغ و به وسیله آن بزرگوار معرفی شوند.

چه شریعت مقدس اسلام ، شریعتی است ابدی و جاودانی و نقش سرنوشت سازی آن در طول قرنها و به درازای باقیمانده عمر دنیا، قابل مقایسه با شریعت موسی نبوده ، و به درجات بیشتر باید در جهت خلفای پیامبر و تعیین جانشینان حضرتش دقت و عنایت شود ، و دست کم همان طوری که خداوند خود نقبای بنی اسرائیل و وزرا و جانشینان موسی رامعین فرمود ، باید پیشوایان

ص :۲۱۶

۱- ۱ سوره مائده: ۵/۱۲ .

۲- ۲ تفسیر روح المعانی ۶/۷۸ حفاظ حدیث و تاریخ نگاران با ذکر سند آورده اند که مردی اعرابی درمجمعی وارد شد که عبداللّه بن مسعود هم درآن حضور داشت ، پس از ابن مسعود سراغ گرفت و چون او خود را معرفی کرد آن مرد گفت: آیا پیامبر از تعداد خلفای بعد از خود با شما سخن نگفت؟ ابن مسعود گفت: نعم اثنا عشر عدد نقباءبنی اسرائیل(پیامبر فرمود:) آنها دوازده نفر خواهند بود به عدد نقباء و پیشوایان بنی اسرائیل (که از جانب خدا تعیین و وسیله حضرت موسی معرفی و ابلاغ شدند) و درروایت دیگر آمده: که جوانی از وی پرسید: آیاپیامبر شما درباره شمار خلفای بعد ازخود قراری گذارد؟ ابن مسعود گفت: توجوان نورسی هستی، واین چیزی است که قبل از تو کسی از من نپرسیده است، آری پیامبر ما با ما قرارداد کرد که بعداز اوبه عدد نقباءبنی اسرائیل دوازده خلیفه خواهد داشت. جهت آگاهی بر مصادر حدیثی این حدیث و دیگر احادیث مشتمل بر کلمه نقباءبنی اسرائیل رجوع شود به پاورقی ص ... و دنباله اش.

اسلامی و جانشینان پیامبر اسلام را نیز خود تعیین و معرفی فرماید.

آری بر فرض عدم تعیین و اجازه انتخاب آن به امت، پس به موجب روایت مسلم از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم :

«إنّ اللّه اصطفی کنانه من إسماعیل، واصطفی قریشاً من کنانه، واصطفی من قریش بنی هاشم، واصطفانی من بنی هاشم »(۱)

بنی هاشم افضل و مقدم بر دیگر قبائل قریش بوده و چون امام افضل ناس و دارای سمت رهبری و رهنمود به حق است ، باید از افضل قبائل که بنی هاشم است انتخاب گردد ، و نوبت به دیگران نمی رسد.

و گرنه با کنار نهادن همه این ضوابط و نادیده انگاشتن دستورات مربوطه، امثال معاویه قاتل سبط اکبر پیامبر و زاده سگبازش یزید، قاتل سبط دیگر پیامبر امام حسین، و مروان حکم به تعبیر پیامبر وزغ بن وزغ و عبدالملک مروان (با روش وداع با قرآن ، و اعطاء حکومت عراق و حجاز به حجاج) و ولید که قرآن مجید را هدف تیر قرار داد و امثال آن ها، که دست کمی از سلاطین مسیحی آن زمان یا زمامداران زندیق و استعمارگر دنیای امروز یا خود فروختگان به استعمار حتی در بعضی کشورهای اسلامی نداشتند، بلکه فاسدتر و مفسدتر از آنان بودند ، به نام خلیفه پیامبر و قیّم امت و رهبر مسلمانان بر مسند حکومت می نشینند، که متأسفانه با زور و تزویر نشستند و کردند آنچه کردند.

۴ به موجب حدیث هشتم که پیامبراکرم فرموده است:

« لا تهلک هذه الاُمّه حتّی یکون منها إثنی عشر خلیفه، کلّهم یعمل بالهدی و دین الحقّ...»(۲)

۱- ۱ «صحیح مسلم» جلد ۲ ، ضمن کتاب الفضائل.

۲- ۲ فتح الباری عسقلانی ۱۳/۱۸۲ چ یهیه ، مطالب العالیه نیز از عسقلانی ۴/۳۴۲ چ کویت «تاریخ خلفاء» سیوطی ص ۱۲ به نقل از مسند کبیر مسدد.

حضـرتش هلاکت و پایان یافتن عمر امت خود را مشروط و مبتنی بر خلافت دوازده نفر خلفائی فرموده ، که هر یک به راست روی و دین حق عمل خواهند کرد.

آری پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله وسـلم بـا ایراد این حـدیث یـک یک زمامـداران بعـداز خود را که با انواع کجروی های عقیـدتی وعملی واخلاـقی و سیاسـی تحت عنـوان «خلاـفت» حکـومت کردنـد و بر خلاـف دین حـق نه تنهـا خـود را، که امت اسـلامی را هم به دین های باطل و اسـلام عوضی و فرقه گرائی و رویاروئی با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم متمایل و وادار کردند همه را نفی و از صحنه خلافت حقّه اسلامی خارج نمود.

۵ نظر به کلمه « لا یزال الدین قائما حتّی تقوم الساعه » تحت شـماره ۱۴ و ۱۶ در حدیث جابر بن سمره(۱) که استمرار دین در مدت زمامداری و رهبری خلفاء اثناعشـر را ، پیوسته و همراه با طول عمر دنیا و قیام ساعت اعلام می کند و همچنین کلمه «فإذا هلکوا، ماجت الأرض بأهلها» به شـماره ۱۹، درحـدیث انس ، که نـابودی اهل زمین را بطور مطلق ، همزمان با سـر آمـدن عمر خلفاء اثناعشـر اعلام می کند، شکی نخواهد بود که باید حداقل یکی از خلفا هر چند بطور خارق عادت و غیر معمول، عمرش آن چنان به طول انجامـد که بتوانـد خلافت اسـلامی را هم سان با عمر دنیا ادامه دهـد ، تا با پایان یافتن عمر دنیا و قیام ساعت، خلافت

۱- ۱ «صحیح مسلم» ۳/ ۶ ۴. «صحیح بخاری» ۴/۱۶۵ کتاب الاحکام . «صـحیح ترمذی» باب ماجاء فی الخلفاء من ابواب الفتن . «سنن ابی داود» ۳/۱۰۶ کتاب المهدی . «مسند طیالسی» حدیث ۷۶۷، و ۱۲۷۸ . «مسند احمد» ۵/۸۶ ۹۰ و ۹۲ ۱۰۱ و ۱۰۶ ۱۰۸ . «حلیه الأولیاء» ۴/۳۳۳ .

هم پایان پذیرد.

بنابراین تنها مصداق احادیث یاد شده «ائمه اثناعشر شیعه» می باشند که طبق نقل تاریخ و اعتراف بسیاری از علماء و محققین اهل سنت(۱) و عقیده شیعه، امام و خلیفه دوازدهم حضرت مهدی «عج» عمر مبارکش از نیمه دوم قرن سوم هجری تاکنون (۱۴۲۳ه ق) به درازا کشیده و همچنان ادامه خواهد داشت تا به امر الهی ظهور فرماید و از آن پس قیام ساعت تحقق یابد.

خوشبختانه با برچیده شدن بساط خلافت خلفای اموی وعباسی و حتی نابودی آنها از صحنه روزگار (در نیمه قرن هفتم هجری) و بقاء امت اسلامی تاکنون (که وارد دهه سوّم قرن پانزدهم هجری شده ایم) معلوم شد آن ها، همه خلفای دروغین بودند، نه امامانی که نشناختن آنان مایه مرگ جاهلی باشد، و بدین ترتیب ، تنها ائمه اثناعشر مورد اعتقاد شیعه ، از جمله حضرت مهدی (که زنده و غائب از انظار و منتظر اذن الهی برای ظهور و قیام است) مشمول این روایت و مصداق حقیقی آن بوده و خواهند بود ، و دیگر هیچکس.

ص: ۲۱۹

۱- ۱ جهت آگاهی بر متن اعتراف بیش از یکصد نفر از علماء و تاریخ نگاران اهل تسنن بر ولادت حضرت مهدی «عج» در سال ۲۵۶ هجری و به درازا کشیده شدن عمر مبارکش تاکنون ، رجوع شود به «مهدی منتظر در نهج البلاغه»تالیف نگارنده این کتاب ص ۳۳ تا ۳۹ و دیگر مصادر مربوطه امثال منتخب الاثر آیت اللّه صافی گلپایگانی.

خلفاء و ائمه اثناعشر در نظر اهل سنت

اکنون که رشته بحث وبررسی پیرامون خلفاء و ائمه اثناعشر بدین جا رسید توجه خوانندگان به ویژه فضلا و محققین را نخست به آراء و نظریه های اهل تسنن پیرامون مصداق این احادیث جلب و سپس می پردازیم به شرح چگونگی انطباق آنها با نظریه شیعه ودلائل مربوط به آن.

۱ ابن عربی گوید: مابعداز پیامبر به بررسی دوازده نفر امیر پرداختیم ، پس این عده را یافتیم که دست اندرکار حکومت بودند: ابوبکر، عمر، عثمان، علی، حسن، معاویه، یزید، معاویه بن یزید، مروان، عبدالملک، مروان بن محمدبن مروان وسفّاح.

آن گاه بیست و هفت خلیفه عباسی را تا آخر عصر خود نام برده و نویسد: اگر ما دوازده نفر را به حسب صورت شماره کنیم، به سلیمان منتهی می شود، و اگر نظر به جهات معنوی ، آنها را ردیف نمائیم، پنج نفر آنان خلفای اربعه و عمر بن عبدالعزیز بوده ، و من دیگر معنائی برای این حدیث سراغ ندارم.(۱)

۲ قاضی عیاض در پاسخ اینکه بیش از این عده (اثناعشر) متصدی امر خلافت شدند گوید: این اعتراض باطل است زیرا پیامبر نگفته است متصدی نمی شوند مگر دوازده نفر، و عبارتی که فرموده مانع از خلافت زیاده براین عده

۱- ۱ «عارضه الاحوذی» شرح سنن ترمذی ۹/۶۸ ۶۹.

نخواهد بود.(۱)

۳ نیز گوید: از این عده (دوازده نفر) چهار نفر خلفای اربعه بودند ، و ناگزیر قبل از قیامت تمام این عده بر سر کار آیند.(۲)

۴ و ابن حجر عسقلانی در این زمینه نویسد: گفته شده است: مراد از حدیث «اثناعشر» وجود دوازده خلیفه در سراسر دوران اسلام است تا قیامت، هر چند عصر و زمان آنها بهم پیوسته نباشد!.(۳)

۵ و سیوطی وابن حجر نوشته اند: ازدوازده نفر خلفاء وائمه این افراد پیدا شدند: خلفای اربعه، حسن، معاویه، ابن زبیر(۴)، عمر بن عبدالعزیز، که هشت نفر بوده اند ، و بطور احتمال مهدی عباسی هم به آنها ضمیمه می شود ، چه او در عباسی ها همانند عمربن عبدالعزیز در اموی هابود، نیز ظاهر عباسی هم به خاطر عدل مَنِشی او اضافه می گردد ، و باقی می ماند دو نفر «مُنتظَر» که یکی از آن دو مهدی باشد ، چون او از اهل بیت است.(۵) و بدین ترتیب در برابر یک امام منتظر مورد اتفاق شیعه و سنی، به عقیده سیوطی و ابن حجر دو امام منتظر مطرح خواهند بود.!!

۶ نیز قاضی عیاض گوید: شاید مراد از « اثنا عشرخلیفه » کسانی باشند که در ایام عزّت خلافت و نیرومندی اسلام و استقامت امور آن مسلمانان بر

۱- ۱ «شرح نووی» بر صحیح مسلم ۱۲ /۲۰۱ ۲۰۲. «تاریخ الخلفاء» ص ۱۲.

۲- ۲ «فتح الباری» ۱۶/۳۴۱.

۳- ۳ «فتح الباری» ۱۶/۳۳۹ و ۳۴۱ و در چ بهیه ۳/ ۱۸۰ و ۱۸۲ .

۴- ۴ جهت آگاهی بر شرح حال ابن زبیر رجوع شود به آخر بخش اول کتاب.

۵- ۵ «تاریخ الخلفاء» سیوطی ص ۱۲ . «صواعق المحرقه» فصل سوم ص ۱۲ .

خلافتش گردهمائی کردند ، تا هنگامی که امر بنی امیه به اضطراب گرائید...(۱)

۷ وابن جوزی گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در حدیث اثنا عشر بدانچه بعد از خود و اصحابش به وقوع می پیوسته اشاره کرده ، و حکم اصحابش مرتبط به حکم خود آن حضرت است، پس از ولایات و حکومت های واقع بعد از ایشان پیش گوئی فرموده ، و چنان است که با این حدیث اشاره کرده است به تعداد خلفا (اثناعشر) از تیره اموی.

و گویا مراد از کلمه « لایزال الدین » موضوع ولایت باشد که با روی کار آمدن دوازده خلیفه (اموی) ادامه خواهد داشت...

و نخستین خلیفه اموی یزید بن معاویه بود و آخرینشان مروان حمار و تعداد آنها سیزده نفر باشد، و عثمان و معاویه و ابن زبیر هم به خاطر صحابی بودن به حساب نیامده، و چون مروان حکم را به دلیل اختلاف در صحابی بودنش یا به دلیل آنکه بعد از تجمع مردم بر عبداللّه بن زبیر بر سر کار آمد از این عده ساقط کنیم عدد اثناعشر به صحت پیوندد...

سپس ابن جوزی گوید: من بررسی پیرامون این حدیث را به درازا کشاندم و از مظانّش پیگیری و از آن پرس و جو نمودم ، و بالاخره به مقصود از آن دست نیافتم.(۲)

۸ ائمه اثنا عشر هنوز خلق نشده و پس از ظهور مهدی منتظر و در گذشت

ص :۲۲۲

۱- ۱ «شرح صحیح مسلم» نووی ۱۲/ ۲۰۲ به نحو اشاره. «فتح الباری» ابن حجر عسقلانی ۱۶/۳۳۸. «صواعق المحرقه» ص ۱۲ . «تاریخ الخلفاء» ص ۱۰ .

۲- ۲ «کشف المشکل» به نقل فتح الباری ۱۳/ ۱۸۱ به بعد چ بهیه ۱۶/۳۴۰ چ دیگر و اضواء علی السنه المحمدیه ص ۲۳۵ .

او به وجود آیند.(۱)

۹ ابن حجر (با توجه به نظریه هائی که علی را خلیفه چهارم و چهارمین امام از ائمه اثناعشر می داند) در توضیح کلام قاضی عیاض گوید:

علی چند صباحی بیش خلیفه نبود و با پیشامد (داستان خائنانه وتحمیلی) حَکَمَین بر اثر جنگ صفین وی از کار خلافت برکنار و معاویه خلیفه رسمی و شرعی پیامبر وامام زمان امت شد. نیز براثر صلح امام حسن با معاویه باز امام حسن برکنار و معاویه خلیفه مطلق و قانونی گردید. امام حسین هم با بودن یزید کارش به جائی نرسید بلکه کشته شد و به دنبال آن بقیه افراد بنی امیه عدد اثناعشر را تحقق بخشیدند.(۲)

۱۰ و شیخ عبد اللّه عامر شبراوی نویسد: نخستین امام از ائمه اثناعشر، امام حسین بود و بعدًا زیدبن حسن بن علی بن ابی طالب و سوم برادرش حسن بن حسن بن علی چهارم زین العابدین... تا آخر ائمه اثنا عشر شیعه.

وآن گاه اضافه می کند: مقصود از مهدی آخر الزمان غیر از حجه بن الحسن العسکری متولد ۲۵۵ هجری است...(۳)

اکنون این سؤال مطرح است که این نظریه از چه منبع حدیثی یا کلامی سنی یا شیعه سرچشمه گرفته؟ اما هر چه هست بهترین دلیل است بر بی خبری امثال شبراوی یک عالم معروف سنی از منابع و متون حدیثی، تاریخی و کلامی.

۱۱ وگروهی از مفسرین حدیث اثنا عشر گفته اند:

گمان می رود پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دراین حدیث از اعاجیبی فتنه انگیز بعد از خود

۱- ۱ «صواعق المحرقه» فصل سوم از باب اول ص ۱۲ به نقل ازبعض محدثین .

۲- ۲ «فتح الباری» ۱۶/۳۴۱ به نقل از ابن جوزی . «صواغق المحرقه» ص ۱۲.

۳- ۳ «الاتحاف بحب الاشراف» ص ۱۳۰ ۱۳۲ ، ۱۳۵ ، ۱۷۹ .

خبر داده ، که مردم با گرایش به دوازده نفر خلیفه معاصر و همزمان به افتراق و جدائی افتند...

آن گاه گفته اند: این قضیه درقرن پنجم به وقوع پیوست که در اندلس به تنهائی شش نفر همزمان به عنوان خلیفه خودنمائی می کردند ، و با اضافه زمامدار مصر و خلیفه عباسی در بغداد بدان شش نفر و آن ها را به دیگر کسانی که در اقطار زمین از علویها و خوارج مدعی خلافت بودند ، عدد دوازده همزمان تحقق یافت(۱)

این قبیل اقوال و نظریه های دیگر ارائه شده ، مجموعا بیانگر آن است که حدیث آوران و حدیث شناسان معروف و درجه اول اهل تسنن براثر نادیده انگاشتن احادیثی که مشتمل بر اسامی این دوازده خلیفه است، و بی اعتنائی به مقام امامت ائمه معصومین اهل بیت علیهم السلام و هم پشت کردن به تمام ضوابط و معیارهای اسلامی در جهت هدف اصلی از خلافت و رهبری اسلام ومسلمانان در توضیح احادیث اثنا عشر به بن بست رسیده و دچار سر درگمی و فرو رفتگی در منجلاب تعصب شده اند.

و متأسفانه یا خوشبختانه تا هم اکنون که قرن چهاردهم از تاریخ صدور این احادیث را پشت سر می نهیم ، علمای سنی با همه کرّ و فرّ وزد و بندی که در توجیه این گونه احادیث و موجّه جلوه دادن روش خلفا از خود نشان داده اند، نتوانسته اند توضیح منطقی برای احادیث مورد بحث و مصداق قابل قبولی برای خلفای اثنا عشر ارائه دهند، تا هم خود در عقیده به متصدیان امر از یک پشتوانه

۱- ۱ «فتح الباری» ۱۶/۳۳۹. «شرح نووی» بر صحیح مسلم ۱۲/۲۰۲ . «تاریخ الخلفاء» سیوطی ص ۱۲ «معالم المدرستین» ۱/۳۳۹ .۳۴۰

حدیثی مورد نقل و قبول خودشان برخوردار شوند ، و هم شیعه دست از احتجاج به احادیث خود آنها علیه آنان بردارد.

و جالب آنکه براساس نقل تاریخی بعضی از علما و مورخین، مبنی بر نفی قریشی بودن بنی امیه (واینکه امیه غلام رومی و مملوک عبد شمس بود وبراساس رسم جاهلی چون عبد شمس فرزندی از خود نداشت ، امیه را پسر خود خواند ، پس امر بر بسیاری مشتبه گردید وبه غلط امیه فرزند رسمی عبد شمس به حساب آمد(۱)) تحت هیچ عنوانی نمی توان بنی امیه را مشمول احادیث «إثنا عشر خلیفه کلّهم من قریش» دانست و ناگزیر باید برای مصادیق حدیث به سراغ دیگران رفت ، و اکنون می رویم به سراغ دیگر احادیث وارده درباره امامان.

۱- ۱ «کامل بهائی» ۱/۲۶۹ به نقل از البدیع محمد بن عبدالرحمن اصفهانی .

خلاصه شدن احادیث «الأئمه من قریش» در شاخه بنی هاشم

علامه محدث سید علی بن شهاب همدانی به واسطه عبدالملک بن عمیر ، از جابربن سمره نقل روایت می کند که گفت: به همراه پدرم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودم، پس شنیدم می فرمود:

«بعدی إثنا عشر خلیفه ثمّ أخفی صوته، فقلت لأبی: ما الّذی أخفی صوته ؟ قال: «قال کلّهم من بنی هاشم.»

بعداز من دوازده نفر خلیفه باشند. پس صدای خودرا مخفی وآهسته کرد، من به پدرم گفتم: با آهسته کردن صدای خود چه گفت؟ پدرم گفت: «فرمود: همه آنها (یعنی دوازده نفر خلیفه) از بنی هاشم خواهند بود».

سپس علامه همدانی می نویسد: از سمّاک بن حرب (همانند عبد الملک بن عمیر که از جابر روایت نمود) مثل این حدیث نقل شده که او هم آن را از جابر بن سمره آورده است.(۱)

و این نکته در خور دقت است که کلمه « أخفی صوته » تنها در مورد بنی هاشم مناسب بود ، که به خاطر پیش گیری از شرّ دیگر قبائل نسبت به آنها با احتیاط وبطور مخفی و آهسته گوئی کلمه «کلّهم من بنی هاشم» را ادا فرماید.

۱- ۱ «موده القربی» موده دهم . «ینابیع الموده» قندوزی: ص ۳۰۸ و ص ۵۳۳ باب ۷۷.

و اما آنچه دربعضی روایات «کلّهم من قریش» کلمؤ «أخفی صوته» آمده مناسبتی نداشته و وحشتی هم از غیر قریش در برابر قریش نبوده تا مخفیانه بگوید: «کلّهم من قریش» و بدون شک کلمه «کلّهم من قریش» یا تحریف کلمه «کلّهم من بنی هاشم» است ، که همانند دیگر احادیث وارده در زمینه خلافت تحریف شده است، یا مقصود از آن خلفای بنی هاشم و عترت پیامبراند ، نه دیگر خاندانهای قریش ، و این روایت با روایاتی که در آن ها « کلّهم من بین هاشم» است تفسیر شده است.

وامام امیر موءمنان علیه السلام می فرماید:

«إنّ الأئمه من قریش غُرِسوا فی هذا البطن من هاشم، لاتصلح علی سواهم و لا تصلح الولاه من غیرهم »(۱)

امامان و پیشوایان از قریش درخت وجودشان در سرزمین وجود این تیره از بنی هاشم کشت شده، و این مقام در خور صلاحیت دیگران نیست و دیگران شایستگی این مقام را ندارند.

وابن ابی الحدید پیرامون این فراز از سخن امام گفته است:

اگر بگوئی: تو این کتاب را براساس قواعد و اصول معتزله شرح نموده ای و نظرت درباره این سخن امام چیست که تصریح می کند به اینکه: امامت جز درخصوص بنی هاشم از قریش نمی تواند تحقق یابد. و این مطلب با اصول مذهب معتزله اعم از متقدمین یا متأخرین آنان سازگار نیست؟.

پاسخ می دهیم که: این موضوع مشکلی است و من خود در آن تأمل دارم ، و اگر چنین سخنی از علی به صحت پیوسته باشد ، من نیز به آن قائل و معترف می باشم، چون نزد من ثابت است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم درباره علی علیه السلام فرموده:

«إنّه مع الحقّ وانّ الحقّ یدور معه حیث دار»

۱- ۱ «نهج البلاغه» خطبه ۱۴۴ به ترتیب صبحی .

علی باحق است وبهرسو بگردد حق بهمراه او می گردد...(۱)

و موءید این سخن حدیث مسلم است که قبلا بدان اشاره شد، و در بخش کتاب «الفضائل» با ذکر سند روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«إنّ اللّه اصطفی کنانه من إسماعیل و اصطفی قریشاً من کنانه و اصطفی من قریش بنی هاشم و اصطفانی من بنی هاشم »(۲)

خداوند کنانه را از نسل اسماعیل برگزید و قریش را ازکنانه وبنی هاشم رااز قریش و مرا(که پیامبر خاتم اوهستم) از بنی هاشم.

نیز حدیث طبرانی و دیگران از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم :

«انّ اللّه اختار من بنی آدم العرب، و اختار من العرب مضر، ومن المضر قریشاً، ومن قریش بنی هاشم، واختارنی من بنی هاشم»(۳)

خداوند اختیار فرمود از بنی آدم «عرب» را واز عرب «مضر» را واز مضر «قریش» را واز قریش «بنی هاشم» را واختیار کرد از بنی هاشم مرا.

و علامه شیخ سلیمان قندوزی به نقل از بعض محققین شرحی در تحقیق از مراد و مصداق احادیث اثناعشر آورده که بطور خلاصه گوید: مراد پیامبر از احادیث «اثنا عشر» که از طرق فراوان اشتهار یافته ائمه اثناعشر از اهل بیت و عترت خود آن حضرت اند.

و ممکن نیست آن را حمل بر خلفای از صحابه نمود، چه آنها عددشان کمتر از اثناعشر است.

و نه حمل بر بنی امیه، زیرا عدد ایشان زیاده بر «اثنا عشر» بوده ، و نیز به

۱- ۱ «شرح نهج البلاغه» ۹/۸۷ .

۲- ۲ «صحیح مسلم » ج ۲.

۳- ۳ «مستدرک حاکم» ۴/۷۳ . «کنزالعمال» ۱۲/۴۳، ۴۵ به روایت از بیهقی ،ابن عدی حکیم ، طبرانی این عساکر .

خاطر ظلم فاحش آنها جز عمر بن عبد العزیز، و در مرحله سوم به خاطر نبودن آنان از تیره بنی هاشم، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در روایتی که عبد الملک از جابر آورده فرمود: کلّهم من بنی هاشم همه اثنا عشر از شاخه بنی هاشم باشند .

و اخفا و آهسته گوئی پیامبر کلمه «کلّهم من بنی هاشم» را درپاسخ کسی که سؤال کرد: ائمه اثنا عشر چه کسانی اند مرجّح این نظریه است.

و حمل آن بر بنی عباس به خاطر افزونی عدد آنها بر عدد «اثنا عشر» و نیز به خاطر کمی رعایت آنها آیه شریفه «قل لا أسئلکم علیه أجرا إلّا المودّه فی القربی » و حدیث «کساء» را ، نا ممکن و غیر عملی است.

پس ناگزیر حمل می شود بر «ائمه اثنا عشر» از خاندان پیامبر و عترت او که همیشه اعلم اهل زمان خود و اجلّ و اورع و اتقی و اعلای در نسب و افضل از حیث حسب و شئون اجتماعی، وگرامی ترین خاندان ها درپیشگاه خدا بوده اند و علوم آنها به وراثت خدا داد از ناحیه پدران شان تا برسد به جدشان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حاصل گردیده، و این چنین اهل علم و تحقیق و اهل کشف و تحقیق آنها را شناخته اند.

آن گاه علامه قندوزی خود گوید: و موءید و هم گواه و مرجّح این نظریه که مراد پیامبر از «اثنا عشر» همان ائمه اثنا عشر از اهل بیتش بوده اند ، حدیث «ثَقَلَیْن» و دیگر احادیث فراوانی است که در این کتاب و دیگر کتابها ذکر شده.

و اما فرموده آن جضرت: «کلّهم تجتمع علیه الاُمّه» در روایت جابر بن سمره (بشماره ۲۱) پس مراد و مقصود او این باشد که: به هنگام ظهور قائمشان حضرت مهدی «رضی اللّه عنه» امت همه هماهنگ براقرار به مقام امامت آنان خواهند شد.(۱)

ص :۲۲۹

۱- ۱ «ینابیع الموده» باب ۷۷ ص ۵۳۵ .

اولین و آخرین خلیفه پیامبر

حافظ ابراهیم حموینی و دیگر حدیث آوران با ذکر سند از عبداللّه بن عباس روایت کرده :

« إن أولیائی و أوصیائی و حجج اللّه علی الخلق بعدی إثنا عشر، أوّلهم أخی و آخرهم ولدی.

قیل: یا رسول اللّه من أخوک؟

قال: علیّ بن ابیطالب.

قیل: فمن ولدک؟

قال: المهدیّ الّذی یملأها قسطاً و عدلاً کما ملئت جورا وظلماً...»(۱)

خلفاء و اوصیاء من و حجت های خدا بر خلق بعد از من دوازده نفر خواهند بود، نخستین آنان برادرم می باشد و آخرین آنان فرزندم.

سؤال شد: یا رسول اللّه برادر شما کیست؟

فرمود: علی بن ابیطالب.

سؤال شد: فرزند شما کیست؟

فرمود: مهدی، همان کسی که دنیا را از عدل و داد پر نماید، همچنان که از جور ستم پرشده باشد .

ص : ۲۳۰

---

۱ - ۱ «فرائد السمطین» ۲ /۳۱۲ شماره ۵۶۲. «روضه الاحباب» عطاء للّه بن فضل شیرازی معروف به جمال الدین محدث ، (عبقات بخش ثقلین ۳/۲۳۷). «ینابیع الموده» قندوزی آغاز باب ۷۸ ص ۵۳۶.

و بـا توجه با کلمه خلفاء و معرفی و نام بردن از علی علیه السـلام به عنوان نخستین خلیفه و از حضـرت مهـدی به عنوان آخرین خلیفه از خلفای اثنا عشـر ، شـکی نخواهد بود که این حدیث و همانند آن ، بیانگر واقعی و بی چون و چرای احادیث «اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش» است.

احادیث وارده مبنی بر اینکه ائمه از فرزندان پیامبرند

۱ حافظ ابو منصورشهردار دیلمی با ذکر سند از ابو سعید خدری روایت کرده است : پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم پس از نماز اول (یعنی نماز صبح یا ظهر) صورت مبارکش را به سمت مردم کرد و فرمود:

« یا معاشـر أصـحابی: إنّ مثل أهل بیتی فیکم مثل سـفینه نوح و باب حطه بنی إسـرائیل، فتمسکوابأهل بیتی، الأئمه الرّاشدین من ذریتی فإنّکم لن تضلوا أبدًا.

فقیل: یا رسول اللّه کم الأئمه بعدک؟

قال: إثنا عشر من أهل بیتی ، أو قال: من عترتی »(۱)

ای گروه صـحابه من، بـدون شـک مثل اهل بیت من درمیان شـما مثل کشتی نوح است وباب حطه بنی اسـرائیل، پس تمسـک جوئید بعد از من به اهل بیت من ، ائمه راشدین از ذریه ام ، که هیچگاه گمراه نخواهید شد.

پس گفته شد : یا رسول اللّه تعداد امامان بعد شما از چه قرار است؟

فرمود : دوازده نفر از اهل بیتم یا فرمود : از عترتم.

۲ و علامه محدث همدانی ازعلی علیه السلام نقل نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«الأئمه من ولدی، فمن أطاعهم فقد أطاع اللّه، و من عصاهم فقد عصی اللّه، هم العروه الوثقی والوسیله إلی اللّه جل و علا »(۲)

امامان از فرزندان من هستند پس کسی که اطاعت آنان کند محققا اطاعت

ص :۲۳۱

۱– ۱ «مسند الفردوس» به نقل ثقلین عبقات ص ۹۸۰ چ اصفهان .

۲– ۲ «موده القربی» پایان موده دهم، ینابیع الموده باب ۷۷ ص ۵۳۴ .

خدا نموده، وکسی که نافرمانی آنان کند نافرمانی خدا نموده، هم ایشان رشته محکم ووسیله ای بسوی خداوند جلیل هستند.

۳ حافظ طبرانی ودیگر حفاظ حدیث واعلام اهل تسنن به روایت از ابن عباس آورده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«من سره أن یحیی حیاتی ویموت مماتی ویسکن جنه عدن الّتی غرسها ربّی، فلیوال علیّاً من بعدی ولیوال ولیه، ولیقتد بالائمه [باهل بیتی خ[من بعدی، فإنّهم عترتی، خلقوا من طینتی و رزقوا فهماً و علماً، [فهمی وعلمی] ویل للمکذبین بفضلهم من اُمتی، القاطعین فیهم صلتی، لاأنالهم اللّه شفاعتی»(۱)

۱- ۱ «معجم کبیر» طبرانی ۵/۲۲۰ ودرموضع دیگر ازمعجم باکمی اختلاف درلفظ به نقل کنزالعمال ۱۱/۶۱۱ شماره ۳۲۹۵۹ . نیز ذیل المذیل تاریخ ابن جریر طبری به نقل منتخب ذیل المذیل نیز از طبری ، چ ضمن ذیول تاریخ تاریخ طبری ص ۵۸۹ با اختلاف در بعضی کلمات. «مستدرک حاکم» نیشابوری ۳/۱۲۸ . «حلیه الأولیاء» ابونعیم ۱ / ۸۶ و ۴/۱۷۴ با اسناد متعدد ومختلف، ودر منقبه المطهرین مخطوط به نقل عبقات الانوار مجلد ثقلین ص ۱۱۵۳ . «مناقب خوارزمی» فصل ششم ص ۳۴ . «تاریخ دمشق» ابن عساکر بخش امام علی... ۲/۹۵ شماره ۵۹۹ . «التدوین فی تاریخ قزوین» رافعی ۲/۳۸۵ . «تاریخ بغداد» خطیب بغدادی ۴/۴۱۰ . «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ۹/۱۶۸ و ۱۷۰، به نقل از احمد حنبل وابونعیم. «کفایه الطالب» باب ۵۶ ص ۲۱۴ چ حیدریه. «فرائد السمطین» ۱/۵۳ . «میزان الاعتدال» ذهبی ۱/۱۵۱ . «مجمع الزوائد» نورالدین هیثمی ۹/۱۰۸ به نقل از طبرانی . «توضیح الدلائل» شهاب الدین احمد شافعی شیرازی ص ۱۹۰ مخطوط . «اصابه» ابن حجر عسقلانی ذیل معرفی زیاد بن مطرف ۱/۵۴۱ چ مصر . «لسان المیزان» ۲/۳۴ . «جامع الاحادیث» سیوطی، بشرح کنزالعمال . «کنزالعمال» متقی هندی ۱۱/۶۱۱ به نقل از معجم طبرانی ومستدرک حاکم وفضائل الصحابه ابونعیم وبه لفظ دیگر به نقل از مطیر وباوردی وابن جریر طبری (طبق نقل چ هند قدیم ۶/۲۱۷) وابن شاهین وابن منده ۱۲/۱۰۳ به نقل از طبرانی ورافعی ومنتخب کنزالعمال حاشیه مسند احمد ۵/۳۲ و ۹۴ به شرح کنزالعمال. «مناقب المرتضویه» محمد صالح کشفی ص ۹۸ چ بمبئی. «الکواکب الدّریه» عبدالروءف مناوی ۱/۴۴ «تحقیق الاشاره الی تعمیم الاشاره» و «رجال مشکوه» هردو از عبدالحق دهلوی به نقل عبقات الانوار، حدیث ثقلین ۱۱۵۳ «مفتاح النجا» بدخشانی ص ۵۹ مخطوط به روایت از طبرانی، حاکم، وفضائل الصحابه ابی نعیم واین منده وباوردی وابن شاهین «ینابیع الموده» سلیمان قندوزی باب ۴۳ ص ۱۴۹ به نقل ازابونعیم وحموینی ودر ص ۱۵۰ از خوارزمی به دوسند وباب ۵۹ ص ۳۷۷ به نقل از شرح ابن ابی الحدید چ حیدریه و ص ۱۲۷ و ۳۱۳ چ اسلامبول. «اهل البیت» توفیق ابوعلم مصری بخش امام علی بن ابی طالب ص ۶۷ چ قاهره.

کسی که دوست دارد زندگانیش همانند زندگانی من و مردنش همانند مردن من باشد ودر بهشت جاودانی، که نهال آن را خداوند به دست قدرتش نشانده، مسکن گزیند، باید بعد از من تن به پیروی علی دهد و دوستی علی ودوستانش راپیشه کند، و به امامان پس از من (به اهل بیت من) اقتدا نماید، که ایشان عترت من و آفریده شده از طینت و سرشت من اند ، و از سرچشمه زلال فهم وعلم سیراب وبهره مند گشته اند.

وای بر گروهی از اُمت من که فضائلشان را تکذیب نمایند، و رشته پیوند من و آنان را قطع کنند، خداوند شفاعت مرا شامل حالشان نفرماید.

این روایت بیانگر اموری است که به خاطر اختصار به چند امر آن اشاره می کنیم.

اوّل: وجوب اقتدا به علی و فرزندان معصومش.

و این در حالی است که مورد بی چون و چرا و قدر مسلم اقتداء عینی تنها

ص :۲۳۳

نسبت به امام معصوم و واجد شرائط است وبس.

دوّم : ناميدن آنهارا به «ائمه» و تعبير از آنان بدين كلمه، صريح ترين وگوياترين تعبير از امامت عامه و خلافت بر امت مى باشد، و با توجه به ديگر تعبيرات و ذكر شئونى كه (از قبيل عترت بودن وخلق شدن از سرشت پيامبر و سير و سيراب گرديدن از چشمه زلال فهم و علم) براى آنها به عمل آمده نمى توان مقصود از آن را هرگونه امام و پيشوائى همانند امام جماعت و امير الحاج و امراء بلاد و سردارهاى نيروهاى جنگى و يا فقهاو رهبران فقهى دانست.

آرى بدون شك چنين امامان و رهبرانى مستثناى از بحث و به دور از مقام امامت به معناى خلافت درامر نبوت ورهبرى عموم امت هستند.

سوّم: تعبير به «خلقوا من فاضل طينتى» دليل بر ارتباط تام و وابستگى و همانندى و مماثلت آنها با پيامبر خدا باشد ، كه مقتضى و مستلزم جانشينى پيامبر است ، و چون مقام نبوت به آن حضرت پايان يافت ، پس آنان قائم مقام پيامبر در امر امامت و بالاخره خلفاى بلا فصل و واجد شرايط آن حضرت بر امت اند نه غير ايشان.

چهارم: تعبير به «رزقوا فهماً و علماً» يا «رزقوا فهمى وعلمى» شاهد و بيان گر استحقاق و شايستگى آنها نسبت به مقام امامت و رهبرى مطلقه است كه خداوند آنها را به فهم و علم برترى داده ، و ذى حقّ ترين و سزاوارترين كس در جانشينى پيامبر و تصدّى منصب امامت بوده و هستند، در حالى كه ديگران و اشغال كنندگان منصب اختصاصى آن ها ، فاقد چنين پشتوانه ارزنده اى بوده و به همين دليل هيچ گاه صلاحيت منصب رهبرى و امامت را نداشته اند.

نكته قابل توجه آنكه شيعه به استناد اين گونه روايات و بر اساس انواع مايه هاى برترى و حق تقدّمى كه در على و فرزندان او بوده و هست و اهل تسنن خود در مصادر معتبرشان آورده اند آنها را امامان بر حق و مقدم بر ديگران دانسته ومى داند.

ص :۲۳۴

امـا اهل تسـنن به دلیل تصـدی زورمنـدانه دست انـدرکاران خلافت (ابوبکر ، عمر ، عثمان) آنهارا افضل و شایسـته تر از اهل بیت دانسته و حق تقدم در تصدّی خلافت را به آنها عطا می کنند.

پنجم: ایراد کلمه « فویل للمکذبین من اُمتی » به طور صـریح گویای این حقیقت است که تکذیب کنندگان قولی و عملی مقام امامت اهل بیت ، مستحق ویل(۱) و قطع رابطه با پیامبر و محرومیت از شفاعت آن حضرت بوده و خواهند بود.

ششم: باور کننـدگان مقام امامت ائمه اهل بیت و اقتـدا کننـدگان بـدانها ، حیات شان حیات پیامبر و مرگشان مرگ پیامبرگونه (وبا ایمان) و سرنوشت شان بهشت عدنی باشد که خداوند خود نهال درختانش را به ید قدرتش کشت نموده است.

ناگفته نماندکه جمله «القاطعین فیهم صلتی» اشاره به یکی ازچهار چیزاست:

۱ پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله وسـلم خلافت ائمه اطهار و رهبری امت خود را به نبوت خود وصل نمود و فرمود: بعد از من ایشان خلفا و امامان امت هسـتند. اما دست اندرکاران خلافت گفتند: نبوت و خلافت در یک خانه جمع نشوند ، و پیروان آنها گفتند : بیگانگان میان ایشان فاصله اند. پس قطع چنین پیوند و اتصالی (که سرنوشت امت را در طول قرنها در خطر انحراف و پیامدهای آن قرارداد) مورد نفرین و طلب عذاب برای متصدیان امر ، از طرف رسول خدا واقع شد.

۲ بنی امیه و بنی عباس می گفتند: علویین به ویژه ائمه معصومین را نباید از اولاد رسول قلمداد کرد ، چه ایشان از طرف مادر (فاطمه زهرا علیهاالسلام) منسوب به آن حضرت اند ، و اولاد دختر فرزند رسمی نیست، پس نفی فرزندی آنها از پیامبر محکوم به نفرین آن حضرت گردید.

۳ چون فاطمه زهرا علیهاالسلام ، امیرموءمنان ، حسنین، و دیگر امامان، و علویان

۱- ۱ «ویل» وادی پر حرارتی باشد در جهنم که اگر کوههای بزرگ درآن سـرازیر شود ، از شدت گرمی متلاشـی و به شـکل مایع درآید مجمع البحرین ذیل واژه «ویل».

همه مورد ظلم وتجاوز دست انـدرکاران خلافت وبنی امیه وبنی عباس واقع شدنـد و مقام رحمیّت بین پیامبر اکرم و عترتش را رعایت نکردند ، حضرت آن ها را مورد نفرین و طلب عذاب قرارداد.

۴ و بعیـد نیست که مقصود از این عبـارت همه کسـانی باشـند که به نحوی از انحـاء مرتکب نوعی از بی اعتنائی به حقوق اهل بیت علیهم السلام و قطع رحم و جدائی بین پیامبر اکرم و عترت او شدند ، و در این صورت نفرین حضرتش شامل حال هر سه دسته فوق خواهد شد.

احادیث وارده مبنی بر اینکه ائمه احدی عشر

از فرزندان امیرموءمنان علیه السلام می باشند

۱ خطیب خوارزمی باذکر سند از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت نمود که فرمود:

«من أحب أن یحیی حیاتی و یموت مماتی و یـدخل الجنه الّتی وعـدنی ربّی، فلیتول علیّ بن أبی طالب و ذریّته الطاهرین ، أئمّه الهدی و مصابیح الدجّی من بعده فإنّهم لن یخرجوکم من باب الهدی إلی باب الضلاله»(۱)

کسـی کـه دوسـت دارد زنـدگی کنـد هماننـد زنـدگی من وبمیرد همچـون مردن من ، وداخـل گردد بهشت آن چنـانی را که پروردگار من به من وعـده داده ، پس بایـد دوستی و پیروی علی بن ابیطالب وذ ریه طاهرین او امامان رهنمون کننـده به حق و چراغهای ظلمت وتاریکی بعد از او را بر عهده

---

۱ – ۱ «منـاقب» فصل ۶ ص ۳۴. «ینـابیع الموده» باب ۴۳ ص ۱۲۷ چ اسـلامبول و ص ۱۵۰ چ حیـدریه و نیز ص ۱۵۱ با روایت دیگری بهمین مضمون از خوارزمی. «مناقب المرتضویه» ص ۹۸ بنقل ملحقات احقاق ۵/۱۰۴ . «اهل البیت» توفیق ابوعلم مصری ص ۴۲۹. جهت آگاهی بر بیش از بیست مصدر حدیثی دیگر مراجعه شود به ذیل عنوان مرگ جاهلی یا مرگ پیامبر گونه در بخش ۴ این کتاب.

گیرد ، چه آنها شمارا از دروازه هدایت به دروازه گمراهی نبرند.

۲ علامه قندوزی با ذکر سند از امیرموءمنان علیه السلام روایت می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«... یا علیّ أنا و أنت و الأئمّه من ولدک سادات فی الدنیا و ملوک فی الآخره...»(۱)

ای علی من وتو وامامان از فرزندان تو سادات وآقایان در دنیا باشیم وملوک وپادشاهان در آخرت.

۳ حافظ ابراهیم حموینی روایتی از سعید بن جبیر، و او از ابن عباس آورده که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم علی را به ذکر مناقب متعددی مخاطب قرار داد آن گاه فرمود:

«... مثلک و مثل الأئمه من ولدک بعدی مثل سفینه نوح ، من رکب فیها نجی ومن تخلف عنها غرق»(۲)

یاعلی مثل تو وامامان از فرزندان تو بعداز من مَثَل کشتی نوح باشد، که هر که سوار برآن شد نجات یافت وهرکه تخلف نمود وسوار نشد غرق گردید.

۴ علامه محدث همدانی ازعلی علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«من أحبّ أن یرکب سفینه النجاه و یستمسک بالعروه الوثقی ویعتصم بحبل اللّه المتین، فلیوال علیّاً بعدی ولیوال عدوّه ولیأتم بالأئمّه الهداه من ولده، فإنّهم خلفائی و اوصیائی و حجج اللّه علی خلقه بعدی و سادات امّتی.»(۳)

کسی که دوست دارد سوار بر کشتی نجات شود وبه دست گیره محکم

ص: ۲۳۷

۱- ۱ ینابیع الموده باب ۴۱و ص ۱۴۵ چ حیدریه.
۲ - ۲ «فرائد السمطین» ۲/۲۴۳ . «ینابیع الموده» باب چهارم ص ۳۱، وباب چهل وچهارم ص ۱۵۴. «انتهاء الافهام» مولوی ابومحمد بصری ص ۲۰۶ به نقل ملحقات احقاق ۴/۴۸۲ .
۳- ۳ «موده القربی» موده دهم ص ۹۶ چ لاهور. «ینابیع الموده» ص ۲۵۴ و ۴۴۵ چ اسلامبول و ص ۳۰۸ و ۵۳۴ چ حیدریه.

چنگ زنـدوبه ریسـمان ناگسـستنی الهی دست آویز شود ، پس بایـد بعـد از من با علی پیونـد دوستی برقرار کنـد وبا دشـمنش دشـمنی ، وباید به ائمه هدی از فرزندانش اقتدا نماید که ایشان خلفای من واوصیاء من وحجتهای خدا بعد از من بر خلقش ، و سادات امت من باشند.

۵ علامـه فقیه ابن مغـازلی و دیگران بـا ذکر سـند از اعمش آورده انـد که در مجلس منصـور دوانیقی گفت : حـدیث نمود مرا صادق، گفت: حدیث نمود مرا باقر، گفت : حدیث نمود مرا سـجاد، گفت : حدیث نمود مرا شـهید (حسـین بن علی)، گفت : حـدیث نمود مرا تقیّ وصـیّ ، امیرمؤمنان علی بن ابی طالب ، گفت حـدیث نمود مرا رسول خـدا صـلی الله علیه و آله وسـلم ، فرمود:

الان جبرئیل به نزد من آمد وگفت:

«تختّموا بالعقیق فإنّه أول حجر شهد للّه بالوحدانیه ولی بالنبوّه ولعلیّ بالوصیّه و لولده بلإمامه و لشیعته بالجنّه...»(۱)

انگشتری وخاتم عقیق در دست کنید که اول سنگی که به یکتائی خداوبه پیامبری من وبه وصایت علی و فرزندانش وبه بهشتی بودن شیعیانش گواهی داد عقیق بود.

۶ علامه محـدث سـید علی همـدانی روایت می کنـد از علی علیه السـلام که فرمود: روزی من در خواب بودم پس پیامبر خـدا صلی الله علیه و آله وسلم داخل گردید و با پای خود مرا تکان داد و فرمود:

«قم یفدی بک أبی اُمی ، فإنّ جبرئیل أتانی فقال : بشّر هذا بأنّ اللّه تعالی جعل الائمّه من صلبه، وأنّ اللّه تعالی لیغفر له و لذریّته و لشیعته و

۱- ۱ «منـاقب علی بن ابی طالب» ص ۲۸۱. «مناقب خوارزمی» فصل ۱۹ ص ۲۳۴ با کمی اختلاف در لفظ و به نقل از سـلمان . «اربعین» ابن ابی فوارس ص ۱۴۹ حدیث ۳۹ بنقل ملحقات احقاق ۴/۸۸ .

لمحبیه، و أنّ من طعن علیه و بخس حقّه فهو فی النّار.»(۱)

برخیز پـدر و مادرم به فـدایت ، هم اکنون جبرئیل به نزد من آمد وگفت این (یعنی علی) را بشارت ده که خدای تعالی امامان را از صـلب وی قرارداده وبدون شک خداوند تعالی او وذریه اش وشـیعیان ودوستارانش همه را بیامرزد وکسی که بر او طغیان وسرکشی نماید وحقش را حبس نماید (بر او طعن زندو از اداء حقش بخل ورزد) پس در آتش خواهد بود.

۷ حموینی با ذکر سند روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«یا علیّ طوبی لمن أحبّک و صدّقک و الویل لمن أبغضک و کذّبک، محبّوک معروفون بین أهل السـماوات، و هم أهل الدین والورع والسـمت الحسن و التواضع، خاشعه أبصارهم، و جله قلوبهم، و قد عرفوا حقّ ولایتک، وألسنتهم ناطقه بفضلک وأعینهم سـاکبه دموعها تحنّناً علیک و علی الأئمّه من ولـدک ، عاملون بما أمرهم اللّه فی کتابه، و بما أمرتهم أنا و بما تأمرهم أنت و بما یـأمرهم اُولوا الأمر من الأئمّه من ولـدک بالقرآن و سـنّتی ، و هم متواصـلون متحابّون، وإنّ الملائکه لتصـلّی علیهم و تؤمن علی دعائهم و تستغفر للذنب منهم.»(۲)

بطور خلاصه این حدیث بیان گر حالات معنوی و صـفات اخلاقی شیعه علی است و گویا بودن زبان آنها به فضائلش و اشکبار بودن چشـمانشان از روی مهر و شـفقت نسبت به حضـرتش و امامـان از فرزنـدانش ، یـا از روی خوف و خشـیت الهی و عمل کنندگان به امر خدا در کتابش و امر پیامبر و امر علی و امر

ص :۲۳۹

۱- ۱ «موده القربی » موده دوّم: ص ۳۳ چاپ لاهور . «ینابیع الموده« ص ۲۴۴ چ اسلامبول و ۲۹۱ چ حیدریه . «انتهاء الأفهام» ابو محمد حسینی ص ۱۹ .

۲- ۲ «فرائد السمطین» ۱/۳۰۹ و به نقل ینابیع الموده باب ۴۴ ص۱۵۷ چ حیدریه و ص۱۳۳ چ اسلامبول .

اولوا الامر (که امامان از فرزندان او باشند) به کتاب خدا وسنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ...

۸ علامه سمهودی درتاریخ مدینه پیرامون برشمردن انواع خرماهای مدینه زیر عنوان: (نوع صیحانی) به روایت از ابراهیم بن محمود حموی از جابر رضی الله عنه نقل کرده که گفت :

در یکی از باغ های مدینه همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودم ، پس در حالتی که دستش در دست علی بود به درخت خرمائی برخوردیم که فریاد زد:

«هذا محمّد سید الانبیاء و هذا علیّ سیّد الاولیاء أبوالأئمه الطاهرین»

این محمّد آقای پیامبران است واین علی آقای اولیاء، پدر ائمه طاهرین.

پس به درخت خرمای دیگری برخوردیم که صیحه زد:

هذا محمّد رسول اللّه و هذا علی سیف اللّه

این محمد رسول خدا است و این علی شمشیر خدا.

در این موقع پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نظر به علی کرد و فرمود : ای علی این نخل را صیحانی نام گذار و از آن روز نوع خرمای آن درخت به نوع صیحانی خوانده شد چه دیگر درختها هم از آن نوع درخت به وجود آمد.(۱)

۹ علامه شهاب الدین سید علی همدانی نویسد : زید بن حارثه غلام آزاد شده پیامبر گفت شبی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای نخستین بار از انصار بیعت گرفت فرمود:

« أخذت علیکم بما أخذ اللّه علی النبیّین من قبل أن تحفظونی بما تحفظوا أنفسکم ، وتمنعونی فیما تمنعوا أنفسکم ، وتحفظوا علی بن

---

۱ – ۱ «وفاء الوفاء» باخبار دارالمصطفی ص ۷۳ . «فرائد السمطین» ۱/۱۳۷ شماره ۱۰۱ . «شرح جامع صغیر» سیوطی از علامه مناوی ص ۲۵۹ . «فتوحات الوهاب» شیخ سلیمان بن عمر عجیلی شافعی چ مصر ۶۲] ملحقات احقاق ۱۵/۴۲] «الدرر المکنونه فی النسبه الشریفه المصونه » شیخ ابو عبداله محمد المدنی المغربی الفاسی المالکی ص ۷ چ مطبعه فاسیه .

أبیطالب بما تحفظوا أنفسکم، فإنّه الصدیق الأکبر یزید اللّه به دینکم.

وإن اللّه أعطی موسی العصا ، وأعطی إبراهیم النّار المطفئه ، وعیسی الکلمات الّتی کان یُحیی بها الموتی ، وأعطانی هذا، ولکلّ نبیّ آیه وهذا آیه ربّی والأئمّه الطاهرون من ولده آیات ربیّ، لن تخلوا الأرض من (أهل) الإیمان ما بقی أحد من ذریته ، وعلیهم تقوم القیامه.»(۱)

همان گونه که خداوند قبلا با پیامبران پیمان بست من هم با شما پیمان می بندم که از من و علی همچون جان خودتان حفاظت و حمایت به عمل آورید و محققا او صدیق اکبر است...

و اگر خدا به موسی عصا بخشید ، و به ابراهیم خاموشی آتش ، وبه عیسی کلماتی که با آن مرده ها را زنده می کرد، به من هم (بااشاره به علی) این را بخشید و این آیت پروردگار من باشد ، و برای هر پیامبری آیت و نشانه ای است از جانب خدا، وائمه طاهرین از فرزندان او آیات الهی هستند ، زمین تا وقتی کسی از ذریه من در آن باقی است از (اهل) ایمان خالی نماند و با پایان یافتن دوران حیات ایشان قیامت برپا خواهد شد.

۱۰ علامه محدث قندوزی از ابوطفیل عامربن واثله آخرین کس که از صحابه درگذشت و او از علی نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«یا علیّ أنت وصیّی، حربک حربی وسلمک سلمی، وأنت الإمام أبو الأئمه الإحدی عشر، الّذین هم المطهّرون المعصومون ، و منهم المهدیّ الّذی یملأ الارض قسطا و عدلا فویل لمبغضیهم.

یا علیّ لو أنّ رجل أحبّک و أولادک فی اللّه، لحشره اللّه معک و مع أولادک ،

ص: ۲۴۱

۱- ۱ «موده القربی» موده دهم ص ۹۷ چ لاهور. «المناقب المرتضویه» ص ۱۳۰ چ بمبئی. «ینابیع الموده» ص ۳۰۸ چ حیدریه و ۲۵۸ چ اسلامبول.

وأنتم معی فی الدرجات العلی وأنت قسیم الجنّه والنّار.»(۱)

ای علی تو وصـی من هستی ، جنگ با تو جنگ با من است وسـلم وسازش با تو سـلم وسازش با من باشـد . تواما‌م ، وپدر ائمه یازده گانه ای که آنها همه پاك وپاکیزه و معصومنـد . واز ایشان است مهـدی که زمین را از عـدل و داد پر خواهـد کرد، پس وای بر دشمنان کینه توز آنها.

ای علی اگر مردی تـورا وفرزنـدانت را بخـاطر خـدا دوست دارد خداونـد اورا بـا تـو وفرزنـدانت محشور فرمایـد و شـما (تو و فرزندانت و دوسـتانت) با من در درجات عالیه بهشت خواهید بود ، وتو تقسـیم کننده بهشت و دوزخی (دوستانت را به بهشت داخل کنی و دشمنانت را به آتش).

احادیثی مبنی بر اینکه ائمه یازده گانه فرزندان فاطمه علیهاالسلام می باشد

پیامبر اکرم فرمود صلی الله علیه و آله وسلم:

۱ « فاطمه بهجه قلبی و أبناؤها ثمره فوءادی ، و بعلها نور بصـری، و الأئمّه من ولدها اُمناء ربّی و حبله ، المدود بینه و بین خلقه ، من اعتصم بهم نجا و من تخلّف عنهم هوی.»(۲)

فاطمه سـرور قلب من ، ودو پسرش میوه دل من ، وشوهرش نور دیدگان من ، وامامان از فرزندانش امنای پروردگار من ورشته کشیده وراه

ص :۲۴۲

۱- ۱ «ینابیع الموده» باب ۱۶ ص ۹۷ چ حیدریه و ص ۸۵ چ اسلامبول.

۲- ۲ « مناقب » زمخشـری: ۲۱۳ (احقاق ۱۳ /۷۹). « مقتل الحسین » خوارزمی: ۱/۵۹ فصل ۵. « فرائد السمطین » حموینی در ۲ /۶۶ بشماره ۳۹۰ . « بحرالمعارف » ابن حسـنویه موصـلی در ص ۱۰۶ مخطوط (احقاق ۱۳/۷۹). « ینابیع الموده » قنـدوزی باب ۱۵ ص ۹۳ چ نجـف وص ۸۲ چ اسـلامبول. « اربعیـن » أبی الفـوارس در ص ۱۴ مخطوط از جـابربن عبـداللّه (ملحقات احقاق ۴/۲۸۸).

گشوده بین خدا وخلقش هستند، کسی که بدانها چنگ زند نجات یابد وکسی که از آنها تخلف جوید کارش به تباهی انجامد .

۲ هنگامی که خدیجه به فاطمه باردار شد حضرتش از داخل شکم با مادرش سخن می گفت ... پس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«ابشری یا خدیجه، هذه بنت جعلها اللّه أم أحد عشر من خلفائی یخرجون بعدی و بعد أبیهم.»(۱)

بشارت باد تورا ای خدیجه ، این بچه (در شکم تو) دختری باشد که خداوند اورا مادر یازده نفر از خلفای من قرار داده و پس از من وپدرشان (علی بن ابیطالب) متصدی مقام خلافت خواهند شد .

جانشینان امیرمؤمنان؛ امام حسن، امام حسین و نه فرزند او می باشند

۱ صحابی جلیل القدر سلمان روایت نموده که وقتی در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وارد شدم دیدم حسین علیه السلام را بر روی زانوهای خود نشانیده ودر حالی که چشمانش را می بوسد ولب بر لبانش می گذارد می فرماید :

«إنّک سیّد ابن سیّد ، أبو الساده ، وأنت إمام إبن إمام ، أبو أئمه ، وأنت حجّه إبن حجّه أبو حجج تسعه من صلبک ، تاسعهم قائمهم.»(۲)

۱- ۱ شیخ عزالدین عبدالسلام شافعی در مدح الخلفاء الراشدین (ملحقات احقاق ۱۰/۱۲ به واسطه تجهیز الجیش حسن دهلوی). نیز عبقات الانوار بخش حدیث ثقلین ۳/۲۳۹ ۲۴۰ بدون کلمه احد عشر قریب به این مضمون را نقل کرده.

۲- ۲ «مقتل الحسین» ۱ /۱۴۶ . «موده القربی» موده دهم . «ینابیع الموده» پایان باب ۵۶ ص ۳۰۸ بخش موده القربی، وباب ۷۷ ص ۵۳۴ از سلیم بن قیس، وباب ۹۴ ص ۵۹۰ به نقل از مناقب خوازمی . «حبیب السیر» خواند میر ۲/۱۰۳ . «المناقب المرتضویه» ص ۱۲۹ . «منهاج السنه» ابن تیمیه ۴/۲۱۰ . «الامام جعفر الصادق» مستشار عبدالحلیم جندی پاورقی ص ۲۵۳ .

تو آقا فرزند آقا پدر آقایان هستی، وتو امام، فرزند امام، پدر امامان باشـی، و تو حجت فرزند حجت و پدر نه نفر حجت از تبار خود خواهی بود، که نهمین آنها قائم ایشان است.

و به نقـل مصادر زیر به جز مقتل الحسـین جمله «أخو الامام وأخو الحجّه» نیز ضـمیمه حـدیث است ، یعنی تو برادر امام و برادر حجت می باشی).

۲ حافظ حموینی با ذکر سند روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آورده مشتمل بر این جمله:

«...و هو إمام کلّ مسلم و أمیر کلّ موءمن بعدی ...

ثمّ قال صـلی الله علیه و آله وسـلم : والحسن والحسـین إماما اُمّتی بعد أبیهما وسـیّدا شباب أهل الجنّه واُمّهما سیّده نساء العالمین وأبوهما سیّد الوصیّین ، و من ولد الحسین تسعه أئمّه تاسعهم القائم من ولدی.»(۱)

۳ نیز حدیثی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده شامل این فراز:

«...ولکن أوصـیائی منهم أوّلهم اخی ووزیری ووارثی وخلیفتی فی اُمّتی وولیّ کـلّ موءمن بعـدی ، هو أولّهم ، ثمّ ابنی الحسن ، ثمّ ابنی الحسین ، ثمّ تسعه من ولد الحسین واحد بعد واحد ، حتّی یردوا علی الحوض...»(۲)

۴ نیز حموینی با ذکر سند روایت کرده است که ابن عباس گفت : شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید:

«أنا وعلیّ والحسن والحسین وتسعه من ولدالحسین، مطهرون

۱- ۱ «فرائد السمطین» ۱/۵۴ ۵۵ .

۲- ۲ «فرائد السمطین» ۱/۳۱۸ ضمن خطبه مناشده امیرموءمنان درشورای خلافت .

معصومون»(۱)

من و علی و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین پاکیزه گان ومعصومان هستیم.

بطور خلاصه در این سه حدیث (۲ تا ۴) امام امیرموءمنان و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین یکی پس از دیگری به عنوان امام های بعد از پیامبر و همگی پاک از آلودگی و معصوم از خطا و گناه معرفی گردیده، با این اضافه که نهمین فرزند حسین (حضرت مهدی) قائم و خلاصه برپا دارنده حکومت معرفی شده است.

۵ حافظ ابراهیم جوینی بطور مسند از ابن عباس حدیث مفصلی شامل تشرف نعثل یهودی به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده ، آن گاه می نویسد : نامبرده عرض کرد: به من خبر بده وصیت کیست ؟ چون هیچ پیامبری نبوده مگر آنکه برای او وصیی مقرر شده، و پیامبر ما موسی بن عمران، یوشع بن نون را به مقام وصایت معرفی کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

آری وصی وخلیفه بعد از من علی بن ابیطالب علیه السلام وپس از او دو نبیره ام حسن و پس از او حسین است که نه نفر ائمه ابرار از صلب او دارای مقام وصایت خواهند شد .

نعثل (که یک یهودی عادی نبود ودر صدد پیگیری از موضوع سرنوشت ساز وصایت وامامت بود) گفت: ای محمد اسامی آنهارا برای من بیان کن .

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

آری آن گاه که حسین درگذرد فرزندش علی امام و وصی او باشد، واو که در گذرد فرزندش محمّد، و او که در گذرد فرزندش جعفر و پس از او فرزندش موسی، و بعد از او فرزندش علی، و پس از او فرزندش محمد، و بعد از او فرزندش علی ، و از آن پس فرزندش حسن ، و سپس حجه بن

۱- ۱ فرائد السمطین ۲/۱۳ .

الحسن، پس این دوازده نفر امامان هم عدد نقباء بنی اسرائیل اند.(۱)

۶ نیز حافظ ابراهیم جوینی بـا ذکر سـند از ابو الطفیل از ابی جعفر علیه السـلام نقل روایت کرده که پیامبر صـلی الله علیه و آله وسلم به امیرموءمنان علی علیه السلام فرمود :

آنچه را برای تو املاء می کنم بنویس .

امیر موءمنان عرض کرد : یا نبی اللّه از فراموشی بر من می ترسی؟!

پیامبر فرمود : نه ، از فراموشـی بر تو خوفی نـدارم واز خداوند درخواست کرده ام که تو را از فراموشـی و نسـیان حفظ کند(۲) ولکن بنویس برای شرکای خودت.

امیر موءمنان پرسید: شرکای من کیانند یا نبی اللّه ؟

فرمود : امامان از فرزنـدانت ، همان هائی که امت من به پرتو آنها از آب باران سـقایت وسـیراب می شونـد وبخاطر آنان دعای شان به هـدف اجابت می رسد ، وخداوند به برکت آنان بلا را از ایشان می گرداند ورحمت از آسـمان فرو می آید . وبا اشاره دست به حسن علیه السـلام فرمود : واین نخستین (امـام از فرزنـد تو) باشـد پس اشاره به حسـین علیه السـلام کرد وفرمود: این دومین امام است ودیگر امامان از فرزندان او هستند.(۳)

۷ حافظ ابراهیم جوینی با ذکر سند از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده است که فرمود:

۱- ۱ «فرائدالسمطین» ۲/۱۳۳ ۱۳۴ وینابیع الموده باب ۷۶ص ۵۲۹ به نقل ازجوینی.
۲- ۲ و دلیل بر فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نزول آیه شریفه «وتعیها أُذن واعیه» «سوره الحاقه ۶۹/۱۲» و تفسیر آن به امیرموءمنـان اسـت کـه خداونـد حضـرتش را بـه وسـعت شـنوائی بر دیگران امتیـاز داد. جهـت تفصـیل بـه «شواهـد التنزیـل» حسکانی۲/۲۷۲ و «غایه المرام » بحرانی باب ۶۹ ص ۳۶۶ رجوع گردد.
۳- ۳ «فرائـد السـمطین» ۲/۲۵۹ بـه رقـم ۵۲۷. «ینـابیع المـوده» ص ۲۲ بـاب سوم. نیز در «امـالی شـیخ طوسـی» ۲/۵۶ و «بصـائر الدرجات» ص ۱۶۷ که از مصادر حدیثی شیعه می باشد آمده است.

«من أحبّ أن يتمسک بـدينی ويركب سـفينه النجاه بعـدی، فليقتـد بعلیّ بن أبيطالب، وليعاد عـدوّه وليوال وليّه ، فإنّه وصـيّی وخليفتی علی اُمّتی فی حياتی و بعد وفاتی، و هو إمام كلّ مسـلم و أمير كلّ مؤمن بعدی، قوله قولی ، ونهيه نهيی ، وتابعه تابعی، وناصره ناصری، وخاذله خاذلی.

ثمّ قال : من فارق عليّاً بعدی لم يرنی ولم أره يوم القيامه، ومن خالف عليّاً حرّم اللّه عليه الجنه و جعل مأواه النّار، ومن خذل عليّاً خذله اللّه يوم يعرض عليه، و من نصر عليّاً نصره اللّه يوم يلقاه و لقنه حجته عند المسأله.

ثمّ قال صـلی الله عليه و آله وسلم : والحسن والحسين اماما اُمّتی بعد أبيهما، وسيّدا شباب أهل الجنّه، واُمّهما سيّده نساء العالمين، وأبوهما سـيّد الوصـيّين ، ومن ولد الحسـين تسـعه أئمّه تاسـعهم القائم من ولدی ، طاعتهم طاعتی و معصـيتهم معصيتی، إلی اللّه أشـكو المنكرين لفضـلهم والمضـيعين لحرمتهم بعدی، وكفی باللّه وليّاً وناصرا لعترتی وأئمّه اُمّتی، ومنتقماً من الجاحدين حقّهم «وسيعلم الذين ظلموا ایّ منقلب ينقلبون»(۱)»(۲)

کسـی که دوست دارد به دين من تمسک جويـد و بعـد از من سوار کشتی نجات گردد، ناگزير بايد به علی بن ابی طالب اقتدا کند ، با دشمنش دشمنی ورزد و با دوستش دوستی کند ، چون او در حال حيات من و پس از وفاتم وصی و خليفه من خواهد بود.

او بعـد از من امـام هر مسـلمانی و امير هر موءمنی است، گفتـارش گفتار من باشـد و امرش امر من و نهيش نهی من و پيرويش پيروی من و ياورش ياور من و خوار کننده اش خوار کننده من است.

آن گاه فرمود: کسی که بعد از من از علی مفارقت جويد ، روز قيامت نه او

۱- ۱ سوره شعراء: ۲۶/۲۲۷.

۲- ۲ «فرائد السمطين» ۱/۵۴.

مرا خواهـد دید نه من اورا، و کسـی که با علی مخالفت کند ، خداوند بهشت را بر او حرام و جایگاهش را جهنم قرار دهد ، و کسی که علی را خوار نماید روزی که در پیشگاه خدا حاضر شود خوارش کند، و کسی که علی را یاری نماید ، روزی که به دیدار خدا شتابد ، یاریش نماید و(در باز جوئی ومحاکمه) سخنی که مایه نجات و رستگاری او باشد به او تلقین کند.

سپس فرمود : حسن و حسـین بعد از پدرشان دو امام امت من و آقای جوانان بهشت اند ، مادرشان سـرور زنان عالم و پدرشان سید الوصیین است ، و از تبار حسین نه نفر امام به وجود آیند که نهمین آنها قائم از فرزندان من خواهد بود.

اطاعتشان اطاعت من باشـد و سـرپیچی از فرمانشان سـرپیچی از فرمان من خواهد بود ، من به خدا از منکرین فضـلشان وتضـییع کنندگان حرمتشان شکایت می کنم، و همین بس که خداوند یار و یاور عترت من و امامان اُمتم و انتقام کشنده از منکرین حق ایشـان خواهـد بـود «وبـه فرمـوده قرآن » آنـان کـه ظلم وسـتم روا داشـتند به زودی خواهنـد دانست که بازگشـتشان به کجـا و سرنوشتشان از چه قرار است.

۸ علامه محقق موصلی ضمن حدیث مفصلی از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم چنین آورده:

«إنّ اللّه أطلع إلی الأرض إطلاعـا فأختـارنی منهم ، ثمّ اطلع إلیهم ثـانیه فاختار أخی و ابن عمّی و وزیری و وارثی و خلیفتی فی اُمّتی و مولی کلّ مؤمن و موءمنه بعدی...

...إنّ اللّه عزّوجل نظر إلی الأرض ثالثه فاختار منها أحـد عشـر إماما من أهل بیتی ، فهم خیار اُمّتی ومنهم أحد عشـر إماما ، حتّی أنّه کلّما هلک واحد قام واحد ، کمثل نجوم السما ، کلّما غاب نجم طلع نجم ، أئمّه هادین مهدیین...

ص :۲۴۸

و هم حجج اللّه فی أرضه و شهدائه علی خلقه، من أطاعهم فقد أطاع اللّه و من عصاهم فقد عصی اللّه، هم مع القرآن والقرآن معهم ، لایفارقهم حتی یردوا الحوض .

أوّلهم إبن عمّی علیّ بن أبی طالب و هو خیرهم وأفضلهم، ثمّ إبنی الحسن ثمّ الحسین و اُمّهم فاطمه إبنتی و تسعه من ذرّیتها ولد الحسین.»(۱)

خداوند از بین اهل بیت من دوازده امام برگزید که بهترین افراد امت من هستند و همانند ستارگان آسمان که هریک غروب کند دیگری طلوع نماید، آن ها هم هرکدام درگذرند دیگری به پا خیزد، فرمان بری و سر پیچی از آنان فرمان بری و سر پیچی از فرمان خداست ، آنها با قرآن اند و قرآن با آنها، از هم جدا نشوند تا وارد بر حوض (کوثر) شوند، نخستین آنان پسر عمم علی بن ابیطالب و بهترین آنها وبرترین ایشان است ،آن گاه فرزندم حسن سپس حسین ، و مادر ایشان فاطمه دختر من باشد ، و نه نفر امامان ذریه های او از فرزندم حسین خواهند بود .

۹ سلیم بن قیس از عبداللّه بن جعفر بن ابی طالب روایت مفصلی در رابطه با دیدارش با معاویه آورده است که ضمن گفتگو درباره امیرموءمنان و حسنین علیهماالسلام گوید شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در پاسخ از آیه: «وما جعلنا الروءیا التی أریناک إلا فتنهً للناس والشجره الملعونه فی القرآن» فرمود:

دیدم دوازده نفر از سردمداران گمراهی بر فراز منبر من جست و خیز می نمایند و امت مرا به عقب گرد وادار می کنند، و در بین این عده دو نفر از دو قبیله مختلف از قبائل قریش باشند و سه نفر از بنی امیه و هفت نفر از فرزندان حکم بن ابی العاص.

و شنیدم که می گوید:

۱- ۱ «بحرالمناقب» علامه محدث جمال الدین ابن حسنویه موصلی «ملحقات احقاق ۵/۴۰»

«إنّ بنی أبی العاص إذا بلغوا خمسه عشر رجلًا جعلوا کتاب اللّه دخلا و عباد اللّه خولًا ومال اللّه دولًا.»

آن گاه فرمود : آیا من نسبت به موءمنین اولی بر نفوسشان نیستم ؟

ما؛ عبداللّه بن جعفر، عمرو بن ابی سلمه، اسامه بن زید، سعد بن ابی وقاص، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد و زبیر بن عوام، همه گفتیم: آری یارسول اللّه.

آن حضرت فرمود:

« من کنت مولاه فعلیّ مولاه أولی به من نفسه وضرب بیده علی منکب علیّ فقال: اللّهم وال من والاه وعاد من عاداه.

أیّها النّاس : أنا أولی بالموءمنین من أنفسهم ، لیس لهم معی أمر و علیّ من بعدی أولی بالموءمنین من أنفسهم ، لیس لهم معه أمر ، ثمّ إبنی الحسن أولی بالموءمنین من أنفسهم لیس لهم معه أمر.

ثمّ عاد فقال: أیّها الناس إذا أنا استشهدت فعلیّ أولی بکم من أنفسکم فإذا استشهد علیّ فابنی الحسن أولی بالموءمنین منهم بأنفسهم ، فإذا استشهد الحسن فإبنی الحسین أولی بالموءمنین منهم بأنفسهم ، فإذا استشهد الحسین فإبنی علیّ بن الحسین أولی بالموءمنین منهم بأنفسهم ، لیس لهم معه أمر.

ثم أقبل علیّاً علیه السلام فقال : یا علیّ إنّک ستدرکه فاقرأه منّی السلام .فإذا استشهد فإبنی محمّد أولی بالموءمنین منهم بأنفسهم ، وستدرکه أنت یا حسین فاقراه منی السلام ، ثمّ یکون فی عقب محمّد رجال واحد بعد واحد ولیس منهم إلاّ وهو أولی بالموءمنین منهم بأنفسهم لیس لهم معه أمر ، کلّهم هادون مهتدون...»(۱)

بطور خلاصه پیامبراکرم صلی الله علیه و آله وسلم نخست علی علیه السلام را به مقام امامت و اولویت بر

۱- ۱ کتاب سلیم بن قیس ص ۲۳۱ ۲۳۳ چ بیروت ، الغدیر ۱/ ۱۹۹ ۲۰۱ به عنوان احتجاج عبداللّه بن جعفر علیه معاویه بطورکامل وبه نقل از کتاب سلیم.

نفوس موءمنین از خودشان معرفی فرمود ، آن گاه فرمود که بعـد از علی، حسن وبعـد از او، حسـین و بعـد از او، فرزندش علی بن الحسـین زین العابدین و بعد از او، فرزندش محمد بن علی الباقر، و از آن پس فرزندانش یکی پس از دیگری امام و واجب الاطـاعه خواهنـد بود. و پیش گوئی فرمود که امیرمؤمنان ، حضـرت زین العابـدین را و امام حسـین ، امام باقر را درک خواهند کرد، و از آن دو امام خواست سلام حضرتش را به آنها ابلاغ نمایند.

۱۰ نیز سلیم بن قیس ضمن احتجاج امام امیرالموءمنین علی علیه السلام در شورای خلافت همین موضوع را آورده است.(۱)

۱۱ نیز در روایتی که سـلیم بن قیس مبنی بر پاسـخ امیرموءمنان علیه السـلام به نامه معاویه آورده، به این موضوع تصـریح شـده است.(۲)

۱- ۱ «سلیم بن قیس» ص ۱۲۴.

۲- ۲ «سلیم بن قیس» ص ۱۸۷.

احادیث مشتمل بر اسامی أئمه اثنا عشر

۱ علامه خطیب خوارزمی با ذکر سند از علی بن ابیطالب روایت کرده واو از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود:

«أنا واردکم علی الحوض ، وأنت یا علیّ السائق ، والحسن الرائد ، والحسین الآمر ، و علیّ بن الحسین الفارط ، ومحمّد بن علیّ الناشر، وجعفر بن محمّد السائق ، و موسی بن جعفر محصی المحبّین و المبغضین و قامع المنافقین ، و علیّ بن موسی مزین الموءمنین ، و محمّد بن علیّ منزل أهل الجنّه درجاتهم ، و علیّ بن محمّد خطیب شیعته و مزوّجهم الحور العین ، و الحسن بن علیّ سراج أهل الجنّه یستضیئون به، و المهدیّ شفیعهم یوم القیامه حیث لا یاذن اللّه إلاّ لمن یشاء ویرضی.»(۱)

بطور خلاصه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در حالی که روی سخن به علی بن ابی طالب نموده، فرمود من (در قیامت) بر سرحوض کوثر وارد بر شما خواهم بود و تو یا علی ساقی هستی و آن گاه اسامی یازده امام دیگر را با ذکر منصب و مقام هر یک در رابطه با شئون قیامت و سپس بهشت و رفتن شیعیان به آنجا ایراد فرمود.

۲ ونیز خطیب خوارزمی با ذکر سند روایتی از ابو سلیمان راعی یکی از صحابه وخدمه پیامبر نقل کرده که آن حضرت سخن از معراج بمیان آورد و آن گاه فرمود: خداوند فرمایش نمود:

۱- ۱ مقتل الحسین ۱/ ۹۴ ۹۵ .

«یا محمّد إنّی خلقتک و خلقت علیّاً و فاطمه و الحسن و الحسین و الأئمّه من ولد الحسین، من شبح نور من نوری، و عرضت ولایتکم علی أهل السماوات و الأرضین ، فمن قبلها کان عندی من المومنین، و من جحدها کان عندی من الکافرین...

ثمّ قال: یا محمّد تحبّ أن تراهم؟

قلت: نعم یا ربّ

قال: التفت عن یمین العرش.

فالتفت فإذا بعلیّ و فاطمه و الحسن و الحسین و علیّ بن الحسین و محمّد بن علیّ و جعفر بن محمّد و موسی بن جعفر و علیّ بن موسی و محمّد بن علیّ و علیّ بن محمّد و الحسین بن علیّ والمهدیّ فی ضحضاح من نور قیام.»(۱)

ای محمّد من تو را و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از ولد حسین را از لمحه ای از نور خود آفریدم و ولایت شما را بر اهل آسمانها و زمینها عرضه داشتم ، پس کسی که پذیرفت نزد من از موءمنان به حساب آمد و کسی که انکار نمود در شمار کافران قرار گرفت...

سپس فرمود : ای محمد دوست داری آنهارا ببینی ؟

گفتم: بلی پروردگارا.

فرمود بسمت راست عرش بنگر . پس نگاه کردم دیدم علی ، فاطمه ، حسن ، حسین، علی بن الحسین ، محمد بن علی ، جعفر بن محمد ، موسی بن جعفر، علی بن موسی ، محمد بن علی ، علی بن محمد ، حسن بن علی و

ص :۲۵۳

۱- ۱ «مقتل خوارزمی» ۱/۹۵ ۹۶ . «فرائد السمطین» ۲/۳۱۹ . «طرائف» سید بن طاوس ص ۱۷۲ . «ینابیع الموده» ۳/۱۶۰ باب ۹۳ چ بیروت و ص ۵۸۳ چ نجف.

مهدی همچون کوکب دری در موجی از نور ایستاده اند.

۳ علامه مورخ شهیر غیاث الدین خواند میر « م ۹۴۱ ۹۴۲» از جابر بن یزید جعفی آورده است که گفت: از جابر بن عبد اللّه انصاری خزرجی شنیدم می گفت : هنگامی که خداوند آیه «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اَطیعُواللّه وَ اَطیعُوا الرَّسُول وَ اُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ»(۱) را بر پیامبرش نازل فرمود گفتم یارسول اللّه خدا و رسولش را شناختیم اکنون می خواهیم بدانیم مراد از اولی الامر که خداوند اطاعتشان را به اطاعت شما مقرون فرموده کیانند؟

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

ای جابر! آنها خلفا و جانشینان بعد از من باشند و ائمه هدی پس از من، نخستین آنان علی است ، و پس از او حسن و حسین ، علی بن الحسین، محمّد بن علی ، که در تورات به باقر معرفی شده و از این پس به زودی او را درک خواهی کرد. ای جابر! هنگامی که وی را دیدار کردی ، از من به او سلام برسان ، بعد از او جعفر بن محمّد الصادق ، موسی بن جعفر ، علی بن موسی ، محمد بن علی ، علی بن محمد ، حسن بن علی ، که به ترتیب یکی پس از دیگری امام واجب الاطاعه خواهند بود ، و سپس هم نام و هم کنیه من ، حجت خدا در زمینش و ذخیره الهی در بین بندگانش، محمّد بن الحسن بن علی.

همان کسی که خداوند عزوجل شرق و غرب زمین را به دستش بگشاید و آن چنان ازبین شیعیان خود غائب و پنهان گردد که جز کسانی که خداوند قلب شان را به نور ایمان آزمایش فرموده ، کسی در عقیده به امامتش ثابت نماند.(۲)

۱- ۱ « سوره نساء» ۴/۱۵۲.

۲- ۲ «تاریخ حبیب السیر» ۲/۱۰۳ ۱۰۴ نیز صاحب روضه الاحباب ذیل نام امام دوازدهم عینا این حدیث رانقل کرده «عبقات الانوار حدیث ثقلین ۳/۲۳۸».

۴ علامه فاضل الـدین محمد حموینی با ذکر سـند از ابوذر ومقداد و دیگران روایت کرده است که رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسلم به علی فرمود:

«یـاعلیّ أنـت خلیفـتی مـن بعـدی وأمیرالمـوءمنین و إمـام المتقین و حجّه اللّه علی خلقه، و یکـون بعـدک أحـد عشـر إمامـا من أولادک وذرّیتک، واحدا بعد واحد إلی یوم القیامه، هم الّذین قرن اللّه طاعتهم بطاعته و بطاعتی، کما قال: «أطیعوا اللّه و أطیعوا الرسول واُولی الأمر منکم»

قال : یا رسول اللّه بیّن لی إسمهم.

قال : إبنی هذا ، ثمّ وضع یده علی رأس الحسن ، ثمّ إبنی هذا، ثمّ وضع یده علی راس الحسـین ، ثم سـمیّک یا علیّ، و هو سید الزهاد و زین العابدین ، ثمّ إبنه باقر، سمیّی باقر علمی و خازن وحی اللّه تعالی و سیولد فی زمانک فاقرئه یا أخی منّی السّلام(۱) ثمّ یکمل أحد عشر إماما معهم ولدک مهدیّ اُمّتی محمّد ، الّذی یملأ اللّه الأرض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلما وجورا.»(۲)

بطور خلاـصه این حـدیث بیـان گر مقـام خلافت بلافصل امام امیر موءمنان علیه السـلام و از آن پس امامت یازده نفر فرزنـدان علی علیه السلام یکی پس از دیگری است ، که تا امام پنجم حضرت باقر العلوم علیه السلام و بعد از آن امام دوازدهم حضرت مهدی علیه السلام را نام برده و به ظهورش بشارت داده است.

---

۱ - ۱ پیشـگوئی از ولاـدت امـام بـاقر مربوط به روایت جـابربن عبـداللّه انصاری است و شایـد هماننـد روایت قبل پیشـگوئی از ولادت امام علی بن الحسین و ابلاغ سلام به آن حضرت بوده.

۲- ۲ «مناهج الفاضلین» ص ۲۳۹ بنقل ملحقات احقاق ۱۳/۶۸.

تعبیرات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از امیرمؤمنان علیه السلام در رابطه با مقام امامت

حفاظ حدیث و حدیث شناسان اهل تسنن ، روایات فراوانی با اسناد متعدد و مختلف آورده اند مشتمل بر آنکه پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم با القاب فراوان و گوناگون علی بن ابی طالب را مخاطب قرار داده، یا از حضرتش نام برده و مجموعا بیان گر مقام امامت و رهبری مطلقه امیرموءمنان است در همه شئون اسلامی ، و بر همه افراد و گروه ها و طبقات ، و ما به خاطر ظرفیت محدود این کتاب تنها به ذکر آن القاب بسنده کرده و علاقمندان به تفصیل بیشتر را به مراجع مربوط حواله می دهیم، و آن القاب شریفه بدین قرار است :

امام ، امام اولیاء پروردگار ، امام اولیاء پیامبر ، امام امت پیامبر اسلام ، امام خلق ، امام بعد از خود (پیامبر) ، امام کل مسلم ، امام اولین وآخرین ، امام مسلمین ، امام پیروان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، امام هر موءمن و موءمنه ای ، امام القوم ، امام شیعیان ، امام متقین ، امام اتقیاء ، امام الغر المحجلین (پیشوای پیشانی سفیدان قیامت)، امام البرره (رهبر نیکوکاران)، امام قیامت ، پدر یازده امام ، امام در گهواره ، همانند پیامبری عیسی در گهواره ، امام المجاهدین.(۱)

با توجه به اینکه امام و رهبر اسلامی هر عصر و زمانی دارای مقام و موقعیتی است که طبق حدیث «من مات ولم یعرف ...» شناختن یا نشناختنش سرنوشت ساز و یک سره کننده کار بهشت یا جهنم میلیاردها مسلمان از هر طبقه

---

۱ - ۱ «ملحقات احقاق الحق» آیت اللّه مرعشی ج۱ تا ۲۱ مشتمل براحادیث مربوطه وفهرست آن، ص ۶۳ ۶۷ بیانگر محل احادیث است.

و نژادی بوده ، و تا قیامت چنین خواهد بود ، این سؤال مطرح است که با چشم پوشـی از همه نقاط ضعف عقیدتی و اخلاقی و علمی و عملی دست اندر کاران خلافت ، که علما و محققین اهل سـنت خود در باره آن ها نوشـته اند(۱)، و با نادیده انگاشتن انواع امتیازات و برتری های همه جانبه اهل بیت به ویژه امام علی بن ابی طالب علیه السلام که نیز علما و نویسندگان اهل سنت در طول دوازده قرن گذشـته سـهم مهمی از کتـاب هـا و مصـادر حـدیثی، تفسـیری، تاریخی کلامی ، ادبی و دیگر رشـته های علمی خودرا بطور اختصاصـی (مثل فضائل امیرالموءمنین احمـد حنبل، خصائص نسائی، مناقب خوارزمی ، مناقب ابن مغازلی ، ذخائر العقبی محب طبری ، تا برسد به عبقریه الامام، عباس عقاد مصـری) یا به نحو ضمنی (مثل بخشهائی از صحاح و مسانید و تفاسیر و...) که به نقل فضائل ومناقب وشرح زندگانی وآثار علمی این خاندان اختصاص داده اند) می پرسیم:

با توجه به احادیث زیادی که در مقام امامت و خلافت حضـرت علی علیه السـلام و فرزنـدان او وارد شـده است ، که برخی از آنهـا اشـاره کردیم ، چه کسـی می توانـد بعـد از پیـامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم مصـداق واقعی و مقصود حقیقی از امام در حدیث «من مات ولم یعرف...» باشد ؟

آیا حضرت علی علیه السلام و فرزندان می باشند ؟

یـا کسانی که در تمام مصادر مربوطه پیروانشان، حتی به یک نمونه صـحیح و قابل قبول از این گونه القاب و شـئون و تعبیرات برای آنها برخورد نشده است و بطور خلاصه هیچ گونه تضـمین معقولی برای پیروی از آنها و سـرنوشت ساز بودن شـناخت یا عدم شناخت آنان بنظر نرسیده است ؟

بدین ترتیب با تهدید ها وتوعیدهائی از قبیل: « من أنکر إمامتک فقد أنکر

۱- ۱ جهت آگاهی تفصـیلی و مستند براین موضوع رجوع گردد به «تشیید المطاعن» سید محمد قلی لکهنوی و «الغدیر» علامه امینی به ویژه جلدهای ۶ ۱۱.

نبوّتی»(۱) و «و أما من خفّت موازینه فاُمّه هاویه» لمن أنکر ولایته وإمامته»(۲) و دهها نمونه دیگر که به دنبال القاب امامتی آمده هیچ جای شکی نخواهد بود که مقصود از امام بعد از پیامبر در حدیث «من مات ...» امام امیر موءمنان علی بن ابی طالب بوده است ، که انکار امامتش از روی قصور یا تقصیر انکار نبوت پیامبر محسوب ، و مرگش مرگ جاهلی ، و کارش به جهنم پایان خواهد یافت.

و نیز طبق همین احادیث امامان بعد از امیرموءمنان، بقیه ائمه اثنا عشر بوده و هستند که با امام حسن بن علی آغاز و به حضرت بقیه اللّه محمد بن الحسن المهدی امام حیّ و موجود اماغائب از انظار پایان می یابد.

آری در صورتی که حدیث «من مات و لم یعرف...» راست و قابل قبول باشد ، اما احادیث مربوط به امامت و رهبری ائمه اثناعشر از عترت نبوی فاقد اعتبار و بدون محتوی و تشریفاتی و فقط کتاب پرکن، دیگر شناختن امام برحق و ائمه یا خلفای اثناعشر پیامبر ، امری محال خواهد بود، و قبل از همه حدیث «من مات..» با همه ارزش و برخورداری آن از اعتبارات حدیث شناسی ، حدیثی خواهد بود بی محتوی و بی فائده ، و در حالی که تکلیف به محال و الزام به شناختن امام های نامعلوم و بدون رهنمود از طرف خود پیامبر، نیز امری باشد محال و خارج از محدوده تکلیف و به موجب : «لایکلف اللّه نفساً إلاّ وسعها»(۳) به دور از شأن خدا و پیامبرش، ناگزیر باید بگوئیم: همان طوری که خدا و رسولش به اصل شناختن امامان برحق و جانشینان صالح و شایسته پیامبر تذکر و هشدار داده اند ، نیز با دیگر تذکرات و اعلام مشخصات و نشانه های مربوطه ، زمینه شناخت را هم به نحو هرچه گسترده فراهم کرده اند ، تا حجت بر هر دسته و گروهی تمام شود. «ولئلایکون للناس علی اللّه حجه بعد الرسل»(۴)

ص :۲۵۸

۱- ۱ ینابع الموده باب هفتم ص ۵۲ چ اسلامبول و ص ۵۹ چ حیدریه .

۲- ۲ «مناقب» عبداللّه شافعی به نقل ملحقات احقاق ۹/۲۵۶.

۳- ۳ سوره بقره: ۲/۲۸۶.

۴- ۴ سوره نساء: ۴/۱۶۵.

پیشگوئی از امامت امامان دروغین ونفی امامت آنها

همـان طوری که به شـرح گذشـته ملاـحظه کردیم ، احادیث فراوانی از ناحیه پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله ، بیان گر امامت بدون قید و شرط، و خلافت بلافصل امام علی بن ابی طالب علیه السلام بود ، و از آن پس بیان گر امامت یازده نفر از فرزندان معصومش و لزوم پیروی از یک یک آن ها،

نیز احادیث متعددی وارد شده مبنی بر نفی امامت افراد فاسق و فاقد صـلاحیت ، که در آن دستور مؤکد به تمرّد و سر پیچی از دسـتورات آن هـا توصـیه شـده است مگر در صورت تقیه و احساس خطر که مصـداق واقعی و بی چون و چرای آن ها، قبل از همه رقبای ائمه معصومین و متصدیان امر خلافت ، دار و دسته بنی امیه و بنی عباس بوده اند.

اکنون نظر به ظرفیت محـدود این رساله ، تنها به ذکر چند نمونه از آن روایات اکتفا نموده ، تفصـیل بیشتر را به مصادر مربوطه ارجاع می دهیم.

۱ طبرانی از عباده بن صامت روایت نموده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

« سیکون علیکم اُمراء من بعدی یأمرونکم بما لاتعرفون و یعملون بماتنکرون، فلیس اُولئک علیکم بأئمّه »(۱)

بزودی پس از من امرائی بر شـما امارت و حکومت کننـد که شـمارا به آنچه به عنوان دین نمی شناسـید امر نمایند ، و به آنچه منکر می دانید عمل کنند، پس این ها امامان واجب الاطاعه بر شما نخواهند بود.

۲ نیز طبرانی بواسطه ابو سلامه آورده که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود :

« سـیکون علیکم أئمّه یملکون أرزاقکم ، یُحدثونکم فیکذبونکم، یعلون فیسـیئون العمل ، لا یرضون منکم حتی تحسـنوا قبحهم وتصدقوا کذبهم فاعطوهم الحق مارضوا به فاذا تجاوزوا فمن قتل علی ذلک فهو شهید»(۲)

۱- ۱ «معجم کبیر» به نقل مجمع الزوائد ۵/۲۲۷ کنزالعمال ۹/۶۸ شماره ۱۴۸۸۳.

۲- ۲ «کنزالعمال» ۹/۶۷ به شماره ۱۴۸۷۶ به نقل از معجم کبیر طبرانی . «مجمع الزوائد» ۵/۲۲۸ نیز از طبرانی .

بزودی امامانی بر شما مسلط شوند که ارزاق و موادغذائی شما را تملک نمایند برای شما حدیث می گویند ولی به دروغ، کار می کنند اما به بدی و خرابکاری، از شما راضی و خوشنود نشوند مگر آنکه زشتی های آنان رانیکو شمرده و دروغ ایشان را تصدیق کنید، پس آن قدر حق را به آنها دهید که به آن راضی شوند، و آن گاه که تجاوز نمایند هرکس کشته شود شهید خواهد بود.

۳ هم طبرانی به واسطه کعب بن عجره نقل می کندکه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

« إنّها ستکون علیکم اُمراء بعدی ، یعظون بالحکمه علی منابر ، فإذا نزلوا اختلت منهم ، قلوبهم انتن من الجیف ، فمن صدّقهم بکذبهم وأعانهم علی ظلمهم فلیس منّی و لست منه، ولا یرد علیّ الحوض ، ومن لم یصدقهم بکذبهم ولم یعنهم علی ظلمهم فهو منّی و أنا منه، و سیرد علی الحوض. »(۱)

به زودی امیرانی بر شما امارت نمایند که بر فراز منابر پند وموعظه حکمت آمیز دهند و چون از منبر فرود آیند خود عکس آنچه را گفته اند عمل کنند، دل های آنها نفرت انگیزتر از مردار است، پس کسی که دروغشان را تصدیق نماید و آنها را در ظلم بر مردم یاری دهد، از من نخواهد بود و من هم از وی نخواهم بود ، و بر سر حوض کوثر بر من وارد نشود.

و کسی که گفتار دروغ آنها را باور و تصدیق نکند و با آنها در ظلم به مردم همکاری ننماید، پس او از من است و من از او، و بزودی سر حوض بر من وارد خواهد شد.

ص: ۲۶۰

۱- ۱ «کنزالعمال» ۹/۷۴ بشماره ۱۴۸۹۸ بنقل از معجم کبیر طبرانی .

۴ مسلم از حذیفه بن یمان آورده است که گفت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

« یکون بعدی أئمه لایهدون بهدای ولایستنّون بسنّتی، وسیقوم فیهم رجال قلوبهم قلوب الشیاطین فی جثمان انس»(۱)

بعد از من امامانی بر سر کار آیند که به راهنمائی من رهنمون نشده وبه سنت من عمل نخواهند کرد ، وبه زودی رجالی از بین آنان به پا خیزند که دلهای شان دل های شیطان و در قالب انسان باشند.

و اوضاع پس از درگذشت پیامبر و دوران حکومت های بنی امیه و بنی عباس ، خود شاهد بر صدق این مدعاست.

۱- ۱ «صحیح مسلم» ۲/۳۵ چ عیسی حلبی و ۶/۲۰ چ صبیح و ۱۲/۲۳۸ به شرح نووی و این روایت را با اختلاف اندک اما به همین مضمون دیگر ارباب سنن و مسانید هم آورده اند. رجوع شود به کنزالعمال ۹/۶۷ ۷۵.

حدیث «من مات و لم یعرف. . .» وامام زمان عصر کنونی

نظر به اینکه حدیث فوق ، با برخورداری از عالی ترین درجه اعتبار از دیدگاه حدیث شناسی سنی و شیعه، فاقد هرگونه قید و شرط زمانی ، محلی و گروهی است، و بالاخره محدود و مختص به زمان و مکان خاص و گروه مخصوصی نیست ، شکی نخواهد بود که هم در طول چهارده قرن گذشته از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم ، هر مسلمانی بطور مطلق باید پاسخگوی مسئله امام زمان شایسته و واجد شرایط عصر خود و وظائف مربوط به آن باشد. و هم از این پس تا پایان عمر اسلام هر مسلمانی در هر زمان و مکان و از هر فرقه و گروهی که باشد ، ناگزیر از شناخت امام زمان واجب الاطاعه است ، و مکلف به پیروی از گفتار و رفتار او خواهد بود.

و گرنه هر کس در این زمینه از خود کوتاهی نشان داده یا بدهد، محکوم و دست به گریبان مرگ جاهلی بوده ، و سرانجام ، حشرش با مردم عصر جاهلیت خواهد بود.

اکنون می گوئیم: به موجب احادیث وارده در منابع حدیثی اهل تسنن، و نیز کتابها و رسائل اختصاصی فراوان و بخش های ویژه از کتابهای حدیثی و اعتقادی و تاریخی این فرقه درباره حضرت مهدی و حکومت جهانی آن بزرگوار و تحقق بخشیدن به فرموده پیامبر: «یملاء اللّه به الأرض قسطا و عدلاً، بعد ما ملئت ظلماً و جورا».

و با نگرشی در بحثهای گذشته این کتاب پیرامون تعداد خلفای پیامبر و ائمه

ص :۲۶۲

اثنا عشر ، شکی نخواهد بود که در اصل مسئله مهدویت در اسلام و اینکه آخرین و دوازدهمین امام و خلیفه رسول اللّه حضرت مهدی موعود منتظراست، هیچ گونه اختلافی بین اهل تسنن و شیعه اثناعشری وجود نداشته و ندارد.

اما همان طوری که قبلا اشاره کردیم و ملاحظه شد که در مصداق «خلفا و ائمه اثناعشر» بین شیعه و سنی، تفاوت از زمین تا آسمان است .

نیز در مصداق امام دوازدهم و موجودیت حضرت مهدی، و به دیگر عبارت در حسینی یا حسنی بودن امام زمان و تولد یافتن یا از این پس متولد شدن آن حضرت بین شیعه و بعضی از فرق سنی اختلاف نظرهائی وجود دارد.

بطور خلاصه شیعه امامیه براین عقیده بوده و هستند که مهدی موعود منتظر و امام و خلیفه دوازدهمین پیامبر از اولاد امام حسین، به نام محمد بن الحسن العسکری است که در سال ۲۵۶ هجری در شهر سامرای عراق بدنیا آمده و به خاطر برخی مصالح الهی از نظرها غائب گردیده و خداوند عمر حضرتش را همانند نوح و خضر و دیگر معمرین جهان طولانی فرموده تا وقتی که مصلحت اقتضا کند، پس اجازه ظهور و قیام جهانیش صادر گردد.

اما اهل تسنن ، پس گروهی کثیری از آنهادر مسئله حسینی بودن حضرت مهدی و ولادت آن بزرگوار موافق با شیعه اثنا عشری و از دیدگاه حدیث و تاریخ معترف به دو موضوع فوق می باشند، هرچند که در مسئله امام زمان بودن آن حضرت به عنوان دوازدهمین خلیفه واجب الاطاعه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم ساکت و بی تفاوت و بطور خلاصه غیر ملتزم به لوازم شرعی مقام خلافت و امامت و رهبری ایشان بوده و هستند.

و گروهی هم قائل به حسنی بودن و عدم ولادت آن حضرت بوده و می گویند: از این پس نزدیک ظهور و قیام جهانی متولد خواهد شد.

بنابراین موضوع امامت و خلافت پیامبر در مرحله دوازدهم در نظر اهل تسنن پا از محدوده لفظی احادیث «من مات...» و دیگر احادیث مربوطه

بیرون ننهاده، همچنان که فرموده قرآن مجید : «یوم ندعوا کل اناس بامامهم»به دست فراموشی سپرده شده و اصلا در شئون دینی و وظائف اسلامی و بحث های عقیدتی این فرقه غیر مطرح و نادیده قلمداد گردیده.

در حالی که هنوز با گذشتن قرن ها از دوران زمامداری دست اندرکاران آن چنانی خلافت بعد از پیامبر ، با تشبث به ضوابط ساختگی و احادیث جعلی یا سوء استفاده از احادیث اسلامی ، کفر و ارتداد و مهدور الدم بودن تخلف کنندگان از خلافت آنها را مطرح و ادعا می کنند، و در این رابطه چه شخصیت های بزرگ و ارزشمندی را ، از طبقه صحابه و تابعین و علماء ، از صحنه روات حدیث خارج و نقلیات حدیثی آنها را مردود و بی اعتبار وانمود می نمایند. که مصادر رجالی و تاریخی و حدیث شناسی خود مفصلا شاهد و بیانگر این موضوع است.

ص :۲۶۴

مهدی از اولاد حسین است

در این جا بطور کوتاه و مختصر می پردازیم به ذکر دلائل و پشتوانه های حدیثی و تاریخی نظریه های هریک از دو فرقه شیعه و سنی درباره حسینی بودن حضرت مهدی و تولد آن حضرت، یا حسنی بودن و تولد نیافتن آن بزرگوار.

۱ حذیفه بن یمان یمنی «۳۶»

۱ حافظ ابونعیم اصفهانی « م ۴۳۰» و دیگر حدیث آوران اهل تسنن در منابع حدیثی خود از حذیفه روایت کرده اند که گفت:

« خطبنـا رسول اللّه صـلی الله علیه و آله وسـلم فـذکر لنـا بما هو کائن إلی یوم القیامه، ثمّ قال: لو لم یبق من الـدنیا إلاّ یوم واحد لطوّل اللّه عزوجل ذلک الیوم حتّی یبعث اللّه رجلًا من ولدی، اسمه اسمی.

فقام سلمان رضی اللّه عنه، فقال: یا رسول اللّه من أی ولدک هو؟

قال: من ولد إبنی هذا، و ضرب بیده علی الحسین.»(۱)

حذیفه گوید: پیغمبر بر ما خطبه خواند، پس ما را بدانچه از آن پس به وقوع خواهد پیوست متذکر نمود آن گاه فرمود:

اگر تنها یک روز از عمر دنیا بماند، خداوند آن روز را به درازا کشد تا مردی را از فرزندان من برانگیزد که همنام با من باشد.

در این موقع سلمان رضی الله عنه به پاخواست و گفت: یا رسول اللّه از کدام فرزند

۱- ۱ عقد الدرر مقدسی دمشقی آخر باب دوم ص ۳۱.

شما خواهد بود؟

پیامبر با دست زدن بر حسین علیه السلام فرمود: از این فرزندم.(۱)

۲ نیز حافظ ابوالحسن ربعی مالکی، موءلف «الاعلام بفضائل اهل الشام» « م ۴۴۴ یا ۴۳۵» این روایت را از حذیفه بدین گونه نقل کرده است:

« لو لم یبق من الدنیا إلاّ یوم واحد، لبعث اللّه فیه رجلاً إسمه إسمی، و خُلقه خُلقی، (یکنّی ابا عبداللّه خ) یبایع له الناس بین الرکن و المقام، یردّ اللّه به الدین و یفتح له فتوح، فلایبقی علی وجه الأرض إلاّ من یقول: لا اله إلاّ اللّه.

فقام سلمان، فقال: یا رسول اللّه من أیّ ولدک ؟

ص :۲۶۶

---

۱ – ۱ حدیث ششم از «اربعین» او درباره حضرت مهدی عج. نیز بدین مضمون با کمی اختلاف در بعضی کلمات عده ای از علمای سنی آن را نقل کرده اند: حافظ ابوالحسن ربعی مالکی صاحب «الاعلام بفضائل اهل الشام» مطبوع و « م ۴۴۴/ ۴۳۵» به نقل عقدالدرر . حافظ ابوالعلاء عطار همدانی« ۵۶۹ »، به نقل فرائدالسمطین از «اربعین» اودرباره آن حضرت». حافظ ابوعبداللّه گنجی شافعی (۶۵۸) در «البیان...» حدیث سیزدهم ، به روایت از ابونعیم اما بر طبق عبارت ربعی مالکی . حافظ محب الدین طبری (۶۹۴) در ذخائر العقبی ص ۱۳۶ با اعتراف به اینکه روایات مطلق و بدون ذکر نام «حسین» حمل میشود برین روایت که مهدی را با قید «فرزند حسین بودن» معرفی نموده. علامه یوسف مقدسی شافعی « م قرن ۷» در عقد الدرر حدیث ۲۹ از باب اول به روایت از «صفه المهدی» ابونعیم اصفهانی و حدیث ۶۴ باب دوم به روایت از ابوالحین ربعی مالکی ، با اعتراف به حسن بودن حدیث از دیدگاه حدیث شناسی . حافظ ابراهیم حموینی (۷۲۰) در فرائد السمطین ۲/۳۲۵ به نقل از ابونعیم اصفهانی و ابوعلاء عطار همدانی . علامه محدث ابن صباغ مالکی (۸۵۵) در فصول المهمه ص ۲۷۷ به نقل از ابونعیم . محمّد کومی تونسی در تیسیر المطالب ۱/۸۸ . علامه قندوزی در ینابیع الموده باب ۹۴ ص ۵۸۵. علامه آمرتسری در ارجح المطالب ص ۳۸۵.

قال: من ولد إبنی هذا، و ضرب بیده علی الحسین»(۱)

۲ سلمان فارسی «۳۶»

۳ خطیب خوارزمی و دیگران به روایت از سلیم بن قیس نقل از صحابی جلیل القدر «سلمان» کرده اند که گفت: وقتی در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وارد شدم، پس دیدم حسین را روی زانوهای خود نشانده و درحالی که چشمانش را می بوسد و لب بر لبانش می نهد فرماید:

«إنّک سیّد، إبن سیّد، أبو الساده، و أنت إمام، إبن إمام، أخو الامام، أبو الأئمه، وأنت حجّه بن حجّه، أخوا الحجّه، أبو حجج تسعه من صلبک، تاسعهم قائمهم.»(۲)

تو آقا فرزند آقا پدر آقایان هستی، و تو امام فرزند امام، برادر امام، پدر امامان می باشی، و تو حجت ، فرزند حجت ، برادر حجت ، پدر نه نفر حجّت از تبار خود خواهی بود که نهمین آنها قائم ایشان است.

و ابن تیمیه بنیان گذار مذهب وهابی و مستشار عبدالحلیم جندی مصری این روایت را چنین نقل کرده اند:

هذا إمام إبن إمام أخو إمام أبو أئمه تسعه(۳)

ص: ۲۶۷

۱- ۱ «عقد الدرر » مقدسی دمشقی ، باب دوّم ص ۳۱.

۲- ۲ «مقتل الحسن» ۱/۱۴۶ . «موده القربی» موده دهم . «حبیب السیر» خواند میر ۲/۱۰۳ . «مناقب المرتضویه» ص ۱۲۹ . «ینابیع الموده» پایان باب ۵۶ ص ۳۰۸ بخش موده القربی و باب ۷۷ ص ۵۳۴ به روایت از سلیم بن قیس و باب ۹۴ ص ۵۹۰ به نقل ازمناقب خوارزمی . «ارجح المطالب» امر تسری ۴۸۸ .

۳- ۳ منهاج السنه ۴/۲۱۰. الامام جعفر الصادق جندی پاورقی ص ۲۵۳ .

این (حسین) امام، پسر امام، برادر امام، پدر أئمه نه گانه است.

۳ امام امیرالؤمنین علی علیه السلام «۴۰»

۴ علامه ابن ابی الحدید به نقل از قاضی القضات (قاضی عبد الجبار صاحب مغنی) از کافی الکفات ابوالقاسم، اسماعیل معروف به صاحب بن عباد، رحمه اللّه با سند متصل به علی علیه السلام آورده است:

امیرموءمنان علیه السلام سخن از مهدی به میان آورد و فرمود:

«إنّه من ولد الحسین علیه السلام وذکر حلیته، فقال: رجل أجلی الجبین، أقنی الأنف، ضخم البطن، أذیل الفخذین، أچبلج الثنایا، بفخذه الیمنی شامه...

محققا او از فرزندان حسین علیه السلام است، آن گاه به بیان نشانه ها و علائم ظاهری او پرداخت و فرمود...

سپس گوید: این حدیث را عینا عبداللّه بن قتیبه در کتاب «غریب الحدیث » با شرح این کلمات آورده است.(۱)

نیز ابن ابی الحدید موضوع حسینی بودن حضرت مهدی را از غریب الحدیث ابن قتیبه نقل کرده است.(۲)

۵ علامه مقدسی شافعی روایت مفصلی ازعلی علیه السلام درباره خروج سفیانی و قیام حضرت مهدی آورده است که در ضمن آن فرمود:

«إنّه من ولد فاطمه إبنه محمد علیه السلام من ولد الحسین ، ألا فمن توالی

ص :۲۶۸

۱- ۱ «شرح نهج البلاغه »۱/۲۸۱ ۲۸۲. «ینابیع الموده» قندوزی باب ۹۶ ص ۵۹۷.
۲- ۲ «شرح نهج البلاغه» ۱۹/۱۳۰ .

غیره لعنه اللّه.»(۱)

محققا مهـدی از فرزنـدان فاطمه دختر محمـد از فرزندان حسـین می باشد، آگاه باشـید هرکس به ولایت غیر او گرایش جوید خداوند لعنتش کند.

۶ مورخ شـهیر ابن قتیبه دینوری بـا ذکر سـند از علی علیه السـلام روایت نموده که حضـرتش سـخن از مهـدی به میـان آورد و فرمود:

«إنّه من ولد الحسین»(۲)

محققاً او از فرزندان حسین است...

و به نوشـته ابن ابی الحدیـد چنانچه گـذشت نیز این موضوع را قاضـی القضات (قاضـی عبدالجبار صاحب مغنی) از صاحب بن عباد آورده است.(۳)

۷ نیز علامه همدانی در موده القربی نویسد:

علی به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

« لا تذهب الدنیا حتّی یقوم علی اُمتی رجل من ولد الحسین یملأ الأرض عدلا کما ملئت ظما»(۴)

دنیـا سپری نخواهـد شـد تـا وقتی که مردی از فرزنـدان حسـین برامّت من به پـاخیزد و زمین را مالامـال ازعـدل کنـد، چنان که مالامال از ظلم شده باشد.

۸ حافظ حموینی به روایت از سلیم بن قیس حدیث مفصلی از امیرموءمنان علی علیه السلام آورده، که مشتمل است بر محاکمه غاصـبان خلافت و طرفـداران آن ها در مجلسـی که بیش از دویست نفر از صـحابه حاضـر بودنـد و احتجاج به حـدیث غدیر و خطبه پیـامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم پیرامون امر ولاـیت و امـامت بعـد از خود از جمله فرموده آن حضـرت در پاسـخ سؤال ابوبکر و عمر:

۱- ۱ «عقد الدرر» باب ۴ ص ۹۵ .

۲- ۲ «غریب الحدیث» ص ۱۲۴.

۳- ۳ «ابن ابی الحدید» ۱/۲۸۱ و ۱۹/۱۳۰.

۴- ۴ موده دهم: ۹۶، چ لاهور، نیزمراجعه شود به ینابیع الموده باب۵۶ ص۳۰۸ وباب۷۶ ص۵۳۴.

« علی أخی و وزیری و وارثی و وصیّی و خلیفتی فی اُمّتی و ولیّ کلّ مؤمن بعدی، ثمّ إبنی الحسن، ثمّ الحسین، ثمّ تسعه من ولد إبنی الحسین واحد بعد واحد، القرآن معهم و هم مع القرآن.»

علی برادرم و وزیرم و وارثم و وصیّم و خلیفه ام در بین امتم و رهبر هر موءمنی بعد از من است، و پس از او فرزندم حسن و بعد از او حسین.

سپس نه نفر از فرزندان حسین یکی پس از دیگری خلیفه و جانشین من باشند، قرآن با ایشان است و ایشان با قرآن.

و در پایان اعتراف ابوبکر و عمر و شهادت حضار به فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم .(۱)

۹ علامه محقق جمال الدین ابوالفضل معروف به ابن منظور افریقی از علی علیه السلام نقل کرده است که فرمود:

«المهدیّ من ولد الحسین ، رجل أجلی الجبین ، أقنی الأنف...»(۲)

مهدی از فرزندان حسین است ، مردی باشد بلند پیشانی ، کشیده بینی...

۱۰ علامه محمد بن محمد جزری دمشقی شافعی با ذکر سند روایت کرده است که: علی علیه السلام درحالی که به فرزندش حسین نظر انداخت فرمود:

«إن إبنی هذا سیّد کما سماه النبیّ صلی الله علیه و آله وسلم و سیخرج من صلبه رجل یسمی بإسم نبیّکم، یشبهه فی الخُلق و لایشبهه فی الخَلق»(۳)

بدون شک این فرزندم سید و آقا است هم چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم او را بدین نام خواند، و از این پس به زودی مردی از نسل او به وجود آید که هم نام با پیامبرتان باشد، و در خلق و خو همانند آن حضرت است ، اما در خلقت نه.

۱- ۱ «فرائد السمطین» ۱/۳۱۲ . نیز «کتاب سلیم بن قیس» ص ۱۱۱ چ بیروت .

۲- ۲ «لسان العرب» ذیل لغت « ز، ی ، ل» .

۳- ۳ «اسنی المطالب» حدیث ۶۱.

۴ امام حسین بن علی علیه السلام «۶۱»

۱۱ علامه قندوزی به نقل ازمناقب باذکر سند به روایت از امام حسین علیه السلام آورده است که فرمود: بر جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم داخل شدم پس مرا بر زانوی خویش نشانید و به من فرمود:

« إنّ اللّه اختار من صلبک یا حسین تسعه أئمّه، تاسعهم قائمهم، و کلّهم من فی الفضل و المنزله عند اللّه سواء.»(۱)

ای حسین! بدون شک خداوند اختیار فرمود از نهاد تو نه نفر امامان را که نهمین آنها قائم ایشان باشد و همه آنها در فضل و منزلت در پیشگاه خداوند یکسانند.

۵ ابوسعید خدری «۶۴»

۱۲ حافظ ابوالحسن دارقطنی از اعلام محدثین اهل تسنن و مشاهیر حدیث شناسان این فرقه در کتاب «الجرح والتعدیل»(۲) با ذکر سند حدیث مفصلی به روایت از ابوسعیدخدری آورده است که پیامبر در پایان آن فرمود:

«و منّا مهدیّ (هذه) الأمّه، الّذی یصلی خلفه عیسی بن مریم. ثمّ ضرب علی منکب الحسین علیه السلام و قال: من هذا مهدیّ (هذه) الأُمّه»(۳) از ما است مهدی این امت، همان کسی که عیسی بن مریم پشت سرش نماز می خواند.

ص: ۲۷۱

۱- ۱ «ینابیع الموده» باب ۹۴ ص ۵۹۰.
۲- ۲ گویا مقصود ازاین کتاب «العلل الوارده فی الاحادیث النبویه»است که با املاء دارقطنی شاگردش برقانی آن را تنظیم نموده و به نوشته بروکلمان در تاریخ الادب العربی: ۳/۲۱۱ نسخه خطی آن در قاهره و بانگی پور و آصفیه و پتنه موجود است.
۳- ۳ «البیان » گنجی شافعی: باب ۹ ص ۱۲۰. «فصول المهمه » ابن صباغ مالکی: باب ۱۲ ص ۲۷۷ . «ینابیع الموده» قندوزی: باب ۹۴ ص ۵۹۰ با اختلاف و اختصار درلفظ. «ارجح المطالب » عبید اللّه امرتسری هندی حنفی ص ۳۸۵ . «بحارالانوار » علامه مجلسی: ۵۱/۹۱ .

سپس با زدن دست بر شانه حسین علیه السلام فرمود: از این خواهد بود مهدی این امت.

۶ عبد اللّه بن عمرو عاص «۶۵»

۱۳ علامه مقدسی شافعی بواسطه نعیم بن حماد در «الفتن باب نسب المهدی»(۱) و حافظ ابوالقاسم طبرانی در « معجم...(۲)» و حافظ ابونعیم اصفهانی در «صفه المهدی» از عبد اللّه بن عمرو روایت کرده که گفت:

« یخرج رجل من ولد الحسین من قبل المشرق، و لو استقبلته الجبال هدّمها و اتخذ فیها طرقاً.»(۳)

مردی از فرزندان حسین از طرف مشرق خروج نماید که اگر با کوهها روبرو شود آنها را متلاشی سازد و راههای عبور قرار دهد.

نیز گنجی شافعی عینا از معجم طبرانی و مناقب المهدی ابونعیم آن را نقل کرده است.(۴)

۷ عبد اللّه بن عباس «۶۸»

۱۴ حافظ حموینی با ذکر سند از ابن عباس نقل می کند که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می فرمود:

۱- ۱ در نسخه عکسی از نسخه خطی فتن موجود در کتابخانه بریطانیا «عمر » بدون واو ذکر شده و شاید همان صحیح تر باشد و بالاخره اگر با واو باشد ظاهرا مقصود عبداللّه بن عمرو عاص است و اگر بدون واو باشد مراد عبداللّه بن عمر خطاب است و بعید نیست به هر دو عبارت وارد شده باشد که آن هم دلیل بر تعدد حدیث است هرچند معنا و مقصود یکی بیش نیست.

۲- ۲ طبرانی دارای معجم کبیر است (که اخیرا در بغداد چاپ شده) و متوسط و صغیر (که هر دو در مصر به چاپ رسیده) اما چون در حال حاضر در دسترس این جانب نبود از تعیین محل حدیث معذرت میخواهد.

۳- ۳ «عقد الدرر» باب ۵ ص ۱۲۷ و باب ۹ ص ۲۲۳ .

۴- ۴ «البیان» باب ۱۶ ص ۱۳۴ .

«أنا و عليّ و الحسن الحسين و تسعه من ولد الحسين مطهرون معصومون. «تاسعهم المهدی» علی ضبط الینابیع.(۱)

من و علی و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین پاکیزگان معصوم می باشیم.(بنا به ضبط ینابیع الموده) «نهمین آنها مهدی است»

۸ ابو وائل شقیق بن سلمه «۸۲»

۱۵ علامه مقدسی به روایت از اعمش از ابو وائل نقل کرده است که گفت: حضرت علی علیه السلام نظر به حسین انداخت و گفت:

« إنّ إبنی هذا السیّد، کما سمّاه رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم ، سیخرج من صلبه رجل بإسم نبیّکم، یملأ الارض عدلاً کما ملئت ظلماً و جورا»(۲)

این فرزند من سیّد و آقا است همچنان که رسول خدا او را بدین عنوان صدا زد. پس به زودی مردی از صلب او بیرون آید، که هم نام پیامبر شما باشد، و زمین را از عدل مالامال کند، چنان که مالامال از ظلم و ستم گردیده باشد.

نیز این روایت را با کمی اختلاف در لفظ سلیلی در «الفتن» به روایت از موسی بن جعفر از پدرش از جدش آورده است.(۳)

۱– ۱ فرائد السمطین ۲/۱۳۳ بشماره ۴۳۰ و ص ۳۱۳ بشماره های ۵۶۳ ۵۶۴. موده القربی موده دهم. ینابیع الموده باب ۵۶ ص ۳۰۸ ، باب ۷۷ ص ۵۳۴ .

۲ – ۲ در «عقد الدرر»باب اول ص ۲۳ و باب سوم ص ۳۸ چ قاهره به لفظ «حسن» ضبط شده ولی در عکس نسخه خطی کتابخانه سوهاج موجود در نزد محقق کتاب استاد عبدالفتاح مصری، و عکس نسخه مخطوط آستان قدس مشهد موجود در کتابخانه شخصی این جانب که فتوکپی آن را در اختیار محقق نامبرده در مصر قرار دادم «حسین» ضبط شده. و استاد عبدالفتاح پنداشته صحیح آن «حسن» است در حالی که احادیث مربوطه و وارد در منابع حدیثی اهل تسنن همه مهدی را از اولاد حسین ذکر کرده اند و شاید ذکر حسن در بعض نسخ «عقدالدرر» از روی سهو و خطای ناسخ بوده.

۳– ۳ «الملاحم و الفتن» سید بن طاوس: ۲/۱۰۳ باب ۷۶ .

۹ جابربن یزید جعفی «۱۲۸»

۱۶ علامه مقدسی شافعی به روایت از جابر بن یزید جعفی حدیث مفصلی از ابوجعفر «امام باقر علیه السلام » آورده که در پایان آن فرماید:

«والمهدیّ یاجابر من ولد الحسین یصلح اللّه له امره فیلیله واحده»(۱)

ای جابر مهدی مردی باشد از اولاد حسین که خداوند یک شبه امر (ظهور) او را عملی سازد و تحقق بخشد.

۱۰ امام جعفر صادق علیه السلام «۱۴۸»

۱۷ علامه شهیر و مورخ معروف محمد بن محمود بخاری ، مشهور به خواجه پارسا حنفی نقشبندی « م ۸۲۲» در «فصل الخطاب(۲)» و علامه مولوی محمد مبین دهلوی به نقل از او در وسیله النجات از امام جعفر بن محمد الصادق آورده اند که فرمود:

« منّا إثنا عشر المهدیّ و الهادی، قد مضی منهم سته و بقی منهم سته و یصنع اللّه عزّوجلّ فی السادس ما أحبّ.»

از ما (خاندان رسالت) دوازده نفر مهدی و هادی باشند که شش نفر آنها گذشته اند و شش نفر باقی مانده اند و خداوند آن چنان که دوست داشته باشد در باره ششمین آنها رفتار خواهد کرد.

سپس خواجه پارسا گوید: این کلام اشاره به امام مهدی است، پس از ناحیه

۱- ۱ عقدالدرر باب چهارم فصل دوم ص ۸۷ ۹ظ . توضیحا جابر بن یزید همچنان که ذهبی نویسد از اکابر علمای شیعه و مورد وثوق محدثین عامه بوده وترمذی و ابوداود و ابن ماجه هریک در سنن خود از وی روایت کرده اند. «الکاشف ۱/۱۷۷ ۱۷۸»

۲- ۲ فصل الخطاب گویا درهند به چاپ رسیده ولی نویسنده از فتوکپی نسخه خطی کتابخانه مجلس ، تهران، در نقل این روایت استفاده کردم وعلامه قندوزی در ینابیع الموده باب ۵۶ ص ۴۴۲ ۴۶۶ بخش ویژه ائمه اثناعشر آن را ذکر کرده است.

او دین متین (یعنی اسلام واقعی و منزه از قلب و غش) آن چنان که شایسته آن است به ظهور پیوندد، و بنابراین ائمه اثنا عشر نخستین آنها امیر موءمنان علی مرتضی باشد و دومین آنها امام حسن مجتبی و سومین آنها امام حسین شهید کربلا و چهارمین آنها علی بن الحسین زین العابدین و پنجمین آنها ابوجعفر محمد باقر و ششمین آنها ابوعبدالله جعفر صادق و هفتمین آنها موسی کاظم و هشتمین آنها ابوالحسن علی بن موسی الرضا ونهمین آنها ابوجعفر محمد بن تقی جواد و دهمین آنها ابوالحسن علی هادی نقی زکی، و یازدهمین آنها ابومحمد حسن بن علی عسکری و دوازدهمین آنها امام زمان و خلیفه الرحمان امام مهدی «صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین».

روایت «...إسمه إسمی و إسم أبیه اسم أبی»

همان طوری که قبلا اشاره شد ، گروه مخالف با شیعه از اهل تسنن در نسب حضرت مهدی، گویند: مهدی حسنی است نه حسینی، و نام پدرش عبدالله است از اولاد امام حسن مجتبی که هنوز متولد نشده و از این پس در نزدیکی عصر ظهور به وجود آید و بر صحنه دنیا قدم نهد.

دلیل این گروه جمله کوتاه جعلی «واسم ابیه اسم ابی» می باشد که مغرضین یا سهل انگاران در نقل حدیث آن را به فرموده پیامبر اکرم: «المهدی اسمه اسمی» افزوده اند و حدیث آن حضرت را در شکل «المهدی اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی» درآورده اند و لازمه اش «محمد بن عبدالله» بودن آن حضرت است نه «محمد بن الحسن العسکری متولد در سال ۲۵۶ ه »

اکنون می گوئیم: روایت مشتمل براین جمله از جهات مختلف مخدوش و فاقد اعتبار است.

ص :۲۷۵

اوّل آنکه: این حدیث نقلش منحصر به ابی داود(۱) و چند کتاب حدیثی در این حدود و نازلتر از آن می باشد، در حالی که ده ها مصدر حدیثی امثال مسند احمد حنبل و همان چند کتاب و حتی سنن ابی داود این روایت را عینا با اسناد مختلف و بدون جمله «واسم ابیه اسم ابی» نقل کرده اند و پیداست که این یک روایت نمی تواند در برابر آن همه روایات خودنمائی کند.

دوّم آنکه : راوی این حدیث زائده است که به نوشته گنجی شافعی در حدیث زیاده می کرده و چنین حدیثی که او واسطه نقل آن است فاقد اعتبار می باشد(۲) آن هم در مورد یک موضوع عقیدتی و سرنوشت ساز ابدی.

سوّم آنکه: این روایت با اضافه «واسم ابیه...» از جهات مختلف دارای زمینه جعل و ساختگی است، و ما به منظور توضیح این موضوع توجه خوانندگان اهل تحقیق را به دو ماجرای تاریخی جلب می کنیم تا خود به بی اعتباری این روایت پی برده به داوری بنشینند.

۱ مورخ شهیر ابن طقطقی نویسد:

محمّد بن عبداللّه بن حسن بن حسن بن علی ابی طالب علیه السلام معروف به «نفس زکیه» مدعی مهدویت در اسلام شد و گروههائی از شیعه و حتی بنی العباس مثل منصور دوانیقی قبل از تکیه زدن خود و برادرش سفاح بر مسند خلافت برای رویاروئی و قیام علیه بنی امیه با وی به عنوان خلیفه بیعت کردند و در آغاز امر بین مردم شایع کرده بود مهدی موعود مورد بشارت پیامبر اوست، و پدرش عبداللّه نیز این مطلب را همواره در نفوس گروههائی از مردم ترزیق و تثبیت می نمود و روایت می کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است:

« لو بقی من الدنیا یوم، لطوّل اللّه ذلک الیوم حتی یبعث فیه مهدیاً أو قائماً إسمه

ص: ۲۷۶

۱- ۱ «سنن ابی داود» ۴/۱۵۱ چ سعادت مصر .

۲- ۲ «البیان فی اخبار صاحب الزمان» باب اول ص ۹۳ ۹۶.

کاسمی و اسم ابیه کاسم ابی.»(۱)

بـدین ترتیب بعیـد نیست که جمله «وإسم أبیه إسم أبی» را این پـدر و پسـر یا اطرافیان و هواخواهانشان به حدیث افزوده باشـند تااز این رهگـذر مهـدی دروغین (محمـد نفس زکیه) را به جای مهـدی موعود واقعی معرفی و جایگزین کننـد و بالاخره مردم عوام به او گرایش جویند، واین کار هم تاحدی عملی شد اما دیری نپائید که قضیه کشف و دروغ او برملا گردید.

۲ ابو الفرج اصفهانی نویسد:

« هنگامی که منصور دوانیقی درصـدد برآمد برای فرزندش مهدی بیعت گیرد، فرزند دیگرش جعفر دراین باره به وی اعتراض داشت، پس امر به احضار مردم کرد و چون حاضـرشدند و خطبا خطبه خواندنـد و شـعرا به مدیحه سـرائی و توصـیف مهدی و فضائلش پرداختند ، و از جمله آنها مطیع بن ایاس یکی از شـعرای عیاش و متهم به زندقه بود که وقتی از شعر و خطبه فارغ شد روی سخن به منصور نمود وگفت:

ای امیر موءمنان حدیث کرد ما را فلان از فلان از پیامبر که گفت:

المهدی منّا محمّد بن عبداللّه و اُمه من غیرنا یملأها عدلاً کما ملئت جورًا.

وابن عباس بن محمّـد برادر تو بـدین حـدیث گواهی می دهـد، سپس رو به عباس نمود و گفت: تو را به خـدا سوگند آیا این حدیث را شنیده ای؟

عباس گفت: آری.

پس منصور دستور داد با مهدی بر امر خلافت بیعت کنند.

وچون مجلس منقضـی شد عباس بن محمد رو به حاضـرین گفت: آیا متوجه شدید این زندیق چگونه به خدا و رسولش نسبت دروغ داد و حتی مرا بر دورغش به شهادت طلبید، پس من از ترس منصور به دروغ شهادت دادم و

ص: ۲۷۷

۱- ۱ تاریخ فخری ص ۱۴۸ ۱۴۹ ط قاهره. و ترجمه آن بقلم آقای وحید گلپایگانی ص ۲۲۴.

هرکس حاضر در مجلس بود شاهد بود بر اینکه من به دروغ شهادت دادم.»

سپس اضافه می کند:

«وبلغ الخبر جعفربن أبی جعفر وکـان مطیع منقطعـاً إلیه یخـدمه، فخافه وطرده عن خـدمته، قال: و کان جعفر ماجنًا فلما بلغه قول مطیع هذا غاظه و شقت علیه البیعه لمحمّد فأخرج ایره ثمّ قال: إن کان أخیمحمّد هوالمهدی فهذاالقائم من آل محمّد»(۱)

نیز با مراجعه به شرحی که ابوالفرج(۲) و دکتر سـمیره مختار لیثی(۳) هریک در باره محمـد بن عبداللّه (نفس زکیه) و دعوای مهـدویت و خلافت او و برخوردها و عکس العمل های منصور دوانیقی و دعوای مهـدویت او برای فرزند خود نوشـته اند، این موضوع به خوبی روشن می شود که هریک از نامبردگان در صدد بودند با عنوان «محمد بن عبداللّه» مسئله مهدویت در اسلام و وعده به ظهور مهدی را در باره خود یا فرزند خود بر مردم تحمیل نمایند و از چنین عبارتی (واسم ابیه اسم ابی) سوء استفاده نموده مردم را فریب دهند.

و بالاخره این جمله ساخته و پرداخته نامبردگان و عوامل و هواخواهان آنها بوده است.

نیز روایت دیگر ابوداود است از ابواسحاق سُبیعی (عمرو بن عبداللّه بن عبید) بدین لفظ:

قال علی علیه السـلام و نظر إلی إبنه الحسن فقال: « إنّ إبنی هذا سیّد کما سماه رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم ، و سیخرج من صلبه رجل یُسمی بإسم نبیّکم فی الخُلق، و لا یشبهه فی

۱- ۱ «أغانی» ۱۲/۸۱ چ دی ساسی قاهره سال ۱۳۲۳ ه . «أغانی الاغانی» مختصـراغانی از خوری یوسف عون ۲/۱۰۱۱ چ دمشق بدون فراز «وبلغ الخبر» تاآخر قضیه. «لسان المیزان» ۶/۶۱

۲- ۲ «مقاتل الطالبیین» ۲۳۲ ۲۹۹ .

۳- ۳ «جهاد الشیعه» ص ۱۱۱ ۱۴۲ .

الخَلق، یملأ الارض عدلا.»(۱)

علی علیه السلام به فرزندش حسن نگاه کرد و گفت: این فرزندم سید و آقا است همچنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وی رابدین نام خواند، و بزودی مردی از تبارش خارج گردد که به نام پیامبرتان نامیده خواهد شد، در خُلق و خو شبیه آن حضرت باشد اما در خلقت نه، و زمین را مالامال از عدل و میانه روی کند.

واین روایت همانند روایت قبل مخدوش و غیر قابل استناد در یک موضوع عقیدتی و سرنوشت ساز اسلامی است ، زیرا منذری در مختصر سنن ابی داود می نویسد: این روایت منقطع و بین راوی حدیث و گوینده آن فاصله است، زیرا ابواسحاق سبیعی علی علیه السلام را روءیت نموده ولی روایتش از او ثابت نشده، نیز ابن حبان معروف به ابوالشیخ « م ۳۶۹» در«طبقات المحدثین باصفهان» بدین موضوع تصریح نموده که ابواسحاق علی را روءیت کرده اما جزء راویان از علی به حساب نیامده.(۲)

و ابو داود در نقل این روایت تعبیر به «حُدِّ ثت عن هارون بن مغیره» کرده و لازمه اش آن باشد که ابوداود با واسطه آن را از هارون بن مغیره نقل نموده، اما واسطه کیست و از چه درجه اعتباری برخوردار بوده، معلوم نیست (۳)

و ذهبی می نویسد: ابو اسحاق نود و پنج سال عمرش به درازا کشید و در سال ۱۲۷ درگذشت بدین ترتیب حدود دوسال از دوران خلافت عثمان باقیمانده بود که متولد شد (۴) بنابراین در پایان حیات امام امیر موءمنان علیه السلام او در حدود شش سال و نه ماهه بود که معمولا نمی توان از دیدگاه علما و دیگر طبقات به نقل روایت چنین کسی دراین گونه مسائل سرنوشت ساز تکیه نمود.

۱- ۱ سنن ۲/۴۲۳ ۴۲۴ و در چ دیگر ۴/۱۰۹ و در چ دیگر ص ۱۵۳ شماره ۴۲۹۰ .
۲- ۲ نسخه عکسی از مخطوط کتابخانه علیگره هند، و اخیرا در بیروت به چاپ رسیده .
۳- ۳ سنن ۶/۱۶۲ ، نیز رجوع شود به ۱/۱۰۱ ذیل صفحه .
۴- ۴ «الکاشف» ۲/۳۳۴ و ذیل آن از محقق کتاب.

وعلامه محمد ناصر الدين آلبانی گوید: اسناد این حدیث ضعیف است(۱) و از این ها گذشته بعید نیست در اصل کلمه «حسین» بوده و از روی سهو و خطا یا تعمد و تزویر « حسن » ضبط شده، چنان که ابن بطریق (۲) وقندوزی(۳) هر دو حسین ضبط کرده اند.(۴)

ص: ۲۸۰

۱- ۱ «مشکاه المصابیح» ۳/۲۷ ذیل صفحه، شماره حدیث ۵۴۶۲.

۲- ۲ «عمده» حدیث ۹۱۲ ص ۴۳۴ .

۳- ۳ «ینابیع الموده» باب ۷۲ ص ۵۱۸ .

۴- ۴ در این باره موءلف را خاطره ای باشد که ذکرش بی مناسبت نیست، و آن بدین قرار است که: یکی از اساتید دانشگاه اسلامی مدینه به نام شیخ محسن عباد، ضمن مقاله مفصلی پیرامون حضرت مهدی علیه السلام در مجله دانشگاه «شماره ۳، سال اوّل، ذوالقعده ۱۳۸۸» به استناد روایت «المهدی اسمه اسمی و اسم أبیه اسم أبی » و گفته ابن تیمیه و اتباعش، روی موضوع حسنی بودن و محمّد بن عبداللّه بودن امام زمان تکیه نموده و مقاله را به پایان رسانیده بود. این جانب هنگام تشرف به مدینه در سفر حج، به سراغ او در دانشگاه رفته و بعد از پرس و جو، در صحن دانشگاه با وی برخورد نمودم، و بطور خلاصه نوشته او را درباره حسنی بودن حضرت مهدی مطرح و مورد اعتراض قرار دادم. او در پاسخ گفت: «مهدیّنا غیر مهدیّکم». مهدی ما (سنی های وهابی) غیر از مهدی شما (شیعیان امامیه) است. گفتم: «مهدیّنا مهدیّ الاسلام ، فإذا کنت مسلما لابدّ أن تعتنق بمهدی الاسلام.» مهدی ما ، مهدی اسلام است پس درصورتی که شما مسلمان باشید ناگزیر باید به مهدی اسلام اعتراف و در برابر او گردن نهید. در این موقع، سر به زیر انداخته، سکوت کرد و حالت تفکر از خود نشان داد، آن گاه کتاب «منتخب الاثر» آیت اللّه صافی را که به همین منظور همراه برده بودم به وی داده و گفتم: این کتاب براساس احادیث و منابع تاریخی خود شما (اهل تسنن) و هم شیعه، معرّف مهدی واقعی اسلام است، من آن را به تو هدیه می کنم تا بادقت بخوانی ، پس در صورتی که به اشتباه خود پی بردی در مقاله بعدی نوشته خود را ترمیم و جبران کن، و در صورتی که ما اشتباه کرده باشیم کتبا ما را آگاه کن. و با ارائه آدرس و نشانی، با او خداحافظی نموده و برگشتم ، اما نه تنها چیزی ننوشت و نفرستاد، بلکه پس از چندی به عنوان رد بر مقاله رئیس محاکم شرعی قطر شیخ عبداللّه بن زید محمود در انکار اصل مهدویت در اسلام مقاله ای مفصل و محققانه در همان مجله (شماره ۴۵ ص ۲۹۷ ۳۲۸ و شماره ۵۶ ص ۳۶۱ ۳۸۳ سال ۱۴۰۰، به حجم چند برابر) انتشار داد، و همان حرف قبلی را تکرار کرد، بدون آنکه در رد یا قبول محتویات «منتخب الاثر» چیزی بنویسد. ولی ناگفته پیداست که چیزی دراین باره نداشت بنویسد، جز اعتراف به اشتباه خود و حسینی دانستن حضرت مهدی علیه السلام و ولادت آن بزرگوار در قرن سوم هجری ، که در آن کتاب از قول حدود هفتاد نفر از علما و مورخین سنی به اثبات رسیده. اما متاسفانه تعصب مانع از حق گوئی و اعتراف به خطا و کج روی بوده، آن هم در روش عقیدتی و عملی اهل تسنن به ویژه فرقه وهابی.

حدیث «إنّ منهما (الحسن و الحسین) مهدیّ هذه الاُمّه»

حافظ ابو نعیم و دیگر اعلام محدثین به روایت از علی الهلالی حدیث مفصلی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آورده اند که ضمن آن فرمود:

«...یا فاطمه والّذی بعثنی بالحقّ، إنّ منهما (یعنی الحسن و الحسین) مهدیّ هذه الاُمّه...»(۱)

۱- ۱ «معجم کبیرطبرانی ۳/۵۲ شماره ۲۶۷۵ . «معجم اوسط » طبرانی به نقل مجمع الزوائد صفه المهدی ابونعیم به نقل عقد الدرر. «اربعین» ابونعیم به نقل عقد الدرر . «نعت المهدی» ابونعیم ، به نقل البیان گنجی شافعی . «البیان» گنجی باب اول . «اربعین» ابوالعلاء همدانی به نقل ذخائر العقبی . «ذخائر العقبی» طبری ص ۴۴ نیز ص ۱۳۵ ۱۳۶ . «عقد الدرر» باب ۷ ص ۱۵۲ و باب ۹ ص ۲۱۷ . «فرائد السمطین» ۲/۸۴ رقم ۴۰۳ . «مجمع الزوائد» ۹/۱۶۵ . «عرف الوردی» سیوطی ضمن الحاوی ۲/۶۶ ۶۷ . «برهان» متقی باب ۲ ص ۹۴ .

ای فاطمه سوگند بدان کسی که به حق مرا برانگیخت از این دو (حسن و حسین) مهدی این امت باشد.

و در روایت ابو ایوب انصاری از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به لفظ: «یولد منها یعنی الحسن و الحسین مهدی هذه الأُمه»(۱) آمده.

با توجه به محتوای این روایات می گوئیم در صورتی که از دیدگاه حدیث شناسی صحیح و قابل قبول باشد، توضیح آنها بدین گونه است که حضرت مهدی از طرف پدر به حسین منتهی می گردد و حسینی خواهد بود، و از طرف جده اش مادر امام محمد باقر علیه السلام که دختر امام حسن بود بدان حضرت منتهی می شود و حسنی است.

و قاضی عیاض هم در کتاب «الشفاء» بدین مطلب اشاره نموده(۲) و بالاخره اگر روایت صحیحی پیدا شود که بیانگر حسنی بودن حضرت مهدی باشد جز آن گونه که گفته شد وجه دیگری ندارد.

و امّا موضوع ولادت آن حضرت، پس بیش از یکصد نفر از اعلام محدثین و مشاهیر مورخین و دیگر افراد مورد قبول اهل تسنن و از خود آنها در کتابهای اختصاصی خود در باره امام زمان (عجل اللّه تعالی فرجه) یا ضمن فصول و ابواب کتابهای مختلف حدیثی و تاریخی و عقیدتی که تالیف نموده اند و اکثرا به چاپ رسیده صریحا و مفصلاً به ولادت آن حضرت از امام حسن بن علی عسکری (هشتمین فرزند حسین بن علی ابیطالب علیه السلام و نرجس خاتون شاهزاده

۱- ۱ ذخائر العقبی ص ۱۳۶ .

۲- ۲ به نقل اشاعه برزنجی باب سوم مقام اول.

رومی در سال ۲۵۵ یا ۲۵۶ ه ق در شهر سامرای عراق اعتراف نموده اند و ما به خاطر ظرفیت محدود این کتاب از نقل آنها معذور و علاقمندان به تفصیل بیشتر در این زمینه می توانند به کتابهای زیر مراجعه کنند.(۱)

۱- ۱ «کشف الاستار» محدث عالیقدر مرحوم حاجی نوری چ . «منتخب الاثر» علامه صافی گلپایگانی چ قم . «مهدی منتظر» در نهج البلاغه از موءلف این کتاب شامل معرفی بیش از یکصد نفر از معترفین به ولادت حضرت مهدی حجه بن الحسن العسکری «عج».

بخش چهارم

اشاره

شامـل بیست و یـک سؤال بر مبنـای مشـخصات و ویژگی های منفی و مثبت هریک ، یا گروهی از امامان و خلفای مورد قبول سنی و شیعه ، و مقایسه بین آنها.

ص :۲۸۵

نظری بر ریشه اختلافات بین شیعه و اهل تسنن

قبل از طرح سؤال هایی که ازاین پس به عنوان بخش چهارم کتاب حاضر به نظر می رسد توجه خوانندگان را ضمن مقدمه کوتاهی به اصل اختلاف شیعه و سنی بر سر مسئله خلافت بعد از پیامبر معطوف داشته و آن گاه می پردازیم به موضوع بحث، و اینک توضیح درباره نظریه هریک از این دو فرقه:

شیعه براین عقیده بوده و هست که همچنان که به موجب آیه کریمه:

«وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى اِنْ هُوَ اِلّا وَحْىٌ يُوحى»(۱)

پیامبر گرامی اسلام همان طور که یک یک احکام و مقررات اسلامی را اعم از اصول و فروع با استمداد از وحی الهی به امت خویش ابلاغ فرمود، خلیفه و جانشین خویش را نیز باید از روی لطف و با استمداد از وحی ، قبل از رفتن به سرای آخرت ، به مردم معرفی می کرد ، تا مردم بلا تکلیف و دچار گمراهی و انواع فرقه گرائی و پیامدهای سوء آن نشوند ، و این قضیه نه تنها دست کمی از دیگر قوانین و احکام حقه اسلام نداشته، بلکه سرنوشت ساز موجودیت اصل اسلام و ضامن استمرار آن در طول قرن ها ، و نیز رشد و گسترش آن در سراسر جهان بوده و هست .

نیز شیعه براین عقیده بوده و می باشد که به شهادت غیر قابل انکار مصادر تاریخی و حدیثی و تفسیری و کلامی اهل تسنن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم هم زمان با

۱- ۱ سوره نجم: ۵۳/۳.

آغاز امر نبوت تا آخرین لحظه های حیات ، بیش از هر چیزی عملاً بر موضوع تعیین خلیفه و معرفی امامان بعد از خود یکی پس از دیگری عنایت و اهتمام از خود نشان داد، تا آنجا که در هر فرصت و مناسبتی که پیش می آمد ، فرصت را مغتنم شمرده، مسئله خلافت و جانشینی خود را مطرح می کرد، که در این زمینه هیچ گونه کمبود و نارسائی و یا بهانه ای برای مغرضین به جای نگذارد ، و بارها دوازده نفر جانشین و مسؤول امر امامت و رهبری امت اسلامی را با تمام مشخصات و شرایط لازمه، معین و معرفی فرمود.

و در مرحله سوم شیعه مدعی است: در تمام آیات شریفه قرآن و احادیث معتبر اسلامی ، هیچ دلیلی بر واگذاری امر خلافت و انتخاب جانشین برای پیامبر به مسلمانان، وجود ندارد ، و این در حالی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نه نا آگاه نسبت به اهمیت و سرنوشت سازی موضوع خلافت و رهبری بعد از خود بود، و نه عاجز و ناتوان از تعیین جانشین و معرفی خلفای شایسته و واجد شرایط ، و نه سهل انگار در انجام یک چنین وظیفه بزرگ و سرنوشت ساز دین.

اما اهل تسنن بر این عقیده اند که پیامبر کاری به کار خلافت نداشته و نصی هم ایراد نفرموده و آنچه درباره اهل بیت خود به ویژه در خصوص امیرموءمنان علیه السلام بیان فرموده ، تنها سفارشی عادی و غیر الزامی، در محدوده فضیلت گوئی و توصیه به دوست داشتن آنها بوده، و اختیار تعیین امام و خلیفه بعد از خود را به امت واگذارده، بدون آنکه حتی ضابطه ای در چگونگی انتخاب یا شرایطی برای رأی دهنده یا شخص منتخب ارائه کرده باشد. و این مطلب را عموماً در کتب کلامی و عقیدتی خود نوشته اند که اهل تحقیق خود بدان آگاهند.

اکنون نویسنده باتوجه به حدیث «من مات و لم یعرف... » که مستلزم وجود امام در هر عصر و زمانی است، و بر مبنای عقیدتی اهل تسنن که اختیار و انتخاب امام و خلیفه اسلامی را موکول به نظر امت می دانند، سئوالاتی چند بر اساس مقایسه بین امامان شیعه و زمامداران مورد قبول اهل سنت طرح می کند، تا کسانی

که از مرگ جاهلی و پیامدهای برزخی و قیامتی آن در بیم و هراسند ، به تحقیق و بررسی پیرامون شرایط ضروری امام اقدام کرده ، و ببینند وظیفه آن ها چه چیز است و از چه کسی باید پیروی کنند، نه اینکه بر اثر تعصب و یا بی تفاوتی، سعادت ابدی و نجات همیشگی خود را فدای امامان دروغین مرده یا زنده کنند ، و سعادت را به شقاوت تبدیل نمایند.

در پایان در حالی که روی سخن نویسنده با اهل تسنن ، زیدیه ، اسماعیلیه و صوفی منشان یک امامی و هشت امامی و دیگر شیعیان نیمه راهی بدون امام زمان است، می گوئیم: بانوشتن این کتاب و طرح این سئوالها

نصیحتی کنمت بشنو و بهانه مگیر تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال

آری شاعر گفته است:

کلا الأخوین ضرّاطان أبو عمرو أضرط من أخیه

نیز مقام سلطنت ، ریاست جمهوری، هیئت های مختلف حکومتی ، با مسئولیت سنگینی که هریک به عهده دارند، «طبق عقیده اهـل تسـنن در بـاره خلیفه، اولی الامـر، وزمامـدار» مسـتلزم شـرایط علم و پاکی از خطا و گناه به شـرحی که گفته شـد نبوده و نیست، بلکه بطوری که ملاحظه می شود در بیشتر کشورهـای جهـان بُعـد تشـریفات قانونی زمامـداران و هیئت های حاکمه به مراتب بیش از بُعد عملی و دخالت های مستقیم شخص آنها مطرح وموءثر می باشد. ناگفته پیداست که با طبقه بندی و ترتیب سلسه مقامهای سـلطنتی، ریاست جمهوری، نخست وزیری، معاونت، وزارت، اسـتانداری، فرمانـداری، مدیر کلی و معاونت هر یک از این ها و پست های پایین تر کارهای اجرائی هر مملکتی یا منطقه ای بـدون دخالت و حتی بدون اطلاع آنها جامه عمل می پوشد.

و همچنین بخشـهای قانونگـذاری و قضـائی نیز از قلمرو دخـالت مسـتقیم این گونه زمامـداران خـارج است مگر در کشورهای اسـتبدادی و حکومتهای دیکتاتورماب، و در این راسـتا مجموعا چه کمبودها، کـج روی ها، ظلم ها، فسادها، تبعیض ها، غرض ورزی ها، سوء استفاده ها و محرومیت های همه جانبه که دامن گیر مردم می شود ، و آنچه البته به جائی نرسد فریاد است.

اما حساب همه این هااز حساب امام مورد بحث جداست.

در این مرحله همچنـان که قبلا نیز اشـاره شـد، شـیعه کنـار نهـادن کلیه مـدارک و مصادر عقیـدتی و فقهی خود از یک سو و مراجعه به مدارک و مصادر اهل تسنن، و آن ها را معیار و میزان تشخیص حق از باطل قرار دادن، از سوی دیگر، و

توجه به آنچه علمای درجه اول این فرقه خود درباره اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نوشته اند درمرحله سوم جز پیروی ازخاندان رسالت و گرایش به تشیع، و ادامه این خط، راه معقول و قابل قبولی نیافته.

امّا اهل تسنن با عقیده کامل به اصالت و درستی کتابهای حدیثی، تاریخی و عقیدتی خود، و با قداستی که در حق نویسندگان این کتابها قائل اند، متأسفانه حاضر نشده اند محتویات این کتابها را با صراحتی که دارد بدون تبعیض و بدون تطبیق بی جا و تحمیلی آنها با عقائد خود مورد مطالعه و بررسی و حقیقت شناسی قرار دهند، و به عکس آنچه گذشته است، عقائد خود را با آنها منطبق نمایند.

بنابراین شیعه در التزامات عقیدتی و فقهی به حقیقت سنی و تابع و پیرو سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می باشد، که به موجب « أهل البیت ادری بما فی البیت » سنت را از طریق اهل بیت پیامبر به دست آورده است ، در صورتی که دیگران از اهل بیت روی گردانیده و مخالفت نموده اند ، و از پیروی سنت واقعی نیز به دور اند ، و تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل.

و به هر حال شیعه با نادیده انگاشتن احادیث و مدارک حدیثی خود و استناد به احادیث منقول در کتب اهل تسنن، از جمله آنچه از امیرموءمنان به نظر رسید، ناگزیر است برای نجات از مرگ جاهلی به اهل جماعت بودن علی علیه السلام و بر حذر بودن از مفارقت با حضرتش پایبند و ثابت قدم باشد، زیرا خروج از اطاعت علی بعد از پیامبر و جدائی از حضرتش مایه مرگ جاهلی اعلام گردیده نه دیگری.

سؤال اوّل

مخاطب به خطاب « یا ایُّها الَّذین آمنوا » یا مخاطب به . . .؟

حافظان حدیث و تاریخ نگاران و دیگر أعلام اهل تسنن با ذکر سند و به نقل از ابن عباس روایت کرده اند که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«ما أنزل اللّه آیه فیها «یاایُّها الَّذین آمنوا» إلاّ و علیٌّ رأسها و أمیرها»

و در بعض مصادر «و علیٌّ قائدها و شریفها» یا «وعلیٌّ شریفها و أمیرها» یا «و علیٌّ أوَّلها و أمیرها و شریفها» یا «و علیٌّ لُبُّها» و دیگر تعبیراتی از این قبیل آمده و در بسیاری از مصادر با اضافه : «و لقد عاتب اللّه أصحاب محمّد فی غیر آیه من القرآن و ما ذکر علیّاً إلاّ بخیر» یا «و ما من أحدٍ من أصحاب محمد إلاّ و قد عوتب فی القرآن إلاّ علیّ بن أبی طالب فإنّه لم یعاتب فی شیءٍ منه» ضبط شده است(۱).

ص: ۲۹۲

۱- ۱ «فضائل الصحابه» احمد حنبل شماره ۱۱۱۴. «مناقب امیرالمؤمنین» احمد حنبل به نقل ریاض النظره شماره ۲۳۶. «مسند احمد حنبل» به نقل ملحقات احقاق ۳/۴۷۶. «معجم طبرانی» به نقل مجمع الزوائد و تاریخ الخلفاء. «ابن ابی حاتم » به نقل تاره الخلفاء. «حلیه الاولیاء» حافظ ابونعیم. «مناقب خوارزمی فصل ۱۷ص ۱۸۸. «تاریخ دمشق» ابن عساکر بخش امام امیرالمؤمنین علیه السلام ۲/۴۲۸ ۴۳۰ به پنج طریق . «شواهد التنزیل» حسکانی ۱/۴۹ تحت شماره های ۷۰ ۸۵ به شانزده طریق . «کفایه الطالب» باب ۳۱ ص ۱۳۹ به دو طریق . «تذکره الخواص» سبط ابن جوزی ص ۱۳ چ نجف . «درر السمطین» زرندی ص ۸۹. «مجمع الزوائد» هیثمی ۹/۱۱۲ به نقل از طبرانی . «ذخائر العقبی» طبری ص ۸۹ ریاض النظره نیز از او ۲/۲۰۶ چ خانجی به نقل ازمناقب احمد. «نهایه العقول» فخر رازی ص ۱۹۶. «تاریخ الخلفاء» سیوطی ص ۶۶ چ میمنیه و در چ سعادت مصرص ۱۷۱. «صواعق المحرقه» ابن حجر ص ۷۶ ودرچ محمدیه ص ۳۸ و ۱۲۵ به دو طریق. «کنزالعمال» ۱۱/۶۰۴ شماره ۳۲۹۲۰ منتخب آن حاشیه مسند احمد ۵/۳۱. «حبیب السیر» خواندمیر ۲/۱۳ چ حیدری تهران . «کواکب الدریّه» عبدالرؤف مناوی ص ۳۹ چ ازهر مصر . «نورالابصار» شبلنجی ص ۷۴ چ عامره مصر و درچ دیگر مصر ص ۱۰۵. «اسعاف الراغبین» محمدصبّان چ حاشیه نورالابصار ص۱۰۸ به نقل از طبرانی وابن ابی حاتم. «تجهیز الجیش» مولوی امان اللّه دهلوی ص ۳۳۳ مخطوط (احقاق ۳۱۲/۴). «ینابیع الموده» قندوزی باب ۵۹ فصل ۳ ص ۳۴۳ به نقل از طبرانی وابن ابی حاتم. «تفرح الاحباب» مولی محمد عبداللّه قرشی ص ۳۵ چ دهلی . «مفتاح النجا» بدخشی ص ۳۷ مخطوط.

خداونـد آیه ای نـازل نفرمود که در آن «یـا ایُّهـا الـذین آمنوا» باشـد مگر آنکه علی در رأس آن و امیر آن و به دیگر تعـبیرات مندرجه در حدیث رهبر و پیشوا و شریف و پیش قدم و مخاطب اصلی آن بوده است.

توضیحاً در قرآن شریف، بیش از هشتاد مورد آیات شریفه با «یا ایُّها الذین آمنوا» شروع شده است .

اکنون روی سـخن ما با علمای اهل تسـنن و مخصوصاً دانشـمندان عرب زبان این فرقه است : کسی که درطول بیست وسه سال دوران نبوت پیـامبر و نزول قرآن بیش از هشـتاد مرتبه مخـاطب به عـالی ترین و ارزشـمندترین خطاب ازخطاب های الهی یعنی کلمه مقـدسه «یـا أیُّهـا الّـذین آمنوا»واقع شـده، آن هم نه به عنوان یـک موءمن عـادی و معمولی بلکه به عنوان: امیرموءمنان، و پیشوای موءمنان، و نخستین موءمنان (به اسلام)، و پیش قدم موءمنان (در عمل به دستورات

قرآن، و انجام دهنده وظائف موءمنین و همکاری و حمایت از پیامبر اکرم) و لُبّ و مغز و خلاصه موءمنان.

آیا چنین کسی صلاحیت دارد امیرموءمنان و امام زمان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم باشد تا مردم را به ایمان و تقوی و راستی در گفتار و درستی در کردار گرایش دهد،

یا کسانی که گرچه به خاطر رفتار و روشی که داشتند در قرآن از آنها به عنوان «منافقین» و «ظالمین» و «جاهلین» یاد نشده باشد ؛ لکن مصداق و مخاطب «یا أیها الذین آمنوا» هم قرار نگرفته اند.

برای اطلاع از اینکه هریک از صحابه و دست اندرکاران خلافت چند بار مورد عتاب و ملامت قرآن قرار گرفته اند ، به متون احادیث خصوصا به متن حدیث «فضائل الصحابه» احمد حنبل مراجعه شود ، در صورتی که علی علیه السلام تنها به عنوان خیر و نیکی مخاطب واقع شده و بس.

ص :۲۹۴

سؤال دوّم

عالم به قرآن یا جاهل به قرآن؟

به شرحی که ضمن سؤال هفتم خواهد آمد ، عمر و همفکران قبل و بعدش (ابوبکر، عثمان و معاویه) به بهانه حمایت از کتاب الهی با شدت عمل هر چه بیشتر ، از نقل و نوشتن احادیث نبوی و سنت آن حضرت جلوگیری نمودند...

اکنون بطور کوتاه می پردازیم به چگونگی حمایت عمر و بعدا علی علیه السلام از مطرح بودن قرآن و پرس و جو از محتویات آن.

طبق روایاتی که حدیث آوران و حدیث شناسان و تاریخ نگاران با اندکی اختلاف در سند و متن آورده اند: مردی به عمر گزارش داد صبیغ تیمی را دیدار کردیم، پس از ما درباره تفسیر حروف قرآن پرس و جو نمود.

عمر گفت : خداوندا مرا بر او مسلط ساز ، پس روزی در حالی که عمر نشسته و مردم صبحانه می خوردند ، صبیغ با لباس و عمامه وارد گردید و به خوردن صبحانه مشغول شد، آنگاه که فارغ شد روی سخن به عمر نمود و گفت: ای امیرمؤمنان! معنای فرموده الهی: «والذاریات ذروا فالحاملات وقرا» چیست؟

عمر باشنیدن این سخن گفت: وای بر تو ، تو همان صبیغ تیمی هستی؟! پس از جای خود بر خاست و آستین ها را بالا زد و با شلاقی که در دست داشت آن قدر بر سر و صورت و بدن او زد که عمامه از سرش افتاد، و چون رشته گیسوان بلند و به هم بافته اش نمودار گردید گفت: سوگند بدان کسی که جان عمر در دست اوست ، اگر تو را با سر تراشیده می دیدم گردنت را می زدم.

سپس وی را در خانه ای زندانی کرد و هر چند روز یک بار او را بیرون

می آورد و یک صد ضربه شلاق می زد و همین که جای شلاق ها بهبودی می یافت دگر بار صد ضربه شلاق می زد، تا پس از مدتی وی را درحالی که لباس بر او پوشانید، بر شتری سوار و به سمت بصره که محل او بود روانه اش کرد، و به ابوموسی اشعری والی بصره نوشت: مردم را از نزدیک شدن با صبیغ منع و نشست و برخاست با او را تحریم کن و بدانها بگو صبیغ در صدد فراگرفتن علم برآمد اما بی راهه رفت.

و بدین ترتیب کسی که درمیان قوم و قبیله اش سالار و سرور و با شخصیت بود ، در نظر آنها و دیگر مردم پیوسته خوار و ذلیل گردید تا از دنیا رفت.(۱)

و در روایت دیگران از جمله دارمی(۲) آمده: که چون صبیغ وارد مصر شد و سئوال از بعضی آیات و کلمات قرآن را مطرح کرد ، عمرو عاص والی مصر وی را با نامه ای مبنی بر گزارش کار او تحت الحفظ به نزد عمر در مدینه فرستاد، و عمر دستور داد تعدادی ترکه تازه درخت خرما بیاورند و آن قدر بر بدن صبیغ زد که پشتش شکاف برداشت، پس اورا رها نمود تا زخم های بدنش بهبودی یافت، سپس بار دوّم و سوّم این کار را تکرار کرد و پس از مرتبه سوّم صبیغ گفت: اگر

۱- ۱ «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ۱۲/۱۰۲ .

۲- ۲ «سنن دارمی» ۱/۵۴ ۵۵ . «تاریخ ابن عساکر» ۶/۳۸۴ چ دمشق [الغدیر ۶/۲۹۱]. «سیره عمر» از ابن جوزی ص ۱۰۹ . «تفسیر» ابن کثیر ۴/۲۳۲ . «اتقان» سیوطی ۲/۵ . «در المنثور» سیوطی ۶/۱۱۱، به نقل از ده نفر نامبردگان در پاورقی آخر این مقاله. «جامع الاحادیث سیوطی» به شرح کنزالعمال ۲/۳۳۳ به نقل ازابن انباری، نصرمقدسی، لالکائی ابن عساکر، دارمی، اصفهانی، و حاکم در الکنی، و نیز ص ۵۱۰ به نقل از بزار، افراد دارقطنی، ابن مردویه، ابن عساکر، فریابی، و ابن انباری، ودر ۱۴/۱۰۹ ، ازگروه دیگرازجمله ازرقی. «احیاء العلوم» غزالی ۱/۳۰، «فتح الباری» ابن حجر ۸/۱۷، «فتوحات اسلامیه» ۲/۴۴۵

می خواهی مرا بکشی به راحتی بکش، و اگر می خواهی مرا (از بیماری سئوال از آیات وکلمات قرآن) درمان کنی، پس به خدا قسم من درمان شده وبهبودی یافتم.

در این موقع عمر اجازه داد او به وطن باز گردد و به ابوموسی نوشت: نباید کسی با صبیغ نشست و برخاست نماید، و چون این ممنوعیت وی را در شدت و ناراحتی فراوان قرار داد ، ابوموسی نامه ای مبنی بر توبه او به عمر نوشت و عمر ممنوعیت مجالست با او را لغو کرد.

و در موقعی که خود بر فراز منبر آیه: «فأنبتنا فیها حبّاً و عنباً و قضباً و زیتوناً و نخلاً وحدائق غُلبا و فاکهه و أباً»(۱) را قرائت کرد، گفت: این ها همه را دانستیم اما «أب» چیست؟

آنگاه عصائی را که در دست داشت بر زمین انداخت و گفت: به خدا قسم این تکلف است، پس چه باکی بر تو باشد که ندانی «أب» چیست، آنچه از رهنمون های قرآن برای شما هویدا است بدان عمل کنید و آنچه را نمی شناسید پس به خدایش واگذار نمایید. و در دیگر عبارت گفت: تو را چه باک است ای ابن اُم عمر که ندانی «أب» یعنی چه...؟!

و در عبارت محب طبری آمده که گفت: ...آرام باش ، ما از تکلف نهی شده ایم، ای عمر این (پیگیری از معنای أب) تکلف است و باکی برتو نیست که ندانی أب یعنی چه؟

و در روایتی آمده که مردی از عمر درباره «فاکهه و أباً» سئوال کرد که: «أب» چیست؟ پس عمر پاسخ داد: ما از تعمق و تکلّف نهی شده ایم.

این داستان را ده ها نفر از محدثین ، مفسرین و تاریخ نگاران اهل تسنن از جمله نامبردگان زیر آورده اند.(۲)

۱- ۱ سوره عبس: ۸۰/۳۱ .

۲- ۲ ابن جریر در تفسیر ۳۰/۳۸. «مستدرک حاکم» ۲/۵۱۴، با اعتراف ذهبی در تلخیص آن. «تاریخ بغداد » خطیب ، ۱۱/۴۶۸. «کشاف» زمخشری ۳/۲۵۳. «ریاض النظره » محب طبری ۲/۴۹ ،به نقل از بخاری و بغوی و مخلص ذهبی. مقدمه «اصول التفسیر» ابن تیمیه ص ۳۰. «تفسیرابن کثیر» ۴/۴۷۳. «فتح الباری» ابن حجر ۱۳/۲۳۰. «درّالمنثور » سیوطی، ۶/۳۱۷. «کنزالعمال » متقی هندی ۲/۳۲۸ از گروهی از حفاظ آورده است «تفسیر ابو السعود» چاپ در حاشیه تفسیر کبیر رازی ۸/۳۸۹ با این اضافه که این قضیه درباره ابوبکر بن ابی قحافه هم روایت شده، برای آگاهی بر روایات مربوطه مراجعه شود به کنزالعمال ۲/۳۲۷ و ۵۴۵، نیز برای تفصیل بیشتر رجوع شود به الغدیر ۶/۱۰۰.

وبه نوشته حدیث آوران و تاریخ نگاران اسلامی ، عمر با ایراد خطبه بطور علنی و رسمی، خود را از دانستن و جواب گوئی از علوم قرآن و حلال و حرام آن تبرئه و به عنوان خزینه دار و مسئول اموال بیت المال معرفی نمود و گفت:

«من أرادأن یسأل عن القرآن فلیأت اُبی بن کعب، ومن أراد أن یسأل عن الحلال و الحرام فلیأت معاذبن جبل، ومن أراد أن یسأل عن الفرائض فلیأت زید بن ثابت، ومن أراد أن یسأل عن المال فلیأتنی، فإنّی له خازن، و فی لفظ: فإنّ اللّه تعالی جعلنی خازناً و قاسماً.»(۱)

کسی که می خواهد از قرآن سئوال کند به سراغ اُبی بن کعب برود.

و کسی که می خواهد از حلال وحرام قرآن بپرسد نزد معاذ بن جبل برود.

و کسی که می خواهد از فرائض و سهم الارث طبقات وابسته پرسش کند ،

۱- ۱ «الاموال » ابوعبیده ص ۲۲۳ با ذکر وسائط مورد وثوق. «سنن الکبری » بیهقی ۶/۲۱۰. «مستدرک حاکم» ۳/۲۷۱ ۲۷۲ . « عقدالفرید » ابن عبدربه ۲/۱۳۲ . « سیره عمر » ابن جوزی ص ۸۷. «معجم البلدان » یاقوت حموی ۳/۳۳، بطور اشاره در زیر لغت «جابیه» .

به سراغ زید بن ثابت برود.

و کسی که می خواهد در باره مال سئوال نماید بیاید نزد من ، پس من خازن آن هستم. وبه نقل دیگر گفت: خداوند مرا خزینه دار و قسمت کننده مال قرارداده.

هم او برای فهمیدن انواع مسائل علمی و فقهی و حل مشکلات قضائی و سیاسی تا مسائل عادی و پیش پا افتاده ، نه تنها دست نیازش به سوی باب مدینه علم رسول خدا ، یعنی امام امیرموءمنان علیه السلام دراز بود ، بلکه از صحابه فاقد هرگونه آگاهی علمی و فقهی، حتی از غلام سیاه، مرد رهگذر ناشناس، و پیره زن گمنام سؤال می کرد ، و نیاز خود را به پرس و جو نشان می داد .

هر دم که برای حل مشکلی به امیر موءمنان علی علیه السلام مراجعه می کرد و حضرتش مشکلی را که همه در مقابل آن درمانده بودند ، به نحو حیرت انگیزی حل می نمود ، او با کلمات زیر اظهار تعجب و تشکر می کرد.

لولا علیٌ لهلک عمر.

لولا علیٌ لضلّ عمر.

اللّهم لاتبقنی لمعضله لیس لها إبن أبی طالب.

لا أبقانی اللّه بأرض لست فیها یا أبا الحسن.

اللهم لاتنزل بی شدیده إلّا و أبوالحسن إلی جنبی.

کاد یهلک ابن الخطاب، لولا علیّ بن أبی طالب.

أعوذ باللّه من معضله لا علیٌ بها.

عجزت النساء أن تلدن مثل علیّ بن أبی طالب لولا علیٌّ لهلک عمر.

ردّوا قول عمر إلی علیّ، لولا علیّ لهلک عمر.

لا أبقانی اللّه بعد ابن أبی طالب.

یا أبالحسن أنت لکلّ معضله و شده تُدعی.

هل طفحت حرّه بمثله و أبرعته.

هیهات هناک شجنه من بنی هاشم ، وشجنه من الرسول وأثره من علم یوءتی لها و لایأتی، فی بیته یوءتی الحکم.

أبا حسين لا أبقانی اللّه لشدّه لست لها و لا فی بلد لست فيه.

يا ابن أبی طالب فما زلت کاشف کلّ شبهه، وموضح کلّ حکم.

لولاک لا فتضحنا.

أعوذ باللّه من معضله ليس لها أبو حسن.

هذا أعلم بنبيّنا و بکتاب نبيّنا.

بأبی انت و اُمّی بکم هدانا اللّه ، و بکم أخرجنا اللّه من الظلمات إلی النور.

لا عشتُ الی زمان لا أری فيه أبا حسن.(۱)

يا وقتی بر فراز منبر از زياده روی در مقدار مهريه زنان نهی و تهديد به تحويل دادن مهريه زياده بر ۴۰۰ درهم يا ۴۰ اوقيه را به بيت المال می کند، پس زنی با آيه شريفه «...و آتيتم احداهن قنطارًا فلا تأخذوا منه شيئا»(۲) گفته عمر را تخطئه و تکذيب و خاطرنشان کرد: خداوند فرموده است اگر تصميم گرفتيد همسر ديگری به جای همسر خود اختيار کنيد و مال فراوانی(۳) به او پرداخته و مهر او قرار داده ايد چيزی از آن را نگيريد.

عمر با کلماتی امثال:

کلّ الناس أفقه من عمر.

کلّ أحد أفقه من عمر.

کلّ أحد أعلم من عمر.

کلّ الناس أفقه منک يا عمر.

کلّ الناس أفقه من عمر حتی ربّات الحجال.

کلّ الناس أفقه من عمر حتّی المخدرات فی البيوت.

ص: ۳۰۰

۱- ۱ برای آگاهی تفصيلی بر داستان های هريک از اين جملات و مصادر متعدد و فراوان آن ، رجوع شود به «الغدير» ۶/۸۳ ۳۲۸ زيرعنوان «نوادر الاثر فی علم عمر» و «علی و الخلفاء » شيخ نجم الدين عسکری ص ۸۲ تا ۳۰۴ و نيز امام اميرالمؤمنين از ديدگاه خلفاء.

۲- ۲ سوره نساء ۴/۲۰.

۳- ۳ و به روایت امام باقر یا امام صادق علیهماالسلام به مقدار ظرفیت پوست گاو، طلا.

پوزش خواسته و آن گاه با تندی روی سخن به اطرافیان نموده و گفت: چرا شما در برابر اشتباه و خطاگوئی من سکوت می کنید تا زنی به خود اجازه دهد بر من خطا گیرد و گفته مرا رد کند؟!(۱)

و عثمان در ایام خلافت کسی را به نزد ابی بن کعب فرستاد تادرباره مردی که زن خود را طلاق داده و در نوبت سوّم از ایام عادت حیض رجوع کرده سئوال نماید.

اُبی گفت: من تا وقتی که این زن غسل بار سوّم را نکرده و نماز برای وی حلال نشده شوهرش را به او احق و شایسته می دانم. و راوی حدیث (ابی عبید) اضافه کرده است: که من عثمان را جز به عنوان عمل کننده به جواب ابی به چیزی نمی شناسم.(۲)

و دو امام شافعی و مالك و دیگران با ذکر سند نقل کرده اند که زنی به نام فریعه بنت مالك بن سنان خدمت پیامبر رسید و چون غلامان شوهرش او را کشته بودند و خانه ای از خود نداشت اجازه گرفت به محل اصلی خود بازگردد، پیامبر فرمود: در همین خانه ای که هستی بمان تا مدتی را که مقرر است (چهار ماه و ده روز) به پایان رسانی و آنگاه به خانه خانواده ات برو.

پس وقتی که عثمان بر سر کار آمد به نزد آن زن فرستاد و قضیه را سئوال کرد و طبق آن به مراجعه کننده پاسخ داد و براساس آن قضاوت و داوری نمود.

شافعی از روی استعجاب گوید: عثمان در دوران امامتش و با فضل و علمش بر اساس خبر زنی از بین مهاجر و انصار قضاوت می کند!.

وابن قیم در زاد المعاد گوید: حدیث صحیح است و در حجاز و عراق

۱- ۱ جهت تفصیل مطلب وآگاهی بر اسامی حدود چهل مصدر حدیثی ، تاریخی وکلامی این داستان مراجعه شود به الغدیر ۶/۹۵ ۹۹. نیز حاکم با تالیف رساله ای به شرح مستدرك ۲/۱۷۷ تواتر خطبه عمر را که شامل این داستان است به اثبات رسانیده و ذهبی هم در تلخیصش آن را ثابت دانسته.
۲- ۲ بیهقی ۷/۴۱۷

مشهور و مالک هم آن را در موطاء درج نموده و بدان احتجاج و بر اساس آن مذهب فقهیش را پایه گذاری نموده.(۱)

موءلف گوید: عجبا از شافعی و مالک دو امام و دو بنیان گذار مذاهب فقهی شافعیه و مالکیه ، که مثل عثمان را با دراز بودن دست نیاز علمی پیش یک زن خلیفه بر حقّ پیامبر و امام و رهبر خود و مسلمانان دانسته و براساس این روایت مذهب فقهی خود را پایه گذاری نموده اند!.

اکنون می پرسیم: آیا چنین کسانی شایسته مقام امامت بوده و می توانسته اند مصداق واقعی امام مورد نظر در حدیث «من مات و لم یعرف امام زمانه...» باشند تا مسلمانان در پرتو شناخت آنان وفراگیری علوم قرآن و حلال و حرام اسلام و سنن پیامبر از ایشان به سعادت ابدی نائل و از مرگ جاهلی و رفتن به جهنم رهائی یابند؟!

یا کسی که دائما بر فراز منبر و در صحنه جنگ و در جمع صحابه و مسلمانان آشکارا و از روی تشویق خود رادر معرض سئوال از مشکلات علمی و مسائل درهم پیچیده قرآن و دیگر چیزها قرار می داد و با قدرت، بر جواب گوئی اصرار می کرد:

---

۱ - ۱ «رساله شافعی» ص ۱۱۶، و «کتاب الأمّ» نیز از شافعی ۵/۲۰۸، اختلاف الحدیث هم از وی چ حاشیه کتاب الامّ ۷/۲۲. «موطا»ء مالک ۲/۳۶. «سنن ابی داود» ۱/۳۶۲ . «سنن بیهقی» ۷/۴۳۴ . «احکام القرآن» جصّاص ۱/۴۹۶ . «زاد المعاد» ابن قیم ۲/۴۰۴ . «اصابه» ابن حجر ۴/۳۸۶ . «نیل الاوطار» شوکانی ۷/۱۰۰ به نقل از صحاح خمسه و تصحیح ترمذی، و اکتفاء نسائی و ابن ماجه به ذکر اصل قضیه بدون مراجعه عثمان بدان زن .

۱ « سلونی قبل أن لاتسألونی، و لن تسألوا بعدی مثلی »(۱)

بپرسید از من (هرچه را بخواهید) پیش از آنکه (با فرارسیدن مرگ من) نتوانید بپرسید و هرگز پس از من از مثل من سئوال نتوانید کرد.

۲ « و لا تسألونی عن آیه فی کتاب اللّه و لاسنّه عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم إلاّ أنبأتکم بذلک »(۲)

از هیچ آیه ای در کتاب خدای تعالی و یا سنت رسول اللّه نمی پرسید مگر آنکه به شما ازآن خبر خواهم داد.

۳ « و سلونی، و اللّه لاتسألونی عن شیء یکون إلی یوم القیامه إلاّ أخبرتکم، و سلونی عن کتاب اللّه، فواللّه ما من آیه إلاّ وأنا أعلم بلیل نزلت أم بنهار، و فی سهل أم فی جبل .»(۳)

سئوال کنید از من، به خدا سوگند از هیچ چیزی که تا روز قیامت به وجود آید از من سئوال نکنید مگر آنکه به شما خبر دهم و سئوال کنید ازمن درباره کتاب خدا، پس واللّه آیه ای نباشد مگر آنکه من می دانم آیا در شب نازل شده یا در روز، در بیابان نازل گردیده یا در کوه.

۴ « و سلونی قبل أن تفقدونی ، سلونی عن کتاب اللّه، و مامن آیه إلاّ وأنا أعلم حیث أُنزلت، بحضیض جبل أو سهل أرض، وسلونی عن الفتن، فما من فتنه إلاّ و قد علمت من کسبها و من یقتل فیها »(۴)

۱- ۱ حاکم در«مستدرک» ۲/۴۶۶ و ذهبی در «تلخیص» آن را نقل و تصحیح کرده اند.

۲- ۲ ابن کثیر در تفسیرش ۴/۲۳۱ به دوسند ذکر نموده وگوید به دیگر سند نیز وارد شده.

۳- ۳ «جامع بیان العلم » قرطبی ص ۱۱۴. «ریاض النضره » محب طبری ۲/۱۹۸. «تاریخ الخلفاء » سیوطی ص ۱۲۴ و در اتقان ۲/۳۱۹ . «تهذیب التهذیب » عسقلانی ۷/۳۳۸ ، نیز در فتح الباری ۸/۴۸۵. « عمده القاری » بدرالدین عینی ۹/۱۶۷ . «مفتاح السعاده» احمد طاش کبری زاده ۱/۴۰۰.

۴- ۴ احمد حنبل با اضافه این جمله: همانند این روایت را بسیاری ازو نقل کرده اند (ینابیع الموده ص ۲۷۴)

بپرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید، بپرسید از من از کتاب خدا، و آیه ای نباشد مگر آنکه بدانم کجا نازل گردیده، در دامنه کوه یادر زمین هموار، و بپرسید ازمن از فتنه ها، پس فتنه ای به وقوع نپیوندد مگر آنکه بدانم چه کسی آنرا به وجود آورد و چه کسی در آن کشته خواهد شد!

۵ «وسلونی من کتاب اللّه فواللّه ما من آیه إلاّ وأنا أعلم أبلیل نزلت أم بنهار، أم فی سهل أم فی جبل، ولو شئت أوقرت سبعین بعیرًا من تفسیر فاتحه الکتاب.»(۱)

سئوال کنید مرا از کتاب خدا ، پس به خدا قسم آیه ای نباشد مگر آنکه بدانم در شب نازل گردیده یا در روز، در دشت فرود آمده یا در کوه، و اگر بخواهم می توانم هفتاد شتر را از (نوشته های) تفسیر فاتحه الکتاب (سوره حمد) بار زنم.

و آن حضرت در عمل نیز ادعای خود را جامه عمل می پوشانید.

۶ روایتی را حاکم و ذهبی با اعتراف به صحت آن و دیگران از ابوطفیل یکی از صحابه عظیم الشأن مورد قبول اهل سنت، نقل کرده اند که گفت:

دیدم امیرموءمنان علی بن ابی طالب علیه السلام بر فراز منبر ایستاده و می فرماید:

بپرسید از من قبل از آنکه نتوانید بپرسید و پس از من هم از کسی هم چون من نخواهید پرسید.

پس ابن کوا (که بعدًا از گروه خوارج سردرآورد) به پا خواست و گفت:

یا امیرالموءمنین: «الذاریات ذروًا»(۲) چیست؟

امام فرمود: بادها.

ابن کوا گفت: «فالحاملات وقرا» یعنی چه؟

ص :۳۰۴

۱- ۱ «الفتوحات الاسلامیه» احمد زینی دحلان ۲/۳۳۷. «اصابه» ابن حجر ۵۹ ۶۰ این حدیث را تا کلمه جبل با سه مرتبه کلمه سلونی روایت کرده.

۲- ۲ سوره الذاریات ۵۱/۱.

امام فرمود: منظور از آن کشتی ها است.

ابن کوا گفت: «فالمقسمات أمرا » چیست؟

امام فرمود: مقصود فرشتگان می باشند.

ابن کوا گفت: «الذین بدّلوا نعمه اللّه کفرًا وأحلوا قومهم دار البوار جهنم»(۱) کیانند؟

امام فرمود: منافقان قریش.(۲)

در اینجا عقلا و دانشمندان اهل تسنن و پیروان خلفای سه گانه ، باید توضیح دهند گذشته از مسئله قیامت و ضرورت شناخت و پیروی امامانی که بتوانند پاسخگوی علمی و دینی مسلمانان باشند تا مردم در پرتو رهنمودهای آنها به سعادت برسند که در دنیای امروز که دنیای علم ، تخصص، صلاحیت و لیاقت است ، چه دلیل منطقی و قابل قبولی برای پیروی از افراد جاهل و نادان دارند ، و در قیامت چه حجتی دارند که مردم عوام و افراد تحت نفوذشان را به این به سوی این اشخاص سوق داده و دعوت کرده اند ؟! که مبادا آبروی خود را در دنیا و آخرت ، فدای عصبیت های ارثی و حالت بی تفاوتی کنند.

۱- ۱ سوره ابراهیم ۱۴/۲۸ .

۲ - ۲ «مستدرک حاکم» ۲/۴۶۶، و تلخیص آن از ذهـــبی نیز در ص ۳۵۲ روایتی دراین زمینه آمده رجوع شود. «نظم درر السمطین» زرندی ص ۱۲۶ با تفصیل بیشتر. «درالمنثور» سیوطی ۶/۱۱۱ بدون ذکر ابن کوا وبه روایت ازعبدالرزاق، فریابی، سیعید بن منصور ، حارث بن ابی اسامه ، ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم، مصاحف ابن انباری ، حاکم با اعتراف به صحت حدیث ، شعب الایمان بیهقی از طرق مختلف. «فتح الملک» العلی ابن صدیق مغربی ص ۴۵ ۴۶ .

سؤال سوّم

فرمان بردار بی چون و چرا یا شخص متخلف و بهانه ؟

با نگاهی به تاریخ دوران نبوت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و بررسی چگونگی برخوردها و عکس العمل های افراد در برابر انواع ماموریت های جنگی و تکالیف دینی از ناحیه آن حضرت ، بدین نتیجه دست می یابیم که بعضی از افراد (با آنکه حجم ماموریتشان از لحاظ کمّ و کیف با همه ماموریت های محوله به دیگران برابری بلکه زیادتی داشته) برای نمونه، یک مورد تخلف و عذر تراشی از آنها سر نزده، بلکه هرگونه مأموریت پر خطر و پر درد سر را با جان و دل می پذیرفتند و حتی بیش از حد انتظار و متعارف در راه انجام آن جان فشانی و مردانگی از خود نشان می دادند.

هم چنان که نسبت به دیگر دستورات و تصمیم گیریهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در هر امر عبادی، مالی ، جنگی، سیاسی و... بدون هیچ گونه تامل و رد و ایراد تسلیم محض و پیش قدم در هم کاری بوده اند.

به عکس افراد مقابل، که پیامبر گرامی اسلام با توجه به موقعیت آن ها ، کمتر ماموریت سرنوشت ساز بدانها محول می کرد، و هم در هر کجا و هر وقت کوچک ترین ماموریتی به آنان احاله می فرمود؛ یا نقش مثبتی از خود نشان نمی دادند، و یا از آغاز امر با بهانه جوئی و عذر تراشی ، شانه خالی کرده و فرار را بر قرار ترجیح دادند.

اضافه بر این ، چه بسا در کارهای پیامبر دخالت و چون و چرای بی جا می نمودند که از یک سو قبل از پیامبر سر و صدای دوستان و همفکرانشان علیه

ص :۳۰۶

آنها بلند می شد و ایشان را ملامت و سرزنش می کردند.

و از سوی دیگر مـایه رنجش خاطر آن حضـرت می شدنـد، و طبعا با این چون و چرای بی جا روح جسارت و گسـتاخی را در دیگران می دمیدند و کار به جبهه گیری مخالفان منتهی می گردید.

اکنون به منظور توضـیح کوتـاهی جهت روشـنگری موضوع بحث، می پردازیم به ذکر نمونه هائی از نقش طرفین فرمانبردار یا متخلف و بهانه جو.

عملکرد امیرموءمنان علیه السلام و خلفاء، در مأموریت های جنگی و غیره

ناگفته پیـداست که زمینه بررسـی کامل موضوع سر مقاله فوق با هر چقـدر رعایت اختصار و کوتاهی در سـخن ، به اندازه ای وسـیع و پهناور است که از محدوده ظرفیت اصل کتاب خارج و خود به تنهائی مستلزم کتاب مستقل و پر حجمی خواهد بود تا پاسخ گوی علاقمندان و محققینی باشد که شـخصا نا آگاه و بی بهره از فراز و نشـیبهای تاریخ اسـلام به ویژه دوران سرنوشـت ساز بیست و سه ساله نبوت نبوده، و کم و بیش می دانند این بخش از تاریخ اسلام چقدر آلوده و مخلوط به دروغ و تحریف و تناقض است و چه سـهم عظیمی از قـدرت حکومت قرون اولیه اسـلام و نیروهای مالی و علمی و انسانی مسـلمانان تحت نفوذ، صرف دسـتبردهای حـدیثی، تفسـیری، تاریخی و مسـخ حقائق و به دیگر اصـطلاح تلبیس حق به باطل شـده ، که متاسـفانه این رشـته سـر دراز دارد، و به هرحال به خاطر خالی نبودن این کتاب از مقایسه ای که بعدا بر اساس سـرمقاله به نظر خواهد رسید. به ذکر بخشـی از کتـاب «دورنمـائی از زنـدگی امیر موءمنـان علیه السـلام » که به قلم این جـانب تنظیم شـده و بیـانگر تفصـیل خدمات و همکاریهای آن حضرت با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است ، اکتفا می نمائیم.(۱)

۱- ۱ امیـد است به یاری خـدا و عنایت صاحب اصـلی کتاب مولای متقیان ارواحنا له الفداء مشـکلات همه جانبه چاپ و نشـر کتـاب ، جـای خود را به امکانـات مربوطه دهـد، و به زودی اصـل کتـاب که شایـد در نوع خود کم نظیر باشـد عینـا در اختیار خوانندگان قرار گیرد.

نقش عملی امیرمؤمنان در یاری رسول خدا

۱ مأموریت برای تشکیل مجمع چهل نفری از سران قریش و اطعام آنها جهت دعوت به اسلام در دو نوبت.

۲ مأموریت شبانه و سرّی برای شکستن بت بزرگ هبل بر بام کعبه، قبل از هجرت و انجام آن با بالا رفتن از دوش مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم .(۱)

۳ مأموریت همراهی با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در مهاجرت به طائف بعد از وفات حضرت ابوطالب و فشار مشرکان بر آن حضرت در سال دهم بعثت.

۴ مأموریت همراهی با پیامبر در پناهندگی به قبیله بنی عامر بن صعصعه.

۵ مأموریت لیله المبیت و خوابیدن در بستر پیامبر در شب توطئه قتل آن حضرت و زمینه سازی مهاجرت آن بزرگوار به مدینه.

۶ مأموریت تهیه مرکب سواری و ساز و برگ سفر دور و دراز پیامبر به مدینه، پس ازرفتن به غار ثور.

۷ مأموریت سه روز ماندن در مکه جهت رد امانات و سپرده های نزد پیامبر و انتقال فواطم (فاطمه زهرا، فاطمه بنت اسد، فاطمه بنت زبیر بن عبدالمطلب که گویا دختر عمه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بود) و چند نفر از مسلمانان مکه برای پیوستن به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم .

۸ مأموریت های جنگی و همراهی با پیامبر اکرم در همه غزوات(۲) جز

۱- ۱ در این باره سه رساله مستقل نوشته شده رجوع شود به مجله شریف «تراثنا» ۱۵/۷۷ ۷۸.

۲- ۲ مورخ شهیر و سیره نویس معروف اهل تسنن ، ابن هشام به نقل از محمد بن اسحاق بزرگ مورخ اسلامی در «سیره نبوی» ۴/۲۵۶ نویسد غزوات و جنگهائی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شخصا در آن شرکت و هم راهی داشت بیست و هفت غزوه بود. آنگاه یک یک این غزوات را با علل و انگیزه ای که هر یک داشته نام برده، سپس اضافه می کند: از این تعداد کار نُه غزوه (بدر، احد، خندق، قریظه، مصطلق، خیبر، فتح، حنین وطائف) به قتال و کشتار انجامید و تنها در غزوه تبوک علی که در همه غزوات شرکت داشت به دستور پیامبر از مدینه خارج نشد تا از توطئه منافقان درمدینه پیشگیری و به جای پیامبر اکرم مراسم اسلامی را برگذار و انجام دهد.

غزوه تبوک که از این پس بیاید، و عهده دار شدن پرچمداری صحنه های جنگ و رفتن در خط مقدم جبهه و رویاروئی با سران کفر و شرک، و به دست آوردن پیروزی بر آنان با کشتن امثال مرحب خیبری یهودی و عمرو بن عبدود و دیگر شجاعان و یا سردمداران قریش و دفاع از جان شریف پیامبر در غزوه احد و غزوه حنین، در موقعی که همه فرار کردند و تنها علی و چند نفر از بنی هاشم باقی ماندند.

۹ مأموریت گرفتن کلید کعبه از عثمان بن طلحه ، که در روز فتح مکه از داخل کعبه در را بست و به بام کعبه رفت، پس علی علیه السلام هم به هر وسیله ای که بود به بام کعبه رفت و کلید را گرفت.

۱۰ مأموریت های فراوان جهت سرکوبی آشوب گران یهود و بت پرستان اطراف مدینه، مثل فدک و دستیابی به بخشی از سرزمین فدک (که بعداً از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم واگذار به فاطمه علیهاالسلام شد) و بلاد مَذْحَجْ، و وادی الرّمل که تحت عنوان «سریّه ذات السلاسل» مطرح گردیده و...

۱۱ مأموریت برای سرکوبی بنی قریظه بعد از اعزام بزرگان صحابه و فرار هریک از آنها از جنگ، موفقیت حضرت علی علیه السلام .

۱۲ مأموریت رفتن به طائف به همراهی پیامبر و محاصره آن شهر بعد از فتح مکه.

۱۳ دو مرتبه مأموریت رفتن به یمن جهت دعوت به اسلام و فتح منطقه یمن به دست آن حضرت.

۱۴ مأموریت رفتن به یمن در مرتبه سوم جهت امور قضائی بین مسلمانان و انجام آن به نحو جالب وحیرت انگیز.

۱۵ مـأموریت جانشـینی از پیـامبر در مـدینه در وقعه تبوک ، جهت حفـاظت از مـدینه و مردم در مقابـل توطئه منافقـان و انجـام مراسم اسلامی.

۱۶ مأموریت برای رفتن به منطقه بنی جذیمه (که به دست خالد بن ولید قتل عام و غارت شده بودند) جهت پرداخت خونبهای مقتولین و تاوان خسارتهای مالی و غیر مالی بدانها و انجام آن به نحو احسن و بیش از حد انتظار.

۱۷ مأموریت ابلاغ آیاتی سرنوشت ساز از سوره مبارکه برائت، در جمع حجاج مکه و مردم آن ، پس از عزل ابوبکر.

۱۸ مأموریت پر افتخار شرکت در قضیه مباهله و رویاروئی با نصارای نجران در جنگ با سلاح دعا و نفرین.

۱۹ مأموریت رفتن به نجران جهت جمع آوری صدقات و دریافت جزیه های اهل کتاب.

۲۰ مأموریت برای قتل ذوالثدیه (که بعدًا به عنوان یکی از رهبران خوارج سر از آب در آورد) در موقعی که قبلا ابوبکر و عمر برای این کـار مأموریت یافته و از دسـتور پیامبر تخلف نموده بودنـد، وچون علی علیه السـلام برای انجام آن رفت از محلی که بود خارج گردیده و حضرتش بدو دست نیافت.

و دیگر مأموریتهای جنگی که سیوطی نوشته است(۱) در نوزده سریه فرماندهی نیروی اعزامی برای مقابله با مخالفان و دشمنان اسـلام را به عهـده داشت ، و ارجاعات از قبیل تنظیم و نوشـتن قرارداد صـلح و متارکه جنگ در حدیبّیه و انجام مراسم غسل و کفن و دفن بدن مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بعد از وفات.

فداکاریهای امیر موءمنان علیه السلام بدون مأموریت قبلی از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

۱ متفرق کردن و تاراندن بچه های مشـرکین که به تحریک مشـرکین، پیامبر را با سنگ و کلوخ مورد اذیت قرار می دادند ، و چون حضرتش این موضوع را با

۱- ۱ «تاریخ الخلفا» ص ۷۶ ، پایان فصل مبایعه علی .

علی در میان گذارد، علی علیه السلام خود داوطلب همراهی با پیامبر شد و آنان را مرعوب و متفرق می نمود، آن چنان که هر وقت او را می دیدند فرار می کردند و می گفتند: جاء ابوالحسن القضم. و حضرتش خود در بعضی مواقع در برابر دشمنانش می فرمود:

«أنا أبو الحسن القضم»(۱)

۲ در سالهای پناهندگی پیامبر و بنی هاشم به توصیه ابوطالب در محلی (مشهور به شعب ابی طالب) حضرتش طبق نقشه پدرش به منظور جلوگیری از توطئه قتل پیامبر اکرم در تاریکی شب ، به جای پیامبر می خوابید و پیامبر در جای دیگر، تا وقتی که زمینه آزادی آنها (با خوردن موریانه ، قرارداد کتبی و توطئه آمیز قریش را بر علیه پیامبر و بنی هاشم که به دیوار کعبه آویخته بودند) فراهم شد.

۳ نقش امیرموءمنان علیه السلام در تهیه مواد غذائی و دیگر نیازهای پناهندگان «شعب» در برابر تحریم و ممنوعیت اقتصادی قریش، و جلوگیری شدید از معامله با بنی هاشم در طول بیش از دو سال که بسیار سرنوشت ساز بود، و آنها را از قحطی و مردن از گرسنگی نجات داد.

خلفاء و وظایف و مأموریت های محوله از طرف پیامبر

۱ فرار از جنگ احد و تنها گذاشتن پیامبر.

به نوشته تاریخ نگاران و زندگی نویسان پیامبر ، موقعی که در جنگ احد پیروزی مسلمانان بر اثر سرگرم شدن محافظین گذرگاه احد به جمع آوری غنائم به شکست تبدیل شد ، و دشمنان فراری همه برگشته و نخستین هدف خویش را پیامبر قرار دادند ، امیر موءمنان که به پیامبر و سلامت او می اندیشید با کمک چند نفر امثال ابودجانه و سهیل بن حنیف ، به دفاع از جان شریف پیامبر برجا ماندند ، و حمزه هم مشغول جنگ و درهم کوبیدن هجوم مشرکین شد ، اما دیگران از

۱- ۱ «نهایه» ابن اثیر ۴/۷۸ و...

جمله ابوبکر و عمر و عثمان همه فرار کردند. و جالب آنکه عثمان حتی از محدوده احد هم خارج شد تا موقعی که رسول خدا به مدینه برگشتند و کار از کار گذشته بود شرفیاب محضر آن حضرت شد.

آری در حالی که نامبردگان با عده دیگر در پناه سنگی بر بلندی کوه خزیده و می گفتند: «ای کاش کسی به نمایندگی ما نزد عبداللّه بن اُبی می رفت تا برای ما از ابوسفیان امان گیرد، ای مردم محمّد را کشتند و باید همگان به جانب قوم خود برگردید، پیش از آنکه آنها بیایند و شما را بکشند» امیر موءمنان از هر سو حمله و هجوم به پیامبر را دفع و هجوم آوران را تار مار می کرد و در این حال به سان کبد شتر از بدنش خون می ریخت.

و در همین موقع بود که جبرئیل امین کلمه ارزنده « لا فتی إلاّ علی ، لاسیف إلاّ ذوالفقار» را درباره علی به پیامبر عرض کرد.

هم چنان که آیه شریفه: «ان الذین تولوا منکم یوم التقی الجمعان انما استزلّهم الشیطان ببعض ما کسبوا»(۱) درباره فراریان از جنگ بدر از جمله عثمان نازل گردید...(۲)

ص: ۳۱۲

۱- ۱ سوره آل عمران ۳/۱۵۵.

۲ - ۲ «مسند احمد» ۱/۶۸. «تفسیر ابن کثیر» ۱/۴۱۹. «تفسیر قرطبی» ۴/۲۴۵ . «ریاض النظره» ۲/۹۷ . «تفسیر خازن» ۱/۳۰۷ . «صحیح مسلم » به چند سند ۲/۱۱۹، ۵/۱۸۹، ۷/۱۲۱ ۱۲۲. «خصائص احادیث» نسائی ۱۴ و ۱۵. «مستدرک » حاکم به دو سند ۳/۳۸. «اسدالغابه » ابن اثیر ۴/۲۱. «تلخیص مستدرک » ذهبی در ۳/۳۸. «سنن الکبری » بیهقی ۴/۵۳، ۶/۳۶۲، به دو سند ۹/۱۳۱. «محمد رسول الحریّه» عبدالرحمن شرقاوی بدوی چ مصر ص ۱۳۳۲. «اکتفاء فی مغازی رسول اللّه » سلیمان بن موسی کلاعی ۲/۲۵۸. «عیون الاثر » ابن سید الناس در ۲/۱۳۲. «البدایه و النهایه » ابن کثیر در ۴/۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸. «کنز العمال» متقی هندی در ۱۰/۴۶۲ از ابن شیبه و بزار و ص۴۶۳ از ابن جریر و ابن ابی شیبه. «ابن ابی الحدید» ۱۵/۱۹ ۲۵. «حیاه» دکتر محمد هیکل مصری ص ۲۹۸.

برای آگـاهی بر مشـروح جنـگ احـد و اطلاع از لیست فراریان از اطراف پیامبر، از جمله ابوبکر، عمر و عثمان، مراجعه شود به تاریخ طبری سال سوم از هجرت و دیگر مصادر.

۲ مأموریت برای فتح قلعه های خیبر

به شـرحی که تاریخ نگاران آورده اند با برپائی جنگ خیبر و آغاز جنگ بر علیه یهود ، پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله وسـلم هر روز فرماندهی نبرد را به یکی از مسلمین می دادند ، اما او شکست خورده باز می گشت.

به نوشـته ابن هشام از قول ابی سـلمه بن عمرو أکوع: پیامبر نخست پرچم را به ابوبکر داد و او را به فتح برخی از قلعه های خیبر مأمور فرمود ، اما او کاری از پیش نبرد و بر گشت.

روز دوم پرچم رابه دست عمر داد ، او نیز همانند دوستش نومیدانه با دست خالی بر گشت.(۱)

طبری از بریـده اسـلمی آورده است که چون عمر بن خطاب پرچم به دوش با گروهی از مردم به سوی دشـمن رفت ، شکسـت خورد و او وهمراهانش در حالی که هر یک دیگری را به ترس متهم می کردنـد به خدمت پیامبر بازگشـتند، و بدین ترتیب هر بار که پیامبر پرچم را به کسی می داد بی آنکه کاری از پیش برد باز

۱- ۱ «سیره النبویه» ۳/۳۴۹ به نقل از ابن اسحاق. «حلیه الاولیاء » حافظ ابو نعیم در ۱/۶۲.

می گشت ، تا آنکه بالاخره توان مسلمانان رو به کاهش نهاد و بیشتر ساز و برگ آنها پایان گرفت.

در آن موقع پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با فریادی که همه شنیدند فرمود:

به خدا سوگند فردا رأیت جنگ را به کسی خواهم داد که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند.

و فردا پرچم را بدست علی داد و او با پیروزی حیرت انگیز برگشت.

در غزوه بدر عثمان پا به فرار نهاد و از صحنه جنگ خارج و به مدینه رفت بعدها عبدالرحمان بن عوف ، که گرداننده شورای خلافت بود و او را انتخاب کرد، بر اثر تندروی های وی در پایان خلافتش او را به عنوان فرار از جنگ بدر هدف ملامت و سرزنش قرار داد ، چون خبر به ولید بن عقبه عموزاده فاجر عثمان رسید، ادعا کرد که رقیّه، دختر خوانده پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و زوجه عثمان بیمار بوده و بدین جهت او از صحنه جنگ فرار کرده، اما از صحابه کسی چنین چیزی را باور نداشت.(۱)

۳ فرار از جنگ حنین و تنها گذاردن پیامبر

سال هشتم هجرت در غزوه حنین ، هنگامی که حمله مزوّرانه و از پیش حساب شده هوازن به مسلمانان شروع شد و از هر سوی بر آنها تاختند ، و باران تیر و نیزه و شمشیر باریدن گرفت و بالاخره هر دو لشکر در هم آمیختند، مسلمانان ترسیدند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را تنها گذارده، گریختند. و تنها علی بن علی بن ابیطالب علیه السلام و عباس بن مطلب و ابوسفیان بن حارث و اسامه بن زید در اطراف حضرتش باقی ماندند.

و به روایت «ارشاد» شیخ مفید تنها ده نفر در کنار پیامبر ماندند که نه تن آنان هاشمی و دهمی أیمن فرزند ام ایمن بود که شهید هم شد ، اما دیگران از جمله

۱- ۱ رجوع شود به مصادر پاورقی دو صفحه قبل، ذیل آیه (ان الذین تولوا...)

ابوبکر، عمر، عثمان و دیگر دست اندکاران سقیفه و خلافت همه پابه فرار نهادند و هرچه پیامبر فریاد زد: اینک من رسول خدا هستم، محمد بن عبداللّه را تنها نگذارید، کسی اعتنا نکرد.

یعقوبی در تاریخش به روایت مفید تاکید دارد، اما حلبی در سیره اش گوید: آن گاه که در حنین همه از اطراف پیامبر پراکنده شدند فقط چهار نفر بر جای ماندند، سه تن هاشمی علی، عباس و ابوسفیان بن حارث وابن مسعود که از جانب چپ دفاع می کرد و دو نفر اول ازپیش روی پیامبر دفاع می نمودند و ابوسفیان زمام اشتر وی را در دست داشت.

و بالاخره با کشته شدن ابن جرول پرچم دار هوازن به دست امیر موءمنان کار آنها به شکست انجامید و اضافه بر فرار تعدادی از آنها و کشته شدن تعدادی دیگر، نیزتعدادی اسیرباغنائم فراوان جنگی بدست مسلمانان افتاد و درهمین موقع آیه شریفه: «اذ أعجبتكم كثرتكم فلَم تُغن عنكم شيئًا و ضاقت عليكم الأرض بما رَحُبت ثم ولّيتم مدبرين فأنزل اللّه سكينته على رسوله و على الموءمنين»(۱) نازل گردید وخداوند از سختی جنگ و فرار مسلمانان و آرامش بخشیدن به رسولش و به موءمنین خبرداد.

و شیخ مفید گوید: مقصود از موءمنین علی و همراهان هاشمی او هستند که در هنگامی که از همه جا بر پیامبر سخت تر و دشوارتر بود آنها پا بر جا ماندند...(۲)

۴ تمرد از دستور پیامبر در قتل ذوالثدیه رئیس خوارج

۱- ۱ سوره توبه ۹/۲۵.

۲- ۲ «تاریخ یعقوبی» ۲/۵۱ ۵۳. «ارشاد مفید» ج ۱ . «سیره» ابن هشام ۴/۸۰ ۹۲. «سیره حلبی» ، ذیل غزوه حنین.

احمد حنبل و دیگر حدیث آوران و تاریخ نگاران آورده اند که ابوسعید خدری گفت: ابوبکر به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رسید و گفت: یا رسول اللّه من به محلی چنین و چنان برخوردم، پس مردی را دیدم به حال خشوع و حسن هیئت نماز می خواند. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: هم اکنون برو او را به قتل برسان. پس ابوبکر رفت ولی چون او را به حالت نماز گذار دید خوش نداشت او را بکشد و مجددا بدون انجام مأمورت به نزد پیامبر برگشت.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به عمر فرمود: برو و او را بکش. عمر هم مثل ابوبکر چون او را به حال نماز دید بدون اقدام به قتلش برگشت، پیامبر این بار به علی دستور داد یا علی برو او را به قتل برسان.

ابو سعید گوید: موقعی که علی بدان محل رفت او را ندید و برگشت و گفت: یا رسول اللّه من او را نیافتم. پس حضرتش فرمود: این شخص خود و اصحابش قرآن را می خوانند اما از گلوی آنها تجاوز نکند (یعنی قرآن تنها بر سر زبان آنهاست و در دل از آن خبری نباشد) از دین خارج می شوند همانند تیر از کمان (به سرعت زیاد) پس بکشید ایشان راکه شرورترین مردمند.(۱)

نیز به روایت از ابویعلی در مسندش، انس بن مالك گوید: در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سخن از مردی که جهد و کوشش او در عبادت شگفت آور بود به میان آمد، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نه به اسم او را می شناخت نه به وصف، که ناگهان آن مرد پیدا شد و به پیش آمد تا در مقابل حاضرین رسید و بدون آنکه سلام کند هم چنان ایستاد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روی سخن به او نمود و فرمود: تو را به خدا قسم آیا به هنگام ایستادن در اینجا پیش خود نگفتی در بین افراد کسی افضل یا بهتر از من نباشد؟ گفت: آری. آن گاه داخل (مسجد یا محل دیگری که مجاور بود) شد و به نماز ایستاد.

۱- ۱ «مسند احمد» ۳/۱۵ چ میمنیه. «تاریخ ابن کثیر» ۷/۲۹۸.

دراین موقع پیامبر فرمود: چه کسی حاضر است او را بکشد؟ ابوبکر گفت: من. پس داخل گردید و چون وی را دید نماز می خواند گفت: سبحان اللّه مردی را بکشم که نماز می خواند؟! و برگشت و در پاسخ رسول خدا که فرمود چه کردی؟ گفت: کراهت داشتم در حالی که نماز می خواند او را بکشم و تو خود از کشتن نماز گذار منع کردی.

پیامبر برای دومین بار فرمود: کیست او را بکشد؟ عمر گفت: من. پس او هم داخل محل گردید و چون او را در حال سجده دید گفت: ابوبکر افضل از من است (و وی را نکشت) پس برگشته و در جواب سئوال پیامبر از چگونگی امر گفت: من وی را در حال نهادن پیشانی خود برای خدا بر خاک دیدم و خوش نداشتم او را بکشم.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برای سوّمین بار از کسی که او را بکشد سراغ گرفت و این بار علی گفت: من. پس حضرتش فرمود: اگر او را بیابی. آن گاه علی داخل گردید و متوجه شد که بیرون رفته و او را نیافت، پس برگشت و چون پیامبر جویای امر شد گفت: او خارج شده بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: اگر کشته شده بود هیچ گاه دو مرد از امت من اختلاف نمی کردند.

و حافظ محمد بن موسی شیرازی این داستان را با اضافات و اندکی اختلاف در کتابی که به نام «نزول القرآن فی شأن امیر الموءمنین» از دوازده تفسیر از تفاسیر اهل سنت برداشت و خلاصه گوئی و تالیف نموده، آورده است(1).

و در پایانِ حدیث پیشگوئی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از موضوع افتراق امت موسی به هفتاد و یک فرقه و امت عیسی به هفتاد و دو فرقه و امت حضرتش به هفتاد وسه

۱- ۱ «مسند ابویعلی» به نقل اصابه ابن حجر ۳/۲۱۲ تحت شماره ۷۲۲ و تاریخ ابن کثیر ۷/۲۹۸. «حلیه الاولیاء» ابونعیم ۲/۳۱۷ و ۳/۲۲۷. «مسند بزار» از طریق اعمش ، نیز به نقل ابن کثیر ۷/۲۹۸. «عقد الفرید» ابن عبد ربّه ۲/۴۰۳ چ لجنه تالیف.

فرقه آمده است و اینکه از هریک ازاین سه امت یک فرقه ناجی و بقیّه گمراه و در هلاکت اند و آن گاه این فرمایش پیامبر در پاسخ سئوال علی از فرقه ناجیه این امت که فرمود:

آن فرقه ای که به تو و روش اصحابت چنگ زند اضافه نموده است.(۱)

اکنون این سئوال مطرح است که آیا پیامبر خدا و بر پا دارنده مراسم نماز و دیگر احکام اسلام به اندازه ابوبکر و عمر نماز را مایه مصونیت خواننده اش نمی دانست که حضرتش دستور داد در حال نماز ذوالثدیه را بکشند و آن دو به خاطر اشتغال به نماز از کشتن وی امتناع کردند؟ وآیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم خود سرانه و از روی هوای نفس دستور کشتن چنین کسی را هرچند درحال نماز باشد صادر کرد، یا از طرف خدا مأمور صدور چنین امری بود؟ که البته با توجه به مقام عصمت و به دور بودن پیامبر از هرگونه گناه و خطا فرض اول محال است و فرض دوم که مأموریت الهی داشت قولی است که جملگی برآن اند، و ناگزیر باید اعتراف نمود که ابوبکر و عمر بدون هیچگونه مجوزی تمرد و سرپیچی ازفرمان پیامبر نمودند.

۵ مأموریت برای شرکت و همراهی با جیش اسامه و...

بعد از این موضوع جیش اسامه در زیر عنوان «سؤال بیستم» به نظر خوانندگان خواهد رسید که بطور خلاصه:

۱ پیامبر گرامی اسلام در نزدیکی فوت خود براساس مصالحی از جمله خنثی کردن توطئه منافقان در رابطه با مسئله خلافت به هنگام درگذشت آن حضرت، یا پیشگیری از اختلاف افکنی اخلال گران در امر جانشینی بعد از خود نیروئی را به فرماندهی جوانی هفده تا بیست ساله به نام اسامه بن زید اعزام به اطراف شام و مقابله با نیروهای رومیان فرمود.

۱- ۱ «نهج الحق» علامه حلی ص ۳۳۰ چ دارالهجره.

۲ و آنها (یعنی افرادی که هدف اصلی از اعزام نیرو بیرون راندن ایشان از مدینه و خالی بودن شهر از وجود آنان در موقع رحلت پیامبر بود) همه به خاطر تحقق بخشیدن به نقشه از پیش تهیه شده، با بهانه جوئی های مزورانه، و کارشکنی، کار رفتن را به درازا کشاندند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از دنیا رفت، و عملا دستور جدی پیامبر به تخلف و تمرد انجامید.

۳ طبق مصادر فراوان و معتبر حدیثی و تاریخی اعلام حدیث و رجال تاریخ اهل تسنن(۱) ابوبکر ، عمر، عثمان، ابوعبیده جراح و... شخصا مأموریت داشتند در جیش اسامه شرکت و با آن همراهی کنند، اما تخلف نمودند و معلوم شد نقشه های از پیش تهیه شده از چه قرار بوده است.

۱- ۱ «طبقات الکبری » ابن سعد ۲/۱۹۰ و ۴/۶۶ از ابن عمر. «تاریخ» یعقوبی ۲/۹۳ چ نجف و ۲/۷۴ چ بیروت. «سنن ترمذی» . «مسند احمد حنبل » ۲/۲۰ . ابن عساکر به شرح «تهذیب تاریخ دمشق» . «کامل التواریخ» ابن اثیر در ۲/۳۱۷ و اسد الغابه . «شرح نهج البلاغه »ابن ابی الحدید ۱/۱۵۹ و ۶/۵۲ و ۱۲/۸۳ نیز رجوع شود به جلد ۱۷/۱۷۵ الطعن الرابع علی ابی بکر . «تذهیب التهذیب » ذهبی در ج ۱ ذیل نام اسامه بن زید و در تاریخ الاسلام بخش مغازی . «فتح الباری شرح صحیح بخاری » ابن حجر عسقلانی، کتاب الغزوات باب بعث اسامه... «روضه الاحباب » عطاء اللّه بن فضل اللّه شیرازی ضمن وقایع سال یازدهم هجری . «کنزالعمال » متقی هندی ۱۰/۵۷۰ و در منتخب آن چ حاشیه مسند احمد ۴/۱۸۰ ازعروه شیخ عبدالحق دهلوی در مدارج النبوه چ هند (تشیید المطاعن ۱/۵۶). «سیره النبویه » حلبی در ۳/۲۰۷ ودر چ دیگر ص ۲۳۴. «تهذیب تاریخ ابن عساکر» قادر بدران در ۲/۳۹۱ . «سیره النبویه» زینی دحلان در چ حاشیه سیره حلبی ۲/۳۳۹ . «اعلام زرکلی» ۱/۲۹۱.

۶ مأموریت از طرف پیامبر برای آوردن قلم و کاغذ ، و جسارت به ایشان

به روایت ده ها نفر از صحابه و نقل بیش از پنجاه نفر از حدیث آوران درجه اول سنی و تاریخ نگاران این فرقه و همه با ذکر سند آمده است که:

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در دم واپسین حیات و در جمع صحابه امر به آوردن قلم و کاغذ کرد تا چیزی بنویسد که در پرتو آن مردم پس از درگذشت حضرتش تا قیامت دچار گمراهی و بیراهه روی نشوند.

اما عمر با گفتن کلمه کفرآمیز «إنّ الرجل لیهجر» یا «إنّ الرجل لیهذوا» کارشکنی کرد و مانع آوردن وسیله نوشتن شد و بالاخره پس از اختلافی که بر سر آوردن کاغذ و قلم به وقوع پیوست، و برخی ازحاضران گفتند دستور پیامبر را باید عملی نمود و برخی گفته عمر را تایید کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: این جا؛ جای بحث و کشمکش نیست برخیزید و به دنبال کارخود بروید.

جالب توجه آنکه عمر خود بعدا ضمن گفتگو با ابن عباس پیرامون مسئله خلافت اعتراف بدین حقیقت کرد که چون پیامبر در مرض موت می خواست (در رابطه با امر خلافت) تصریح به نام علی بن ابیطالب کند من از روی شفقت و دلسوزی و به خاطر حیطه و تسلط بر اسلام مانع انجام آن شدم، و چون حضرتش از پی بردن من به هدفش از نوشتن کاغذ آگاه شد خود نیز از پذیرفتن آن امتناع ورزید.(۱)

ناگفته پیداست که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خود متوجه بود که بعد از کارشکنی عمر اگر هم چیزی نوشته شود با جو سازی عمر و طرفدارانش به عنوان هجر و هذیان گوئی آن حضرت، دیگر آن نوشته چندان اعتباری نخواهد داشت و آنها پیوسته روی این کلمه کفر آمیز پافشاری و تاکید خواهند کرد، وچه بسا عنوان کلی اسلام دچار خرابی و سقوط گردد.

۱- ۱ « شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید ۱۲/۲۰ ۲۱ و ۷۹) به نقل از تاریخ بغداد احمد بن ابی طاهر با ذکر سند.

در پایان جهت آگاهی تفصیلی بر موضوع این بحث مراجعه شود به «تشیید المطاعن» علامه محقق سید محمد قلی لکهنوی ج ۱ ص ۳۵۷ تا ۴۳۱ و دیگر مصادر مربوطه.

همراهی ابوبکر با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در غار ثور و مهاجرت به مدینه

به عقیده اهل تسنن و به شرحی که نوشته اند: همراهی ابوبکر با پیامبر در رفتن به غار ثور در نزدیکی مدینه و بعدا مهاجرت به مدینه، یکی از فضائل بی چون و چرای ابوبکر و از دلائل بر خلافت اوست و شاهدش هم تعبیر قرآن مجید است از ابوبکر به کلمه «صاحب» در آیه «اذ یقول لصاحبه لاتحزن ان اللّه معنا...»(۱)

اما شیعه می گوید: این همراهی ابوبکر با پیامبر مسبوق به دستور نبود، ولی هنگامی که حضرتش متوجه شد کسی در تعقیب اوست و چون روبرگردانید دید ابوبکر است، به خاطر برملا نشدن نقشه فرارش از مکه و مهاجرتش به مدینه وی را به همراه خود برد. لکن نویسنده این موضوع را مسکوت عنه می گذارد تا حداقل چون فضلی برای ابوبکر نبوده قدحی هم نباشد، و همان سخنی را که نسائی در جواب مردم شام در باره معاویه گفت می گوید:

آری ابن کثیر دمشقی نویسد: موقعی که حافظ نسائی وارد دمشق شد و بر فراز منبر دم از فضائل علی زد، مردم دمشق از وی خواستند چیزی در فضائل معاویه بگوید: پس نسائی گفت: «أما یکفی معاویه أن یذهب رأسا برأسی حتی یروی فضائل»(۲)

ص: ۳۲۱

۱- ۱ ترجمه: هنگامیکه پیامبر به همراهش (ابوبکر) فرمود: غمگین مباش که محققا خدا با ماست. سوره توبه ۹/۴۰.

۲- ۲ «النهایه» ۱۱/۱۲۴ ، یعنی آیا معاویه را بس نیست که ما از کارهای خلاف و ناشایسته او سکوت کنیم، که از من می خواهید سخن از فضائل او بگویم؟

۷ لغو مأموریتِ ابوبکر در ابلاغ آیات برائت و اعطاء مأموریت به علی علیه السلام

عموم مفسرین سنی و شیعه و بسیاری از تاریخ نگاران اسلامی نقل کرده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم ابوبکر را جهت ابلاغ آیاتی چند از سوره مبارکه برائت به زائران مکه و اهل آن در ایام حج در سرزمین منی، اعزام ومأمور کرد.

و این آیات در حقیقت قطعنامه ای بود مبنی بر ممنوعیت روش های مختلف جاهلی مشرکان در مکه و مسجد الحرام.

اما پس از طی چند منزل حضرتش به امر خدا او را از این کار معزول و دستور برگشتن وی را صادر و علی بن ابی طالب علیه السلام را مأمور انجام این وظیفه مهم و سرنوشت ساز کرد، و در پاسخ ابوبکر که از علت این عزل و نصب سئوال نمود فرمود:

«...ولکن جبرئیل جائنی فقال: لایوءدی عنک إلاّ أنت أو رجل منک.» یا جمله «إنّه لایبلغ عنّی إلاّ رجل من أهل بیتی.»

و خاطر نشان نمود که ابلاغ این آیات و انجام این مأموریت سرنوشت ساز ، تنها در خور صلاحیت خود آن حضرت یا مردی از اهل بیت اوست.

همچنانکه امام امیر موءمنان علیه السلام هم که افتخار این مأموریت به او واگذار شد آن چنان آن را به خوبی انجام داد که دشمنان اسلام و مشرکان همه در برابر آن مرعوب و خود باخته شدند و هدف اصلی از نزول و ابلاغ آیات شریفه قرآنی تحقق پیدا کرد.

در پایان با تسلّمی که این قضیه در تاریخ اسلام داشته و دارد تنها به ذکر چند مصدر حدیثی درباره آن اشاره می کنیم(۱) و علاقمندان به تفصیل بیشتر را به

ص: ۳۲۲

۱- ۱ «مسند احمد» ۳/۲۸۳. «صحیح بخاری» ۶/۸۱. «تفسیر طبری» ۱۰/۶۴. «شواهد التنزیل» حسکانی ۱/۲۳۹. «الکشف و البیان» ثعلبی ذیل آیات مربوطه در آغازسوره.

مصادر مربوطه ارجاع می دهیم.(۱)

۸ تخلف از فرمان رفتن به مکّه

به نوشته ابن هشام هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در سال ششم از هجرت به قصد زیارت مکه معظمه با گروهی از صحابه و دیگر مسلمانان به راه افتاد قریش وحشت زده شد که مبادا پیامبر به قصد جنگ و قتال راه مکه را پیش گرفته و چند نفر را هریک به تنهائی نزد آن حضرت فرستادند تا از هدف اصلی او آگاه شوند، و از طرفی در صدد توطئه جلوگیری از آمدن پیامبر و مسلمانان بر آمدند که کار به صلح حدیبیه و رفتن به مکه در سال بعد انجامید.

در این موقع رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عمر خطاب را به پیش خواند تا به مکه اعزام نماید و به اشراف مکه اطلاع دهد که هدف اصلی پیامبر چیزی جز زیارت خانه خدا نیست.

عمر گفت: یا رسول اللّه من بر جان خود از قریش می ترسم و از بنی عدی بن کعب (قبیله عمر) کسی در مکه نیست که از اذیت و قصدجان من جلو گیری کند و بدین وسیله از اطاعت دستور پیامبر و رفتن به مکه سرپیچی و شانه خالی کرد و گفت: عثمان را بفرست که از من در نزد آنها عزیزتر است.(۲)

در صورتی که علی علیه السلام در توطئه قتل پیامبر در جای آن حضرت خوابید تا حضرتش بتواند از شر مشرکین جان سالم بدر برد.

---

۱ – ۱ جهت آگاهی بر تعدادی بیش از هفتاد نفر از حفاظ حدیث و مفسران ومورخان اسلامی که این داستان را نوشته اند رجوع شود به «الغدیر» ۶/۳۳۸ ۳۵۰، «سبیل النجاه فی تتمه المراجعات» ضمیمه چ بیروت ص ۱۴۸ تحت شماره ۵۶۷ به قلم دانشمند ارجمند آقای حسین راضی. «النص و الاجتهاد» از آیت اللّه شرف الدین چ منضم به تحقیقات دانشمند ارجمند آقای ابومجتبی، در بیروت ص ۳۴۰.

۲– ۲ «سیره ابن هشام» ۳/۳۲۹.

۹ تخطئه صلح حدیبیه

و در صلح حدیبیه که در سال ششم هجری در نیمه راه رفتن پیامبر و گروهی از مسلمانان به مکه انجام شد موقعی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم با نمایندگان مشرکین موافقت کرد (طبق شرایط مندرج در صلحنامه ای که به دست امیرموءمنان تنظیم گردید) خود و مسلمانانِ همراه از رفتن به مکه صرف نظر کنند و رفتن آنها به مکه برای مراسم زیارت به سال بعد موکول گردد، عمر بن خطاب در صدد تخطئه و انکار برآمد و گفت:

یا رسول اللّه مگر ما مسلمان نیستیم؟

فرمود: چرا.

گفت: مگر آنها کافر نیستند؟

فرمود : چرا.

گفت: پس از چه رو ما در امر دین تن به ذلت دهیم و ازرفتن به مکه منصرف شویم.

فرمود: من فقط بدانچه مامور شده ام عمل می کنم.

گفت: مگر نه اینست که که به ما وعده دخول در مکه داده شده؟ در حالی که ما فعلا ممنوع الدخول شده و با تن به ذلت دادن در امر دین برمی گردیم، به خدا قسم اگر یاورانی بیابم تن به ذلت نخواهم داد.

آن گاه ابوبکر به عمر نهیب زد وگفت: وای برتو متابعت حضرتش را رعایت کن ، به خدا قسم او رسول اللّه است، و محققا خداوند وی را ضایع نخواهد کرد، و اضافه نمود: آیا وعده داده شده که همین امسال داخل مکه می شوید؟

عمر گفت: نه.

ابوبکر گفت: پس بعدا داخل خواهید شد.

و چون در سال هشتم هجری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم مکه را فتح نمود و کلید کعبه

را به دست آورد عمر را به پیش خواند و فرمود: این همانست که شما (مسلمانان) بدان وعده داده شدید.(۱)

و این قضیه را با اختلاف در بعضی جزئیات شامل تعبیراتی تند و زننده از ناحیه عمر، و اعتراف وی به شک در اسلام و رد وایراد بین او و پیامبر و ابوبکر و ابوعبیده جراح (با اضافه تمرّد ونافرمانی عمر و دیگر همراهان از دستور پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مبنی بر نحر و ذبح شترهائی که به منظور قربانی در مِنی همراه آورده بودند، و تراشیدن سرها بجای حلق در مِنی، با آنکه سه مرتبه بر آن تاکید نمود ، تا وقتی که حضرتش خود مبادرت به نحر و قربانی و حلق شعر نمود، پس همراهان هم متابعت کردند) ضمن اسناد مختلف آورده اند، مراجعه شود.

۱۰ تخطئه از نماز بر جنازه ابن سلول

نیز در موقعی که ابن سلول یکی ازسران منافقین از دنیا رفت و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بنا بر مصلحتی اقدام به خواندن نماز بر جنازه او کرد ، عمر با گرفتن و کشیدن

---

۱ - ۱ «سیره ابن هشام» ۳/۳۳۱. « صحیح بخاری» ۶/۱۷۰ کتاب التفسیر. «صحیح مسلم » ۱۴۱۲ کتاب جهاد و السیر حدیث ۱۷۸۵. «مسند احمد حنبل» ۴/ . «شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید ۱۲/۵۹، ۸۷ و ۱۵/۱۸۰. «سیره النبویه» حلبی ۲/۷۰۶. «تفسیر قرطبی» ۱۶/۲۷۷ . «درالمنثور » سیوطی ۶/۷۶. «فتح القدیر» شوکانی ۵/۵۵. «تفسیر خازن » ۴/۱۶۸. «سیره النبویه » حلبی ۲/۷۰۶. «تاریخ الخمیس » دیاربکری ۱/۲۴۲ برای تفصیل بیشتر رجوع شود به النص والاجتهاد مرحوم آیت اللّه شرف الدین مورد ۱۷ ص ۱۳۶ ۱۸۱ چ دار الاسلامیه بیروت.

گوشه لباس پیامبر ، حضرتش را مورد عتاب و اعتراض قرار داد و گفت:

از چه رو بر جنازه فرمانده منافقین نماز می خوانی و استغفار می کنی؟!(۱)

* * *

اکنون که کم و بیش از نقش امام امیرموءمنان و هریک از دست اندرکاران خلافت قبل از او در برابر مأموریتهای جنگی و غیر جنگی از طرف پیامبر اسلام آگاه شدیم و نمونه هائی از عملکرد منفی و مثبت هریک را در همکاری با او و نقش ایشان را در پیشرفت اسلام خواندیم، و نیز آنچه را که امیر موءمنان در مجمع صحابه و مهاجر و انصار با صدای بلند خاطرنشان کرد و فرمود:

« ولقد علم المستحفظون من أصحاب محمّد صلى الله علیه و آله أنّی لم أردّ علی اللّه و لا علی رسوله ساعه قط، و لقد واسیته بنفسی فی المواطن الّتی تنکُص فیها الأبطال و تتأخر فیها الأقدام نجدةً أکرمنی اللّه بها »(۲)

أصحاب و یاران محمّد صلى الله علیه و آله که حافظان و نگهداران اسرار او هستند به خوبی می دانند که من حتی یک لحظه به معارضه با (احکام و دستورات) خدا و رسولش برنخواسته ام و با در کف نهادن جان خود در صحنه های نبردی که دلاوران قدمهایشان می لرزید و پابه فرار می گذاردند با حضرتش مواسات و فداکاری کردم، و این در سایه نیرو و شجاعتی بود که خداوند مرا بدان گرامی داشته بود.

پس از یک سو احدی از دشمنان و منافقان دم از تخطئه و تکذیب آن نزدند و از سوی دیگر به شرحی که خواندید، ده ها نفر از صحابه و عموم حدیث آوران و تاریخ نگاران و ارباب رجال، همه و همه گفته های حضرتش را تأیید و یک یک مواردش را نقل نمودند.

۱- ۱ « صحیح بخاری» ۲/۹۲ و ۱۱۵ باب ما یکره الصلاه علی المنافقین وباب الکفن و القمیص من ابواب الجنائز و ۶/۸۵. «شرح نهج البلاغه »ابن ابی الحدید ۱۰/۱۸۱.

۲- ۲ «نهج البلاغه» خطبه ۱۹۷ به ترتیب صبحی.

می گوییم: آیا علی بن ابیطالب واجد شرائط خلافت بلافصل پیامبر و دارای صلاحیت امام زمان بودن بعد از آن حضرت بود که شناختنش مایه سعادت و نجات باشد و نشناختنش متعقب به مرگ جاهلی؟

یا سه نفرمتصدیان پیش ازعلی بن ابی طالب علیه السلام یعنی ابوبکر، عمر و عثمان؟

و می پرسیم: آیا در دنیای علم و درایت، عدل و انصاف، و تمدن و دمکراسی، و در رابطه با انتخاب روءسا و مسئولان درجه اول و سطح بالای کشورهای پیشرفته و متمدن، روش علی بن ابیطالب می تواند الگو و ملاک تصدی زعامت و زمامداری و سرنوشت ساز ابدی شئون مادی و معنوی گروهها و طبقات از نژادهای مختلف و مناطق گوناگون دنیای اسلام باشد یا روش رقبای حضرتش؟

ودر صورتی که پیامبر خود دخالتی در تعیین و معرفی خلفای بعد از خود نکرده باشد و آنرا واگذار به انتخاب امت فرموده باشد باید علی را انتخاب کرد یا دیگران را؟

محققا این رجال دین و مسئولان رهبری اهل تسنن هستند که باید دست از تعصب و لجاجت بردارند و بدانند اگر اینگونه سئواها و صدها همانندش را پیشینیان آنها قبلا نادیده و ناشنیده انگاشته و اینان هم از این پس آنها را نادیده و ناشنیده انگارند، بدون شک در قیامت باید پاسخگوی آنها باشند، و به موجب «یوم ندعوا کلّ اُناس بإمامهم»(۱) با کسانیکه دم از محبت و حمایت آنان می زنند محشور و محاکمه خواهند شد. «ان خیرا فخیرا و ان شرا فشرا»

۱- ۱ سوره اسراء ۱۷/۷۱.

سؤال چهارم

صالح موءمنین یا فاسد...؟

حفاظ حدیث و اعلام از اهل تسنن با ذکر اسناد متعدد و مختلف به نقل از حذیفه ، زیدبن ارقم، عبداللّه بن عباس ، علی بن ابیطالب، عمروبن عاص، مجاهد، وأسماء بنت عمیس روایت کرده اند: وقتی آیه شریفه: «و ان تظاهرا علیه فان اللّه هو مولاه و جبرئیل و صالح الموءمنین»(1) نازل گردید و خداوند با ایراد آن دو نفر همسران پیامبر (عایشه، حفصه) را در صورت تظاهر علیه حضرتش تهدید، و خود و جبرئیل و صالح موءمنین را به عنوان یار ویاور پیامبر گرامیش معرفی و اعلام نمود، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«صالح موءمنین» علی بن ابیطالب است.(2)

ص: ۳۲۸

۱- ۱ سوره تحریم ۶۶/۴.

۲ - ۲ «مسند احمد حنبل» ۱/۳۳ و ۴۸. « صحیح بخاری» در بخش تفسیر به شماره ۴۵۹۲ (بشرح کرمانی ۱۷/۱۵۶). «تنزیل الایات المنزله فی مناقب اهل البیت » حسین بن حکم حبری در ص ۸۶. «تاریخ» ابن جریر طبری به نقل فتح الباری. «الکشف و البیان» ابواسحاق ثعلبی ج ۴ مخطوط ذیل آیه. «مانزل من القرآن فی علی علیه السلام » ابونعیم اصفهانی در به شرح «النورالمشتعل» علامه محمودی ص ۲۵۸. «شواهد التنزیل» حسکانی ۲/۲۵۴ ۲۶۲ با هیجده سند. «مناقب علی بن ابی طالب » ابن مغازلی در ص ۲۶۹ شماره ۳۱۶. «تاریخ دمشق » ابن عساکر در بخش امام امیرالموءمنین ۲/۴۲۵ . «مطالب السئول » محمد بن طلحه شافعی ص ۱۶ چ تهران . «تذکره الخواص» سبط ابن جوزی ص ۲۶۷ چ نجف . «کفایه الطالب » گنجی شافعی ص ۵۳ چ نجف . «الجامع لأحکام القرآن» قرطبی ۱۸/۱۸۹ چ قاهره . «فرئد السمطین» ابراهیم حموینی ۱/۳۶۳ . «بحر المحیط» ابوحیان اندلسی ۸/۲۱۹ . «نظم دررالسمطین » جمال الدین زرندی ص ۹۱ . «تفسیر ابن کثیر» ۴/۳۸۹ . «کواکب الدراری» شرح صحیح بخاری محمد بن یوسف کرمانی ۱۷/۱۵۶ . «فتح الباری» ابن حجر عسقلانی ۱۳/۲۷ . «حبیب السیر» غیاث الدین خواند میر ۲/۱۲ . «شرح دیوان علی بن ابی طالب» میبدی یزدی در مخطوط (ملحقات احقاق) . «درالمنثور» سیوطی در ۶/۲۴۴ و در جامع الاحادیث شماره ۱۱۵۰ . «کنزالعمال» متقی هندی ۲/۵۳۹ شماره ۴۶۷۵ به روایت از ابوحاتم . نیز برای آگاهی بر دیگر مصادر رجوع شود به ملحقات احقاق ۳/۳۱۱ ۳۱۶ و ۱۴/۲۷۸ ۲۸۷ و ۲۰/۶۷.

بطور خلاصه خداوند از یک سو از علی به عنوان صالح موءمنین نام برده و از سوی دیگر علی را در ردیف خود و فرشته وحی اش جبرئیل امین به عنوان حامی و طرفدار پیامبر در برابر دشمنی و تظاهر همسرانش معرفی فرمود.

اکنون این سئوال مطرح است: آیا علی بن ابیطالب (که به حکم قرآن و فرموده پیامبر صالح موءمنین و پشتیبان همه جانبه آن حضرت نه تنها در برابر نیروهای جنگی و دشمنان خارجی که حتی دشمنان داخلی و گرفتاریهای خانوادگی معرفی شده) صالح برای پست امامت بعد از پیامبر و رهبری مسلمانان بود، یا کسانی که نه تنها به عنوان صالح موءمنین شناخته نشدند، بلکه بعضی از آنان در میدان جنگ پیامبر را به دست دشمنان خونخوارش سپرده و فرار کردند، و دسته دیگر مانند بنی امیه در ایام حیاتش به جنگ با حضرتش برخاستند و پس

ص: ۳۲۹

از وفات او به عنوان سرسخت ترین دشمنان اهل بیتش وشدیدترین مخالفان دینش اسلام عزیز شناخته شدند؟

ص: ۳۳۰

سؤال پنجم

پیشوای روسفیدان و محبوب ترین خلق خدا؟ یا دیگران...؟

۱ مورخ معروف دمشق حافظ ابن عساکر و دیگران با ذکر سند آورده اند که انس بن مالك گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای انس وسیله وضوء آماده کن. و آنگاه که وضو گرفت برخاست و دو رکعت نماز بجای آورد و سپس فرمود:

« یا أنس أوّل من یدخل علیك من هذا الباب أمیرالموءمنین و سید المسلمین و قائد الغرّ المحجلین و خاتم الوصیین...»

ای انس نخستین کسی که از این در بر تووارد می شود امیر موءمنان و آقای مسلمانان و پیشوای پیشانی سفیدان (قیامت) و خاتم اوصیاء است.

انس گوید من گفتم : بارالها این شخص وارد را مردی از انصار قرار ده، و این مطلب را مخفی داشته و کتمان نمودم که ناگهان علی وارد گردید.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: کیست ای أنس؟

گفتم: علی.

دراین موقع حضرتش از روی خوشحالی به پا خاست و علی را در بغل گرفت و با او معانقه کرد ، سپس صورت خیس از عرق خود را به صورت خیس از عرق علی مالید و صورت علی را بصورت خود.

پس علی گفت: یارسول اللّه برخورد بی سابقه ای ازشمانسبت به خود دیدم.

پیامبر فرمود: «مایمنعنی و أنت توءدّی عنّی و تُسمعهم صوتی، و تبیّن لهم ما اختلفوا فیه بعدی»

چه چیز می تواند مانع از چنین برخورد مشفقانه و صمیمانه ای باشد

ص :۳۳۱

درحالیکه تو از جانب من (آنچه را که باید) ادا می کنی، وصدای مرا بدانها (یعنی به افراد امت و مسلمانان) می رسانی، و نسبت بدانچه پس از من درباره آن اختلاف می کنند بیان وروشنگری نشان می دهی.(۱)

وامام احمد حنبل این روایت را به نقل از جابر بن عبداللّه بلفظ: «یطلع علیکم رجل من أهل الجنه... فجاء علیّ» آورده است.(۲)

۲ نیز به نقل ده ها نفر از حفاظ حدیث و مورخان اسلامی با ذکر اسناد راوان، انس بن مالك گوید: زنی مرغی پخته یا سرخ شده برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم هدیه آورد، پس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دست به دعا بلند نمود و عرض کرد: خداوندا محبوب ترین خلقت را برسان تا با من در خوردن این مرغ هم غذا شود.

آنگاه گوید: دو مرتبه علی در خانه آمد که وارد شود و من به بهانه آن که پیامبر در حال خواب و استراحت است او را راه ندادم، به امید آنکه یکی از انصار که من هم از آنها بودم بیاید ، و دعای پیامبر در باره او عملی شود و پیامبر هم همان دعا را تکرار می فرمود، تا دفعه سوم که علی به در خانه آمد ناگزیر از

۱- ۱ «تاریخ دمشق» بخش امیرموءمنان علیه السلام ۲/۲۵۹ حدیث۷۸۳، و ص ۴۸۶ ۴۸۷ حدیث ۱۰۱۴. «حلیه الاولیاء » ابونعیم اصفهانی ۱/۶۳. «فردوس دیلمی» حدیث شماره ۸۴۴۹ . «مناقب خوارزمی» فصل هفتم ص ۴۲ چ حیدریه. «المختارفی مناقب الاخیار»ابن اثیر در ص۳ مخطوط ظاهریه شام (ملحقات احقاق ۱۵/۱۷۳) «شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید ۹/۱۶۹ به نقل از ابونعیم. «فرائد السمطین» حموینی: باب ۲۷، ۱/۱۴۵ و ۱۴۶. «مطالب السئول » ابن طلحه شافعی ص ۲۱ چ تهران و ص ۶۰ چ نجف. « میزان الاعتدال » ذهبی ۱/۶۴ . «کفایه الطالب » گنجی شافعی ، پایان باب ۵۴ ص ۲۱۱ ۲۱۲ . «لئالی المصنوعه» سیوطی ۱/۱۸۶ چ بولاق . «ینابیع الموده» ص ۳۱۳ چ اسلامبول .

۲- ۲ «فضائل الصحابه» ج ۲ حدیث ۱۹۷۷ «تاریخ طبری» ۱۱/۳۵۷ .

راه دادن او شدم، و همین که علی وارد شد پیامبر از دیدار و ورودش خوشحال گردید.

گفت: یا رسول اللّه من دو مرتبه آمدم و انس مانع ورود من شد تا دفعه سوّم که وارد شدم.

پیامبر فرمود: انس از چه رو پسر عمم علی را راه ندادی و مانع از ورودش شدی؟! عرض کردم: یا رسول اللّه من خوش داشتم یکی از انصار بیاید و دعای شما در حق وی مستجاب و با شما هم غذا گردد.

و بالاخره حضرتش با علی به خوردن مرغ بریان شده مشغول گردید.(۱)

و طبری آورده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«یطلع من هذا الفجّ من اُمّتی یحشر علی غیر ملتی، فطلع معاویه.»(۲)

و در روایت ابن مزاحم به نقل از عبداللّه بن عمر آمده:

«یطلع علیکم من هذا الفج رجل یموت و هو علی غیر سنّتی، فشقّ علیّ ذلک و ترکت أبی یلبس ثیابه و یجیئ ، فطلع معاویه.»(۳)

و در روایت بلاذری با ذکر سند آمده:

۱- ۱ این قضیه را مرحوم آیت اله محقق میرحامد حسین نیشابوری لکهنوی موضوع بحث و بررسی مجلد حدیث طیر «عبقات الانوار» قرار داده و از قول نود و یک نفر از علمای اهل تسنن و مصادر حدیثی و تاریخی آنان آنرا نقل فرموده و اینجانب ضمن مقدمه مفصلی بر چاپ اخیر آن وسیله مدرسه الامام المهدی قم تعدادی بالغ بر چهل و پنج نفر از ناقلان اهل سنت را به ناقلان کتاب افزوده و بازهم برخورد به ناقلانی نموده که در صورت توفیق چاپ مجدد آنها را اضافه خواهیم کرد. همچنانکه گروهی از علمای سنی هریک کتاب یارساله مستقلی پیرامون حدیث طیر نوشته اند که آنها را نیز در پایان مقدمه مزبور آورده ایم و چه بهتر خواستاران مراجعه و از نزدیک استفاده کنند.

۲- ۲ «تاریخ طبری» ۱۱/۳۵۷.

۳- ۳ «کتاب صفین» ص ۲۱۹ ، ۲۲۰.

«عن عبدالله بن عمرو بن العاص، قال: کنت جالسا عند النبی صلی الله علیه و آله وسلم فقال: یطلع علیک من هذا الفج رجل یموت یوم یموت علی غیرملتی.

قال: و ترکت أبی یلبس ثیابه ، فخشیت أن یطلع، فطلع معاویه.»(۱)

نیز بلاذری با ذکر سند این روایت را با اختلاف جزئی و اضافه «هذا هو» بعد از آمدن معاویه نقل کرده است.

نیز راغب اصفهانی همین حدیث را عینا آورده است.(۲)

و بطور خلاصه مجموع این چند روایت بیان گر آن است که عبدالله بن عمر و به روایت دیگر عبدالله بن عمر و عاص گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از پیدا شدن مردی که بر غیر سنت و شریعت او خواهد مرد در محلی که حضور حضرتش بودیم خبر داد، و چون من در حالی پدرم را ترک کرده بودم که مشغول پوشیدن لباس (وبیرون آمدن از خانه) بود دستپاچه شدم که مبادا او بیاید (ومشمول فرموده پیامبر شود) اما معاویه پیدا شد و حضرتش فرمود: این همانست که گفتم.

اکنون درحالی که روی سخن ما با علما و بزرگان اهل تسنن می باشد ، این سئوال مطرح است که: آیا (با توجه به اجابت دعای پیامبر و نیز دو مورد پیشگوئی حضرت که ذکر شد) حضرت علی امام زمان بلا فصل پیامبر بود و معاویه و آنهائی که سر رشته حکومت را به دست معاویه دادند و با مسلط کردن او بر مسلمانان گفته ها و پیشگوئی های پیامبر را زیر پا نهادند، همه محکوم به سرنوشت مذکور در حدیث اند؟

یا علی خلیفه چهارم است و معاویه خلیفه پنجم و در عین رویاروئی در جنگ صفین و لعن بر یکدیگر، هر دو از أئمه اثنا عشر قریش بعد از پیامبر بودند؟

و در مرحله سوم به گفته قاضی عیاض: علی چند صباحی بیشتر خلیفه نبود وبا پیش آمدن قصه حکمین (عمروعاص ، ابوموسی اشعری) در باره با جنگ

۱- ۱ «انساب الاشراف» جزء اول از بخش چهارم ص ۱۲۶ تحت شماره ۳۶۲.

۲- ۲ «محاضرات» راغب ۱/۴۵.

صفین وی از کار خلافت برکنار ومعاویه خلیفه رسمی وشرعی پیامبروامام زمان امت شد؟(۱)

نیز این سئوال مطرح است که اگر سیره و سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم طبق منابع معتبر حدیثی و تاریخی اهل تسنن بیانگر لعن بر معاویه و بر خلاف سنت مردن وبا غیر امت مسلمان محشور شدن اوست، پس دیگر «رضی اللّه عنه» گفتن بعد از بردن نامش ، و به دنبال آمدن این کلمه در عموم کتاب های حدیثی و تاریخی اهل تسنن بعد از اسم او ، یعنی چه؟

راستی آیا گفتن و نوشتن «رضی اللّه عنه» بعد از نام معاویه با آن همه جنایات کفرآمیز او و کشتار مسلمانان بی گناه و قتل سبط اکبر پیامبر امام حسن مجتبی علیه السلام به دست زوجه ملعونه اش، و بدعت سب ولعن به امیرالموءمنین علیه السلام در طول شصت سال در سراسر مملکت اسلامی و تحمیل پسرش یزید به عنوان خلیفه واجب الاطاعه بر مسلمانان و...، این کلمه چه نقشی خواهد داشت، جز دهن کجی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و اعتراف به راضی بودن گویندگان و نویسندگان این کلمه از اعمال شوم معاویه و شریک شدن در مظالم او؟!

نیز حاکم و دیگران به نقل از عمروبن مره جهنی آورده اند که: حکم بن ابی العاص برای تشرف به خدمت پیامبر استجازه نمود. پس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم او را شناخت و فرمود:

«اجازه دهید وارد شود لعنت خدا بر او باد و بر کسی که از صلب او خارج گردد ، مگر موءمنین از آنها و آنان کم اند... صاحبان مکر و خدعه هستند، و در دنیا بدانها (ثروت و قدرت) عطا می گردد ولی در آخرت بهره ای نخواهند داشت.»

و حاکم اضافه نموده که این روایت صحیح است.(۲)

۱- ۱ «تاریخ الخلفاء» سیوطی ص ۱۱به نقل ازفتح الباری عسقلانی واوازقاضی عیاض.

۲- ۲ «مستدرک» ۴/۴۸۱. «انساب الاشراف » بلاذری در ۵/۱۲۶. واقدی بنقل «سیره حلبی» ۱/۳۳۷. «حیاه الحیوان» دمیری در ۲/۲۹۹. «صواعق »ابن حجر در ۱۰۸. «جامع الاحادیث » سیوطی (به شرح کنزالعمال ۱۱/۳۵۷) نقل ازابویعلی، طبرانی، حاکم، بیهقی و ابن عساکر.

و در دیگر عبارت به نقل از ابن حجر فرمود: به او اجازه دهید، پس لعنت خدا و فرشتگان و مردم همه بر او باد و بر آنچه از صلب وی خارج می گردد، در دنیا شریف اند و در آخرت خوار و ذلیل، صاحبان مکر و خدعه باشند مگر صالحان از ایشان که آنها کم اند.(۱)

و در اینجا باز همان سئوال تکرار می گردد که آیا علی و فرزندان معصوم همانند خودش با آن ویژگی ها و علل تقدم همه جانبه، خلفای بر حق و بی چون و چرای بعد از پیامبر و امام زمانهای واجب الاطاعه بر مردم بودند؟

یا مروان و فرزندانش عبدالملک، ولید بن عبدالملک، سلیمان بن عبدالملک، عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک، هشام بن عبدالملک، ولید بن یزید بن عبدالملک، یزید ین ولید بن عبدالملک، ابراهیم بن ولید بن عبدالملک، مروان بن محمد بن مروان بن حکم، که هریک اسلام را بازیچه خلافت دروغین و وسیله کشتار مسلمانان و اهل بیت پیامبر قرار دادند ، و مایه هر چه بیشتر رواج فسق و فجور و شرابخواری و زنا و غارت بیت المال و غصب اموال مسلمین و دیگر جنایات گردیدند، آنها خلفای بر حق و مصداق خلفاء و ائمه اثنا عشر احادیث نبوی بودند؟!

ص: ۳۳۶

۱- ۱ «تطهیر الجنان» در حاشیه صواعق ص ۱۴۷.

سؤال ششم

حیات و ممات پیامبر گونه با ولایت علی علیه السلام یا...؟

۱ حافظ محمدبن جریر طبری « م ۳۱۰» باذکر سند از زیادبن مطرف روایت نموده که گفت شنیدم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«من أحبّ أن یحیی حیاتی و یموت میتتی، و یدخل الجنّه الّتی و عدنی ربّی، فلیتولّ علیّ بن أبی طالب و ذریّته من بعده، فإنّهم لن یخرجوهم من باب هدی، و لن یدخلوهم فی باب ضلاله.»(۱)

۲ نیز حافظ طبرانی « م ۳۶۰» با ذکر سند روایت کرده است از زیدبن ارقم که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

« من أحبّ أن یحیی حیاتی و یموت موتتی، و یسکن جنّه الخلد الّتی وعدنی ربّی فإنّ ربّی عزّوجلّ غرس قضباتها بیده فلیتول علیّ بن أبی طالب، فإنّهُ لن یخرجکم من هدی و لایدخلکم فی ضلاله.»(۲)

۳ و نیز حافظ طبرانی و رافعی کبیر « م ۶۲۳» از ابن عباس آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

« من سرّه أن یحیی حیاتی و یموت مماتی، و یسکن جنّه عدن الّتی

۱- ۱ «منتخب ذیل المذیل »ص ۸۳ چ استقامت مصر.

۲- ۲ «معجم کبیر» طبرانی ۵/۲۲۰ چ بغداد. کنز العمال ۱۱/۶۱۱ شماره ۳۲۹۵۲ به نقل از معجم کبیر طبرانی و حاکم و فضائل الصحابه .

غرسها ربّی، فلیوال علیّاً من بعدی، ولیوال ولیّه، و لیقتد بأهل بیتی بالائمّه من بعدی، فانَّهُم عترتی، خلقوا من طینتی، و رزقوا فهمی و علمی، فویلٌ للمکذّبین بفضلهم من اُمَّتی، القاطعین فیهم صلتی لا أنالهم اللّه شفاعتی.»(1)

۴ و حاکم نیشابوری « م ۴۰۵» به نحو مسند از زیدبن ارقم، با اعتراف به صحت روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آورده است که فرمود:

« من أراد أن یحیی حیاتی و یموت مماتی، ویسکن جنه الخلد الّتی وعدنی ربّی، فلیتول علیّ بن أبی طالب، فإنّه لن یخرجکم من هدی و لن یدخلکم فی ضلاله.»(2)

بطور خلاصه این احادیث همچنانکه ملاحظه شد با اسناد مختلف به روایت هفت نفر از با شخصیت ترین افراد صحابه همانند: ابن عباس، حذیفه، حسین بن علی علیه السلام ، زیادبن مطرف، زیدبن ارقم، عمار یاسر، ابوسعید خدری، و با کمی اختلاف در تعبیر و نقص و زیاده بعض فرازها که با کلمات «من أراد...» و «من أحبَّ...» و «من سرَّه...» و «من یرید...» آغاز گردیده بیانگر این مطلب است که:

کسی که دوست دارد یا خوش آید او را یا بخواهد حیاتش همانند حیات من باشد و به امامان بعد از پیامبر اقتدا نماید، که اورا از راه هدایت بِدَر نبرند و به گمراهی واردش نسازند. آنان (علی و ائمّه معصومین از فرزندانش) عترت پیامبرند که از سرشت او آفریده شده و از (نعمت و نیروی) فهم و علم او بدانها روزی داده شده.

۱- ۱ «حلیه الاولیاء» ابونعیم ۱/۸۶. «تاریخ بغداد» خطیب ۴/۴۱۰. «کنز العمال» ۱۲/۱۰۳، جهت آگاهی بر بیش از بیست مصدر حدیثی وتاریخی این حدیث رجوع شود به بخش سوم این کتاب تحت عنوان : خلفای اثناعشر پیامبر، اولین وآخرینشان.

۲- ۲ «مستدرک» ۳/۱۲۸. «وسیله النجاه» محمد مبین هندی ص ۴۸ به نقل از طبرانی، حاکم و فضائل الصحابه ابونعیم.

پس وَیْل (بخشی از جهنم) برای دروغ انگاران فضل و برتری ایشان از امت من، همانهائیکه (با حق کشی و با قتل و آزارشان) صله و رشته ارتباط بین من و آنها را نادیده انگاشته و قطع کنند، خداوند آنان را به شفاعت من نائل نفرماید».

اکنون از علمای دینی سنی و دیگر دانشمندان این فرقه می پرسیم:

باتوجه به محتوای این احادیث، آیا بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شناخت عقیدتی و عملی علی و پیروی از آن حضرت و اقتداء به فرزندان معصومش (ائمّه یازده گانه) لازم و واجب است، یا پیروی از رقبا و دشمنان علی و فرزندانش که پیامبر خدا در همین احادیث آنها را مورد نفرین و دورباش از رحمت الهی قرارداده! و صریحا مستحق جهنم و محروم از شفاعت خود معرفی و اعلام فرموده؟

آیا این احادیث دروغ است و این راویان و ناقلان و نویسندگان همه دروغگو و دروغ باف می باشند، که «عَلَی الإسلام اَلسَّلام».

اگر راست است و صحیح و راویان و ناقلان هم، همه راستگو، پس تنها راه نجات ، شناخت ائمه اثناعشر یعنی امیرموءمنان و فرزندانش و اقتداء بدان هاست .

ص :۳۳۹

سؤال هفتم

احیاء کننده و ناشر سنت ، یا ممنوع کننده و مبارز با نقل و نشر آن؟

یکی از حوادثی که شریعت مقدس اسلام را در سراشیبی خطرناک ترین خطرها قرار داد آن بود که به نقل و نوشته حفاظ حدیث و تاریخ نویسان ابوبکر، عمر، عثمان و معاویه بطور رسمی و جدّی نقل و نوشتن أحادیث نبوی و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را به بهانه های مختلف ممنوع کردند.

سنت عبارت است از احادیثی که بیانگر گفتار، رفتار و تقریر پیامبر (یعنی سکوت آن حضرت در برابر قول و فعل دیگران) می باشد.

در این رابطه تا مرز سوزانیدن مجموعه ها و یادداشت های حدیثی، مجازات ناقلان حدیث ، ممنوع الخروج کردن صحابه و محدثین از مدینه، و ملزم ساختن مأموران اعزامی بلاد تحت نفوذ به خودداری و ترک نقل حدیث و نشر سنت ، یا تبعید صحابه به کشوری خارج از حجاز ، شدت عمل به کار بردند، تا اینکه که عمر بن عبدالعزیز در حدود سال صدم بعد از هجرت این ممنوعیت را لغو کرد، ولی وضعیت ادامه داشت تا نزدیکی نیمه دوم قرن دوم که نقل حدیث و نوشتن سنت کم کم به حالت عادی برگشت و رواج یافت.

البته در پرتو رهبری امام امیرموءمنان و حسنین علیهم السلام این ممنوعیت جامعه شیعه و پیروان اهل بیت را (با انواع فشارها و محدودیتهائی که دست به گریبان آن بودند) از نقل و نشر حدیث و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم باز نداشت، و شیعه و علویین به ویژه اصحاب امیرموءمنان علیه السلام با الهام گیری و استمداد از آن حضرت نگذاشتند سنت پیامبر به دست فراموشی سپرده شود، و در این زمینه آثاری به وجود

ص : ۳۴۰

آوردند که برای آگاهی تفصیلی بر آنها باید به مصادر مربوطه مراجعه شود(۱).

اما همان مقدار ممنوعیّتی (که حاکم بر جامعه تسنن وپیروان نامبردگان بود) از یک سو، و دستور معاویه و عمال بنی امیه به جعل احادیث عقیدتی و فقهی به نفع خلفاء و دربارهای زمامداران و حکام اموی و علیه خاندان رسالت به ویژه امام امیرموءمنان «روحی له الفداء» از سوی دیگر، آن چنان سوء اثر گذارد و ضربۀ جبران ناپذیر به عالم حدیث و سنت پیامبر وارد نمود، و مایۀ دشمن تراشی بر علیه حضرت علی و سایر اهل بیت گردید، که موجب شد آن همه اختلاف در صحّت و سقم احادیث، یا در جملات و کلمات و تعبیرات آنها ، یا در راوی اصل حدیث و دیگر مشخصات آن از قبیل تاریخ صدور، محل صدور، شأن صدور، و قیود و شرایط ادبی آن به وجود آید و متأسفانه با گذشتن چهارده قرن از تاریخ این جنایات هنوز مسلمانان با وسعت هر چه بیشتر و بیشتر دست به گریبان آن همه اختلافات و کمبودها و نارسائیهای غیرقابل اصلاح حدیثی بوده و هستند.

اکنون در این زمینه نخست می پردازیم به ذکر بعض احادیثی که بیانگر نقش هریک از دست اندرکاران خلافت پیرامون سنت پیامبر است.

سوزانیدن احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از طرف ابی بکر

حافظ شمس الدین ذهبی روایت کرده است که: ابوبکر بعد از درگذشت پیامبر مردم را جمع کرد و به بهانه اختلاف مردم در مورد احادیث، دستور داد چیزی از رسول اللّه حدیث نکنید و هرکس دراین باره از شما پرسش کرد بگوئید: کتاب خدا در بین ما و شما موجود است، پس حلالش را حلال بدانید و

---

۱ - ۱ «تأسیس الشیعه» آیت اللّه صدر، فصلهای ۷ و ۸ و ۹ و مختصر آن «الشیعه و فنون الاسلام» و ترجمه آن بنام «شیعه پایه گذار علوم اسلامی».

حرامش را حرام(۱).

نیز ذهبی از عایشه روایت می کند که گفت پدرم ابوبکر تعداد پانصد حدیث از پیامبر خدا جمع آوری کرده بود، پس شبی را تا به صبح هم چنان با غلطیدن و ناراحتی کشیدن گذراند و چون صبح شد گفت: ای دخترم! احادیث را بیاور، و چون آن نوشته ها را به نزد او بردم آنها را سوزانید، گفتم: چرا احادیث را سوزاندی؟!.

گفت: ترسیدم بمیرم و این احادیث در نزد تو بماند، در حالی که من به راویان آن ها اعتماد نموده و از آنان نقل حدیث کرده ام، اما حقیقت آن نبوده که آنان برای من روایت نموده و آنگاه من آنها را نقل نموده باشم.(۲)

ممنوعیت نقل و نوشتن احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از طرف عمر

قرظه بن کعب روایت کرده است: هنگامی که عمر مارا به عراق اعزام نمود ، به همراه ما آمد و گفت: آیا می دانید چرا شما را بدرقه کردم؟.

همراهان گفتند: آری به خاطر گرامیداشت ما.

عمر گفت: اضافه بر این چون شما به سرزمینی می روید که آنها را همانند زمزمؤ زنبور عسل زمزمه قرآن است، پس به شما می گویم آنها را با سرگرم

۱- ۱ «تذکره الحفاظ» ص ۳. «الاضواء» محمود ابوریه ص ۴۶.

۲- ۲ «تذکره الحفاظ» ص ۵ بنقل از حاکم. «کنزالعمال» ۱۰/۲۸۵ به نقل از عمادالدین ابن کثیر در«مسند صدیق» از حاکم و نیز نقل از قاضی ابو امیه احوص. «الاضواء» پاورقی ص ۴۹. «مجله المنار » مجلد ۱۰ ص ۷۶۶ و مجلد ۱۹ ص ۵۱۱ به قلم نویسنده معروف سید رشید رضا مصری. «تاریخ الفقه الاسلامی» دکتر محمدیوسف ص ۱۷۲. «الامام جعفرالصادق» مستشار عبدالحلیم جندی ص ۱۸۵.

نمودن به احادیث از زمزمه قرآن بازشان ندارید، و هر چه کمتر از رسول اللّه نقل روایت کنید که من هم باشما شریک هستم.

و بدین ترتیب هنگامی که قرظه در محلی که باید، وارد شد و به او گفتند: برای ما حدیث بگو. گفت: عمر ما را از نقل حدیث نهی کرده است(۱).

و در دیگر روایت چنین آمده که چون ابوموسی را به عراق اعزام کرد، به وی گفت: تو در میان قومی می روی که در مساجد آنان همانند زمزمه زنبور عسل صدای قرآن طنین انداز است پس آنها را به حال خود واگذار و به حدیث سرگرمشان مکن، و من خود در این کار با تو شریک هستم (۲).

نیز عروه روایت کرده است که: عمربن خطاب در صدد برآمد سنن را بنویسد. پس از صحابه استفتاء کرد و آنها رأی موافق دادند، امّا عمر هم چنان دست به دست می کرد و استخاره می نمود تاپس از یک ماه تصمیم خود را بدین گونه اعلام کرد که: من می خواستم سنن را بنویسم ولی به یاد قومی افتادم که قبل از شما کتاب نوشتند و با آن در آمیختند و کتاب اصلی را ترک کردند، و سوگند به خدا من کتاب خدا را با چیزی در نمی آمیزم(۳) و بدین ترتیب نوشتن سنن و

۱- ۱ «سنن دارمی» ۱/۸۵. «سنن ابن ماجه» ۱/۱۶. «معجم اوسط» طبرانی ۳/۷ شماره ۲۰۰۳ و ص ۷۲ شماره ۲۱۳۸. «مستدرک حاکم» ۱/۱۰۲ . «جامع بیان العلم» قرطبی ۲/۱۴۷ و در چ دیگر ۱۲۰. «تذکره الحفاظ» ذهبی ۱/۷ و تلخیص المستدرک او ۱/۱۰۲. ابن ابی الحدید نیز ۱۲/۹۳ همانند آن را از طبری روایت کرده است. «ألاضواء ابوریّه» ص ۵۵. «تاریخ الفقه الاسلامی» دکترمحمدیوسف ص ۱۰۱.

۲- ۲ «تاریخ » ابن کثیر ۸/۱۰۷ با اعتراف به معروفیت آن از عمر.

۳- ۳ «طبقات» ابن سعد ۳/۲۰۶. «جامع بیان العلم» ۱/۷۷ مختصر آن ص ۳۳. «کنزالعمال» ۱۰/۲۹۳ به روایت از زهری از ابن سعد. «تاریخ الفقه الاسلامی» دکتر محمدیوسف ص ۱۷۱ به نقل از مصنف عبدالرزاق. «السنه قبل التدوین» محمد عجاج خطیب ص ۳۱۰.

احادیث پیامبر را همانند نقل زبانی ممنوع و تعطیل اعلام نمود.

و ابن سعد با ذکر سند از قاسم ابن محمد روایت کرده است که گفت: در عهد عمر احادیث فراوان شد، پس مردم را قسم داد که نوشته های حدیثی را بیاورند. و چون آوردند دستورداد آنها را بسوزانند... و همه را به آتش کشیدند.(۱)

و مستشار عبدالحلیم جندی می نویسد: «عمر از بیم مخلوط شدن قرآن به چیزی منع از تدوین حدیث کرد و از این رو اهل تسنن یک صد سال تمام از تدوین ونوشتن احادیث عقب افتادند و باب جرح و تعدیل و حدیث سازی گشوده شد، امّا علی از نخستین روز درگذشت پیامبر به تدوین پرداخت و به همین دلیل مرجع صحابه ازجمله عمر (درامرسنت) گردید.

و این بُعد علمی علی در جهت تدوین، با بُعد دینی، فقهی، سیاسی، اقتصادی او (در مورد توزیع حقوق) تقویت شد.(۲)

به روایت ابن ابی حاتم، عمر؛ عبداللّه ابن مسعود، ابودرداء و ابومسعود انصاری را احضار نمود و گفت: ازچه رو این چنین بطور فراوان از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث نقل می کنید، پس آنها را در مدینه حبس کرد تا وقتی که از دنیا رفت ، و در روایت دیگر ابن مسعود، ابوذر، ابودرداء و عقبه بن عامر ذکر شده است(۳).

و در روایت حاکم آمده است که عمر بن خطاب ابن مسعود، ابودرداء و

۱- ۱ «طبقات» ابن سعد ۵/۱۴۰ چاپ لیدن و ص ۱۸۸ چاپ دارصادر بیروت ذیل ترجمه قاسم بن محمد بن ابی بکر. «مقدمه دارمی» ۱۲۶. «تقیدالعلم» بغدادی ص ۵۲. «السنه قبل التدوین» ص ۳۱۱.
۲- ۲ «الامام جعفرالصادق» ص ۲۵ نیز ص ۱۸۵.
۳- ۳ «کتاب المجروحین» ۱/۲۵.

ابوذر را به خاطر نقل احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مورد عتاب و اعتراض قرارداد و به گمانم آنان را درمدینه حبس و بازداشت کرد، تا وقتی که از دنیا رفت(۱).

و در روایت ابن ابی شیبه و ذهبی آن سه نفر محبوس و بازداشت شده ابن مسعود و ابودرداء و ابو مسعود انصاری بودند(۲).

و درروایت متقی از ابن عساکر آمده: که عمر نمرد تاوقتی که فرستاد اصحاب رسول اللّه را از اطراف جمع کردند و آنها عبداللّه ابن حذاقه، ابودرداء، ابوذر و عقبه بن عمر بودند، پس گفت: این احادیث چه باشد که شما آنها را از رسول اللّه در اطراف شایع کرده اید؟!

گفتند آیا تو مارا از ایراد آنها نهی می کنی؟ گفت: نه، بمانید نزد من، نه به خدا قسم نباید تامن زنده ام از من مفارقت کنید، چه ما آگاه تر و اعلم هستیم، می گیریم و رد می کنیم. پس از وی جدا نشدند تا مرد(۳).

نیز در روایتی آمده است که عمر با ابوموسی اشعری هم این چنین رفتار کرد در صورتیکه نامبرده به نظر وی عادل بود(۴).

هم عمر به ابوهریره گفت: نقل حدیث از رسول اللّه را ترک کن و گرنه تو را به سرزمین دوس ملحق خواهم کرد(۵).

۱- ۱ «مستدرک حاکم» ۱/۱۱۰.

۲- ۲ «مصنف» ابن ابی شیبه ۸/۷۵۶ تحت شماره ۶۲۸۰ . «تذکره الحفاظ» ۱/۷. «مجمع الزوائد» ۱/۱۴۹ بااعتراف محقق و پاورقی نویس کتاب به صحت روایت از عمر از جهات فراوان، و اینکه عمر سختگیر در امر حدیث بود.

۳- ۳ «کنزالعمال» ۱۰/۲۹۲/۲۹۳. «تاریخ الفقه الاسلامی» دکتر محمدیوسف ص ۱۰۲.

۴- ۴ «المعتصرمن المختصر» ابوالمحاسن حنفی چاپ حیدرآباد ص ۴۵۹.

۵- ۵ «کنزالعمال» به نقل ازابن عساکر ۱۰/۲۹۱. ابن کثیر به نقل از ابوزرعه ۸/۱۰۶، «اضواء علی السنه» ابوریه ص ۵۴.

و به کعب الاحبار گفت: اگر نقل حدیث از او (یعنی از پیامبر) را ترک نکنی تو را به سرزمین قرده ملحق خواهم ساخت(۱).

منع عثمان از روایت احادیث نبوی

ابن سعد و ابن عساکر روایت کرده اند که عثمان بن عفان بر فراز منبر گفت: حلال نیست برای کسی روایت کند حدیثی را که در عهد ابوبکر و عمر شنیده نشده، چه من باکی ندارم از اینکه حدیث کرده شوم از رسول اللّه، که من از صحابه پر ظرفیت در امر حدیث نیستم ...(۲).

نقش معاویه در محدود ساختن احادیث نبوی

ابو حجاج مزنی روایت نموده که: معاویه گفت بر حذر باشید از احادیث، جز حدیثی که در عهد عمر متداول بوده، چه عمر مردم را در رابطه با نقل حدیث از خدا می ترسانید(۳).

عنایت امام امیرموءمنان به سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

حضرت علی علیه السلام فرمود:

«انّهُ لیس علی الامام الاّ ما حمل من أمر ربَّه، الاَّ البلاغ فی الموعظه و الاجتهاد فی النصیحه والاحیاء للسنه و...»(۴)

امام و رهبر اسلامی وظیفه ای ندارد جز آنچه از طرف خدا مأموریَّت یافته که با پند و اندرز فرمان خدا را اعلام نماید، از کوشش درنصیحت و

۱- ۱ «ابن کثیر» ۸/۱۰۶ و اضواء علی السنه ص ۵۴ به نقل از ابن کثیر.

۲- ۲ «طبقات» ابن سعد و «تاریخ دمشق» ابن عساکر به نقل متقی در کنزالعمال ۱۰/۲۹۵ ابوریّه در «اضواء علی السنه» ص ۵۴.

۳- ۳ «تهذیب الکمال» ۱۵/۱۴۶ به دو سند از مسلم(۳/۹۴) و دیگران.

۴- ۴ «نهج البلاغه» خطبه ۱۰۵.

خیرخواهی مردم دریغ نورزد، سنت پیامبر را احیاء و زنده کند و...

نیز فرمود:

«و قد علمتم أنَّه لاـ ینبغی أن یکون الوالی علی الفروج و الدماء و المغانم و الأحکام و إمامه المسلمین البخیل، فتکون فی أموالهم نَهْمَتُه ... و لا المعطّل للسنه فیهلک الاُمّه»(۱)

شما خود می دانید آنکس که بر نوامیس، خونها، غنائم و دست آوردهای جنگی، احکام و امامت و رهبری مسلمین حکومت می کند نباید بخیل باشد که در جمع آوری اموال آنان برای خویش حرص ورزد... و نباید که سنت پیامبر را تعطیل نماید و از این رهگذر امت را به هلاکت افکند.

نیز فرمود:

«وصیتی لکم أن لا تشرکوا باللّه شیئاً ومحمّد صلی الله علیه و آله فلاتضیّعوا سنَّته»(۲)

وصیت من بشما این باشد که: به خدا شرک نورزید، و سنت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را ضایع مگردانید، این دو ستون دین را استوار برپا دارید و این دو چراغ را روشن نگهدارید و دیگر از هیچ سرزنشی نهراسید.

امیرموءمنان علیه السلام و سنَّت پیامبر

احمد حنبل و دیگر حفّاظ حدیث به روایت از زیدبن ابی اوفی صحابی جلیل القدر روایت مفصلی آورده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم درحالی که روی سخنش به علی علیه السلام بود فرمود:

«أنت منّی بمنزله هارون من موسی غیر أنّه لانبیّ بعدی، وأنت أخی و وارثی.

قال: ما اُرث منک یا نبیّ اللّه ؟

قال: ما ورثت الأنبیاء من قبلی.

۱- ۱ «نهج البلاغه» خطبه ۱۳۱.

۲- ۲ «نهج البلاغه» نامه ۲۳.

قال: ما ورثت الأنبياء من قبلك ؟

قال: کتاب ربّهم و سنه نبیّهم و أنت...»(۱)

تو نسبت به من همانند هارونی نسبت به موسی (که برادر وجانشین او بود) جز آنکه پس از من پیامبری نخواهد بود و تو برادر من و وارث من هستی.

حضرت علی گفت: یا نبی اللّه من چه چیز از شما ارث می برم؟

فرمود: آنچه را که پیامبرانِ پیش از من ارث بردند.

عرض کرد: پیامبران پیش از شما چه چیز ارث بردند؟.

فرمود: کتاب پروردگارشان و سنت پیامبرانشان (که اولوالعظم و بنیانگذار ادیان الهی بودند).

و حافظ ابن بطه عکبری حنبلی روایت کرده است که پیامبراکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«أعلم امّتی بالسنَّه و القضاء بعدی علیّ بن أبیطالب.»(۲)

بعد از من عالم ترین امت من به سنت و قضاوت علی بن ابیطالب است.

و به روایت خوارزمی و دیگر حفّاظ حدیث، عایشه گفت:

ص: ۳۴۸

---

۱ - ۱ «فضائل امیرالموءمنین» احمد، حدیث ۲۵۹ ، ۲۰۷، نیز فضائل الصحابه او شماره ۱۰۸۵. «الثقات» ابوحاتم بستی ۱/۱۴۱ چاپ حیدرآباد. «تاریخ ابن عساکر» بخش امام امیر الموءمنین ۱/۱۲۳. «فرائد السمطین» ۱/۱۲۱. «مسند فاطمه علیهاالسلام » سیوطی ص ۲۴ و ۳۸ و ۵۹ چ حیدرآباد به نقل از مناقب احمد وابن عساکر و جامع الاحادیث سیوطی بشرح کنزالعمال. «کنزالعمال» ۶/۳۹۰ چ هند و ۱۳/۱۰۵ ۱۰۶ از «مسند » زیدابن ابی اوفی از طریق احمد حنبل در «مناقب علی».

۲ - ۲ «الابانه» ابن بطه عکبری به نقل کفایه الطالب باب ۹۴ حدیث اوّل. توضیحاً، کتاب نامبرده به عنوان پایان نامه دکترای دانشگاه ام القری مکه به چاپ رسیده اما دردسترس اینجانب نبود تا از خود آن نقل شود.

«عليّ أعلم الناس بالسنّه.»(۱)

علی عالم ترین مردم به سنت پیامبر است.

حافظ شهیر ابن عساکر و متقی و دیگران با ذکر سند حدیث مفصلی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آورده اند شامل این جمله که حضرتش در حالیکه علی وارد خانه آن بزرگوار شد روی سخن به ام سلمه زوجه محترمه خود کرد و به ذکر پاره ای از فضائل علی پرداخت و از جمله فرمود:

«یا اُم سلمه...! هو سیّد (هو عليّ) اُحبّه، لحمه من لحمی، و دمه من دمی و هو عیبه علمی، فاسمعی و اشهدی، و هو قاتل الناکثین، و القاسطین، و المارقین من بعدی، فاسمعی و اشهدی و هو قاضی عداتی، فاسمعی و اشهدی و هو واللّه یحیی سنّتی.»(۲)

ای ام سلمه... این آقا (این علی) باشد من دوستش می دارم، گوشتش از

ص: ۳۴۹

۱- ۱ مناقب، فصل هفتم، ص ۴۶ . «استیعاب قرطبی» ۲/۴۶۲۲ . «انساب الاشراف» ۱/۳۲۰ بخش ویژه امام امیرالمؤمنین . «تاریخ دمشق» ابن عساکر ۳/۶۱ شماره ۱۰۸۲ ۱۹۰ . «ذخائرالعقبی» طبرنی، ص ۷۸ ریاض النظره از همو ۲/۱۹۳ . «تاریخ الخلفاء» سیوطی ص ۶۶ ط میمنیه . «صواعق المحرقه» ابن حجر. «مفتاح النجا» بدخشی ۵۶ مخطوط . «اسعاف الراغبین» ص ۱۸۰ . «محاضره الاوائل» سکتواری. «فتح الملك العلی» ابن صدیق، ص ۳۶. «ارجح المطالب» آمرتسری، ص ۲۱.

۲- ۲ «تاریخ دمشق» بخش امام امیرموءمنان ۳/۲۰۷ شماره ۱۲۱۵. « مناقب خوارزمی» فصل ۷. « فرائدالسمطین» ۱/۳۳۱ و ۳۳۲. «کفایه الطالب» باب ۸۶.

گوشت من است و خونش از خون من و او همانند صندوق و خزینه علم من باشد، پس بشنو و شاهد باش، او کشنده ناکثین (تخلف کنندگان از بیعت ، چون طلحه و زبیر) و قاسطین (تجاوزگران به حریم دین و خلافت چون معاویه، عمروعاص) و مارقین (خروج کنندگان از مرز دین) بعد از من خواهد بود.

پس بشنو و گواه باش او ادا کننده دیون و وعده های من باشد.

بشنو و شاهد باش واللّه او سنت مرا زنده و برپا خواهد کرد.

احمد حنبل از علی روایت کرده است که پیامبر به دنبال من می گشت، پس مرا در کنار دیواری یافت و فرمود:

«قم و اللّه لُارضیک، أنت أخی و أبو ولدی تقاتل علی سنّتی.»(۱)

برخیز واللّه تورا راضی می کنم، تو برادر من و پدر فرزندانم هستی و براساس سنت من قتال و جنگ می کنی.

و حافظ ابویعلی موصلی و دیگران با ذکر سند از علی روایت نموده اند که پیامبر اکرم در حالی که روی سخنش به او بود ضمن سخنانی فرمود:

«تقاتل علی (عن) سنتی و تبرءُ عن ذمتی...»(۲)

یاعلی تو برای (دفاع از) سنت من (با مخالفان: ناکثین، قاسطین، مارقین) جنگ می کنی و ذمّه مرا بری می سازی.

و حاکم و دیگران این روایت را از علی و از ابورافع به لفظ: « تقتل علی سُنَّتی » آورده اند(۳).

۱- ۱ «فضائل الصحابه» احمدحنبل حدیث ۱۱۱۸. «صواعق المحرقه» اواخرفصل دوم از باب نهم ص ۷۵.
۲- ۲ جهت آگاهی تفصیلی بر متن روایت ومصادر آن رجوع شود به عنوان حدیث «ومن ابغضک یاعلی ...» پایان بخش اول کتاب حاضر و تاریخ دمشق ، بخش امام علی ۱/۱۲۶ ۱۲۷. و توضیح الدلائل شهاب الدین شیرازی ص ۱۸۸ مخطوط کتابخانه ملی فارس.
۳- ۳ مستدرک حاکم ۳/۱۴۲ و تلخیص آن از ذهبی. «مناقب ابن مغازلی» ص ۱۰۰ و بسند دیگر ص ۲۶۱ بلفظ «تقتل ». «تاریخ دمشق» ابن عساکر ۲/۱۸۸ و ۳/۲۶۹. «مجمع الزوائد» ۹/۱۳۸ به روایت از بزار. «منتخب کنزالعمال» ۵/۶۱، ۴۳۵ در حاشیه مسند احمد. «کنوز الحقائق » مناوی ص ۴۸ و ۱۷۹ چ بولاق مصر.

نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در حدیث مفصّل و مشتمل بر انواع مزایای علمی و عملی امیرموءمنان که باجمله « لولا أن تقول فیک طوائف من اُمّتی ...»(۱) آغازمی شود فرماید: «وتقاتل علی سنّتی» تو بر سنت من قتال می کنی.

و قبلًا آوردیم که علامه مستشار عبدالحلیم جندی مصری نوشته است:

« عمر به عنوان جلوگیری از خلط قرآن با چیز دیگری تدوین حدیث را ممنوع کرد و اهل سنت یکصد سال تمام از نقل و نشر سنت عقب افتادند، اما علی از نخستین روز وفات پیامبر به تدوین پرداخت ».(۲)

نیز بعد از نقل قضیه حدیث سوزاندن ابوبکر و ممنوع ساختن عمر تدوین حدیث را ، نوشته است: «لکن علی به تدوین حدیث پرداخت و روش تدوین را در میان شیعه بجای گذارد ».(۳)

سپس می نویسد: شیعه در دوران پیامبر یا حیات علی در تدوین و ثبت و ضبط حدیث اقتدا به علی کرد، و به دیگر عبارت شیعه در تنفیذ و اجراء امر پیامبر رهبری شد... تا آخر آنچه در پیشگامی علی و شیعیانش در تدوین سنت و فقه به تفصیل سخن گفته (۴).

ص: ۳۵۱

۱- ۱ «استیعاب» قرطبی ۲/۴۵۷. «مناقب خوارزمی» فصل ۱۳ ص ۷۵ و اواسط فصل ۱۹ ص ۲۲۰. کفایه الطالب» پایان باب ۶۲ و بیش از ده مصدر حدیثی و تاریخی که در کتاب «حق با علیست» ذکر کرده ایم.

۲- ۲ «الامام جعفر الصادق» ص ۲۵.

۳- ۳ «الامام جعفر الصادق» ص ۱۸۵.

۴- ۴ «الامام جعفر الصادق» ص ۲۰۰.

حافظ دارقطنی و دیگر حدیث آوران به نقل از علی علیه السلام آورده اند که پیامبراکرم صلی الله علیه و آله وسلم به حضرتش فرمود:

« إنّ الاُمّه ستغدر بک من بعدی ، و أنت تعیش علی ملتی و تقتل علی سنّتی...»(۱)

بدون شک پس از من بزودی هدف غدر و کینه توزی امت واقع خواهی شد، وهمانا تو بر ملیّت من زندگی کنی و برسنت من کشته شوی...

اکنون می پرسیم کسی که به گواهی پیامبر و طبق پیشگوئی آن حضرت احیاء کننده سنت (نیمه مرده) پیامبر بوده و هرگونه شئون حیاتیش در احیاء سنت و پیروی و دفاع از آن خلاصه می شده او شایسته امام زمانِ بلافصل بودن بعد از پیامبر بود؟ یا کسانی که سنت پیامبر را به بهانه طرفداری از قرآن به تعطیل و آتش زدن کشانیدند و با سرسختی هر چه بیشتر با آن به مبارزه برخاستند، و در حقیقت می خواستند کلید فهم قرآن را که در سنت خلاصه می شد از دست مردم بگیرند و بدست فراموشی و نابودی سپرند، آنها امام زمان بعد از پیامبر بودند؟!

راستی اگر برای به دست آوردن پاسخ این سئوال و حل این مشکل، با کنار نهادن تعصب به سراغ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و فرموده های آن حضرت برویم ، می بینیم پیامبر عالی مقام خود قاطعانه و با صراحت هرچه بیشتر این چنین جواب سئوال را فرموده است:

«قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم : رحمه اللّه علی خلفائی ثلاث مرّات .

قالوا: و من خلفائک یا رسول اللّه؟.

قال: الّذین یحیون سنتی و یعلّمونها عباد اللّه.»(۲)

۱- ۱ «مستدرک حاکم» ۳/۱۴۲ و تلخیش آن از ذهبی با عتراف به صحت آن. «کنزالعمال» ۱۱/۶۱۷ شماره ۳۲۹۹۷ به نقل از افراد دارقطنی ، مستدرک حاکم ، تاریخ بغداد منتخب کنزالعمال درحاشیه مسند احمد ۵/۴۳۵. مفتاح النجا بدخشی ص ۸۶ خ.
۲- ۲ «جامع بیان العلم» قرطبی ۱/۵۵. «کنزالعمال» ۱۰/۲۲۹ به نقل از ابونصر سجزی در «اِبانه»، و ابن عساکر از حسن بن علی و منذری در «الترغیب» بنقل علامه امینی در «الغدیر» ۸/۱۵۴.

آری پیامبر خدا با ایراد حدیث:

«اللّهمّ ارحم خلفائی ثلاث مرّات قیل یا رسول اللّه و من خلفائک ؟

قال: الّذین یأتون من بعدی و یروون أحادیثی و سنتی و یعلّمونها النّاس.»

« اللّهمّ ارحم خلفائی، الَّذین یروون أحادیثی و سنّتی و یعلمونها النّاس. »

« اللّهمّ ارحم خلفائی! اللّهمّ ارحم خلفائی! اللّهمّ ارحم خلفائی!

قیل له: یارسول اللّه! من خلفاوءک؟

قال: «الذین یأتون بعدی، یروون حدیثی و سنتی.»

« رحمه اللّه علی خلفائی!

قیل: و من خلفائک یا رسول اللّه؟

قال: الذین یحیون سنتی و یعلّمونها الناس »(۱)

ص :۳۵۳

۱- ۱ «معجم اوسط »طبرانی به نقل «کنزالعمال». «باب فضل الناقل عن رسول اللّه » محدث فاضل رامهرمزی ص ۱۶۳. «تاریخ اصبهان ابونعیم ۱/۸۱. «اِبانه »ابونصر سجزی، به نقل «کنزالعمال» . «جامع بیان العلم» ابن عبدالبر قرطبی ۱/۵۵ «شرف اصحاب الحدیث» خطیب بغدادی باب کون اصحاب الحدیث خلفاءالرسول صلی الله علیه و آله ص ۳۰. «ذم الکلام» شیخ الاسلام ابواسماعیل هروی ۴/۸۲ . «فردوس» دیلمی ج ۱ حدیث ۱۹۶۰ . «الماع» قاضی عیاض: ص ۱۱ . «میزان الاعتدال» ذهبی ۱/۱۲۶ ۱۲۷ بشماره ۵۰۹ . «لسان المیزان» ۱/۲۶۲ شماره۷۵۷ به روایت از رامهرمزی وابن ابی حاتم بدون جرج یا تعدیل. «فتح الکبیر» سیوطی ۱/۲۳۳ . «جامع الاحادیث» سیوطی، به شرح «کنزالعمال» . «کنزالعمال »۱۰/۲۲۱، و ۲۲۹، به روایت از معجم اوسط طبرانی المحدث رامهرمزی. «شرف اصحاب الحدیث» خطیب و ابن نجار و نیز از اِبانه ابو نصر سجزی و ابن عساکر، و الترغیب موءمن و ص ۲۹۴ به نقل از معجم اوسط و المحدث الفاضل و اربعین ابو اسعد قشیری و «ابوالفتح صابونی، و امالی نظام الملک، و حجت نصر، و مجموعه حدیثی ابوعلی بن جیش دینوری . «قواعد الحدیث» جمال الدین محمد سعید قاسمی ۲/۴۸. «علی بن ابیطالب امام العارفین»، ابن صدیق غماری ص ۶۸ به نقل از طبرانی واشرف اصحاب الحدیث خطیب.

خداوندا! خلفای مرا رحمت فرما (و این جمله را سه مرتبه تکرار فرمود)

پرسیدند: ای رسول خدا! خلفای تو چه کسانی هستند؟

فرمود: آنهائی که بعد از من می آیند و احادیث و سنت مرا احیاء و روایت می کنند و آنها را به مردم می آموزند.

و به طور خلاصه پیامبر با عبارات فوق و تعبیرات مختلف خلفاء و جانشینان خود را به عنوان «احیا کنندگان سنت و آموزنده آن به امّت» معرفی فرمود.

اکنون با توجه به سهم غیرقابل توصیف و نقش ارزنده ای که سنت پیامبر در فهم قرآن مجید و مبانی عقیدتی و اخلاقی اسلام و تشخیص حلال و حرام و مجاز و ممنوع داشته و دارد، از یک سو و معرفی شدن خلفا به احیا کنندگان سنت نبوی از سوی دیگر، دیگر جای هیچ گونه شکی نخواهد بود که بعد از پیامبر اسلام خلیفه بر حق و امام زمان مورد اشاره در حدیث «من مات و لم یعرف امام زمانه ...» علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است که به موجب فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و روش عملی خود آن حضرت، احیاکننده سنت و طرفدار و آموزنده آن بود و در راه آن با دشمنان به مقاتله پرداخت و کارش به شهادت انجامید.

نه کسانی که مخالف علنی با سنت و تعطیل کننده نقل و نشر احادیث نبوی بودند و ناقلان و ناشران سنت را از طبقه صحابه تنبیه و مجازات نموده و آنها را

بازداشت و زندان و تبعید می کردند.

همچنانکه با توجه به این فرمایشات پیامبر:

« إنّی تارک فیکم الثّقلین، کتاب اللّه و سنّتی.»(۱)

« یا أیّها الناس إنّی قد ترکت فیکم ما إن اعتصمتم به لن تضلُّوا أبدا، کتاب اللّه و سنّتی. »(۲)

« ترکت فیکم أمرین لن تضلُّوا ما تمسّکتم بهما، کتاب اللّه و سنّتی.»(۳)

که مجموعاً بیانگر اهمیت و نقش سرنوشت ساز سنت است، می گوئیم برای دستیابی به سنت صحیح و دست نخورده و بدور از انواع آلودگی های سیاسی و تحریف، ناگزیر بایـد از علی و فرزندان معصومش استفاده و استمداد نمائیم که قبلاً خواندیم دوست و دشمن شهادت به اعلمیّت آن حضرت به سنت داده اند.

و نه کسانی که علاوه بر آنچه گذشت خود برای به دست آوردن سنت صحیح و حل مشکلات اسلامی دست نیاز پیش علی و دیگر صحابه دراز می کردنـد، و چه بسیار بـا وجود سنت صحیح و مسلم و صریح و گویا، بر اثر ناآگاهی و یا انگیزه های سیاسی متوسل به رأی و اجتهاد بی اساس می شدند و

۱- ۱ «صواعق المحرقه» ابن حجر ص ۸۹ پنج سطر به آخر صفحه مانده.

۲- ۲ «مستدرک حاکم» و تلخیص آن از ذهبی ۱/۹۳. «تاریخ الاسـلام» ذهبی بخش مغازی ص ۷۰۹ و در پـاورقی (بقلم دکتر عمر...) به روایت از بخاری و مسلم و نسائی. «معجم کبیر» طبرانی (۸/۱۶۱) و معجم صـغیر او (۱/۱۵۳) «معجم الشیوخ ابن جُمَیع» صیداوی ص ۲۴۲ رقم ۱۹۸. «سیر اعلام النبلاء» ذهبی ۹/۴۹۸. «کنزالعمال» متقی هندی ۱/۱۸۷ شماره ۹۵۴ از ابن عباس به نقل از بیهقی.

۳- ۳ «مستدرک حاکم» و تلخیص آن از ذهبی ۱/۹۳. «جامع بیان العلم» قرطبی ۲/۲۲۱. «التدوین» قزوینی ص ۷۷.

پس از کشف قضایا و آشکار شدن حقیقت با اعلام اینکه آن رأی و نظریه از طرف شیطان بوده عذرخواهی نموده و خود را تبرئه می کردند.(۱)

در پایان این مقال توجه خوانندگان را به دو روایت پیرامون مذمت از مخالفان سنت جلب می کنیم.

خطیب بغدادی با ذکر سند از جابر آورده است که پیامبراکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«... و من خالف سنّتی فلیس منّی.»(۲)

کسی که با سنت من مخالفت کند از من نیست.

و در دیگر روایت به نقل عبداللّه بن عمر فرمود:

«من رغب عن سنّتی فلیس منّی.»(۳)

کسی که از سنت من اعراض نماید از من نخواهد بود.

اکنون دیگر قضاوتش با خوانندگان است که ببینند در زمینه مخالفت با سنت پیامبر و اعراض از آن کاری قوی تر و گویاتر از ممنوعیت نقل و نشر و نوشتن سنت و تعطیل آن از صحنه مراکز دینی و محافل علمی و محاکم قضائی و محیط مساجد و منابر اسلامی و رشته آثار قلمی و تألیفی می توان پیدا و معرفی کرد؟!

۱- ۱ جهت آگاهی تفصیلی بر اینموضوع رجوع شود به مقاله «نقش اقاریر و سهم اعترافات ابوبکر» اعتراف ۶، ۷، ۹، ۱۰ و اعترافات عمر شماره ۴، ۷، ۸، ۹.

۲- ۲ «تاریخ بغداد» ۷/۲۰۹. «کنز العمال» ج ۱ شماره ۹۰۰ و ج ۱۱ شماره ۳۲۰۹۵ به نقل ازخطیب و ابن سعد و دیلمی.

۳- ۳ «تاریخ بغداد» ۳/۳۳۰.

سؤال هشتم

ریحانه های رسول خدا یا میمونهای بر فراز منبر؟

طبق احادیث فراوان و معتبری که مشروح آن در بحث «بنی امیه از دیدگاه قرآن» گذشت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: در عالم روءیا دیدم بنی امیه و در بعض روایات بنی حکم بن عاص را که همانند میمون ها بر فراز منبر من جست و خیز می کنند.

و با اینکه خداوند به شرحی که گذشت، با فرو فرستادن آیه شریفه «وماجعلنا الروءیاء...»(۱) یا سوره مبارکه کوثر، یا سوره مبارکه قدر، از پیامبر خود دلجوئی کرد ، اما عمر مبارکش تا دم واپسین با ناراحتی و چهره افسرده سپری گردید.

نیز روایات فراوانی با ذکر سند آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم درحالی که به اقامه جماعت در مسجد مشغول می شد، ریحانه های او حسن و حسین(۲) به هنگام سجده بر پشت حضرتش سوار می شدند وچون مردم می خواستند آن ها را پایین آورند اشاره می کرد آن ها را به حال خود واگذارید تامبادا رنجیده خاطر شوند.

ص: ۳۵۷

۱- ۱ رجوع شود به عنوان بنی امیه از نظر قرآن، ص؟؟؟

۲- ۲ جهت آگاهی بر احادیث فراوان و معتبری که پیامبر (ص) از حسنین تعبیر به «ریحانه» یا «ریحانه های من»فرمودند رجوع شود به ملحقات احقاق ۱۰/۶۲۶۵۹۵، شامل بیش از نود مصدر حدیثی ، تاریخی، کلامی و... به روایت از سیزده نفر ازصحابه ، نیز ۱۸/ ۵۴۶ و ۱۹ ص ۲۷۶ و ذیل ص ۴۹۲ المراجعات چ ابومجتبی ، بیروت.

گاهی هم آن قـدر سـجده پیامبر طول می کشید که نمازگذاران گمان می کردند در حادثه ای رخ داده یا وحی بر حضـرتش نازل گردیـده، و پس از نماز آن دو ریحانه را بر دامن خود می نشانـد و می فرمود: هر کس مرا دوست دارد باید این دو را هم دوست بدارد.

و به روایت دیگر می فرمود: آنهـا را رهـا کنیـد (مـانع از سوار شـدن آنهـا بر پشت من نشویـد) که به جـان مادرم من آنها را با پدرشان دوست دارم.(۱)

ودر روایت ابن عدی آمده: « كان النبىّ يصلّى والحسن والحسين يصعدان ظهره »(۲)

ص :۳۵۸

۱- ۱ «مسند احمد حنبل» ۲/۵۱۳ و ۳/۴۹۳ و ۶/۴۶۷. «صحیح بخاری» کتاب الفضائل باب مناقب الحسن و الحسین ۵/۳۳ و باب رحمه الولد ۷/۸ و بـاب الادب المفرد ص ۱۴ . «سـنن نسائی» ۱/۱۷۱ و خصـائص او ص ۳۷ چ قاهره و شـماره ۱۴۴ چ کویت. «معجم کـبیر» طبرانی ۳/۲۳ و معجم اوسـط بنقـل مجمع الزوائـد ۹/۱۸۲ . «مسـتدرک حـاکم» ۳/۱۶۵ و ۱۶۷ به دوسـند . «سـنن الکبری» بیهقی ۲/۲۶۳ . «حلیه الاولیاء» ابونعیم اصـفهانی ۲/۳۵ و ۸/۳۰۵ . «تاریـخ دمشق» ابن عساکر بخش ویژه امام حسن (ع) حدیث ۱۰۷ تا ۱۱۲ و بخش مختص به امام حسـین علیه السلام حدیث ۱۱۶ . «مناقب ابن مغازلی» ص ۳۷۶ شماره ۴۲۴ . «مقتل الحسین» خطیب خوارزمی ص ۱/۹۱. «اسدالغابه» ابن اثیر ۲/۳۸۹ . «فرائد السمطین» ۲/۱۰۹ شماره ۴۱۵ . «تاریخ الاسلام» ذهبی ۳/۵ و تلخیص مسـتدرک او ۳/۱۶۵ و سـیر اعلام النبلاء ۳/۱۶۹ و ۱۷۱ چ مصـر. نیز ملحقات احقاق ۱۰/۶۸۷ ۶۹۱ و ۷۱۴ ۷۳۹ و ۱۹/۳۰۴ شامل معرفی بیش از یکصد مصدر حدیثی ، تاریخی و غیره است که این موضوع را با اختلاف جزئی آورده اند.

۲- ۲ «الکامل فی ضـعفاء الرجال» ۲/۷۲۸ نیز ص۳۶۲ باتعبیر «رکوب الامام الحسن ظهر جـده وهو ساجـد» آمده ودرص ۱۸۹۸ قال جابر: دخلت علی النبی والحسن والحسین علی ظهره ذکرشده.

اکنون سؤال می کنیم: آیـا زمامـداران بنی امیه وبنی العـاص که پیـامبر در عالم خواب آنها را به شـکل میمون دیـد، و در عالم بیـداری ، تحت عنوان خلافـت اسـلامی به جـان اهـل بیت و پیروانشـان افتـاده و قرآن و سـنت پیامبر را به بازی گرفتنـد، دارای صلاحیت امامت و واجد شرائط خلافت بودند؟

یـا ریحـانه هـای رسول اللّه که حضـرتش در حـالی که مشـغول نماز و غرق در توجه به خـدا می شـد و آنها بر پشت مبارکش جست و خیز می کردنـد، به خـاطر تقرب و محبوبیتی که در درگـاه خداونـدی داشـتند اجازه نمی دادنـد کسـی آنها را آزرده خاطر کند و مانع آن ها شود، تا وقتی که به میل خود از پشت آن حضرت پیاده شوند؟

اگر در چهارده قرن پیش مردم تازه مسـلمان، و فاقـد رشد عقلی و دچار ضـعف شـعور انسانی ، و دست پرورده محیط تعصـب هـای قومی و نژادی و مبتلاـ به زورگوئیهـا و عوام فریـبی هـای خلفـای دروغین بودنـد، که تن به خلافـت و پیروی از آنهـا می دادند. اکنون که آن تعصبها و زورگوئی ها، جای خود را به آزادی و آزاد منشی فکری و عقیدتی داده ، اهل تسنن چه جواب معقول و قانع کننده ای دارند که از یک سو برای تصـحیح روش های غیر اسـلامی به دور از انسانیت بلکه وحشـیانه زمامداران اموی (بنی سـفیان مثـل معـاویه و یزیـد و بنی العـاص مثـل مروان ، عبـدالملک، و چهار پسـرش و نواده هایش) تمام معیارهای عقلی و فکری و شـرعی و عـاطفی را کنـار می نهنـد و از نامبردگـان و دیگر متصـدیان خلافـت دفاع و حمایت کرده ، آنان را خلفای بر حق پیامبر معرفی می کننـد، و از سوی دیگر با قلم و بیان و انواع فعالیت ها، علیه ریحانه های پیامبر و دیگر افراد اهل بیت وشـیعیانشان اعمال دشـمنی و حق کشی می نمایند؟! و کلمه «رضی اللّه عنه» را بدرقه نام دشمنانشان قرار می دهند، یا مثل نویسـندگان سـعودی، هندی، و پاکسـتانی ، نام آنها را با کلمه حضرت و امیرالموءمنین مُصَدّر می نمایند، و از همه بدتر تلاش می کنند آنها را مصداق خلفای اثناعشر و اولی الامر واجب الاطاعه بعد رسول خدا قلمداد و بر مردم تحمیل کنند!

ونمی دانیم اگر پیامبر اکرم خود در عالم بیداری وضع میمون صفتی بنی امیه و کشتار آنها ، حسنین و دیگر فرزندان پاکش و شیعیان آنها را، و دیگر جنایاتشان را می دید درباره آنها چه می فرمود و چه عکس العملی از خود نشان می داد؟

واگر اهل تسنن به ویژه علما و موءلفین آنها آنچه را که خود درباره حسنین و بنی امیه نوشته اند از نزدیک مشاهده می کردند (که بسیاری از آنان هم مشاهده کردند و باز هم به بنی امیه پیوستند) چه عکس العملی از خود نشان می دادند؟

ص :۳۶۰

سؤال نهم

نقش امام و خلیفه پیامبر در رابطه با حل اختلاف

و اینکه چه امام و خلیفه ای نشناختنش مایه مرگ جاهلی است،

در صورتی که خداوند با ایراد آیه شریفه: «و ما أنزلنا علیك الكتاب الاّـ لتبیّن لهم الذی اختلفوا فیه و هدیً و رحمهً لقوم یوءمنون»(۱) ، هدف اصلی از نازل کردن کتاب خود (قرآن مجید) را بر پیامبر، در بیان چیزهائی که درباره آن اختلاف نموده اند و در رهنمود امت و مایه رحمت بودن برای موءمنان خلاصه فرموده،

و نیز با ایراد آیه شریفه: «أطیعوا اللّه و اطیعوا الرسول وأُولی الأمر منكم، فان تنازعتم فی شی ءٍ فردّوه إلی اللّه و الرسول»(۲)

از یک سو اطاعت و فرمانبری از اوامر و نواهی را در دستورات خود و پیامبرش و اولی الامر منحصر فرموده، و از سوی دیگر خود و پیامبرش را یگانه مرجع حل و فصل هرموضوع مورد اختلاف و کشمکش اعلام نموده (و در این زمینه باید از محکمات قرآن کریم و سنت صحیح و اختلاف برانداز نه سنت جعلی و تحریف شده و تفرقه انداز استمداد نمود) این سئوال مطرح است که بعد از رحلت پیامبر اکرم با گسترش همه جانبه دامنه اختلافات عقیدتی و فقهی و تفسیری و سیاسی و اخلاقی و حتی حدیثی که هر روز بر حجم آن افزوده شده و

۱- ۱ سوره نحل ۱۶/۶۴.

۲- ۲ سوره نساء ۴/۵۹.

می شود، چه کسی مسئول حل اختلافات و پاسخگوئی آنها بوده و خواهد بود؟

و چه کسی واجد شرایط علمی و تقوائی و مصونیت از بیراهه رفتن و تشدید اختلافات است تابه او مراجعه شود؟

کسی که هم پیامبر اکرم او را بدین سمت معرفی و مکلف فرموده، و هم در عمل صلاحیت همه جانبه خود را به اثبات رسانیده؟

یا کسانیکه دائما خود دچار گره خوردگی در کارهای عادی می شدند و در حل و فصل کوچکترین مشکل علمی و غیر علمی در برابر دیگران و بیش از همه در برابر مشکل گشای مورد سفارش پیامبر یعنی امام امیر موءمنان زانو برزمین می زدند و دست نیاز دراز می کردند؟

آری به روایت حافظ ابونعیم و دیگران از انس، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در وقتی فرمود: «ای انس نخستین کسی که از این در بر تو وارد گردد امام متّقین و سیّد مسلمین و یعسوب (نام ملکه زنبوران عسل است) دین ، وخاتم وصیّین، وقائد و پیشوای پیشانی سفیدان قیامت باشد.»

انس گوید: در این موقع علی وارد شد، پس پیامبر از جا برخواست و در حالیکه چهره اش خوشحال می نمود او را در بغل گرفت و با وی معانقه کرد و به او فرمود:

«أنت توءدی عنّی، و تُسمعهم صوتی ، و تبیّن لهمم ما اختلفوا فیه من بعدی»(۱)

ص :۳۶۲

۱- ۱ «حلیه الاولیاء» ۱/۶۳. «فردوس دیلمی» شماره ۸۴۴۹ . «تاریخ دمشق» ابن عساکر بخش امام علی ۲/۴۸۶ شماره ۱۰۱۴ . «مناقب خوارزمی» فصل ۷ ص ۴۲ . «مطالب السئول» ابن طلحه شافعی ۱/۶۰ چ نجف و ص ۲۱ چ تهران. «میزان الاعتدال» ذهبی ۱/۶۴ . «کفایه الطالب» پایان باب ۵۴ ص ۲۱۲ . «شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید ۹/۱۶۹ شماره ۹ . «فرائد السمطین» ۱/۱۴۵ ۱۴۶ . «لئالی المصنوعه» ۱/۱۸۶ چ بولاق . «ینابیع الموده» قندوزی ۳۱۳ چ اسلامبول .

تو ازجانب من وظائف اسلامی را انجام می دهی و صدای مرا به گوش آنها (مسلمانان) می رسانی، و آنچه را پس از من در باره آن اختلاف کنند برای ایشان بیان می کنی.

نیز ابوحاتم بستی و حاکم نیشابوری و دیگر حفاظ حدیث آورده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در حالی که روی سخنش به علی علیه السلام بود فرمود:

«أنت تبیّن لاُمّتی ما اختلفوا فیه من بعدی.»(۱)

تو آنچه را که پس از من ، امت من پیرامون آن اختلاف نمایند، برای آنها بیان می کنی (واختلاف را برمی اندازی)

بنابراین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم با ایراد این دو حدیث و دیگر احادیث مشابه با صراحت هر چه بیشتر بزرگترین مسئولیت مقام نبوت خود را (که حل و فصل اختلافات امت باشد) پس از خود به عهده حضرت علی محوّل و اعلام فرمود،

۱- ۱ المجروحین من المحدثین و... ۲/۶ چ هند و ۱/۳۸۰ چ بیروت. «فردوس دیلمی» حدیث شماره ۸۳۴۷ بلفظ مبیّن . «مقتل الحسین» خوارزمی ۱/۸۶. «مناقب خوارزمی» ص ۲۳۶ به روایت از ابوسعید خدری و انس بن مالك. «تاریخ دمشق» ابن عساکر بخش ویژه امام علی ۲/۴۸۸ شماره های ۱۰۱۶ ۱۰۱۸ . «میزان ذهبی ۱/۴۷۲ . «کشف الحثیث» برهان الدین حلبی ص ۱۳۸ چ بیروت . «کنز العمال» متقی هندی ۱۱/۶۱۵ شماره ۳۲۹۸۳، به نقل ازفردوس دیلمی منتخب آن در حاشیه مسند احمد ۵/۳۳. «کنوز الحقائق» مناوی ص ۲۰۳ چ بولاق و ص ۱۷۰ چ دیگر . «ینابیع الموده» باب ۵۶ ص ۱۸۲ چ اسلامبول، و ۲۱۵ چ حیدریه.

پس او ادامه دهنده نقش رهبری و انجام دهنده و ظائف پیامبر در جهت حل مشکلات و رفع اختلافات بوده است.

و هم او بوده که روش قضائی و داوری اش در عصر حاضر در شکل عالی ترین ضابطه و الگوی قضائی قلمداد شده و می تواند در مهمترین محاکم قضائی جهان مطرح و الگوی قضائی گردد.

و باز او بود که می توانست اولی الامر بی قید و شرط پس از پیامبر باشد و (بدون هیچگونه تخطّی و انحرافی در بیان احکام الهی و استفاده از سنت پیامبر) اطاعتش در ردیف اطاعت خدا و رسولش بحساب آید.

و گرنه با یک مورد اشتباه و قصور یا تقصیر در ادامه و استمرار بخشیدن به وظائف اسلامی و بیان احکام مورد اختلافات، دیگر اطاعتش از ردیف اطاعت خدا و رسولش خارج و فاقد اعتبار و پشتوانه «واولی الأمر منکم» می شد.

نا گفته پیداست خداوند هرگز این گونه دستور نداده و نمی دهد که: اطاعت کنید مرا و اطاعت کنید پیامبر مرا و اولی الامر و زمامداری را که دانسته یا ندانسته از روی خطا و قصور یا تعمّد و تقصیر بر خلاف گفتؤ من و خواسته من و پیامبرم، عمل نماید و هم دیگران را امر و نهی کند.

و بدون شک صدور یک چنین دستور و اجازه ای که مستلزم تناقض گوئی و برخلاف منطق عقل و روش عقلاست از جانب خداوند محال است.

فخررازی در ذیل این آیه سخنی دارد بسیارجالب که موءید گفتار فوق است. او می گوید: خداوند تعالی در این آیه قاطعانه امر به اطاعت اولی الامر فرموده و کسی را که قاطعانه امر به اطاعتش نموده حتما باید معصوم از خطا باشد. زیرا اگر معصوم از خطا نباشد لازم می آید در صورت خطا هم خدا امر به پیروی و فرمانبرداریش کرده باشد، پس در حقیقت امر به ارتکاب آن خطا نموده و با وصف اینکه خطا مورد نهی الهی است منجر به جمع کردن یا جمع شدن امر و نهی می شود نسبت به یک موضوع، آنهم از یک جهت (نه اینکه امر به جهتی باشد و نهی به جهت دیگر) و این امری است محال.

پس ثابت شـد که خداوند قاطعانه امر به متابعت اولی الامر فرموده، و ثابت شد کسـی که خداوند قاطعانه امر به اطاعتش کرده باید معصوم از خطا باشد.

پس در مرحله سوم ثـابت وقطعی شـد که اولی الاـمر مـذکور در آیه بایـد بی چون و چرا معصوم و مصون از خطـا باشـد(۱) و بـدین ترتیب تنها امیرموءمنان علی علیه السـلام می توانست مصـداق بی چون و چرای «اطعیوا اللّه...» واقع شود و امامان معصوم از فرزندانش وبس.

و حاکم نیشابوری و دیگران با ذکر سند و اعتراف به صحت حدیث از ابن عباس روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

« النجوم أمـان لأهل الأرض من الغرق، وأهل بیتی أمان لاُمّتی من الاختلاف (فی الـدین)، فإذا خالفتها قبیله من العرب (یعنی فی احکام اللّه تعالی) اختلفوا فصاروا حزب ابلیس.»(۲)

ستارگان آسمان برای اهل زمین مایه پناه از غرق اند، واهل بیت من برای امتم مایه پناه و امان از اختلاف (در دین) باشند، پس هرگاه قبیله ای از عرب (در احکام الهی) با آن مخالفت کند به اختلاف درافتد، پس به حزب ابلیس گرایش جسته باشد.

و این روایت را عینا گروهی از علمای اهل تسنن از حاکم نقل کرده اند که این خود بیان گر اعتماد آنان بدان می باشد(۳) نیز حافظ طبرانی و دیگران به

۱- ۱ «تفسیر کبیر» ۱/۱۴۴.

۲- ۲ «مستدرک حاکم» و تلخیص آن از ذهبی ۳/۱۴۹.

۳- ۳ «جـواهر العقـدین » سـمهودی مخطوط. «صواعق المحرقه» ابن حجر در ص ۹. «مختصـر مناقب سخاوی» در پایان صواعق المحرقه ص ۱۴۰ بـا اعتراف به صـحت آن. «براهین قاطعه » ترجمه صواعق ، کمال الـدین جهرمی ص ۲۵۷. «جامع الاحادیث» سیوطی به شـرح « کنزالعمـال » و در « الاتحـاف » حـدیث ۳۵ و در «خصـائص الکبری» متقی هنـدی در«کنزالعمال»۱۲/۱۰۲ چ حلب و۱۳/۸۸ چ حیـدرآباد و منتخب کنزالعمـال ۵/۹۳. «وسـیله المـآل» ابن باکثیر حضـرمی ص ۵۹ مخطوط (ملحقـات احقاق ۱۸/۳۲۶). «مفتاح النجا » بدخشی ص ۸ مخطوط. « وسیله النجاه » محمد مبین لکهنوی ص ۴۷. «اسعاف الراغبین » صبّان مصری چ حاشیه نور الابصـار ص ۱۳۰. «ینـابیع الموده » قنـدوزی باب ۵۹ ص ۲۹۸ چ اسـلامبول و ۳۵۷ چ حیـدریه. «مشارق الانوار » صنعـانی ص ۱۰۹ چ ترکیـه. «مشــارق الاـنوار » حمزاوی در ص ۹۰ چ مصـر. «رامـوز الاحـادیث » گمشـخانوی در ص ۲۳۸ چ آستانه. «رشفه الصادی » ابوبکر علوی حضرمی در ۱۷ و ۷۸ چ مصر. «شرف الموءبد» نبهانی ص ۲۹ و در جواهر البحار ۱/۳۶۱ چ مصر.

روایت از کعب بن عجره آورده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«تکون بین الناس (بین امتی خ) فرقه و اختلاف، فیکون هذا (یعنی علیاً) و أصحابه علی الحقّ»(۱)

در میان مردم (میان امت من) فرقه گرائی و اختلاف پیدا خواهد شد، آنگاه (بااشاره به علی علیه السلام) فرمود: این و همراهانش بر حق می باشند.

این روایت با صراحت تمام بیانگر دو چیز است:

۱ پیشگوئی از پیدایش اختلاف و تفرقه در بین مسلمانان بعد از پیامبر، آن چنان که علی و اصحابش یک طرف اختلافند و فرقه ای جدای از دیگران.

۲ علی و همراهان آن حضرت با قاطعیت غیر قابل انکار جانب حق معرفی و اعلام شده اند، و خواه و ناخواه باید دیگر فرق از حضرتش پیروی

ص: ۳۶۶

۱- ۱ «معجم کبیر» طبرانی ۱۹/۱۴۷ شماره ۳۲۲. «کنز العمال» متقی هندی ۱۱/۶۲۱ شماره ۳۳۰۱۶. «منتخب کنزالعمال» حاشیه مسند احمد ۵/۳۴. «مفتاح النجا» بدخشی ص ۶۵. «تحفه المحبین» نیز از بدخشی ص ۲۰۲. « روضه الندیه» کحلانی ص ۱۵۶.

کنند، و گرنه بر باطل خواهند بود.

اکنون در حالی که هر دسته ای از مسلمانان امامی را برای خود انتخاب کرده و می کنند ، سؤال می کنیم که وظیفه چیست ؟ آیا باید به سراغ علی و اصحابش رفت که از فرقه گرائی به دور و بر حق می باشند ، یا به سراغ مخالفان او، که علاوه بر تفرقه افکنی بین امت ، و اینکه تضمینی برای حق بودن آنها نشده ، در مقابل حضرت علی صف آرائی کرده و رویاروی با او بوده اند.؟

ابن سمیّه (عمار یاسر) در رابطه با بروز اختلاف

حافظ ابراهیم کسائی همدانی معروف به ابن دیزیل و گروهی دیگر از اعلام اهل تسنن با ذکر سند از سالم بن ابی جعد روایت کرده اند که مردی به نزد عبداللّه بن مسعود آمد و گفت: خداوند از اینکه نسبت به به ما ظلم کند به ما ایمنی داده، اما از اینکه ما را به فتنه و امتحان در اندازد ایمنی نداده ، اکنون اگر فتنه ای بر پا گردد من چه کنم؟

ابن مسعود گفت: بر تو باد به کتاب خداوند متعال.

آن مرد گفت: اگر مردم همه (فرقه ها) دم از کتاب خدا زنند و دعوت بدان کنند نظرت چیست و به چه شخصی یا گروهی باید پیوست؟

ابن مسعود گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید:

«إذا اختلف الناس کان ابن سمیّه (یعنی عمّارا) مع الحقّ.»(۱)

ص :۳۶۷

---

۱ – ۱ «صفین» به نقل ابن ابی الحدید ۳/۹۸ و«سیره علی» بنقل «الغدیر» ۹/۲۵ نیز مراجعه شود به: «دلائل النبوه بیهقی» ۶/۴۲۱ ۴۲۲ . «معجم کبیر طبرانی» بنقل کنزالعمال . «الجوهره فی نسب الامام علی» تلمسانی ص ۱۰۱ چ دمشق . «البدایه و النهایه» ابن کثیر ۷/۲۷۰ . «جامع الاحادیث» سیوطی بشرح کنزالعمال . «کنز العمال » ۱۱/۷۲۱ بشماره ۳۳۵۲۵. «نسیم الریاض شرح شفاء» قاضی عیاض خفاجی، به نقل عبقات الانوار بخش ثقلین ۳/۳۹۲. «شرح شفاء» قاضی عیاض ملاعلی ، قاری نیز به نقل عبقات ص ۳۸۸ . «کنز العمال» ۱۱/۷۲۱ به نقل از حاکم.

هرگاه مردم (بر سر حق و باطل) به اختلاف و فرقه گرائی درافتند، ابن سمیه (یعنی عمار یاسر) در جهت حق و با حق است.

و حاکم نیشابوری به این لفظ آورده است:

«إبن سمیه ما عرض علیه أمران قطّ، إلاّ أخذ بالأرشد منهما»(۱)

نیز حاکم و ابن ماجه این گونه آورده اند:

«و عمار ما عرض علیه امران إلاّ أختار الأرشد منهما»(۲).

و مورخ و حدیث شناس معروف، ابن عبدالبر قرطبی روایت کرده است: هنگامی که حذیفه در حال احتضار بود در پاسخ أبی مسعود بدری و گروهی که به عیادت او آمده و از وی پرسیدند: هرگاه مردم به اختلاف درآیند، گرایش به چه کسی را بما امر می کنی؟ گفت:

علیکم بابن سمیه، فإنّه لن یفارق الحقّ حتی یموت. أو قال: فإنّه یدور مع الحق حیث دار.(۳)

بر شما باد به ابن سمیّه ، که محققا او از حق جدا نگردد تا بمیرد.

یا گفت: محققا او با حق دور زند به هر سمتی که حق بگردد.

و به نقل ابن ابی الحدید گفت:

۱- ۱ «مستدرک» ۳/۳۸۸. «کنزالعمال» ۱۱/۷۲۱ به نقل از حاکم .
۲- ۲ «مستدرک» ۳/۳۹۲ با اعتراف به صحت آن. «سنن » کتاب المقدمه ، باب فضل عمار بن یاسر. «کنز العمال» ۱۱/۷۲۱ .
۳- ۳ «استیعاب» ذیل نام عمار ۲/۴۳۶.

«فإنّه یزول مع الحقّ حیث زال.»(۱)

و بالاخره هر سه عبارت بیان گر شدت به هم پیوستگی و همراهی عمار با حق است، و ارجاع حذیفه، حاضران مجلس و دیگر صحابه ومسلمانان را به عمار، در صورت بروز اختلاف و دو دستگی یا چند دستگی بر سر مسئله امامت و رهبری.

و چون عمار پیوسته از آغاز رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تا لحظه ای که طبق پیشگوئی آن حضرت به دست دشمنان علی و مخالفان حضرتش (معاویه و لشگرش) در جنگ صفین کشته شد، همراه و ملازم با امیر موءمنان بود، معلوم شد مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از «مع الحق»، پیروی عمار از علی و جدا نشدنش از او تا واپسین دم حیات بوده است. و همچنین است سخن حذیفه، که با برداشت از کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می باشد.

و بدین ترتیب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اعلام و خاطر نشان فرمود که نه تنها آن روزها و در ایام عمر عمّار، که در درازای چهارده قرن گذشته تا هم اکنون و از این پس تا هر زمانی در مورد فرقه گرائی های اسلامی که برگشت همه آن به سه فرقه سنی ، شیعه و خوارج است ، مسلمانان باید به سراغ خط عمار بروند و از علی علیه السلام پیروی کنند، که او امام عمار بود و راه او، راه حقیقت است.

خلاصه اگر مقصود از امام و خلیفه پیامبر ، وجود تشریفاتی است (که تحت عنوان خلافت اسلامی، اما براساس توطئه و زور و نیرنگ و ساخت و سازش با ارازل و اوباش وافراد جاه طلب و حق وحساب بگیر یا عوام ساده لوح و فریب خور، بر مسند حکومت تکیه زنند هرچند فاقد معلومات دینی و ناتوان از حل هرگونه اختلاف و به دور از تقوی و مصونیت از کجرویهای علمی و اخلاقی باشند) پس در این صورت نه ما با طرفداران این گونه زمامدران سخنی داریم، نه آنها نیازمند به اقامه دلیل و مطرح کردن قرآن و سنت اند.

۱- ۱ «شرح نهج البلاغه» ۱۰/۱۰۵.

درست همانند سلاطین و روءسای جمهوری کفر صفت و سراپا جاهل و فاسق دوران های گذشته و دنیای امروز در گوشه و کنار جهان، که براساس شرح فوق بر مسند زمامداری نشسته و می نشینند و کاری هم به آیه و حدیث و بحث های عقیدتی و فقهی نداشته و ندارند.

اما اگر هدف اصلی از تشکیلات خلافت اسلامی استمرار بخشیدن به روش علمی و عملی پیامبر در جهت گسترش اسلام واقعی در بین مسلمانان و حفظ اسلام از شر دشمنان داخلی و خارجی باشد، پس در این صورت و بر اساس محتوای آیات و احادیثی که به نظر رسید، جز امام امیر موءمنان که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حضرتش را به عنوان حل کننده اختلاف و انجام دهنده برنامه آن حضرت و رساننده صدای او به امت اسلامی معرفی فرمود، کسی واجد شرائط نبوده و بعد از درگذشت پیامبر تنها او بوده است که نشناختنش محکوم به مرگ جاهلی بوده و مخالفتش به مرگ جاهلی اکثریت مسلمانان در هرعصری انجامیده و بهانه به دست دشمنان اسلام داده است. و ازاین پس نیز چنین خواهد بود، و بهترین شاهد براین گفتار و دلیل بر این مدعا مندرجات کتب و مصادر حدیثی، تفسیری، تاریخی، و فقهی اهل تسنن است که نمونه هایی از آن را در این کتاب می خوانید(۱).

محدث شهیر عمر ملا در کتاب «سیره» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده است که فرمود:

«فی کلّ خلف من اُمّتی عدول من أهل بیتی ینفون عن هذا الدین تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تأویل الجاهلین، ألا و إنّ أئمّتکم وفدکم إلی اللّه عزّوجلّ فانظروا من توفدون.»(۲)

ص: ۳۷۰

۱- ۱ جهت آگاهی بر بخشی از حل اختلافات علمی و قضائی امام امیرمؤمنان علیه السلام ومراجعات ابوبکر ، عمر، عثمان وحتی معاویه به حضرتش درین زمینه رجوع شود به «علی والخلفاء» علامه عسگری چ نجف.
۲- ۲ «المعیار والموازنه» ص ۲۰۴. «شرف النبی» خرکوشی ص ۲۸۷. «ذخایرالعقبی» ص ۱۷. «صواعق المحرقه» ص ۹۰ سطر ۸ وص ۱۴۱. «براهین قاطعه» (ترجمه صواعق المحرقه) کمال الدین جهرمی (عبقات حدیث ثقلین ۳/۶۶). « وسیله المآل» ابن باکثیر حضرمی ص ۵۹ مخطوط (احقاق ۱۸/۴۴۷). «دراسات اللبیب فی الاسوه الحسنه بالحبیب» ص ۲۳۷ چ کراچی . «ینابیع الموده» باب ۵۶ ص ۲۲۶ وباب ۵۸ ص ۳۲۶ چ حیدریه به روایت از سیره عمرملا. «رشفه الصاوی» حضرمی ص ۱۷.

در هر گروه و جمعیتی از پسینیان امت من افراد عادلی از اهل بیتم وجود خواهند داشت که تحریف غُلات و تندروان را از این دین بزدایند. و فرقه گرائی باطل گرایان را بی اثر سازند، و تاویل و اظهار نظرهای جاهلان و ناآگاهان را (درزمینه آیات و احادیث اسلامی) از بین ببرند.

آگاه باشید که امامان شما پیشروان و قافله سالاران شما در رهنمود بسوی خدای عزوجل باشند، پس بنگرید چه کسانی را پیشرو و قافله سالار خود قرار می دهید (که مبادا شما را بیراهه برند و...)

باتوجه و دقت در پیشگوئی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در روایت فوق، هیچ گونه شکی باقی نخواهد ماند که ادامه و استمرار موضوع امامت و نقش حمایت امام زمان هر زمانی از قرآن و اسلام، تنها به وسیله امام هر زمان که از اهل بیت پیامبر است ، جامه عمل پوشیده و خواهد پوشید نه دیگران.

هم چنان که تاکید پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در ذیل روایت مبنی بر دقت در انتخاب امامان، بیانگر این حقیقت است که کم و بیش در هر عصر و زمانی امام های دروغین و ادعائی وجود داشته و خواهد داشت، اما امامانی که قرآن مجید و سنت پیامبر و عقائد حقه مردم را از خطر خیانت و دستبرد از قلب و غش و آلودگی از وارونه جلوه دادن حقائق، و بالاخره از کجگرائی و گرایش به باطل حفظ و حمایت کنند و مردم را به حق و واقع رهنمون باشند اندک اند و آنچه که

باشند تنها از بین اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خواهند بود و بس.

براین اساس تاریخ گذشته اسلام هم گواه بر این مطلب است که جز ائمه اثنا عشر مورد قبول شیعه مصداقی برای این گونه احادیث با ویژگی هائی که از نظر فراوانی و اعتبار و صراحت دار است ، وجود نداشته و نخواهد داشت.

نقش امام زمان هرزمانی در جدا کردن حق از باطل

با توجه به اینکه طبق آیات شریفه قرآن و مشهودات عینی اختلاط حق و باطل و پوشانیدن لباس حق به باطل، و مجادله به باطل به منظور پایمال کردن حق، و عبادت باطل به جای حق و امثال این امور، که در خلط و مزج حق و باطل و تداخل این دو از روی تعمد و شیطنت یا از روی خطا و شیطان زدگی ، خلاصه می گردد ، واقعیاتی است که همیشه در هر عصر و زمانی مخصوصا در رابطه با عقائد دینی و احکام شرعی جریان داشته و بزرگترین سهم اختلافات مذهبی و جنگ ها، خون ریزی ها، غارتها، ناکامی ها ، مظلومیتها و بالاخره انواع سوء استفاده ها مربوط به همین امر بوده، و از ره گذر خلط و مزج حق و باطل جامه عمل می پوشیده ناگزیر باید همیشه کسانی وجود داشته باشند که واجد صلاحیت علمی و تقوائی و مصونیت از خطا و اشتباه هستند ، تا مردم در هر جا و هر زمان و مکان و هر مورد بتوانند با مراجعه به آنها (بطور مستقیم یا با واسطه) و استمداد از آنان حق و باطل را از یکدیگر بشناسند و به حق گرایش و از باطل دوری گزینند.

در این زمینه قبل از همه انبیاء عظام و در عالی ترین درجه ، پیامبر گرامی اسلام بوده اند که اولاً صلاحیت شناخت حق از باطل را دارا بودند ، و ثانیاً نقش جدا کردن حق از باطل را عملا به عهده داشتند.

اکنون اگر به فرموده های مسلم و بی چون و چرای پیامبر گرامی اسلام که در مصادر حدیثی و غیر حدیثی اهل تسنن آمده مراجعه کنیم، می بینیم حضرتش

ص :۳۷۲

امیرموءمنان علی علیه السلام را بدین گونه جدا کننده حق از باطل معرفی و اعلام فرموده است:

۱ «... أنت الفاروق الّذی یفرق بین الحقّ والباطل»(۱)

(یاعلی) تو فارق آن چنانی هستی که بین حق وباطل را جدا می کند.

به روایت حذیفه و سلمان و ابوذر با اشاره به علی فرمود:

۲ «...هذا فاروق هذه الاُمّه یفرق بین الحقّ والباطل»(۲)

این فاروق این امت باشد که حق را از باطل جدا سازد.

و به روایت ابولیلی غفاری :

۳ « ستکون من بعدی فتنه، فإذا کان ذلک فالزموا علیّ بن أبی طالب، فإنّه أول من یرانی و أوّل من یصافحنی یوم القیامه و هو (معی فی السماء الاعلی) و هو الصدیق الاکبر و هذا فاروق هذه الاُمّه یفرق بین الحقّ و الباطل...»(۳)

۱- ۱ «نقض العثمانیه» جاحظ ص ۲۹۰ «شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید ۱۳/۲۲۸ به نقل از نقض العثمانیه «تاریخ دمشق » ابن عساکر ، بخش امام علی از ۱/۸۸ شماره ۱۲۱ و شماره ۱۲۰ نیز مشابه آن. «اسدالغابه » ابن اثیر در ۵/۲۸۷ . «فرائد المسطین» جوینی در ۱/۱۳۹ ۱۴۰ به شماره های ۱۰۲ ۱۰۳ . « ذخائر العقبی » محب الدین طبری در ص ۵۶ و در ریاض النظره ۲/۱۵۵. «مواقف» عضد الدین ایجی ۳/۲۷۶ . و دیگرمصادر مذکور در کتاب «حق باعلیست» ص ۵۵.

۲- ۲ بیهقی به نقل کنز العمال ۱۱/۶۱۶. «الکامل فی... » ابن عدی ۲/۱۴۹ مخطوط. «تاریخ دمشق» ابن عساکر، بخش امام علی ۱/۸۹ به نقل از ابن عدی.

۳- ۳ «استیعاب » ابن عبدالبر/۲ ۶۵۷ و در چ ذیل اصابه ۱۲/۱۱۷ شماره ۳۱۵۷ . حافظ ابونعیم اصفهانی به نقل کنز العمال . «فردوس الاخبار » ابن شیرویه دیلمی ، به نقل موده القربی همدانی موده ششم حدیث ۵ . «مناقب خوارزمی» فصل هشتم ص ۵۷ . «تاریخ دمشق » ابن عساکر در ۳/۱۵۷ شماره ۱۱۷۴ . «اصابه فی معرفه الصحابه » ابن حجر عسقلانی پایان ج ۱۱. «لسان المیزان» ۱/۳۹۶ . «کنزالعمال » متقی ۱۱/۶۱۲ به نقل از ابونعیم اصفهانی . و دیگر مصادر مذکور در «حق باعلی است» ص ۱۰۶.

...او (یعنی علی) فاروق این امت است که بین حق و باطل را از یکدیگر جدا نماید.

راستی تنها در صورتی که کسی خود برحق و حق شناس باشد می تواند از پشتوانه «هذا فاروق هذه أُمّه یفرق بین الحق و الباطل» برخوردار گردد و بزرگ ترین مسئولیت انبیاء را که حل اختلاف بین حق و باطل بوده است بر عهده گیرد. و هم او می تواند امام زمانی باشد که نشناختنش مرگ جاهلی را به دنبال خواهد داشت.

نه کسانی که علاوه بر نداشتن چنین مایه تضمین و پشتوانه ای دائما هم از روی تعمد و لجاجت و هم از روی خطا و نا آگاهی خلط بین حق و باطل از آنها سرمیزده است.

ص: ۳۷۴

سؤال دهم

جانشین پیامبر از بنی هاشم است یا بنی امیه ؟

با چشم پوشی و نادیده انگاشتن آنچه علما و دانشمندان و متکلمین شیعه و سنی پیرامون حق بودن امامان و خلفای مورد قبول خود و باطل بودن امامان و خلفای طرف مقابل تحقیق و اظهار نظر نموده و نوشته اند، این سئوال مطرح است که اگر اختیار تعیین امام و خلیفه پیامبر به مسلمانان واگذار شده، باتوجه به مجموع آنچه تنها اهل تسنن در تاریخ زندگانی و سرگذشت هریک ازدو طائفه بنی هاشم و بنی امیه نوشته اند، مسلمانان در هرعصر و زمانی ازبین کدام یک از این دو طائفه باید خلفای برحق پیامبر و بطور خلاصه امام زمان خود را (که شناختن اوبه بهشت منتهی می شود و نشناختنش به مرگ جاهلی و جهنم) انتخاب نمایند؟

وکدام یک از این دو طائفه برخوردار از پشتوانه اطمینان بخشی بوده و هستند که تشبث بدان مایه امید و آرامش خاطر پیروان آن طائفه باشد؟

نویسنده به خاطر روشن شدن این موضوع ، به ذکر دو روایت از اهل تسنن می پردازد ، که ناقل اصلی هر دو احمد بن حنبل امام و پیشوای فقهی حنابله از جمله وهابی های سعودی بوده است.

این دو سخن یکی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در مورد حلقه در بهشت باشد، و دیگری از عثمان در مورد کلید بهشت و جمعا بهترین حلقه دستگیره قضاوت و کلید داوری پیرامون خاندان هاشمی و اموی است.

اما داوری در جهت ارزیابی این دو روایت و انتخاب گفتار هریک از

ص: ۳۷۵

صاحبان آنها را در زمینه انتخاب طایفه اموی یا هاشمی موکول به نظر علمای سنی است که آنها خود از همه بهتر می دانند چه طایفه ای را براساس چه پشتوانه اطمینان بخشی برگزینند تا در روز قیامت دست آویز نجاتی داشته باشند و آن دو روایت بدین قرار است:

احمد حنبل با ذکر سند آورده است که پیامبر اکرم علیه السلام فرمود:

«یا معشر بنی هاشم ، والّذی بعثتنی بالحقّ نبیّا لو أخذت بحلقه باب الجنه ما بدأت إلاّ بکم.»(۱)

ای گروه بنی هاشم سوگند بدان کسی که به حق مرا به مقام نبوت برانگیخت هرگاه حلقه در بهشت را بدست گیرم شروع (به داخل کردن افراد در بهشت) نکنم مگر به شما.

نیز احمد حنبل با ذکر سند از عثمان بن عفان نخستین خلیفه اموی نقل کرده است که گفت:

«لو أنّ بیدی مفاتیح الجنه لأعطیتها بنی اُمیّه حتّی یدخلوا من عند آخرهم»(۲)

اگر کلیدهای بهشت به دست من افتد آنها را به بنی امیه عطا خواهم کرد که تا آخرین نفرشان داخل بهشت شوند!

راستی عثمان با آن همه آیات قرآنی که بیانگر طبقه بندی بهشتیان و جهنمیان و سرنوشت موءمنان و کفار و صلحا و مفسدان می باشد مانند این آیات :

«أم حسب الذین اجترحوا السیئات أن نجعلهم کالذین آمنوا و

۱- ۱ «فضائل الصحابه» حدیث ۱۰۵۸ به روایت از علی، نیز در «مناقب امیر الموءمنین ». «تاریخ بغداد» ۹/۴۳۹. «علل المتناهیه» ابن جوزی ۱/۲۸۶. «انتخاب» ابی طاهر احمد بن محمد السلفی من اصول کتب ابی الحسین، المبارک بن عبدالجبار الصیرفی الطیوری، نسخه ظاهریه برقم ۱۱۲۰ «کتابخانه محقق الطباطبائی». «ینابیع الموده» باب ۵۸ ص ۳۲۱.

۲- ۲ «مسند احمد » ۱/۶۱.

عملوا الصالحات سواء»(۱)

«أیصلح کل امرء منهم ان یدخل جنّه نعیم»(۲)

«کلّا ان الابرارلفی نعیم وان الفجّارلفی جحیم یصلونهایوم الدین»(۳)

« کلا ان کتاب الفجار لفی سجین»(۴)

« کلّا لَیُنبَذنّ فی الحطمه و ما ادریک ما الحطمه، نارالّله الموقده التی تطلّع علی الأفئده»(۵)

«أزلفت الجنّه للمتقین و برزّت الجحیم للغاوین»(۶)

«ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات و اخبتوا إلی ربّهم اولئک أصحاب الجنّه»(۷)

«الم تر إلی الذین بدلوا نعمه اللّه کفرًا و احلّوا قومهم دار البوار جهنم یصلونها و بئس القرار»(۸)

و آیات فراوان دیگر ، با چه ضابطه ای چنین امیـد و آرزوئی داشت و این چنین وعده داد که همه بنی امیه تا آخرین نفرشان را به بهشت روانه کند، و خود از چه پشتوانه ای برخوردار بود که کلیدهای بهشت به دستش داده شود.

و بالاـخره بـا توجه به محتوای این دو حـدیث و محتوای آیـات فوق و دیگر آیـات مشـابه و تاریـخ دوران عمر بنی امیه به ویژه زمامداران و عمال دست نشانده

۱- ۱ سوره جاثیه: ۴۵/۲۱.

۲- ۲ سوره معارج: ۷۰/۳۵.

۳- ۳ سوره انفطار: ۸۱/۱۶.

۴- ۴ سوره مطففین: ۸۳/۳.

۵- ۵ سوره همزه: ۱۰۴/۵ ۸.

۶- ۶ سوره شعراء: ۲۶/۹۱ ۹۲.

۷- ۷ سوره هود: ۱۱/۲۳.

۸- ۸ سوره هود: ۱۴/۳۴ ۳۵.

آنهـا از علمـای اهـل تسـنن می خواهیم سـئوال موضوع بحث را پاسـخ دهنـد تـا به موجب «لیحق الحقّ و یبطل الباطل و لو کره المجرمون»(۱) ، حق و باطل از هم جـدا وشـناخته شوند و مسـلمانان ازسـر دوراهی عملی شدن یا نشدن وعده پیامبر و عثمان و رهنمون به حق و آنچه شـدنی است شونـدو در نتیجه معلوم گردد امام زمان های هاشـمی خود بهشتی هسـتند و دیگران را هم می تواننـد از مرگ جاهلی و جهنم نجات دهند یا امام زمانها وخلفای اموی که نخستین آنان عثمان بود و بعدًا معاویه و سـپس یزید...

۱- ۱ سوره انفال: ۸/۹.

سؤال یازدهم

نقش اقاریر و سهم اعترافات در صحنه داوری

همان طوری که خوانندگان ارجمند به ویژه فضلاء و حقوقدانان خود می دانند ، همیشه سهم اقاریر و اعترافات متخاصمین و طرفین دعوی و درگیری در حل مشکلات قضائی و داوری عادلانه و گرفتن حق ذی حق از متجاوز و مظلوم از ظالم از هر چیزی در رهنمود محاکم قضائی و مسؤولان داوری بیشتر و مؤثرتر بوده، و بالاخره نقشی را که اعترافات طرف دعوی بر عهده دارد شهود قضایا و دیگر دلائل مربوطه چنین نقشی را ندارند و این امری است واضح و روشن و پذیرفته همه ادیان و مذاهب در شئون قضائی.

اکنون می گوئیم در رابطه با اختلاف شیعه و سنی بر سر خلافت بلافصل پیامبر و اینکه علی علیه السلام دارای حق تقدم و خلیفه اول بود، یا خلفای سه گانه بر حق بودند و از آن پس امیرمؤمنان امام و خلیفه چهارم بود، چه بهتر که ما همه دعاوی و دلائل شیعه و سنی را در نفی و اثبات خلافت آن سه نفر کنار نهاده و قبل از همه و بیش از همه چیز اعترافات خود آنها را که طرفین دعوی بوه اند مطرح نموده و مورد بررسی قرار دهیم ، تا نه کاسه از آش گرمتر باشیم و نه هم چون چهارده قرن گذشته که با صدها و هزارها بار رد و بدل شدن گفته های طرفدار و مخالف، نه تنها کار خلاف یک سره نشده که هر روز دامنه اختلاف گسترده تر و بیش از پیش دشمنی بر دشمنی افزوده گشته و حتی دشمنان اسلام، یا عوامل داخلی آنها حداکثر سوء استفاده را از اختلاف بین سنی و شیعه به نفع خود کرده اند ، و از همه بدتر آن که به مصداق فرموده پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم :

«إنّ من أشرّ الناس منزلةً عنداللّه یوم القیامه عبدا أذهب آخرته بدنیا غیره»(۱)

ما مسلمانان دین و سعادت ابدی خود را به ریاست چند روزه و پر از وزر و وبال ریاست طلبان غیر ذی حق یا حداقل مشکوک ، آن هم در چهارده قرن پیش فدا کنیم و راستی که چه کشتارها و آتش سوزی هائی که در این زمینه به وقوع پیوسته و چه کسانی به خاطر جانبداری از ریاست ریاست طلبان خود را در زمره «أشر الناس» قرار داده اند.

بر این اساس می پردازیم به ذکر نمونه هائی از اقاریر و اعترافات خود مدعیان اصلی و دست اندرکاران خلافت، و دیگر داوری و تصمیم گیری در گرایش های عقیدتی و عملی با کسانی باشد که راستی بیمناک از «أشر الناس و أسوء الناس وأشد الناس» بودن هستند و نمی خواهند ازاین پس دچار تعصب های کورکورانه باشند و از این رهگذر سرنوشت سعادت بار خود را به تباهی و بدبختی و در پایان به جهنم منتهی سازند.

اعتراف ابوبکر به عجز و ناتوانی در امر خلافت و چگونگی تصدی آن

۱ قام ابوبکر فخطب الناس و اعتذر الیهم و قال:

إنّ بیعتی کانت فلتقه وقی اللّه شرها و خشیت الفتنه، و أیم اللّه ما حرصت علیها یوما قطّ و لا سألتها اللّه فی سرّ ولاعلانیه قطّ و لقد قلدت أمرا عظیماً ما لی به طاقه، و لایدان و لقد وددت أنّ أقوی الناس

ص: ۳۸۰

---

۱ - ۱ «کنز العمال»: ۶/۸۱، ۸۲ و ۸۶ حدیث فوق را با احادیث دیگری شامل تعبیراتی از قبیل اسوء الناس منزله و اشد الناس ندامه یوم القیامه... و شرّ البریّه عند اللّه یوم القیامه... با اسناد مختلف نقل نموده و بطور خلاصه مجموعاً بیانگر آنست که شرورترین مردم، و سخت ترین مردم از نظر ندامت و پشیمانی و بدترین مردم از حیث موقعیت در قیامت کسی باشد که دینش را به دنیای دیگری فروخته باشد.

علیه مکانی، و جعل یعتذر إلیهم...»(۱)

محققا بیعت بر خلافت کاری حساب نشده و شر زا بود که خداوند شرش را برطرف نمود و من از برپا شدن فتنه ترسیدم.

سوگند به خدا، یک روز بر آن حریص نبودم و هرگز نه در پنهانی و نه آشکارا و علنی آن را از خدا درخواست نکردم، و بی شک بار امر عظیمی را به دوش افکندم که مرا تاب و توان آن نباشد و راستی که دوست داشتم نیرومندترین افراد مردم به جای من عهده دار آن می شد، و همچنان از مردم عذر خواهی می کرد.

۲ «أقیلونی فلست بخیرکم.»(۲)

دست از من بردارید و مرا به حال خود رها کنید که بهترین شما (یعنی شایسته تر از شما در تصدی خلافت) نیستم.

و در دیگر روایت بدین لفظ آمده:

«قد أقلتکم رأیکم (بیعتکم)(۳) إنی لست بخیرکم فبایعوا خیرکم.»(۴)

من از رای شما گذشتم، چه من بهترین شما نیستم، پس با بهترین خود

۱- ۱ « شرح نهج البلاغه » ابن أبی الحدید: ۲/۵۰ و ۶/۴۷ به روایت از احمد بن عبدالعزیز جوهری تمهید باقلانی ص۱۹۶. «تاریخ الخلفاء سیوطی»: ۱/۶۷.

۲- ۲ «الامامه و السیاسه» ابن قتیبه: ۱/۱۴. «شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید ۱/۱۶۹ در شرح «فیا عجبا بینما هو یستقیلها فی حیاته اذ عقدها لاخر بعد وفاته» از سخنان امام در خطبه شقشقیه. یعنی شگفتا در حالی که او در دوران حیاتش از مردم می خواست اقاله اش کنند (و با وجود من) وی را از تصدی خلاف معاف دارند، خود عروس خلافت را برای بعد از مرگش به نام دیگری (عمر) کابین بست و نیز ۱۷/۱۵۵. «صواعق المحرقه»: ص ۳۰.

۳- ۳ «کنز العمال»: ۵/۶۵۶، به نقل از عشاری.

۴- ۴ «معجم اوسط طبرانی» به نقل «کنز العمال»: ۵/۶۳۱.

بیعت کنید.

و در روایتی چنین نقل شده است:

۳ « ولیتکم و لست بخیرکم و علیّ فیکم .»(۱)

عهده دار ولایت و حکومت بر شما گردیدم، در حالیکه با بودن علی در میان شما من بهترین شما نیستم.

۴ « اما بعد أیها الناس فانی ولیتکم و لست بخیرکم، فان أحسنت فاعینونی و ان أسأت فقوّمونی...»(۲)

و به روایت دیگر چنین آمده:

«ولیتکم و لست بخیرکم، فإن استقمت فاتبعونی و إن اعوججت فقوّمونی»(۳)

من متصدی زعامت و رهبری شما شدم در حالیکه بهترین (یعنی شایسته ترین کسی که در امر رهبری) شما نیستم پس اگر راه راست پیمودم مرا یاری دهید و اگر به انحراف و کجی کشیده شدم، مرا به راستی وادار کنید.

۵ «ما أنا بخیرکم و لقد کنت لمقامی هذا کارها، و لوددت أنّ فیکم من یکفینی، أفتظنون أنی أعمل فیکم بسنّه رسول اللّه، إذن لا أقوم بها، إنّ رسول اللّه کان یعصم بالوحی، و کان معه ملك و إنّ لی شیطاناً یعترینی،

---

۱ - ۱ «شرح تجرید قوشچی» مقصد پنجم از بحث امامت. «ابطال الباطل» ابن روزبهان السابع انه ینافی هذا... (تشیید المطاعن ۱/۱۴۹).

۲ - ۲ «تاریخ طبری»: ۳/۲۳۳. «سیره ابن هشام»: ۴/۳۱۱ و در چ دیگر ۳۴۰. «عیون الاخبار» ابن قتیبه: ۲/۲۳۴. «عقد الفرید»: ۲/۱۵۸. «شرح نهج البلاغه » ابن الحدید: ۱۷/۱۵۹. «البدایه و النهایه» ابن کثیر: ۵/۲۴۸ و ۶/۳۰۱ با اعتراف به صحت آن. «کنز العمال»: ۵/۶۰۱ به نقل از سیره ابن اسحاق و ابن کثیر.

۳- ۳ «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ۱۷/۱۵۶.

فاذا غضبت فاجتنبونی أن لاأُوثر فی اشعارکم و ابشارکم، ألا فراعونی فإن استقمت فأعینونی و إن زغت فقوّمونی»(۱)

و به دیگر عبارت «... ألا و إنّی قد ولیت علیکم و لست بخیرکم، لوددت أن قد کفانی هذا الأمر أحدکم...»(۲)

آگاه باشید به خدا قسم من بهتر از شما نیستم، و از روی کراهت تن بدین مقام دادم، و خوش داشتم از بین شما کسی (با جایگزینی خود) مرا کفایت می کرد، آیا گمان می کنید من در میان شما به سنت رسول اللّه عمل نمایم؟ در حالی که من ناتوان از قیام بدین کار می باشم، بدون شک رسول خدا در پرتو وحی الهی معصوم و مصون (از خطا و اشتباه) بود و در معیت فرشته بسر می برد، در صورتی که مرا شیطانی است که به بیراهه وادارم می کند، پس هرگاه به خشم آمدم از من دوری گزینید تا مبادا گفتار و رفتارتان را تحت تأثیر سوء قرار دهم، آگاه باشد و مرا مراقبت نمائید، پس اگر به راستی گرائیدم یاریم کنید و اگر به کجی در آمدم راستم نمایید.

۶ ابونعیم و دیگران روایت کرده اند از ابوبکر گفت:

«یا ایها الناس إن کنتم ظننتم أنی أخذت خلافتکم رغبه فیها أو إراده استیثار علیکم و علی المسلمین فلا، و الذی نفسی بیده ما أخذتها رغبه فیها و استیثارا علیکم و لا علی أحد من المسلمین، و لاحرصت علیها لیله و لایوماً قط، و لاسئلت اللّه سرّا و لاعلانیه، و لقد تقلدت امرا عظیما لا طاقه لی به، إلاّ أن یعین اللّه تعالی، و لوددت أنّها إلی أیّ أصحاب رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم علی أن یعول فیها، فهی إلیکم ردّ و لابیعه

ص :۳۸۳

۱- ۱ «کنز العمال»: ۵/۵۹۰ و قریب بدین مضمون ص۶۰۷ و ۶۳۶. «ابن ابی الحدید»: ۶/۲۰. «صواعق المحرقه»: ص۷.

۲- ۲ «کنز العمال»: ۵/۵۹۰ و قریب بدین مضمون ص۶۰۱ به نقل از «سیره ابن اسحاق» و ص ۶۰۷،۶۰۸ به روایت از ابن سعد (۳/۱۸۳ و در چ لیدن ص۱۲۹) و«امالی» محاملی و خطیب...

لکم عندی فادفعوا لمن أحببتم فانّما أنا رجل منکم.»(۱)

ای مردم چنین نیست که پندارید من از روی رغبت به خلافت بر شما یا به انگیزه کودتا علیه شما و دیگر مسلمانان تن به خلافت دادم، نه قسم بدان کسی که جانم در دست اوست نه رغبتی به خلافت داشتم و نه قصد کودتا و اشغال پست و مقام، هم چنان که هرگز نه شبی و نه روزی احساس حرص بر آن نکرده ام، و نه پنهانی و نه آشکارا و علنی از خدا آن را درخواست ننمودم، و بی شک بار امر بزرگی را به دوش انداختم که مرا یارای آن نباشد ، مگر آن که خدا یاری کند، و دوست دارم هر کس از اصحاب پیامبر که آماده است عهده دار آن شود، پس مقام خلافت به شما رد می شود و هیچ گونه بیعتی برای شما در پیش من نیست (یعنی بیعت شما را لغو کردم)، و آن را به هر کس که دوست دارید تحویل دهید چه من مردی از شما هستم.

۷ و احمد حنبل روایت کرده است: ابوبکر در نخستین خطبه ای که یک ماه پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خواند گفت:

«یا ایها الناس و لَوَددت إن هذا کفانیه غیری، و لئن أخذ تمونی بسنه نبیّکم صلی الله علیه و آله وسلم ما اُطیقها إن کان لمعصوما من الشیطان و ان کان لینزل علیه الوحی من السماء»(۲)

ای مردم دوست می داشتم دیگری مرا از این کار (مسئولیت خلافت) کفایت می کرد و اگر مرا مأخوذ به سنت پیامبرتان نمائید (یعنی بخواهید بر طبق آن عمل کنم) من طاقت و توان آن را ندارم ، همانا که پیامبر مصون از (دخالت و شیطنت) شیطان بود و همانا که از آسمان وحی بر او نازل می شد.

نیز وی را خطبه ای است مشتمل بر تعبیراتی به مضمون مطالبی که

۱- ۱ «فضائل الصحابه» به نقل از «کنز العمال»: ۵/۶۱۵.

۲- ۲ «مسند»: ۴/۹۰.

آوردیم.(۱)

۸ و ابن سعد این خطبه ابوبکر را بدین عبارت آورده است:

«اما بعد فإنّی ولیّت هذا الأمر و أنا له کاره و واللّه لوددت إن بعضکم کفانیه إلاّ و إنّکم إن کلّفتمونی أن أعمل فیکم بمثل عمل رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم لم أقم به، کان رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم عبدا اکرمه اللّه بالوحی و عصمه به، الا و إنّما أنا بشر و لست بخیر من أحدکم، فراعونی فإذا رأیتمونی استقمت فاتّبعونی و إذا رأیتمونی زغت فقوّمونی.

واعلموا إن لی شیطانا یعترینی، فإذا رأیتمونی غضبت فاجتنبونی، لا أوثر فی اشعارکم و ابشارکم.»(۲)

ابوبکر در حالی که بر فراز منبر قرار گرفت گفت: اما بعد پس من این امر (یعنی موضوع خلافت) رادر حالی که نسبت بدان کراهت داشتم ، تن بدان دادم، به خدا سوگند دوست می داشتم بعضی از شما مسلمانان (با عهده دار شدن خلافت) مرا از آن کفایت می کردند! آگاه باشید که اگر مرا مکلف و وادار کنید تا مثل رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم عمل نمایم این کار از من ساخته نیست و بدان قیام نکنم، رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم بنده ای بود که خدا به وحی گرامیش داشت و بدان وسیله معصوم از خطا و اشتباه بود، دانسته باشید که من بشری هستم و نسبت به هیچ یک از شما بهتر نخواهم بود، پس مرا نظاره کنید، پس اگر دیدید به راستی گرائیدم یاری ام نمائید و اگر به کجی درآمدم راستم کنید.

و بدانید مرا شیطانی باشد که به کجی و بی راهه روی وادارم می سازد پس اگر دیدید به غضب و تندروی در آمدم از من دوری گزینید تا مبادا در کارهای شما سوء اثر گذارم.

۱- ۱ «طبقات ابن سعد»: ۲/۱۸. «کنز العمال»: ۵/۶۳۱.

۲- ۲ «طبقات ابن سعد»: ۳/۱۵۰ ۱۵۰. ابن حجر در «صواعق» فصل او از باب اول ص۷.

۹ «إن لی شـیطانا یعترینی فإن استقمت فأعینونی و إن زغت فقوّمونی...»(۱) محققا برای من شـیطانی هست که به کجی و بیراهه روی وادارم می نماید، پس اگر به به راه راست رفتم یاری ام کنید و اگر به کجی گرائیدم راستم نمائید.

و در روایت طبرانی بدین لفظ آمده:

«إن لی شیطانا یحضرنی، فإذا رأیتمونی قد غضبت فاجتنبونی...»(۲)

به راستی که مرا شیطانی باشد که در نزد من حاضر می شود، پس هرگاه دیدید مرا که به خشم آمدم از من دوری کنید.

۱۰ ابن سعد و ابن عبدالبراز ابن سیرین روایت کرده اند:

« إن أبابکر نزلت به قضـیه فلم تجد لها فی کتاب اللّه أصلا، و لا فی السنه أثرا فقال: اجتهد برأیی، فإن یکن صوابا فمن اللّه و إن یکن خطاءً فمنّی و أستغفر اللّه».(۳)

ص: ۳۸۶

۱- ۱ «الامامه و السیاسه»: ۱/۶. «تاریخ طبری»: ۳/۲۱۱. «ملل و نحل شهرستانی»، فی الخلاف الواقع فی مرض موت النبی، «شرح نهج البلاغه»: ۶/۲۰ به نقل از موفقیات زبیر بن بکار. «منهاج السـنه» ابن تیمیه در پاسخ از مطاعن ابی بکر. «ریاض النظره طبری» فصل ۱۳ از بـاب اول منـاقب ابوبکر. «صواعق المحرقه» فصل اول از باب اول ص۵. «تاریخ الخلفاء سیوطی»: ج۱. «کنز العمال»: ۵/۵۹۰. «نور الأبصار» شبلنجی ص۵۳.

۲- ۲ «کنز العمال»: ۵/۶۳۱ به نقل از معجم اوسط طبرانی.

۳- ۳ «طبقات»: ۳/۱۲۶. «جامع بیان العلم»: ۲/۶۳. «اعلام الموقعین» ص۱۹ («الغدیر»: ۷/۱۱۹). «تاریخ الخلفاء سیوطی»: ص۷۱.

برای ابوبکر قضیه ای پیش آمد که نه در کتاب خدا راه حلی برای آن یافت و نه در سنت پس گفت: من به رای خود اجتهاد و عمل می کنم اگر صواب از کار درآمد از جانب خداست و اگر خطا شد پس از ناحیه من خواهد بود و من استغفار می کنم.

۱۱ نیز از شعبی روایت کرده اند:

قال: سئل أبوبکر عن الکلاله، فقال: «إنّی أقول فیها برأیی، فإن کان صوابا فمن اللّه وحده لاشریک له و إن کان خطاءً فمنّی و من الشیطان و اللّه منه بریء...»(۱)

درباره کلاله از ابوبکر سؤال شد، پاسخ داد من به رأی خود درباره آن سخن می گویم، پس اگر به صواب پیوست از جانب خدای یکتا و بی شریک بوده و اگر خطا از کار در آمد پس از جانب من و شیطان باشد و خدا از آن مبراء است...

۱۲ نیز ابن اسعد روایتی آورده است بدین مضمون:

«أیّها الناس قد ولیّت أمرکم و لست بخیرکم و لکن... فإن أحسنت فأعینونی و إن زغت فقوّمونی»(۲)

ای مردم به راستی من متولی امر رهبری شما شدم در حالیکه بهتر از شما نیستم لکن... پس اگر به خوبی این مسئولیت را انجام دادم مرا یاری کنید و اگر به کجی گرائیدم مرا به راست روی وادارم کنید.

۱۳ ابن قتیبه دینوری و دیگر حدیث آوران و تاریخ نگاران سنی به روایت از عبدالرحمان بن عوف آورده اند که ابوبکر به هنگام مرگ چنین گفت:

۱- ۱ «کنز العمال»: ۱۱/۷۹ به نقل از سنن سعید بن منصور، مصنف عبدالرزاق، مصنف ابن ابی شیبه، سنن دارمی ، تهذیب الاثار ابن جریر ابن منذر. «سنن بیهقی » : ۶/۲۲۴ «تفسیر ابن کثیر»: ۲۶۰. «اعلام الموقعین»: ۲۹.

۲- ۲ «طبقات»: ۳/۱۲۹.

«إنّي لا ـ آسى على شىء من الـدنيا إلاّ ـ على ثلاث فعلتهن و وددت أنّى تركتهن، و ثلاث تركتهن ووددت أنّى فعلتهن، و ثلاث وددت أنّى سالت رسول اللّه (ص) عنهن.

فأمّـا الثلاث الّتى فعلتهن و وددت أن تركتهن: فوددت انّى لم أكشف بيت فـاطمه عن شىء و إن كـانوا أغلقوه على الحرب، و وددت أنّى لم أكن حرقت الفجاءه السلمى و انى قتلته سريحا أو خليته نجيحا، ووددت أنّى يوم سقيفه بنى ساعده قد رميت الأمر فى عنق أحـد الرجلين، فكان أحـدهما أميرا و كنت له وزيرا يعنى بالرجلين عمر بن الخطاب و أبا عبيـده بن الجراح، حفار القبور فى المدينه

و أما الثلاث الّتى تركتهن و وددت أنّى فعلتهن: فوددت أنّى يوم أُتيت بالأشعث بن قيس أسيرا ضـربت عنقه، فإنّه يخيّل إلىّ أنّه لايرى شـرا إلاّ أعان عليه، و وددت أنّى يوم سيّرت خالد بن الوليد إلى أهل الردّه أقمت بذى القصه، فإن ظفر المسلمون ظفروا و إن انهزمـوا كنت بصـدد لقـاء أو مـدد، و وددت أنّى وجهت خالـد بن الوليـد إلى الشـام و وجهت عمر بن الخطـاب إلى العراق، فاكون قد بسطت يدىّ كلتيهما فى سبيل اللّه.

و أمّا الثلاث التى وددت أنّى أسأل رسول اللّه(ص) عنهن: فإنّى وددت أنّى سألته: لمن هـذا الأمر من بعده فلاينازعه أحد، و أنّى سألته هل للأنصار فى هذا الأمر نصيب فلا يُظلموا نصيبهم منه، و وددت أنّى سألته عن (ميراث) بنت الأخ و العمّه، فإن فى نفسى منهما شيئا.(۱)

ص: ۳۸۸

۱- ۱ «اموال» حافظ ابوعبيد ص۱۳۱ بطور اشاره و خودداری از تفصـيل. «الامامه و السياسه» ابن قتيبه: ۱/۲۴ چ حلبى و شركاء و در چ ديگر ص۱۸. «الكامـل» ابو العبـاس مبرد: ۱/۵۴ ۵۵ صـدر روايت را آورده. «تاريـخ ابن واضـح يعقوبى»: ۳/۱۱۵. «تاريخ طبرى» ضمن حوادث سال ۱۳، ۲/۶۱۹ چ دارالمعارف و در چ ديگر: ۳/۲۳۴ و در چ ديگر: ۴/۵۲. «السقيفه و فدك» ابوبكر بن عبـدالعزيز جوهرى به نقل ابن ابى الحديـد. «عقـد الفريد» ابن عبدربه اندلسـى: ۳/۶۸ و در چ لجنـه تـأليف و نشرمصـر: ۴/۲۶۸. «مروج الـذهب» مسعودى: ۱/۴۱۴. «معجـم كـبير» طـبرانى: ۱/۱۶ شـماره: ۴۳. «مغنى» قاضــى عبـدالجبار اسـدآبادى جزء متمم عشرين: ۱/۳۴۰. «تاريـخ دمشق» ابن عساكر ذيل ترجمه ابوبكر به نقل كنزالعمال «شـرح نهـج البلاغه » ابن ابى الحديـد: ۲/۴۶ و ۶/۵۱ و ۱۷/۱۶۴ و ۲۰/۲۴ فراز «ليتنى لم اكشف بيت فـاطمه...». «مراه الزمان» سبط ابن جوزى به نقل «تشـييد المطاعن» حاشـيه ۱/۳۴۰. «ميزان الاعتدال» ذهبى: ۳/۱۰۹ ذيل علوان بن داود. «لسان الميزان» ابن حجر: ۴/۱۸۹. «جامع الاحاديث» سيوطى به شرح «كنز العمــال». «كنز العمـال»: ۵/۶۳۱ ۶۳۳ بـه نقـل از «امـوال» ابوعبيـد، «ضـعفاء» عقيلى «فضائـل الصـحابه » خيثمـه بن سـليمان طرابلسـى، «معجم كبير» طبرانى، «تاريـخ دمشق» ابن عساكر. «مسـند» سـعيد بن منصور، با تاييد آن. «منتخب كنز العمال» حاشـيه مسند احمد: ۲/۱۷۱. «نشأه الفكر الاسلامى» استاد على النشار مصرى: ۲/۶ موضوع هجوم به خانه فاطمه و...

و من بر چیزی از دنیا تاسف نمی خورم و نگران نیستم مگر بر سه چیز که آن را مرتکب شده ام و دوست دارم که آن را ترک کرده بودم، و سه چیز که آن را ترک کردم و دوست دارم که آن را انجام می دادم، و سه چیز که دوست دارم آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پرسیده بودم (و نپرسیدم).

۱ پس دوست دارم به هیچ عنوانی مرتکب هجوم به خانه فاطمه نشده بودم هر چند که در خانه را به عنوان جنگ با من بسته بودند.

(آری در بعض مصادر حادثه هجوم به خانه فاطمه به این موضوع تصریح شده که ابوبکر به عمر گفت: «فإن أبوا علیك فقاتلهم»(۱) اگر از آمدن به سقیفه برای

۱- ۱ «المختصر فی الاخبار البشر»: ۱/۱۵۶. «عقد الفرید» ۴/۲۵۹ چ لجنه تالیف مصر.

بیعت سرباز زدند با آنها به کشتار پرداز).

۲ دوست دارم مرتکب سوزاندن فجأه سلمی نشده و هر چه زودتر او را کشته یا آزاد کرده بودم.(۱)

ص: ۳۹۰

۱- ۱ شخصی بنام «فجأه بن یالیل سلمی» و به نوشته طبری و ابن اثیر «ایاس به عبد یالیل بن عمیره بن خاف» به ادعاء پیروی از اسلام و ثابت قدمی در وظائف مربوطه اظهار علاقه به قتال و کشتار مرتدین نمود و از ابوبکر درخواست مرکب سواری و اسلحه جهت آماده ساختن قوم و قبیله خود و پیوستن به خالد بن ولید (بخاطر جنگ با طلیحه بن خویلد و اصحابش که از تن دادن به خلافت ابوبکر و پرداخت زکات به ماموران او سرباز زدند) کرد، پس ابوبکر تعداد ده اسب و مقدار فراوانی اسلحه و ده مرد جنگی در اختیار او قرار داد، اما نامبرده آن ده نفر را با کمک افراد قبیله اش کشت و با همراهی آنها از چپ و راست به شرارت و کشتار مردم پرداخت، و بالاخره ابوبکر با اعزام نیرو وی را دستگیر و به محض آوردن او به نزد وی حکم سوزاندنش را به آتش صادر کرد، و این کار فی الفور عملی گردید و او را دست بسته به آتش انداختند در حالیکه او مسلمان ولی مفسد بود و بحکم قرآن مجید: «انما جزاء الذین یحاربون اللّه و رسوله و یسعون فی الأرض فسادا أن یقتلوا او یُصلبوا او تُقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض» (سوره مائده: ۵/۳۳)، محکوم به قتل یا به دار آویخته شدن، یا قطع چهار انگشت (طبق فقه شیعه) از دست راست و پای چپ یا تبعید و رانده شدن از محل سکونتش بوده و خلیفه حق نداشت چنین کسی را بسوزاند، و حکم به سوزاندن وی با وجود چنین دستور صریحی در قرآن حکم به غیر ما انزل اللّه بود که قرآن درباره اش فرماید: «و من لم یحکم بما أنزل اللّه فأولئک هم الکافرون* و من لم یحکم... فأولئک هم الظالمون* من لم یحکم... فأولئک هم الفاسقون (سوره مائده۴۹ ۵۰ و۵۲). و بطور خلاصه از حکم کننده به غیر ما أنزل اللّه تعبیر به کافر، ظالم و فاسق فرموده است. و راستی جاداشت که ابوبکر در دم واپسین عمرش بخاطر همینگونه محکومیت های قاطعانه از سوی قرآن مجید ناراحت و دچار اضطراب باشد و اظهار تاسف و پشیمانی کند، اما حیف که کار از کار گذشته بود و ندامت و پشیمانی هیچگونه سودی نداشت. جهت تفصیل قضیه رجوع شود به کتاب «الفتوح» اعثم کوفی: ۱/۷ ۹ و پاورقی آن، «تاریخ طبری»: ۳/۲۳۴، «تاریخ» ابن کثیر: ۶/۳۱۹، «کامل» ابن اثیر: ۲/۱۰۷، «کنزالعمال»: ۵/۶۳۱ ۶۳۳، به نقل از عده ای از مورخین فتح الباری (به نقل تشیید المطاعن ۱/۳۱۹) برای بررسی تفصیلی موارد نه گانه رجوع شود به الغدیر ۷/۱۷۰ و نیز ص۱۵۶ ۱۵۸.

۳ و دوست دارم روز سقیفه بنی ساعده کار خلافت را به گردن یکی از آن دو مرد (عمر بن خطاب، ابوعبیده جراح قبر کن مدینه) انداخته پس یکی از آن دو امیر بود و من وزیرش.

و اما آنچه را ترک کردم و دوست دارم انجام داده بودم:

۴ پس دوست دارم روزی که اشعث بن قیس را به اسیری آوردند گردنش را زده بودم چه به نظرم می رسد وی برخورد به هیچ شری نکند مگر آن که بر آن اعانت و همکاری نماید.(۱)

۵ و دوست دارم روزی که خالد بن ولید را به سراغ اهل ردّه فرستادم خود نیز در «ذی القصه» اقامت کرده بودم، پس اگر مسلمانان پیروز می شدند که پیروز می شدند و گر نه من در صدد رویاروئی یا مدد رسانی به آنان برمی آمدم.

۶ و دوست دارم هنگامی که خالد بن ولید را به شام اعزام نمود عمر بن خطاب را هم به عراق فرستاده بودم و بدین وسیله دو دست خود (یعنی دو همکار و یاور خود خالد و عمر) را در راه خدا باز گزارده بودم.

و اما سه چیزی که دوست دارم از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می پرسیدم و نپرسیدم:

۷ دوست دارم از حضرتش می پرسیدم امر خلافت متعلق به کیست، تا احدی درباره آن نزاع نکند!

۸ و می پرسیدم آیا برای طایفه انصار در امر خلافت سهمی هست تا (در صوت سهیم بودن) نسبت به آنها ظلمی نشود.

۹ و می پرسیدم میراث دختر برادر و عمه از چه قرار است، چه در دل من نسبت به این دو چیزی هست یعنی شک و تردید! هم نسبت به اصل سهم الارث و هم نسبت به مقدار هر یک.

۱- ۱ ناگفته نماند که به نقل ابن عساکر، آمدی، دیاربکران و دیگران، ابوبکر نه تنها او را آزاد و از شیطنت های او درگذشت که در همین موقع خواهر خود را به همسری وی در آورد و... (اعلام زرکلی ۱/۳۳۲ متن و پاورقی).

اعترافات عمر پیرامون بیعت بر خلافت ابوبکر و...

۱ «إنّ بیعه أبی بکر کانت فلته وقی اللّه شرّها(۱) فمن عاد إلی مثلها فاقتلوه»(۲)

محققا بیعت ابوبکر کار جنجال برانگیز (یا حساب نشده ای) بود که خداوند شرش را بر طرف نمود پس کسی که به چنین بیعتی اقدام کند او را بکشید.

ص: ۳۹۲

۱- ۱ «مصنف» ابن ابی شیبه ۵/۴۴۲. «مسند» احمد حنبل ۱/۵۵ صحیح بخاری باب رجم الحبلی من الزنا: ۸/۲۰۸ چ محمد علی صبیح و در چ دیگر ۱۰/۴۴. «تاریخ» طبری: ۳/۲۰۰. «سیره ابن هشام»: ۴/۳۳۸ و در چ بابی حلبی: ۴/۳۰۸. «انساب الاشراف» بلاذری: ۵/۱۵. «تیسیر الوصول»: ۲/۴۲، ۴۴. «کامل ابن اثیر » : ۲/۱۳۵. «نهایه ابن اثیر» تحت عنوان «فلت» ۳/۴۶۷. «شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید ۲/۲۳، ۲۶، ۲۹، ۳۴. «ریاض النظره» ۱/۱۶۱. «تمام المتون صفدی»: ۱۳۷، چ محمد رشید صفار دمش. «تاریخ ابن کثیر»: ۵/۲۴۶. «صواعق المحرقه» ابن حجر: ص ۵،۷،۲۱. «تاج العروس»: ۱/۵۶۸. «لسان العرب»: ۲/۳۷۱. «تاریخ الخلفاء سیوطی»: ص۶۷. «کنز العمال»: ۵/۶۵۱، از ابن ابی شیبه. «سیره حلبی» ۲/۳۶۰ و ۳۶۳ و در چ دیگر: ۳/۳۸۸، ۳۹۲.

۲- ۲ «ملل و نحل شهرستانی»: ۱/۲۴ چ مصر و در چ حاشیه الفصل: ۱/۲۲. «ابن أبی ¨الحدید»: ۲/۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۴، و ۲۰/۲۱. «صواعق المحرقه» چ میمنیه ص ۲۱و چ محمدیه ص۳۴.

۲ «إن بیعه أبی بکر کانت فلته کفلتات الجاهلیه»(۱)

بدون شک بیعت با ابوبکر مسئله فتنه انگیز و حساب نشده ای بود، همانند کارهای فتنه انگیز و بی اساس جاهلیت.

۳ «إن فلانا(۲) منکم یقول: «لو مات عمر بایعت فلانا، فلا یغرّن امرو إن یقول إنّ بیعه أبی بکر کانت فلته، إلاّ أنها کذلک، إلاّ ان اللّه وقی شرها».(۳)

همانا فلان شخص از شما صحابه گوید: اگر عمر بمیرد من با فلان شخص بیعت خواهم کرد، پس کسی بدین امر مغرور نگردد که بگوید بیعت ابوبکر فتنه انگیز و کار حساب نشده بود (و اقدام به بیعت با فلان شخص نماید) درست است، حقیقت امر همچنین بود جز آن که خداوند شرش را بر طرف نمود.

۴ «إنّ بیعه أبیبکر کانت فلته وقی اللّه شرّها فلابیعه إلاّ عن مشوره، و أیما رجل بایع رجلاً من غیر مشوره فلا یؤمر واحد منهما تعرّه أن یقتلاه»(۴)

بدون شک بیعت با ابوبکر کاری شر زا و حساب نشده بود که خداوند از شرش جلوگیری نمود، پس جز از روی مشورت بیعتی صحیح نخواهد بود و هر

۱- ۱ «تاریخ» طبری: ۳/۲۱۰. «التمهید باقلانی» ص۱۹۶. «شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید : ۲/۱۹.

۲- ۲ گوینده این سخن ابن زبیر بود که به نقل قسطلانی (در شرح بخاری ۱۱/۳۵۲ به نقل از بلاذری بر اساس شرایط حدیث شناسی بخاری و مسلم) گفت: واللّه لو مات عمر لبایعت علیّاً، فان بیعه ابی بکر انما کانت فلته و تمت. (بخدا قسم اگر عمر بمیرد با علی بیعت خواهم کرد زیرا بیعت ابوبکر فلته و حساب نشده بود و تمام شد. و به نقل ابن ابی الحدید: (۲/۲۵) از ابوالقاسم بلخی گوینده کلام عمار یاسر بود و به گفته دیگری از اهل حدیث طلحه بن عبیداللّه بود.

۳- ۳ «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید: ۲/۲۳، ۲۶.

۴- ۴ «شرح نهج البلاغه»ابن ابی الحدید: ۱۱/۱۳ و ۱۲/۱۴۷. «فائق زمخشری» ۲/۲۹۷. «نهایه» ابن اثیر: ۳/۳۵۶.

مردی که با مردی بدون مشورت بیعت کند هیچ یک سمت امارت پیدا نخواهند کرد، چه آنها خود را فریب داده و در معرض کشته شدن درآورده اند.

۵ نیز ضمن خطبه ای که از او نقل شده گفت:

«أیّها النـاس من أراد أن یسأل عن القرآن فلیأت اُبی بن کعب، و من أراد أن یسأل عن الفرائض فلیأت زیـد بن ثابت، و من أراد أن یسأل عن الفقه فلیأت معاذ بن جبل و من أراد أن یسأل عن المال فلیأتنی، فإنّ اللّه جعلنی خازنا و قاسما»(۱)

ای مردم کسـی که بخواهـد از قرآن سوءال کند پس به سـراغ ابی بن کعب برود، و کسـی که بخواهد از فرائض و مسائل ارث پرسـش نمایـد از زیـد بن ثابت بپرسـد، و کسـی که بخواهد از فقه کسب اطلاع کند از معاذ بن جبل سؤال نماید، و کسـی که بخواهد از مال پرس و جو کند پس به نزد من آید که خداوند مرا خازن (صندوق دار) و تقسیم کننده بیت المال قرار داده.

مرحوم علامه امینی پس از ذکر این خطبه و اثبات صـحت و تأییـد آن از دیدگاه مصادر رجالی حدیث شناسـی اهل تسـنن می فرماید: این خطبه شامل اعتراف بدین موضوع است که علوم سه گانه (قرآن، فرائض، فقه) منتهی به نامبردگان می شود و بس، و برای خلیفه (عمر) جز خزینه داری مال خدا سمتی نباشد.

و آیا معقول است که خلیفه رسول اللّه بر امتش و بر شرعش و بر دینش و

۱- ۱ «اموال ابو عبید»: ص۲۲۳. «مستدرک حاکم»: ۳/۲۷۱، ۲۷۲. «عقد الفرید»: ۲/۱۳۲. «سنن بیهقی»: ۶/۲۱۰. «معجم البلدان» ذیل واژه «جابیه» ۳/۳۳ بطور اشاره. «سیره عمر» از ابن جوزی: ص۸۷. «مجمع الزوائد» هیثمی: ۱/۱۳۵.

بر کتابش و بر سنّتش و بر فرائضش فاقد این علوم باشد و تنها تعدادی از مردم در رابطه با امور مالی با وی سر و کار داشته باشند هم چنان که سیره او بیان گر آن است.

راستی این گونه خلافت به چه دردی می خورد و چه دردی را درمان می کند و آیا به محض امانت داری در صندوق داری، خلافت مستقر و پابرجا می گردد؟

در حالی که چنین خلافتی نه برازنده امت محمّد باشد نه عزیز الوجود در بین آن، و اصلا از چه رو (چنین خلافتی) اختصاص به عمر داشته باشد؟

آری خلافت دستوری بود از ناحیه دست اندرکار قبلی او، بر خلاف روش قوم درباره خلیفه اول و همان دست اندرکار قبلی.(۱)

مؤلف گوید: آیا چنین اعترافی در دنیای قانون و در محاکم قضائی کفر و ایمان، شرقی و غربی، سرمایه داری و کمونیستی به چیزی جز اعتراف عمر به عدم صلاحیتش در امر خلافت و زمامداری اسلامی تفسیر می شود؟

مگر نام خلافت اسلامی و جانشینی پیامبر از روی آن برداشته شود که دیگر همانند زعمای فعلی جهان خواهد بود ، که هر یک در عین حالی که فاقد هرگونه مایه علمی، تجربی و مدیریت و کاردانی برای اشغال پست ریاست می باشد بر اساس کودتا و سازش با شرق و غرب بر کرسی ریاست می نشینند. و بحث ما موضوع خلافت اسلامی است و این چنین خلافتی از موضوع بحث ما خارج است.

و در پایان می گوئیم در وجود امیرمؤمنان چه مانعی بود که در مطرح کردن کارهای سرنوشت ساز اسلام تنها نامبردگان مطرح شدند ، مخصوصا ابی بن کعب (باویژه گی هائی که داشت و متاسفانه دراینجا فرصت توضیح نداریم) آن هم در رابطه با کسب اطلاع از رشته های مختلف قرآن؟!

۱- ۱ «الغدیر» ۶/۱۹۲ ۱۹۳.

۶ اعتراف عمر به کارشکنی در نوشتن وصیتنامه توسط پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

علامه ابن ابی الحدید به نقل از تاریخ احمد بن ابی طاهر بطور مسند گفت گوئی بین عمر و ابن عباس آورده که از جمله عمر پرسید: علی کجاست؟ ابن عباس گفت: او در حالی که قرآن می خواند مشغول آبیاری نخلستان فلان بود، آن گاه عمر گفت: در سخان رسول اللّه اشاره ای (به خلافت علی) بود که اثبات حجت و قطع عذر بدان نشود و او در پی فرصتی بود که کار خلافت وی را عملی سازد و در مرض موتش می خواست تصریح به نام او کند پس من با کلمه «إنّ الرجل لیهجر» از روی دل سوزی برای اسلام و دست اندازی بر آن مانع شدم ، نه به خدای این بنا، قریش هیچگاه بر علی تجمع و گردهمائی نخواهند کرد، و اگر او عهده دار حکومت و خلافت اسلامی می شد ، عرب از هر سو علیه وی سر برمی تافت و سر و صدا به راه می انداخت، پس رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم خود فهمید که من بدانچه تصمیم گرفته بود پی بردم و بدین جهت خودداری کرد، و خداوند ابا کرد جز امضاء و عملی نمودن آنچه حتمی است.(۱)

نیز ابن ابی الحدید نویسد: عمر گفت رسول اللّه به هنگام بیماری تصمیم گرفت امر خلافت علی را مطرح کند، اما من به خاطر بیم از فتنه و پراکنده شدن امر اسلام جلو آن را گرفتم پس رسول اللّه به نیت نفسانی من پی برد و خودداری از انجام آن کرد، «و أبی اللّه إلاّ إمضاء ماحتم»(۲)

بر این اساس عمر خود صریحا اعتراف می کند که من علی رغم اراده و تصمیم گیری پیامبر و اعلام امر خلافت بلافصل علی، مانع انجام آن شدم.

و چون پیامبر به هدف من (که در کارشکنی علیه عملی شدن خلافت علی خلاصه می شود) پی برد از اجرای این تصمیم خودداری نمود.

جالب توجه آن که این کارشکنی یا ممانعت که اصلش مخالفت با یک

۱- ۱ «شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید: ۱۲/۲۰۲۱.

۲- ۲ «شرح نهج البلاغه»: ۱۲/۷۹.

تصمیم سرنوشت ساز ابدی پیامبر از طرف خدا بود بطور ساده و رعایت شئون مقام نبوت انجام نشد، که با کلمه کفر آمیز و جسورانه «ان الرجل لیهجر این مرد دچار اخطلاط روانی و هذیان گفتن شده » جامه عمل پوشید، و دیگر قضاوت و داوری در اصل موضوع که عمر چگونه بیش از پیامبر به مصالح اسلامی آگاه بود، و نیز دلسوز و بیمناک از پراکندگی امر اسلام با آنهایی است که نخواهد تصمیم گیری پیامبر اسلام را که از روی وحی الهی و توأم با عصمت و مصلحت اندیشی همه جانبه برای اسلام و مسلمانان بوده، به بازی گیرند، و نخواهند عمل عمر را که رد بر پیامبر و در حقیقت رد بر خداست، نادیده انگارند، یا یک امر ساده و عادی بلکه آن را دلسوزی برای اسلام وانمود کنند، بر فرض که مسلمانان بر اساس حسابهائی که عمر مدعی آن بود بر سر خلافت بلافصل علی اختلاف نظر داشتند، مگر نه این است که خداوند فرموده است:

«ما انزلنا علیک الکتاب الاّ لتبیّن لهم الذی اختلفوا فیه و هدیً و رحمهً لقوم یؤمنون»(۱)

ما قرآن را بر تو نازل نکردیم مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف دارند برای آنها تبیین کنی و (آن) مایه هدایت و رحمت است برای گروهی که ایمان دارند.

واحمد امین مصری معروف و نویسنده «فجر الاسلام و...» نوشته است:

أراد رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم فی مرضه الّذی مات فیه أن یعین من یلی الأمر بعده، ففی الصحیحین البخاری و مسلم إنّ رسول اللّه لما احتضر قال: هلم اکتب... إلی أن قال لهم: قوموا، فقاموا، و ترک الباب مفتوحا لمن شاء جعل المسلمین طوال عصرهم یختلفون علی الخلافه، حتی عصرنا هذایین السعودیین و الهاشمیین.(۲)

۱- ۱ سوره نحل: ۱۶/۶۴ برای توضیح بیشتر مراجعه شود به مقاله «نقش امام زمان بعد از پیامبر در حل اختلافات».

۲- ۲ «یوم الاسلام» ص ۴۱ چ۱۹۵۸ قاهره.

اکنون از احمد امین و دیگر همفکرانش می پرسیم:

اگر پیامبر اسلام باب اختلاف در امر خلافت را در درازای چهارده قرن گذشته مفتوح گذارد جز عمر چه کسی عامل اصلی آن بود که با ایراد یک جمله و کارشکنی، مانع از عملی شدن هدف پیامبر گردید؟

و پیامبر هم به جهت تخطئه عمر و همدستانش و اتهام به هذیان گوئی، ناگزیر از ترک اصرار به آوردن کاغذ و قلم گردید و فرمود: برخیزید که این جا جای اختلاف و بگو مگو نیست.

۷ اعتراف عمر به مظلوم بودن علی، در رابطه با امر خلافت.

ابن ابی الحدید به نقل از موفقیات زبیر بن بکار و ابن عساکر به نقل از ابن انباری روایت کرده اند که ابن عباس گفت: من و عمر در یکی از کوچه های مدینه همراه می رفتیم پس عمر گفت: ای ابن عباس من نمی بینم رفیق تو (یعنی علی بن ابیطالب) را مگر آن که مظلوم واقع شد.

گفتم ای امیرالمؤمنین آنچه را در رابطه با آن (یعنی امر خلافت) مورد ظلم واقع شده به او برگردان، پس دستش را از دست من رها کرد و در حالی که با خود حرف میزد به راه افتاد و رفت، آن گاه ایستاد تا من به او پیوستم پس گفت: ای ابن عباس گمان نمی کنم ممنوع گردیدنش از آنچه ممنوع شد جز کوچک شمردن قومش ، موجبی داشت.

ابن عباس گفت: من پیش خود فکر کردم این سخن بدتر از سخن قبلی اوست، پس گفتم: خدا و رسولش به هنگام وادار کردنش به گرفتن (آیات سوره) برائت از رفیقت (ابی بکر) او را کوچک نشمردند که قومش در تصدی امر خلافت وی را کوچک شمرده باشند در این موقع عمر از من روی گردانید و با شتاب به راه افتاد و رفت و من از همراهی با او برگشتم.(۱)

۱- ۱ «تاریخ دمشق» بخش امام امیرالمؤمنین: ۲/۳۸۷ شماره ۸۹۳ و ۴۳/۹۷۵ قریب بدین مضمون ذیل شرح حال عیسی بن ازهر، نیز قریب بدین مضمون در «فرائد السمطین» حدیث ۲۵۸. «شرح نهج البلاغه»: ۶/۴۵ به نقل از ابوبکر جوهری: ۱۲/۴۶. نیز رجوع شود به «ریاض النظره» محب طبری: ۲/۱۷۳، «کنز العمال»: ۱۳/۱۰۹.

اکنون چون دسترسی به عمر نیست از مدافعین عمر سؤال می شود:

عامل ظلم بر علی چه کسی بوده؟

آیا شخص عمر نبود که (در پرتو همکاری همفکرانش) با انکار نصوص و دستورات صریح پیامبر درباره خلافت علی ، و مانع شدن از نوشتن وصیت نامه و بردن نام علی ،

و آتش سوزی در خانه علی و فاطمه، یا تهدید توأم با قسم به آتش سوزی خانه اش و هر که در آن بود،

و هجوم به داخل خانه علی و فاطمه،

و کشاکشان بردن علی به مسجد جهت بیعت با ابوبکر،

و تهدید کردن علی به کشتن در صورت تمرد از بیعت،

و انکار مقام اخوت علی با پیامبر اکرم در انظار عموم،

و...و... حق مسلم علی را به ابوبکر واگذار کرد.

و بعد از آن خود بر جای ابوبکر نشست ، و در مرحله سوم با نقشه شورای از پیش حساب شده عثمان را بر جای خود نشانید، و با بنیان گذاری حکومت بنی امیه به شرح پیشین موجب شد معاویه به رویاروئی علی برخیزد و اتباعش در برابر فرزندان معصوم علی.

۸ اعتراف عمر به اولویت علی از ابوبکر و عمر در امر خلافت

نیز به نقل راغب اصفهانی در گفتگوی دیگری که بین عمر و ابن عباس اتفاق افتاده، عمر آیه ای را که بیان گر ذکر علی بن ابی طالب بود خواند و گفت:

«أما واللّه یا بنی عبدالمطلب لقد کان علیّ فیکم أولی بهذا الأمر منی و من

أبیکر...»(۱)

به خدا سوگند ای فرزندان عبدالمطلب محققا علی در بین شما از من و از ابوبکر اولی و سزاوارتر بدین امر (یعنی خلافت) بود.

نیز در جریان برخورد دیگری که ابن عباس با عمر داشت عمر گفت:

«یابن عباس أما و اللّه إن صاحبک هذا لأولی الناس بالأمر بعد رسول اللّه...»(۲)

ای ابن عباس به خدا قسم بدون شک (و با اشاره به علی بن ابیطالب) این رفیق تو سزاوارترین مردم به امر (خلافت) بعد از رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم بود...

حالا این نکته در خور دقت و شگفت آور است که سنی های کاسه از آش داغ تر با چنین اقرار و اعترافات صریحی از جانب ابوبکر و عمر می خواهند با هزار و یک دلیل ثابت کنند که ابوبکر و عمر و حتی عثمان اولی به خلافت و مقدم بر علی بوده اند ، و در حقیقت ابوبکر و عمر هم غلط کرده اند که اعتراف به اولویت علی کرده اند.

۹ سیوطی می نویسد: عبدالرزاق، عدنی، ابن منذر و حاکم از عمر روایت کرده اند:

«قال لأن أکون سألت النبیّ(ص) عن ثلاث أحب إلیّ من حمر النعم، عن الخلیفه بعده، و عن قوم قالوا: نقرّ بالزکاه من أموالنا و لانؤدیها إلیک، أیحل قتالهم، و عن الکلاله».(۳)

گفت: اگر سه چیز را از پیامبر(ص) پرسیده بودم نزد من محبوبتر از شتران سرخ موی (قیمتی) بود، از خلیفه بعد از او، و از قومی که گویند ما اقرار به زکات اموال خود می کنیم لکن به تو (عمر یا ابوبکر) نمی دهیم، آیا کشتار آنها جایز است؟ و از کلاله و جریان ارث آن.

۱- ۱ «محاضرات»: ۷/۲۱۳.

۲- ۲ «شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید : ۶/۵۰ بنقل از ابوبکر جوهری.

۳- ۳ «در المنثور»: ۲/۲۴۹ دو سطر آخر صفحه.

و حاکم این روایت را عینا با اعتراف به صحت آن بر اساس ضوابط حدیثی بخاری و مسلم آورده است.(۱)

اعتراف ابوبکر و عمر درباره منبر

۱۰ حافظ محب الدین طبری و دیگران با ذکر سند روایت کرده اند:

روزی در حالیکه ابوبکر بر فراز منبر نشسته بود ریحانه رسول اللّه و سبط اکبر ، حسن بن علی وارد مسجد شد و به ابوبکر گفت: از منبر پدر من پائین بیا. و به حسب بعضی روایات فرمود: از جایگاه پدر من فرود آی. پس ابوبکر گفت: راست گفتی و اللّه منبر پدر تو است، نه منبر پدر من (که مثلا- به ارث به من رسیده باشد یا ذیحق به نشستن بر آن باشم) و به تعبیر دوم گفت: راست می گوئی جایگاه پدر تو باشد.(۲)

و در روایت ابن سعد و ابن عساکر آمده است که حسین بن علی به عمر گفت: از منبر پدرم پائین بیا.

پس عمر گفت: واللّه منبر پدر تو است نه منبر پدر من، ولی بگو چه کسی تو را بدین سخن وادار کرد؟(۳)

ص: ۴۰۱

۱- ۱ «مستدرک حاکم»: ۲/۳۰۲.

۲- ۲ «ریاض النظره»: ۱/۱۳۹. «شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید: ۶/۴۲ ۴۳. «صواعق المحرقه»: ص۱۰۵ ذیل آیه ۱۴ از آیات باب ۱۱ از مقصد پنجم به نقل از دار قطنی. «تاریخ الخلفاء»: ص۵۴، تحت عنوان: فصل فی نبذ من حلم ابی بکر وتواضعه، بنقل ازابونعیم.

۳- ۳ «طبقات ابن سعد» بخش شرح حال عمر. «مسند احمد حنبل» به نقل «کفایه الطالب» ص۴۲۴. «تاریخ بغداد»: ۱/۱۴۱. «تاریخ دمشق»: ۴/۳۲۱. «مقتل الحسین خوارزمی»: ۱/۱۴۵. «تاریخ الاسلام ذهبی»: ۳/۵. «صواعق المحرقه»: ۱۰۵ به نقل از ابن سعد. «اصابه ابن حجر»: ۱/۳۳۲.

بـدین ترتیب هر دو خلیفه بـاقسم «واللّه» اعتراف کردنـد که: منبر از آنِ علی است، نه از آن آنها، و ناگفته پیـداست که مقصود مالکیت منبر چوبی مسـجد نبود بلکه جانشـینی بعـد از پیامبر بر فراز منبرش مطرح بود که هر دو نفر به غصب حق علی اعتراف نمودند ، و علی را به عنوان صاحب اصلی منبر معرفی کردند.

خلاصه ای از اعترافات ابوبکر و عمر به نفع امام امیرمؤمنان علیه السلام

با دقت و تامل در متن گفته های ابوبکر و عمر اعترافات زیر به دست می آید:

۱ انکار و نفی ابوبکر، بهتری و برتری خود را بر دیگران، و درخواست اقاله (یعنی لغو بیعت) با وی را.

۲ اعتراف به بهتری و برتری علی از خود به دلیل کلمه «وعلیّ فیکم».

۳ اعتراف او به داشتن زمینه بد رفتاری به دلیل کلمه «إن أسأت».

۴ اعتراف به داشتن زمینه کجگرائی به دلیل کلمه «وإن اعوججت».

۵ اعتراف او به گردن گرفتن امر بزرگی که در توان و طاقتش نبود به دلیل «لقد قلّدت امرا عظیما...».

۶ اعـتراف او به دوست داشـتن و خواهـان بـودن تصـدی هر کس را که ممکن است از صـحابه رسول اللّه صـلی الله علیه و آله وسلم .

۷ اعتراف ابوبکر به نـاتوانی از عمـل به سـنت پیـامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم به دلیـل کلمه «ولئن اخـذتمونی بسـنه نبیّکم ما أطیقها».

۸ اعتراف به مقام عصمت و مصونیت پیامبر از دخالت بی جا و شیطانی و...

و لازمه معصوم بودن پیامبر از خطا و روشهای شیطانی آن است که:

اولاً به همان دلیلی که پیامبر معصوم از خطا و کارهای شیطانی است، جانشین پیامبر و ادامه دهنده رشته نبوتش نیز باید معصوم از خطا و منزه از گفتار و رفتار شیطانی باشد، چه پیامبر آورنده اسلام است و جانشینانش نگهدارنده و ادامه دهنده اسلام.

ص :۴۰۲

و دیگر آن که باید فرموده پیامبر « من مات و لم یعرفت... » معنا و مصداق معقولی داشته باشد که مناسب با مقام عصمت آن حضرت باشد، نه آن که شناختن یک عده خطا کار و ظالم و فاسق و متجاوز بشئون مادی و معنوی مردم را وسیله سعادت و نجات از مرگ جاهلی اعلام کند و نشناختن آنها را مایه مرگ جاهلی. و مصداق معقول فرموده پیامبر جز با امامان معصوم شیعه با احدی منطبق نشده و نخواهد شد.

۹ اعتراف او به معیّت با شیطانی که وادار کننده وی به کار خلاف و خطا و اشتباه است به دلیل «إنّ لی شیطاناً یعترینی».

۱۰ اعتراف او به اینکه کار بیعت با وی حساب نشده و شر انگیز بود که خداوند شرّش را برطرف نمود به دلیل «إنّ بیعتی فلته....»

۱۱ و بالاخره اعتراف او به اینکه منبر، حق علی بود که بر فراز آن نشیند (و وظائف خلافت را اجرا نماید) نه خود وی.

* * *

۱ اعتراف عمر به اینکه بیعت با ابوبکر کاری حساب نشده و شرانگیز بود که خداوند جلو شرش را گرفت و امر به قتل تکرار کننده آن.

۲ اعتراف عمر به اینکه بیعت ابوبکر همانند «فلتات جاهلیت» کاری شر زا و حساب نشده بود.

۳ اعتراف عمر به اینکه از بین شئون علمی و غیر علمی حکومت اسلام و قرآن تنها خزینه داری بیت المال را می تواند عهده دار و جواب گو باشد و دیگر هیچ.

۴ اعتراف عمر به اینکه پیامبر هدفش از خواستن قلم و کاغذ به هنگام مرض موت، تصریح به نام علی به عنوان خلافت بود.

۵ اعتراف عمر به کارشکنی در هدف پیامبر اکرم با ایراد کلمه «ان الرجل لیهجر».

۶ اعتراف عمر به ظلم شدن در حق علی در امر خلافت بلافصل.

ص :۴۰۳

۷ اعتراف عمر به اولویت علی علیه السلام بر ابوبکر و بر خودش، در امر خلافت.

۸ اعتراف عمر به اینکه منبر، حق علی علیه السلام و متعلق به علی علیه السلام بود که بر فراز آن امر خلافت را اجراء نماید، نه خودش.

چگونگی بیعت با امیرمؤمنان علیه السلام

اما امیرمؤمنان پیرامون چگونگی بیعت مردم بعد از قتل عثمان با حضرتش فرمود:

«لم تکن بیعتکم إیّای فلته، و لیس أمری و أمرکم واحدا، إنّی اُریدکم للّه و أنتم تریدوننی لأنفسکم».(۱)

بیعت شما با من کاری بی حساب و مطالعه نشده نبود و امر من و شما یکسان نیست، من شما را برای خدا می خواهم و شما مرا برای خویشتن.

به روایت شعبی امام این سخن را هنگامی ایراد فرمود که عبداللّه بن عمر، سعد بن ابی وقاص، محمّد بن مسلمه، حسان بن ثابت، اسامه بن زید و... از بیعت سرباز زده بودند، و ضمناً در این گفتار تعریض و اشاره به بیعت حساب نشده با ابوبکر هم هست که تفصیل آن را خواندیم.(۲)

با توجه به اینکه اصل خلافت امام امیرمؤمنان علی علیه السلام مورد اتفاق شیعه و سنی بوده و هست و همه معترف به صدق کلام و راستگوئی حضرتش بوده و هستند، ادعای به دور بودن و منزه بودن بیعتش از فلته، و عدم انکار و تخطئه این کلام از ناحیه دشمنان و مخالفان، دلیل بر مردمی بودن خلافت آن حضرت و بی اساسی و به دور از مردمی بودن خلافت رقبای آن بزرگوار است.

اکنون با این اعترافات فراوان، از علما و دانشمندان منصف اهل تسنن سؤال

---

۱ - ۱ «نهج البلاغه»: خ۱۳۶، «شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید: ۹/۳۱، «عبقریه الامام» استاد عباس عقاد مصری معاصر: ص۱۲۷.

۲- ۲ «مصادر نهج البلاغه»: ۲/۳۰۶، به نقل از «ارشاد» مفید: ص۱۴۲.

می کنیم: برای نجات و رهائی از مرگ جاهلی از چه کسی پیروی کنیم؟ از کسی که رفتار و گفتارش اقرار به ضعف همه جانبه او دارد؟ یا از کسی که اعترافات مخالفانش بیانگر حقانیت اوست؟

راستی با قطع نظر از التزامات دینی و مسئله شیعه و سنی، آیا معقول و باور کردنی است که پیامبر گرامی اسلام باایراد حدیث «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میته جاهلیه» شناخت امثال اعتراف کنندگان را مایه نجات و سعادت ابدی اعلام فرموده باشد و نشناختن آنان را به مرگ جاهلی منتهی و محکوم نماید؟ و آیا پیامبری که به اعتراف خودِ این اعتراف کنندگان معصوم از خطا و مصون از یاوه گوئی بوده، ممکن است چنین طرحی ارائه کرده باشد که نشناختن اینگونه امامان به مرگ جاهلی، یعنی به کافر از دنیا رفتن و جهنمی شدن مؤمنان انجامد؟ معاذاللّه؟!

ص :۴۰۵

سؤال دوازدهم

روش حکومتی کدام یک از خلفاء و امامان اسلامی بود

نظر به اینکه روش حکومتی زمامداران اسلامی بعد از پیامبر تحت عنوان «خلاف و رهبری» ، نقش مهم و سرنوشت سازی در سعادت دنیوی و اخروی مسلمانان داشت ، در اینجا چگونگی عزل و نصب استانداران ، و اختیارات و محدودیت هائی که هر یک از خلفاء به ایشان می دادند ، نیز عکس العمل خلفاء در مقابل شکایت مردم را به صورت کوتاه اشاره کرده ، و به ذکر نمونه هائی از روش حکومتی امیرمؤمنان علی علیه السلام پرداخته، سپس اشاره به روش های حکومتی ابوبکر، عمر و عثمان و... می کنیم و داوری درباره آن را که کدام گروه صلاحیت امامت بر جامعه مسلمین دارند و می توانند مصداق حدیث شریف باشند را به عهده وجدان سلیم شما خوانندگان گرامی می گذاریم.

نمائی از روش حکومتی امیرمؤمنان علیه السلام

۱ شریح بن حارث قاضی کوفه در عصر حکومت امام امیرمؤمنان علیه السلام خانه ای برای خود به قیمت هشتاد دینار خریداری کرد، و چون گزارش آن به حضرتش رسید وی را احضار و به او فرمود: به من خبر رسیده که خانه ای به قیمت هشتاد دینار خریده ای و آن را قباله کرده ای و بر آن شهود گرفته ای!

شریح پاسخ داد: چنین بوده است ای امیرمؤمنان.

امام با نگاه خشم آلودی به وی فرمود:

ص :۴۰۶

ای شـریح به زودی کسـی به سـراغت بیایـد که قباله ات را ندیده و از شـهودت پرس و جو نکرده، تو را از آن بیرون کند و به صحنه قبرت تحویل دهد.

پس ای شـریح بنگر مبادا این خانه را از ثروت غیر خود خریده باشـی و یا بهای آن را از غیر مال حلال خود پرداخته باشـی که هم در دنیا و هم در آخرت خود را زیان کار کرده ای.

آگاه باش: اگر هنگام خرید خانه نزد من آمده بودی نسـخه قباله را بدین گونه می نوشـتم که دیگر درخریدن خانه ای حتی به بهای یک درهم یا بیشتر علاقه به خرج ندهی، و نسخه قباله بدین قرار است...(۱)

۲ اشعث بن قیس از طرف امام فرماندار آذربایجان بود پس به وی نوشت:

فرمانداری برای تو وسـیله آب و نان نیست، بلکه امانتی باشد در گردنت، و تو هم باید مطیع و فرمانبردار ما فوق باشـی نه خود مختار و مطلق العنان

دربـاره رعیت حق نـداری اسـتبداد به خرج دهی! در مورد بیت المال به هیـچ کاری جز با احتیاط و اطیمنان اقـدام مکن، اموال خـدا در اختیار توست، و تو یکی از خزانه داران او هستی که باید آن را به دست من بسـپاری و امید است من رئیس بدی برای تو نباشم. والسلام.(۲)

۳ عبداللّه بن عباس فرماندار خود در بصره چنین نوشت:

دانسـته بـاش «بصـره» (امروز) جایگـاه ابلیس اسـت و محـل کشـتزار فتنـه، پس بـا اهـل آن به نیکی رفتـار کن و عقـده ترس از حکومت را از دلهایشان بگشای (تا به راه آیند و احساس امنیت کنند).

بـد رفتاری تو با «بنی تمیم» و خشونت و درشتی با آنها را به من گزارش داده انـد، طائفه «بنی تمیم» همان ها هسـتند که هرگاه مردی نیرومند را از دست

۱- ۱ جهت اصل نسـخه و دنباله آن رجوع شود به «نهج البلاغه» بخش کتب و رسائل شماره ۳، «امالی صدوق» ص۱۸۷ با ذکر سند (مصادر نهج البلاغه: ۳/۱۹۹).

۲- ۲ «نهج البلاغه»: نامه۵، «عقد الفرید»ابن عبدربه: ۴/۳۳۰، «الامامه و السیاسه»: ۲/۹۱.

داده انـد، نیرومنـد دیگری در میانشـان چشم گشوده، و در نبرد و مبـارزه در جـاهلیت و در اسـلام کسـی بر آنان پیشـی نگرفته است.

به علاوه آنها با ما پیوند خویشاوندی نزدیک و قرابت دارند که ما در پیشگاه خدا به وسیله صله رحم و پیوند با آنان مأجوریم و با قطع آن بازخواست خواهیم شد.

ای ابوالعباس مـدارا کن امید است خداوند در مورد آنچه بر زبان و دسـتت از خیر و شـر جاری شده ترا بیامرزد، چرا که هر دو در این باره شریکیم و کوشش کن که حسن ظن من نسبت به تو پایدار ماند و نظرم درباره تو دگرگون نشود. والسلام(۱)

۴ و به فرماندار خود عمر بن ابی سلمه أرحبی (که گویا فرماندار او در بحرین بود) چنین نوشت:

دهقانان محل فرمانداریت از خشونت، قساوت، تحقیر و سـنگدلی تو شکایت آورده اند، و من درباره آنها اندیشیدم، نه آنان را به خاطر مشـرک بودن شایسـته نزدیک شدن یافتم و نه به خاطر پیمانی که با آنان بسـته ایم سزاوار دوری و جفا، پس لباسی از نرمش همراه با کمی شـدت بر آنان بپوشان، با رفتاری میان شدت و نرمش با آنها برخورد کن، اعتدال را در میان آنان رعایت نما و به طور خلاصه نه زیاد آنها را نزدیک کن و نه زیاد دور، انشاءاللّه.(۲)

۵ نامه مفصلی است خطاب به مامور جمع آوری زکات(۳) و نیز نامه ای قدری کوتاه تر از آن خطاب به مخنف بن سلیم ازدی حاکم اصفهان از طرف

۱- ۱ «نهج البلاغه»: نامه ۱۸.

۲- ۲ «نهج البلاغه»: ۱۹/، «انساب الاشـراف» بلاذری: ص۱۶۱، چ اعلمی بیروت. «تاریـخ یعقوبی»: ۲/۹۲، (مصادر نهج البلاغه: ۳/۲۴۲).

۳- ۳ «نهج البلاغه»: نامه۲۵. «الغارات ثقفی»: ۱/۱۲۶ و چند مصدر حدیثی شیعی (مصادر نهج البلاغه: ۳/۲۵۷).

امام(۱) و هر دو نـامه در چگـونگی برخـورد بـا مردم و مطـالبه زکـات و روش به دور از خشونت و زور گوئی و خورده گیری نسـبت به بـدهکاران زکات، و خودداری از ورود بدون اجازه در محل تجمع حیوانات مورد زکات، و از زیاده روی در گرفتن مقـدار واجب، و آزاد گزاردن صـاحب مـال به اختیـار آنچه دل خواه اوست، و پرهیز از روبرو شـدن بـا مردم با چهره عبوس یا حـالت برتری جوئی یـا بهتـان زدن، و امثـال این گونه امور خلاـصه می شود که نظر به طول نامه ها و ظرفیت محـدود موضوع بحث از ذکر آن معذرت خواسته و علاقمندان را با توصیه به مراجعه و دقت در آن به مصادر مربوطه ارجاع می دهیم.

۶ و در ایامی که محمـد بن ابی بکر از جانب امام اسـتاندار مصـر بود به وی نوشت: بالهای محبت را برای آنها بگستر، و جانب نرمش را بـدان ها بنما، همواره با چهره باز با آنها برخورد کن، همه را بطور تساوی و به یک چشم نگاه کن، تا بزرگان کشور در جانبـداری و تبعیض تو درباره افراد طمع نورزنـد، و ضـعفا در اجراء عدالت درباره خود از تو مأیوس نشوند، چه خداوند از شما بنـدگان درباره اعمال کوچک و بزرک و آشـکار و پنهان بازخواست کند، اگر کیفرتان کند شـما خود اسـتحقاق بیش از آن را دارید، و اگر ببخشد او کریمتر است.

آنگاه امام با مخاطب قرار دادن بندگان خدا مواعظی ایراد فرموده و سپس روی سخن به محمد بن ابی بکر نموده و فرماید:

ای محمد بن ابی بکر! دانسته باش که من تو را سرپرست بزرگترین لشکرم یعنی لشکر مصر قرار دادم، پس بر تو لازم است که با خواسته های دلت مخالفت کنی و از دینت دفاع نمائی، هر چنـد ساعتی از زندگانیت بیشتر باقی نمانده باشد و مبادا خداوند را به خاطر رضای احدی از مخلوقش به خشم آوری، چرا که خداوند جای همه کس را می گیرد و کسی نمی تواند جای خدا را بگیرد...(۲)

ص: ۴۰۹

۱- ۱ «وقعه صفین»: ص۱۰۴، «الکاشف ذهبی»: ۳/۱۲۸ ۱۲۹.

۲- ۲ «نهج البلاغه»: نامه۲۷. «الغارات ثقفی»: ۲۵۱. «تحف العقول» ابن شـعبه حرانی: ص۱۷۶. «مجالس مفید»: ص۱۳۷. «امالی شیخ طوسی»: ۱/۲۴. «بشاره المصطفی»، طبری: ۵۲.

۷ نیز امام امیرمؤمنان به یکی از فرمانداران خود چنین نوشته است:

اما بعد درباره تو به من جریانی گزارش شده است که اگر انجام داده باشی پروردگارت را به خشم آورده ای، امامت را عصیان نموده و امانت (پست فرمانداری) خود را به رسوائی کشیده ای.

به من خبر رسیده که تو زمین های آباد را ویران کرده ای و آنچه توانسته ای تصاحب نموده ای، و از بیت المال که زیر دست بوده به خیانت خورده ای.

فورا حساب خویش را برایم بفرست و دانسته باش که حساب خداوند از حساب مردم سخت تر است. والسلام(۱)

۸ نیز امام علیه السلام به فرماندار خود «مصقله بن هبیره شیبانی» در «اردشیر خره»، یکی از شهرهای فارس نامه ای نوشت بدین قرار:

به من درباره تو گزارشی رسید که اگر درست باشد و مرتکب عمل مورد شکایت شده باشی خدای را به خشم آورده و امامت را عصیان و نافرمانی کرده ای.

(گزارش رسیده که) تو غنائم مربوط به مسلمانان را که به وسیله اسلحه واسب هایشان به دست آمده، و خون هایشان در این راه ریخته شده، در بین افرادی از بادیه نشینان قبیله ات که خود برگزیده ای تقسیم می کنی!

سوگند به کسی که دانه رادر زیر خاک شکافت! و روح انسانی را آفرید، اگر این گزارش دست باشد تو در نزد من خوار خواهی شد و ارزش و مقدارت کم

۱- ۱ «نهج البلاغه»: نامه ۴۰. «عقدالفرید» ابن عبدربه: ۴/۳۵۵ بعنوان ابن عباس.

خواهد بود، حق پروردگارت را سبک مشمار و دنیایت را با نابودی دینت اصلاح مکن، که از زیانکارترین افراد خواهی بود.

دانسته باش حق مسلمانانی که نزد من و یا پیش تو هستند در تقسیم این اموال مساوی است، باید همه آنها به نزد من آیند و سهمیه خود را از من بگیرند.(۱)

۹ در موقعی که عثمان بن حنیف انصاری از طرف امام عامل و فرماندار بصره بود به حضرتش گزارش رسید که وی در مجلس ضیافت یکی از ثروتمندان اهل بصره شرکت نموده ، پس به او چنین نوشت:

اما بعد ، ای پسر حنیف! به من گزارش داده شده که مردی از ثروتمندان اهل بصره تو را بر سر سفره میهمانیش دعوت نموده و تو با شتاب در آن شرکت جسته ای، در حالی که طعامهای رنگارنگ و ظرفهای غذا یکی پس از دیگری پیش تو قرار داده می شد. من گمان نمی کردم تو دعوت جمعیتی را بپذیری که حاجتمندان شان ممنوع و ثروتمندان شان دعوت شوند، پس به آنچه می خوری بنگر (که حلال است یا حرام) آن گاه آنچه حلال بودنش برای تو مشتبه بود از دهان بینداز و آنچه را یقین به پاکیزگی و حلیّتش داری تناول کن.

آگاه باش هر مأمومی امامی و پیشوائی دارد که باید به او اقتدا کند و از نور علمش بهره گیرد...(۲)

۱۰ منذر بن جارود عبدی از طرف امام علیه السلام فرماندار اصطخر شیراز شد پس بر اثر سوء رفتاری که از وی به خدمت امام گزارش شد حضرتش نامه ای مبنی بر تخطئه از رفتارش با مردم تحت نفوذ و احضار از محل فرمانداری بدین قرار

۱- ۱ «نهج البلاغه»: نامه۴۳. «انساب الاشراف» بلاذری: ص ۱۶۰ چ بیروت. «تاریخ یعقوبی: ۲/۱۹۰ با کمی اختلاف.

۲- ۲ «نهج البلاغه»: نامه۴۵، «امالی صدوق»: مجلس ۹۰، بخش دنباله نامه را آورده، ابن ابی الحدید: ۱۶ ۱۰۷ با اختلاف اندک.

ارسال فرمود:

اما بعد شایستگی پدرت مرا نسبت به تو دچار خوشبینی ساخت و پنداشتم تو هم پیرو رهنمود پدرت و رهرو راه او هستی ، ناگهان به من خبر دادند که در پیروی از هوا و هوس فرو گذار نمی کنی و برای آخرتت چیزی باقی نگذاشته ای، دنیایت را با ویرانی آخرت آباد می سازی و پیوندت را با خویشاوندانت، به قیمت بریده شدن دینت برقرار می کنی.

اگر آنچه از تو به من رسیده درست باشد شتر (بارکش) خانواده ات و بند کفشت از تو بهتر است، و کسی که همچون تو باشد، نه شایستگی آن را دارد که حفظ مرزی را به او سپارند، و نه کاری به وسیله او اجراء شود، یا قدر و مقامش را بالا برند، و یا در امانتی شریکش سازند، و یا در جمع آوری حقوق بیت المال به وی اعتماد کنند.

به محض رسیدن این نامه به سوی من حرکت کن انشاءاللّه.(۱)

بطور خلاصه این نامه ها و دیگر نامه های مشابه و بخشنامه های امام امیرمؤمنان علیه السلام به عمال خود که مندرج در نهج البلاغه و دیگر مصادر تاریخی، حدیثی، و رجالی است مجموعا با محتوای ویژه هر یک بیانگر اهتمام و شدّت عمل هر چه بیشتر امام علیه السلام است در برقراری حکومت واقعی اسلام و وادار نمودن عمال حکومتی را به اجراء عدالت اسلامی و خودداری آنها از ظلم به مردم و تجاوز به حقوق مسلمانان و خیانت به بیت المال و تبعیض بین افراد، و بالاخره تهدید و توعید عمال و متصدیان امور مالی را به عذاب قیامت و کیفر دنیوی و عزل از مأموریت شغلی و احضار برای حسابرسی و پیگیری از شکایات مردم.

و به عکس آن روش عثمان و قبل از او عمر بود که در واگذاری سمت های

۱- ۱ «نهج البلاغه»: نامه ۷۱، «تاریخ یعقوبی»: ۲/۱۹۲ ۱۹۳، «انساب الاشراف»: ص ۳۰ چ بیروت با کمی اضافات.

فرمانـداری و دیگر وظـائف بلاد اسـلامی به معاویه و جوان های مطلق العنان اموی و شارب الخمر و فاحشه باز و غارتگر اموال مسـلمین و بیت المال اسـلامی از این دارو دسـته، از یک سو و در پشت پا زدن به شـکایات مردم از جنایات عمال این چنینی و حتی شلاق زدن یا دیگر برخوردهای سوء نسبت به شاهدان یا شاکیان از سوی دیگر خلاصه می شد.

و یک نمونه از روش حکومتی ابوبکر اعزام خالـد بن ولیـد برای مقابله با مالک به نویره بزرگ قبیله بنی یربوع بطاح بود که به خاطر تن نـدادن مالک به خلافت ابوبکر و امتناع از پرداختن زکات به عمال و تحصـیلداران او، و در عین حال اعتراف قولی و عملی وی به همه احکام و مقرارت اسلامی.

پس خالـد بـا نیروی اعزامی همراه، مالـک و گروهی از اطرافیـانش را به قتـل رسانیـد، سـر او را سوزانیـد، اموالش را غـارت و گروهی دیگر از مردان و زنان قبیله اش را اسـیر، و دارائی ایشان را مصادره نمود، و جنایت از همه بـدتر اینکه در همان شب با زوجه مالک به زور هم بستر گردید.

اما ابوبکر با دریافت گزارش مفصل و دقیق این جنایت نه در ابتـداء در صـدد تعقیب و مجازات خالـد بر آمـد و نه به اصـرار و تاکید عمر مبنی بر پیگیری و قصاص و اجراء حد زنای محصنه ترتیب اثر داد.

بلکه بـا کلمه « لاـ أشـیم سـیفاً سلّه اللّه علی الکـافرین» از خالـد تشویـق و خـاطر او را از توهّم تعقیب و کیفر جنایـاتش آسوده ساخت.(۱)

ص :۴۱۳

---

۱ – ۱ «تاریـخ طبری»: ۳/۲۴۱ و در چ «دائره المعـــارف»: ۲/۵۰۱ ۵۰۴ سنه ۱۱ ه. «تاریـخ ابـن عسـاکر»: ۵/۱۰۵ ۱۱۲. «الفائق زمخشری»: ۲/۱۵۴. «کامل ابن اثیر»: ۴/۱۴۹. «اسـد الغابه ابن اثیر»: ۴/۲۹۵. «شـرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید: ۱۷/۲۰۶ ۲۱۴. «تاریخ ابن کثیر»: ۶/۳۲۱. «اصابه» ابن حجر: ۱/۴۱۴ و ۳/۳۵۷. «الغدیر» علامه امینی شامل بحث مفصل و تحقیقی.

و عمر هم در دوران خلافت از تقصیر خالد چشم پوشی و با وی آشتی کرد و فرماندهی نیروهای اعزامی را هم بدو واگذار می نمود.

و یک نمونه از اجراء حد درباره شهود بجای مجرم، اجراء حد قذف از ناحیه عمر بود درباره شهادت ابابکره و نافع و شبل بن معبد و زیاد درباره زنای محصنه مغیره بن شعبه فرماندار کوفه از طرف عمر، بدین قرار که چون سه نفر نامبردگان شهات به زنای مغیره دادند و نوبت به شهادت نفر چهارم زیاد رسید، عمر به شرحی که مورخین نوشته اند با عبارتی همانند:

«إنّی لأری رجلاً لن یخزی اللّه علی لسانه رجلاً من المهاجرین».

یا «أما إنّی أری وجه رجل أرجا أن لایرجم رجل من أصحاب رسول اللّه (ص) علی یده و لایخزی بشهادته».

یا «إنّی لأری غلاماً کیساً لایقول إلاّ حقّاً و لم یکن لیکتمنی شیئاً».

یا إنّی أری غلاماً کیسا لن یشهد إن شاء اللّه إلاّ بحقّ»

بی میلی خود را نسبت به تکمیل شهادت چهار نفر بر زنای مغیره و تمایل بلکه تصمیم به سقوط حد از وی را به زیاد خاطرنشان کرد ، و بالاخره زیاد هم با تعبیری که عمر توانست آن را در دست انداز شبهه و خنثی نمودن شهادت بیندازد و در نتیجه مغیره را از اجرای حد سنگسار تبرئه و سه نفر شهود اولیه را حد قذف جاری کرد و حتی در صدد بر آمد حد قذف را درباره ابابکره بخاطر قسم خوردن به زنای مغیره تکرار کند که حضرت علی علیه السلام مانع شدند.

و ابوالفرج می نویسد: بعد از این قضیه عمر در مکه در حالی که مغیره حاضر بود برخورد به «رقطا» نمود که مغیره با وی زنا کرده بود، پس روی سخن به مغیره کرد و گفت: وای بر تو برای من هم تجاهل (به نشناختن رقطا) می کنی،

واللّه من گمان دروغ درباره ابوبکره به خود راه نـدادم و برخورد به تو نکرده ام مگر اینکه از باریدن سـنگ از آسـمان بر خود بترسم جهت تفصیل بیشتر رجوع شود به مصادر ذیل.(۱)

همچنین مشـروح بخشـی از رفتارهـای عثمان را ضـمن شـرح حال عثمان و چگونگی حکومت او خوانـدیم و دیـدیم که همین روش منجر به قتل عثمان به دست صحابه پیامبر و دیگر مسلمانان گردید.

آنچه مقام خلافت و امامت و رهبری در آن خلاصه می شود

سید رضـی خطبه ای را که امام امیرمؤمنان آن را بر فراز منبر مسـجد کوفه ایراد فرمود: تحت عنوان «سـخنی که بیان گر انگیزه حکومت طلبی امام و شرایط امام و زمامدار بر حق است» ذکر نموده و ما به خاطر رعایت اختصار به ترجمه آن اکتفا می کنیم.

امام امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

ای روح های پراختلاف و ای دل های پراکنده که بدن هایتان حاضـر و عقل هایتان پنهان است، من شـما را به حق گرایش می هم در حالی که همانند بزی که از غرش شیر می رمد فرار می کنید.

هیهات، بسیار بعید است که من با همکاری شما بتوانم عدل نهفته را

۱- ۱ «اغـانی ابوالفرج»: ۱۴/۱۴۶ و ۱۶/۷۷ ۱۰۱. «تاریخ طبری»: ۴/۲۰۷ و ص۲۵۲۹ چ اروپا. «فتوح البلـدان بلاذری»: ص۳۵۲. «سنن الکبری بیهقی»: ۸/۲۳۵. «کامل ابن اثیر»: ۲/۲۲۸. «تاریخ ابن خلکان»: ۲/۴۵۵. «تاریخ ابن کثیر»: ۷/۸۱. «شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید: ۱۲/۲۳۳ ۲۳۸. «عمده القاری»: ۶/۳۴۰ (الغدیر: ۶/۱۳۷ ۱۴۱).

آشکار سازم و یا کجی حق را راست نمایم، پروردگارا تو می دانی آنچه ما انجام دادیم نه به خاطر این بود که ملک و سلطنتی به دست آوریم و نه به خاطر آن که از متاع پست دنیا چیزی تهیه کنیم.

بلکه بدان جهت بود که نشانه های از بین رفته دینت را بازگردانیم و صلح و مسالمت را در شهرهایت نمایان سازیم، تابندگان ستمدیده ات در ایمنی قرار گیرند، و قوانین و مقرراتی که به تعطیلی گراییده، برپا و به اجرا درآید.

خداوندا! من نخستین کسی باشم که به سوی تو بازگشته و ندای تو را شنیده و بدان پاسخ گفته ام، جز پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هیچکس در نماز بر من پیشی نگرفت (ونخستین نمازگذار در اسلام بعد از او من بوده ام)

شما دانسته اید کسی که بر نوامیس، خون ها، غنائم، احکام و امامت مسلمانان حکومت می کند، نباید بخیل باشد تا به اموال آنان چشم طمع دوزد.

و نباید جاهل و نادان باشد که با ندانم بکاریش آنان را گمراه کند.

و نه ستمکار که در ثروت و سرمایه آنان حیف و میل روا دارد، و گروهی را بر گروه دیگر مقدم دارد.

و نه رشوه گیرد در قضاوت و داوری تا حقوق را پایمال کند و در رساندن آن به صاحبانش کوتاهی ورزد.

و نه آن کس که سنت پیامبر را تعطیل نماید و از این رهگذر امت را به هلاکت افکند که این ها هیچکدام لایق مقام امامت و زمامداری مسلمانان نیستند(۱)

۱- ۱ «نهج البلاغه»: خطبه ۱۳۱، «تذکره الخواص ابن جوزی»: ص۱۲۰، آغاز باب ۶ با اختلاف جزئی، «دعائم الاسلام» قاضی نعمان: ص۵۳۱، نیز «نهایه» ابن اثیر ذیل ماده «ظئر»: ۳/۱۵۴ و ذیل ماده «وعی» ۵/۲۷۰ بدان اشاره کرده است.

ابن ابی الحدید در ذیل این کلام می نویسد: اگر بگوئی: از چه رو امام موضوع ششم (ترک سنت) را عامل هلاکت امت اعلام فرمود، در صورتی که هر یک از پنج موضوع قبل هم منتهی به هلاکت امت می شود؟

خواهم گفت: هر یک از امور پنج گانه قبل منجر به هلاکت بعضی از امت خواهد شد ، لکن کسی که سنت را تعطیل نماید ، خواه و ناخواه هلاک کننده همه امت می شود، چه تعطیل سنت بطور مطلق موجب بر گشت جاهلیت جهلا (و گرایش مردم به کفر و شرک) می گردد.(۱)

اکنون در صورتی که هدف اصلی از خلافت و نقش خلیفه و مسئولیتش در حفظ موجودیت اسلام و پیشگیری از خرابکاری های دشمنان و جلوگیری از دخالت افراد ناصالح در شئون اسلامی و بالاخره در اجراء قوانین و دستورات آن بطور دقیق و مو به مو خلاصه می شود.

و با فرض اینکه (طبق عقیده و ادعای اهل تسنن) پیامبر گرامی اسلام هم به هر دلیلی که بود از دخالت در تعیین و معرفی خلیفه خودداری فرمود، ما از علمای اهل تسنن و روشنفکران این فرقه می خواهیم از روی انصاف و بطور منطقی به ما پاسخ دهند:

کسی که وظائف خود و کارگزارانش را در برابر اسلام و مسلمانان با صدور و ارسال این گونه نامه ها تعیین و روشن می کند، و بر خوردش با آنها و عکس العملش نسبت به شکایات و گزارشهای مردم درباره آنها این چنین است که در نامه ها می خوانیم ، و اضافه بر نامه ها بیش از هر چیز پافشاری در تحقق محتوای آن نامه ها از خود نشان می داد، او صلاحیت خلافت بلافصل اسلامی بعد از رسول خدا را دارا بود و او می توانست پس از پیامبر امام زمانی باشد که نشناختنش به مرگ جاهلی انجامد و شناختن وی و پیرویش مایه رستگاری باشد، یا کسانی که مثل عثمان به شرحی که گذشت اسلام و مقررات اسلامی و

۱- ۱ «شرح نهج البلاغه»: ۸/۲۶۷.

مسـلمانان همه و همه را دانسـته یـا ندانسـته فـدای کـارگزاران آن چنـانی خود می کردنـد و آنچه را که ارزشـی برای آن قائل نبودند اسلام بود و مسلمانان؟!

ص: ۴۱۸

سؤال سیزدهم

معرفت و دوستی با آل محمّد؟ یا معرفت و دوستی با دشمنانشان

علامه ابواسحاق ثعلبی از اعلام مفسرین سنی با ذکر سند از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده است که فرمود:

« من مات علی حبّ آل محمّد مات شهیدا.

ألا و من مات علی حبّ آل محمّد مات مغفورا له.

ألا و من مات علی حبّ آل محمّد مات تائبا.

ألا و من مات علی حبّ آل محمّد مات مؤمنا، مستکمل الإیمان.

ألا و من مات علی حبّ آل محمّد بشّره ملک الموت بالجنّه ثم منکر و نکیر.

ألا و من مات علی حبّ آل محمّد یزفّ إلی الجنه کما تزفّ العروس إلی بیت زوجها.

ألا و من مات علی حبّ آل محمّد فُتح له فی قبره بابان إلی الجنه.

ألا و من مات علی حبّ آل محمّد جعل زوّار قبره (قبره مزار) ملائکه الرحمه.

ألا و من مات علی حبّ آل محمّد مات علی السنه و الجماعه.

ألا و من مات علی بغض آل محمّد جاء یوم القیامه مکتوبا بین عینیه: آیس من رحمه اللّه.

ألا و من مات علی بغض آل محمّد مات کافرا.

ألا و من مات علی بغض آل محمّد لم یشمّ رائحه الجنّه.»(۱)

آگاه باشید کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد، شهید از دنیا رفته است.

ص: ۴۱۹

۱- ۱ «تفسیر الکشف و البیات» ذیل آیه «قل لاسئلکم...»، شوری ۴۲ ص۳۳ مخطوط.

آگاه باشید کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد مرگش توأم با گناه بخشی اوست.

آگاه باشید کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد مرگش مقرون با توبه خواهد بود.

آگاه باشید کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد ملك الموت و از آن پس منکر و نکیر (دو فرشته مامور بازرسی و سئوال و جواب شب اول قبر) او را به بهشت بشارت دهند.

آگاه باشید کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد همانند آرایش کردن عروس برای بردن به خانه شوهر، وی را برای بردن به بهشت آماده و آرایش کنند.

آگاه باشید کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد دو در از قبرش به بهشت گشوده شود.

آگاه باشید کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد خداوند فرشتگان رحمت را از زوّار قبرش قرار دهد (یا قبرش را زیارتگاه فرشتگان رحمت فرماید)

آگاه باشید کسی که بردوستی آل محمّد بمیرد برسنت وجماعت مرده است.

آگاه باشید کسی که بر بغض آل محمد بمیرد روز قیامت در حالی وارد محشر شود که بر پیشانیش جمله «ناامید از رحمت خدا» نوشته شده.

آگاه باشید کسی که بر بغض آل محمد بمیرد کافر از دنیا رفته است.

آگاه باشید کسی که بر بغض آل محمد بمیرد بوی بهشت بمشام او نخواهد رسید.

حدود سی نفر از دیگر مفسران اهل سنت و حدیث آوران و ارباب رجال و تاریخ و عقاید ، حدیث فوق را عینا یا با حذف بعضی کلمات یا جملات از ثعلبی نقل کرده اند که به جهت اختصار ذیلا، به ذکر نام شش نفر از آنان اکتفاء نموده و

خوانندگان علاقمند به آگاهی بر همه ناقلان حدیث را به مصادر مربوطه(۱) ارجاع می دهیم.

اکنون درصورتی که این حدیث با محتوائی که دارد به نظر علماء ودیگر خوانندگان از اهل تسنن رسید می پرسیم؟ قطع نظر از حق یا باطل بودن دست اندرکاران خلافت بعد از رحلت پیامبر! برای شناخت امامی که معرفت او سبب نجات است چه باید بکنیم؟

آیا باید به سراغ امامان از آل محمّد رفت که دوستی آنها وسیله نائل شدن به آن همه مایه های سعادت و خوشی و رفعت مقام و رفتن به بهشت است و بغض و کینه توزی بدان ها موجب یأس از رحمت الهی و کافر مردن و محرومیت از بوی بهشت.

و یا به سراغ کسانی که منهای نقاط ضعف همه جانبه عقیدتی و عملی از کوچک ترین و کم ترین مزایائی که برای دوستی اهل بیت تضمین شده برخوردار نبوده، و بلکه عکسش در مصادر حدیثی و تاریخی اهل تسنن فراوان است؟

و روشن است که لازمه این محبت که در این روایات ذکر شده ، تبعیت و پیروی و اطاعت از ایشان است ، و نیز مخالفت و دشمنی با دشمنان آن ها و تبری از غاصبین حق آنها است ، و صرف دوستی با آن ها بدون پیروی از ایشان و بیزاری از دشمنان آن ها اثری ندارد.

نیز حافظ ابراهیم حموینی و دیگر محدثین با ذکر سند به روایت از مقداد

ص :۴۲۱

۱- ۱ زمخشری در «کشاف»: ۳/۴۰۳ چ مصر و ۴/۲۰۰ ۲۲۱ چ بیروت «مفاتیح الغیب » فخر رازی : ۷/۴۰ چ دار العامره مصر. «موده القربی » سید علی همدانی ، موده سیزدهم ص۱۱۷ چ لاهور. «الکاف الشاف » ابن حجر عسقلانی : ص۱۴۵ چ مصطفی محمد مصر. «الحوادث الجامعه » ابن فوطی : ص۱۵۳ چ بغداد. «الشرف المؤبد لآل محمّد » نبهانی ص ۷۴ چ مصر. جهت آگاهی از مصادر به «ملحقات احقاق»: ۹/۴۸۷ ۴۹۰ و ۱۸/۴۹۱ ۴۹۳ مراجعه شود.

بن اسود آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«معرفه آل محمّد برائه من النار و حب آل محمّد جواز علی الصراط و الولایه لآل محمّد أمان من العذاب»(۱)

شناختن آل محمد مایه آزادی از آتش است، و دوستی آل محمد جواز و گذرنامه از پل صراط باشد، و ولایت و پیروی از آل محمد امان از عذاب خواهد بود.

به موجب این روایت هم تنها امامان از آل محمّد صلاحیت دارند یکی پس از دیگری امام زمانی باشند که معرفت و عدم معرفتشان سرنوشت ساز و سرانجامش بهشت است ، و در صورت نشناختن امانی از جهنم نیست.

و دیگران نه از چنین پشتوانه ای برخوردارند و نه صلاحیت امام زمان آنچنانی بودن را داشتند.

ص :۴۲۲

---

۱ - ۱ «فرائد السمطین». «الشفاء بتعریف حقوق المصطفی»، قاضی عیاض: ۲/۴۱ چ آستانه «موده القربی» سید علی همدانی: ص۱۱۷ چ لاهور موده سیزدهم «وسیله النجاه» محمد مبین لکهنوی: ص۵۴ چ لکهنو «نزهه المجالس» صفوری: ۲/۱۰۵ «صواعق المحرقه»: ص۲۳. «مناقب المرتضویه» محمد صالح ترمذی: ص۱۰۲ چ بمبئی «وسیله المآل» باکثیر حضرمی: ص۶۴ نسخه ظاهریه شام «فصل الخطاب خواجه پارسا بخاری» به نقل «مناقب المرتضویه» و «ینابیع الموده». «الاتحاف بحب الاشراف شبراوی»: ص۴. «مفتاح النجا بدخشی»: ص۱۱ مخطوط. «ینابیع الموده قندوزی»: باب ۵۶ ص۲۸۶ به نقل از السبعون و دیگر منابع حدیثی مثل نوادر الاصول حکیم ترمذی. «رشفه الصادی»: ص۴۵۹.

سؤال چهاردهم

مجری عدالت و مساوات یا بنیان گذار نظام طبقاتی و تاراج گری بیت المال؟

یکی از امتیازات و ویژه گیهای بی چون و چرای اسلام موضوع برقراری نظام تساوی حقوق به معنای واقع و از روی عدالت خواهی بود ، که هیچ کس بر هیچ کس برتری نداشته باشد و همه در مقابل احکام و قوانین اسلام یکسان می باشند ، که حتی بیگانگان از اسلام، هم بدین حقیقت پی برده و اعتراف نموده، و در این زمینه کتاب و مقاله نوشته اند.

البته با مرور بر بسیاری از مسائل فقهی از جمله مسائل زکات، خمس، غنائم جنگی، ارث، قضاوت و داوری، اجراء حدود و قصاص، ازدواج، اعزام نیروی دفاعی و جهادی، استفاده از مراکز عمومی از جمله مساجد، چراگاه ها، مزارع و جنگل ها، رودخانه ها و نهرها و... این موضوع به خوبی روشن خواهد شد، که در هر مورد از موارد نامبرده چگونه اسلام تبعیض های ظالمانه را کنار نهاده و موضوع برابری و مساوات را مطرح و اجرا نموده است.

اکنون می گوییم: از جمله تضادهای عملی و غیرقابل انکاری که بین روش حکومتی امام امیرمؤمنان علی علیه السلام و روش عمر و دیگر دست اندرکاران خلافت وجود داشت، تضادّ در رابطه با مسائل حقوقی و کیفری و قبل از همه در امور مالی اسلام بود، و ما قبل از پرداختن به ذکر نمونه هایی از روش هر یک از دست اندرکاران خلافت، به ذکر بعضی از تعبیرات که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم علی بن ابی طالب علیه السلام را بدان مخاطب داشته و مکررا آن حضرت را به عنوان طرفدار و عامل تساوی حقوق و عادل در تقسیم اموال معرفی فرموده و از او تمجید نموده است ، می پردازیم تا سیه روی شود هرکه در او غش باشد.

حافظ ابونعیم و دیگران با اسناد مختلف به روایت از عمر و معاذ بن جبل و ابوسعید خدری آورده اند که: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

ص: ۴۲۳

«یـا علی أخصِّـمک بـالنبوه و لاـنبوَّه بعـدی، و تخصم النـاس بسـبع، و لایحاجّک فیها أحـد من قریش، أنت أولهم إیماناً باللّه، و أوفاهم بعهداللّه، و أقومهم بأمر اللّه، و أقسمهم بالسّویه، و أعدلهم فی الرعیه، و أبصرهم بالقضیه و أعظمهم عنداللّه مزیّه.(۱)

یا علی من در رابطه با امر نبوَّت بر تو برتری دارم و تو در هفت چیز بر مردم برتری داری و بر آنها مقدّم هستی، و هیچ کس از قریش نمی تواند با تو به رویاروئی برخیزد.

تو نخستین ایمان آورنده به خدائی، و وفا کننده ترین مردم به عهد خدا، و پابرجاترین شـخص به امر خدا و تقسـیم کننده ترین کس بر اساس تساوی و عادلترین مردم درباره رعیت، و آگاه ترین فرد در امر قضاوت و داوری،

۱- ۱ «حلیه الاولیاء»: ۱/۶۵ و ۶۶ به دو سـند. «مناقب خوارزمی»: فصل ۹ ص ۶۱، «تاریخ دمشق» ابن عساکر: بخش امیرالمؤمنین ۱/۱۳۲ از معاذ بن جبل و از عمر. «فرائـد السـمطین»: ۱/۲۲۳ شماره ۱۷۴. «شـرح نهـج البلاغه » ابن ابی الحدید: ۹/۱۹۸. «ریاض النضره» محب طبری: ۲/۱۹۸ بروایت از حـاکمی نیز در ذخائر العقبی ص۵۹ «میزان الاعتدال» ذهبی: ۱/۳۱۳. «لسان المیزان» ابن حجرعسقلانی: ۲/۱۹. «کفایه الطالب»: باب ۶۲ ص۲۴۵ و باب ۶۴ ص ۲۷۰. «ذیل اللئالی» سیوطی ص۶۵ چ لکنهو و ص۱۶۷ چ مصـر. «کنز العمال» ۱۱/۶۱۷ ، منتخب کنز العمـال حاشـیه مسـند احمـد ۶/۳۹۳. «مطـالب السـئوال » ص ۳۴ . « وسـیله المـآل » حضرمی ص ۱۲۸ ، مخطوط ظاهریه شام (ملحقات احقاق ۱۵/۳۸۸) « مفتاح النجا » بدخشی ، مخطوط ص ۲۲. « ینابیع الموده » قنـدوزی ، آخر بـاب ۵۹ ص ۲۱۱ چ اسـلامبول و ص ۳۷۹ چ حیـدریه. «اهـل بیت» توفیـق ابـوعلم ۲۱۶. « رامـوز الاحـادیث » کمشخانوی ص ۴۹۸ ، چ آستانه.

و عالی مقام ترین شخص در نزد خدا از جهت مزایا و برتری ها.

و اینک نمونه هایی از سیره امیرمؤمنان علیه السلام و نیز شواهدی چند بر نظام طبقاتی عمر خلیفه دوّم و دیگر رقبای آن حضرت.

۱ زبیر بن بکار به نقل از علی بن ابی طالب آورده که عثمان در وقت شدت گرمای نیم روز تابستان حضرتش را به نزد خود احضار و با نهادن دو کیسه بزرگ و مملو از سکه های طلا- و نقر در مقابل او گفت: این تو و این کیسه های زر و سیم، به اندازه ای که شکمت پر شود از آنها بردار که تو مرا آتش زدی.

پس امام علیه السلام فرمود: اگر این مال از کسی به تو ارث رسیده یا بخشنده ای آن را به تو بخشیده یا از راه تجارت به دست آورده ای من در برابر آن یکی از دو کس خواهم بود، یا می گیرم و تشکر می کنم یا خودداری از گرفتن می کنم و با زحمت زندگیم را می گذرانم، و اگر از مال خداست و حق مسلمانان و یتیمان و فقرای رهگذر در آن است پس به خدا سوگند نه تو می توانی آنرا به من بدهی و نه من می توانم آن را بگیرم.

عثمان گفت: به خدا قسم من از هر کاری اباء و خودداری می کنم جز آنچه را که تو از آن اباء و خودداری نمائی.

امام فرمود: در این موقع عثمان از جا برخاست و با چوبدستی خود آن قدر که می خواست بر سر و بدن من زد بدون آن که دستش را بگیرم ، آن گاه من با گوشه لباس سر و صورتم را پوشانیدم و به خانه بازگشتم و گفتم خداوند [حاکم[بین من و تو باشد اگر از این پس تو را امر به معروف یا نهی از منکر نمودم.(۱)

۲ علامه، علی یحیی معمر (که از خوارج اباضی است و می دانیم که خوارج از سرسخت ترین مخالفان و دشمنان امیرمؤمنان می باشند) می نویسد: امام در هر جمعه بیت المال را پس از تخلیه از اموال و تقسیم بین مسلمانان جاروب می کرد و به هنگامی که فهمید دخترش قطعه زیور آلاتی را از خزانه دار به عاریت

۱- ۱ « شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید: ۹/۱۶ به نقل از کتاب « موفقیات » زبیر بن بکار.

گرفته تا در مناسبتی که (همانند عید یا عروسی) پیش آمده بود خود را بدان بیاراید، بر خزانه دار غضب نمود و خواست که دست دخترش را به جرم تصرف در آن قطع نماید، اما گفت: اگر به خاطر عاریه گرفتن آن نبود وی نخستین زن هاشمی بود که دستش قطع می شد و از آن تعقیبی به عمل نیاورد.(۱)

۳ و در موقعی که یکی از دوستان امام به نام «علباء بن هیثم»: از روی دل سوزی برای حسن و حسین درخواست چند درهم اضافه بر سهمیه مقرری ماهانه از بیت المال کرد تا از سختی معیشت آنها بکاهد، حضرتش نه تنها ترتیب اثر به خواسته او نداد که با خشم و تندی به وی پاسخ منفی داد.(۲)

۴ و به نوشته بلاذری و نیز کاندهلوی از طریق بیهقی موقعی که دو زن یکی عرب و دیگری برده آزاد شده و غیر عرب به نزد امام رفته و از حضرتش کمک خواستند، امام دستور داد به هر یک مقدار معینی طعام و چهل درهم نقد داده شود.

پس زن غیر عرب آن را گرفت و رفت، اما زن عرب نژاد گفت: یا امیرالمؤمنین همانند آنچه بدان زن دادی به من می دهی؟! در صورتی که من عرب هستم و او غیر عرب.

امام فرمود: من در کتاب خدای عزوجل (قرآن مجید) نگریستم، پس برای فرزند اسماعیل نسبت به فرزند اسحاق علیهماالسلام فضیلت و برتری ندیدم.(۳)

و ابن ابی الحدید این داستان را بدون ذکر مقدار پول از ابو اسحاق همْدانی روایت کرده است.(۴)

ص: ۴۲۶

۱- ۱ «الاباضیه فی موکب التاریخ»: بخش اول ص ۲۱۱.

۲- ۲ « شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید: ۱۰/۲۵۰.

۳- ۳ «انساب الاشراف بلاذری»: ص ۱۴۱ چ بیروت بشماره ۱۳۶. «حیاه الصحابه»: ۲/۲۵۰.

۴- ۴ «شرح نهج البلاغه»: ۲/۲۰۰. نیز «بحار الانوار» علامه مجلسی : ۴۱/۱۳۷.

و در روایتی این قضیه بعنوان امّ هانی خواهر امیرمؤمنان علیه السلام آمده که حضرتش به هریک از امّ هانی و کنیزش بیست درهم داد و چون خواهرش اعتراض کرد فرمود: برگرد خدا رحمتت کند، من در کتاب خدا چیزی که مایه برتری اسماعیل بر اسحاق باشد نیافتم.(۱)

۵ و به نقل ابن عساکر با ذکر سند موقعی که عقیل برادر امام امیرمؤمنان علیه السلام به آن حضرت گفت من محتاج و فقیر هستم پس چیزی به من عطا کن، امام فرمود: صبر کن تا وقت پرداخت مقرری من و دیگر مسلمانان برسد، پس به تو و آنها یک جا می پردازم، عقیل در این باره اصرار ورزید، امیرمؤمنان به مردی که در مجلس حاضر بود فرمود: دست او را بگیر ببر درب مغازه های بازار و بگو قفل این مغازه ها را بشکن و هر چه در میان آنها موجود است بردار.

عقیل گفت: می خواهی مرا به عنوان دزد دستگیر نمائی؟!

علی فرمود: تو می خواهی من از اموال مردم دزدی کنم و به تو دهم؟!

عقیل که در شدت فقر به سر می برد و از برخورد برادرش و انعطاف ناپذیری او ناراحت شده بود گفت: من به سراغ معاویه می روم. امام فرمود: این تو و آن معاویه.

پس عقیل به نزد معاویه در شام رفت و از وی درخواست کمک نمود و معاویه یکصد هزار (درهم و شاید دینار) به او داد. آن گاه به وی گفت بالای منبر برو و به خاطر بزرگواری من در حقّت آنچه بزرگواریت ایجاب می کند بگو.

عقیل بر فراز منبر رفت و بعد از حمد و ثنای الهی گفت: ای مردم شما را از این موضوع خبر دهم که من از علی خواستم دین خود را به خاطر من از دست بدهد، پس دینش را اختیار کرد و مرا رها نمود، و از معاویه چنین خواستم پس او مرا در برابر دینش اختیار کرد.(۲)

۱- ۱ «الامام علی»، علامه رحمانی: ص۵۰۲ به نقل از من لایحضره الفقیه: ۱/۳۲۲.

۲- ۲ «تاریخ الخلفاء سیوطی»: ص۲۰۴. «شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید: ۲/۱۲۴ با اختلافی اندک و اضافات. «وسیله النجاه» محمد مبین هندی: ص۱۲۸. «مراه المؤمنین» ولی اللّه لکهنوی: ص۸۲. «ینابیع الموده»: باب ۵۹ فصل ۴ ص۳۴۸ به نقل از ابن عساکر.

این داستان را به نحو دیگری هم ذکر کرده اند: (۱) که حاصلش همان سخت گیری و انعطاف ناپذیری امیرمؤمنان علیه السلام در اموال بیت المـال و رعـایت تساوی حقوق بین افراد و طبقات است، تا آنجا که حتی نسـبت به برادر بزرگتر از خودش عقیل که گویا چشمانش نابینا و با عائله سنگین بیش از هر کس نیازمند به کمک بود.

آن حضـرت بعد از کشـته شدن عثمان به دست اصحاب پیامبر و مسلمانان مصر ، در دومین روز بیعت با ایشان ، خطبه ای ایراد کرد و فرمود:

«اَلا ـ انَّ کـلّ قطیعه أقطعهـا عثمان، و کلّ مال أعطاه من مال اللّه فهو مردود فی بیت المال، فإنّ الحقّ القـدیم لایبطله شـی ء، و لو وجدته قد تزوّج به النساء، و فرّق فی البلدان، لرددته إلی حاله، فإنّ فی العدل سعهً و من ضاق عن الحق فالجور علیه أضیق».(۲)

آگـاه باشـید هر قطعه زمینی (از زمیهـای خراجی متعلق به بیت المال و مربوط به مسـلمانان) را که عثمان به بسـتگان و اطرافیان خود بخشـیده است، و هر مالی را که مال خدا و مربوط به بیت المال بوده و بدان ها عطا کرده بدون آن که خدمتی به اسلام و مسلمانان کرده باشند پس به بیت المال برگردانده خواهد شد، چه حق قدیم را هیچ چیزی باطل نمی کند.

و اگر آن را بیـابم به حـالت نخستین آن برمی گردانم، هر چنـد زنـان را به آن کـابین بسـته و آن را مهریه زنهـا قرار داده و در شهرها متفرق شده باشد ،

ص :۴۲۸

۱- ۱ «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید: ۴/۹۲. «الفنون» ابو وفاء علی بن عقیل بغدادی: چ دارالشـرق ص۴۷ (ملحقات احقاق: ۱۸/۲۴).

۲- ۲ «شرح نهج البلاغه » : ۱/۲۶۹ ذیل کلام ۱۵ به نقل از کلبی و روایت از ابن عباس.

زیرا بـدون شک در عـدل گشایشـی هست و کسـی که عـدالت برای او مایه تنگی و محدودیت باشد، تحمل ظلم و سـتم بر او تنگ تر و سخت تر خواهد بود.

و به تعبیر شـیخ عبـده شارح نهـج البلاغه کسـی که از رهگـذر عدل ناتوان از تدبیر امور باشد، پس از تدبیر امور بر اساس ظلم ناتوان تر خواهد بود.

نیز هنگامی که به خاطر مساوات در پرداخت اموال بیت المال بـدون تبعیض نژادی و طبقاتی و دیگر جهات مورد اعتراض واقع شد فرمود:

«أ تأمرونی أن أطلب النصـر بالجور فیمن ولّیت علیه واللّه لا اطور به ما سـمر سمیر، و ما أمّ نجم فی السماء نجما، و لو کان المال لی لسوّیت بینهم، فکیف و انّما المال مال اللّه...».(۱)

آیا به من دستور می دهید بخاطر پیروزی خود، از جور و ستم در حق کسانیکه بر آنها حاکم شده ام استمداد جویم.

بخدا سوگند تا روزگار و شب و روز برقرار و سـتارگان آسمان در پی هم طلوع و غروب می کنند هرگز به چنین کاری دست نخواهم زد.

اگراموال از آن خودم بود، بطور مساوی در بین آنها تقسـیم می کردم، تا چه رسـد به اینکه مال مالِ خدا است (و متعلق به بیت المال).

نیز هنگامی که بعضـی از اصـحاب آن حضـرت به او گفتند: این اموال را میان اشـراف عرف تقسـیم کن و قریش را بر غلامان آزاد شده و بر عجم برتری بخش، تا معاویه نتواند این گونه افراد را فریب داده و به دور خود جمع کند. فرمود:

«أتأمرونی أن أطلب النّصـر بالجور، لا واللّه لا أفعل ما طلعت شـمس، و ما فی السماء نجم، واللّه لو کان المال لی لواسیت بینهم، فکیف و إنّما هی اموالهم...»(۲)

۱- ۱ «نهج البلاغه»: خطبه ۱۲۶، «شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید: ۸/۱۰۹.

۲- ۲ «شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید: ۲/۲۰۳ به نقل از مدائنی.

آیا به من امر می کنید به وسیله ظلم و ستم خواستار یاری و همکاری افراد شوم، نه به خدا قسم، تا وقتی که خورشید طلوع می کند و تا هنگامی که ستارگان در صحنه آسمان خودنمائی می نمایند چنین کاری نخواهم کرد.

به خدا سوگند اگر این مال ها از خودم بود بطور تساوی و یکسان بین آنان تقسیم می نمودم، پس چگونه باشد که این اموال متعلق به خود این مردم است (که از جمله آنان بردگان آزاد شده و عجم نژاها هستند).

نیز در این زمینه فرماید:

«واللّه لو أُعطیتُ ألْأقالیم السَّبعه بما تحتَ أَفلاکها علی ان أَعصی اللّه فی نَملهٍ اسلبها جلبَ شَعیرهٍ ما فَعَلته».(۱)

به خدا قسم اگر هفت اقلیم جهان را با آنچه در زیر آسمان های آن باشد به من دهند تا خدا را درباره مورچه ای با ربودن پوست جوی از آن نافرمانی کنم نخواهم کرد.

و موارد فراوان دیگری که به جهت اختصار و رعایت ظرفیت کتاب از ذکر آن خودداری می کنیم، و کافی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم با جمله:

«... أقومهم بأمر اللّه و أقسمهم بالسّویه و أعدلهم فی الرعیّه...»(۲)

۱- ۱ «نهج البلاغه»: خطبه۲۲۴.

۲- ۲ «حلیه الاولیاء» ابونعیم: ۱/۶۵. «مناقب خوارزمی»: فصل۹ حدیث۷ ص۶۱. «تاریخ دمشق» ابن عساکر: بخش امام علی ۱/۱۳۲ شماره ۱۶۰ و ۱۶۱. «ابن ابی الحدید»: ۹/۱۷۳، «ذل مختار» ۱۵۶. «فرائد السمطین»: ۱/۲۲۳ شماره ۱۷۴. «کفایه الطالب»: باب ۶۲ ص۲۴۵ و باب ۶۴ ص۲۷۰. «ریاض النظره طبری»: ۲/۱۹۸. «مطالب السؤال» ابن طلحه: ص۳۴. «لئالی المصنوعه سیوطی» : ۱/۱۶۷، «جامع الاحادیث او بشرح کنز العمال». «کنز العمال»: ۱۱/۶۱۷. «وسیله المآل» حضرمی: ص۱۸۲ مخطوط (احقاق: ۱۵/۳۸۸). «اهل البیت » توفیق ابوعلم مصری : ص۲۱۶.

امـام امیرمؤمنـان علیه السـلام را به پایـدارترین کس در امر خـدا، و دقیق ترین افراد در تقسـیم بیت المال بر اساس تساوی، و به دور از هرگونه تبعیض، و عادل ترین کس در بین مردم معرفی فرمود.

نیز با مخاطب قرار دادن صحابه و ایراد جلمه:

«... أقومهم بأمر اللّه و أعدلکم فی الرَّعیه و أقسمکم بالسّویه».(۱)

همان مطلب را ایراد و روش «تساوی در تقسیم» و به اصطلاح کنونی تساوی در حقوق از ناحیه علی در امر حکومت را یادآور شد.

حکومت عمر یا آغاز نظام طبقاتی

ابن ابی الحدید در ذیل «أ تأمرونی أن أطلب النصر بالجور ...» که قبلاً به نظر رسید، آورده است:

عمر هنگامی که به خلافت رسـید بعضـی را بر بعضـی مقـدم داشت، پیش قدمان در اسـلام را بر دیگران، مهاجران قریش را بر دیگر مهـاجران، مهـاجران را همه بر همه انصـار، و عرب را بر عجم برتری بخشـید و در تقسـیم بیت المـال بین این گروههـا از روش مساوات سرباز زد.

وی در ایام خلافت ابوبکر این روش تبعیض گرایانه را به او هم پیشنهاد کرد ولی ابوبکر آن را نپذیرفت و به او گفت: خداوند کسـی را بر کسـی برتری نبخشـیده ، در این جـا ابن ابی الحدیـد برای توجیه عمل عمر می نویسـد: این مسـئله اجتهادی است و خلیفه مسلمانان می تواند به اجتهاد خود عمل نماید، گرچه

۱- ۱ «مناقب خوارزمی»: فصل ۹، حدیث ۶۲. «فرائد السمطین». «انتهاء الافهام» بصری هندی: ص۱۷.

پیروی از علی در نظر ما بهتر است، به ویژه آن که ابوبکر نیز این کار را نکرد، و اگر این خبر صحیح باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بین افراد بطور مساوات تقسیم می کرد، مسئله منصوص خواهد بود ، زیرا فعل آن حضرت همانند فرموده اش حجت است و جائی برای اجتهاد باقی نمی ماند.(۱)

نیز ابن جوزی آورده است که عمر به هر یک از مهاجران و انصار که در غزوه بدر شرکت نموده بود پنج هزار می داد، و به کسانی که در غزوه احد و بعد از آن تا حدیبیه حضور داشته چهار هزار، و به کسانی که در غزوات بعد از حدیبیه شرکت کرده سه هزار، و به کسانی که بعد از وفات پیامبر در جنگ ها حاضر بوده از دویست تا دو هزار و پانصد مقرر کرده بود، و بر این اساس از دنیا رفت.(۲)

و ابوعبید نویسد: عمر اضافه بر امتیازات فوق بین گروههای مسلمان، زنان پیامبر را هم بر دیگر زنان مسلمان با پرداخت اضافه برتری بخشید(۳) و بین عایشه (دختر ابوبکر) و حفصه (دختر خودش) نسبت به دیگر زنان پیامبر عملاً تبعیض قائل شد ، و بیش از آنچه به دیگران می داد به آن دو نفر داد.(۴)

نیز درباره عمر بن خطاب نوشته اند: بر خلاف آنچه باید در تقسیم بیت المال به اجرا درآورد، به هر یک از عایشه و دختر خود حفصه سالانه ده هزار درهم از بیت المال می پرداخت.(۵) در صورتی که برای دیگر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با امتیازات تقوائی که نسبت به آن دو داشتند امتیازی قائل نبود.(۶)

۱- ۱ «شرح نهج البلاغه»: ۸/۱۱۱.

۲- ۲ «سیره عمر بن خطاب»: ص ۸۰. «شرح ابن ابی الحدید»: ص ۱۲/۲۲۴.

۳- ۳ «الاموال»: ص ۲۲۴.

۴- ۴ «ابن ابی الحدید»: ۱۲/۲۱۰، ۲۱۳.

۵- ۵ «تاریخ کامل ابن اثیر»: ۲/۳۵۱. «شرح ابن ابی الحدید»: ۱۲/۲۱۰.

۶- ۶ «ابن ابی الحدید»: ۱۲/۲۱۰.

و در موقعی که از دنیـا رفت هشـتاد هزار درهم از بیت المال بر ذمّه او بود.(۱) که از آن برداشت نموده، و به روایتی هشـتاد و شش هزار دینار یا درهم بود.(۲)

در صـورتی که بـا وجود هزاران مسـلمان عـائله منـد و فقیر حق برداشت چنین مبلغی را از بیت المـال نـداشت و اگر فقیری هم وجود نـداشت بـاز مجاز نبود از اموالی که بایـد صـرف مصالـح اسـلامی و حقوق مسـلمانان شود چنین رقمی را مورد تصـرف شخصـی قرار دهـد و لو به عنوان قرض. و بـدتر از همه تعطیـل حکم صـریح و مسـلّم قرآن بود که تـاکنون بـا گذشـتن حـدود چهـارده قرن از تاریـخ آن هنوز در محیـط اهـل تسـنن ادامه دارد، و آن تحریم خمس بر اهل بیت و تضـییع حقوق بنی هاشم و علویین واجد شرایط خمس بود.

و اما روش عثمان و دیگر خلفای اموی در رابطه با حقوق مسـلمانان و چگونگی تقسـیم و توزیع بیت المال پس مراجعه شود به شرح حال هر یک در بخش دوم این کتاب.

اکنون می پرسـیم: بر اساس حدیث «من مات و لم یعرف...» آیا شـناختن مانند حضـرت علی علیه السلام با روش و سیره ای که از آن خواندیم می تواند نجات دهنده از مرگ جاهلی باشد ؟ یا عمر و ادامه دهندگان روش او ؟

و آیـا علی علیه السـلام صـلاحیت داشت مصـداق حـدیث «من مات و لم یعرف...» باشـد ، که به هنگام شـهادت فقط هفتصـد درهم دارائی او بود، که آن را برای خرید غلامی اندوخته بود.(۳)

۱- ۱ «طبقات ابن سعد»: ۳/۲۶۰ چ لیدن. «شرح ابن ابی الحدید»: ۱۲/۲۱۰.

۲- ۲ «تاریـخ مدینه» ابن شـبه: ۲/۹۳۴ و ۹۳۵ به دو سـند. «شـرح نهـج البلاغه » ابن ابی الحدیـد: ۱۲/۱۸۸. «فتـح الباری»: ۷/۵۱. «ارشاد الساری»: ۶/۱۱۲.

۳- ۳ «طبقات الکبری»: ۳/۲۶.

یا عثمان عفان که به نوشته مورخ شهیر ابن سعد(۱) موقع درگذشت سی میلیون و پانصد هزار درهم ویکصدو پنجاه هزار دینار پول نقد داشت و یک هزار شتر در ربذه، و دیگر حساب زمین ها و باغها و سایر دارائی او خارج از ظرفیت این مقال است.

ص: ۴۳۴

۱- ۱ «طبقات الکبیر»: ۳/۵۳.

سؤال پانزدهم

انتخاب بر اساس سابقه کار و فرماندهی

یا بر اساس سابقه منفی و فرمانبری؟

به شهادت تاریخ، امام امیرمؤمنان هیچ گاه در دوران نبوت پیامبر به هیچ عنوانی تحت امارت و فرماندهی کسی قرار نگرفت، بلکه بطور مکرر بر دیگران امارت و فرماندهی نمود و در همه جنگها همراه پیامبر اکرم و پرچم دار آن حضرت و عامل پیروزی مسلمانان بر کفار و مشرکین بود، جز در داستان تبوک که تحت عنوان: «أنت منی بمنزله هارون من موسی إلاّ ـ أنّه لانبیّ بعدی»(۱) به جانشینی رسول خدا و حفظ مدینه از توطئه منافقان و انجام مراسم دینی از طرف پیامبر مأمور به ماندن در مدینه شد و کافی است حدیثی را که حاکم و دیگران در این زمینه آورده اند مورد دقت قرار دهیم.

او با ذکر سند از ابن عباس نقل کرده است که گفت: علی را چهار خصلت و ویژگی بود که احدی جز او آنها را نداشت.

او نخستین کس از عرب بود که با رسول خدا نماز خواند.

او کسی بود که در همه جنگ ها پرچمدار پیامبر بود.

او همان کسی بود که روز مهراس (جنگ احد) که همه مسلمانان فراری و متفرق شدند همچنان صبر و پایداری کرد و از پیامبر جدا نشد.

او کسی بود که پیامبر را غسل داده و در قبر نهاد.(۲)

---

۱ - ۱ صدور حدیث منزلت در غزوه تبوک یکی از بیست و چند موردی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آنرا ایراد فرمود و نویسنده را پیرامون این حدیث کتاب مفصلی است آماده چاپ واللّه الموفق و المعین.

۲ - ۲ «مستدرک»: ۳/۱۱۱. «استیعاب» ابن عبدالبر: ۲/۴۵۷. «مناقب خوارزمی»: فصل چهارم ص۲۱ چ نجف. «تاریخ دمشق»: ۱/۱۶۱ شماره های ۲۰۲ و ۲۰۳. «شواهد التنزیل»: ۱/۹۱. «فرائد السمطین»: باب ۶۷ حدیث شماره ۳۰۱.

واقـدی گویـد: از حسن بصـری دربـاره علی رضـی الله عنه سؤال شـد و حسن کسـی بود که مظنه انحراف از علی در او بود اما چنان نبود که پنداشته می شد پس گفت: چه بگویم درباره کسی که چهار خصلت و ویژ گی در او جمع بود:

برای ابلاغ آیات برائت مورد امانت قرار گرفت.

آنچه در غزوه تبوک به او گفته شد: «اما ترضـی أن تکون منّی بمنزله هارون من موسـی الا أنّه لانبیّ بعد» آیا راضـی و خشنود نیستی که نسبت به من همانند هارون باشی نسبت به موسی، جز آن که بعد از من پیامبری نباشد و اگر غیر از مقام نبوت، علی فاقد بعضی شؤن و کمالات پیامبر بود آن را هم استثنا می فرمود.

گفتار پیامبر « ... الثقلان، کتاب اللّه و عترتی» دو چیز گرانبها (که بین شـما امت می گذارم و می روم) کتاب خدا، و عترتم که علی بن ابی طالب هم از عترت بود .

و اینکه هرگز امیری به سـمت فرمانـدهی بر علی نگمـاشت، در حـالی که امرا و فرمانـدهانی بر دیگران (از جمله ابـوبکر، عمر، عثمان) منصوب کرد.(۱)

اما ابوبکر و عمر و عثمان در هیچیک از غزواتی که که پیامبر در آنها حضور داشت نقشی نداشتند، در غزوه ذات السلاسل هم تحت فرمانـدهی ابو عبیـده جراح و بعـدا تحت فرمانـدهی عمرو عاص بودنـد که هیـچ یک کاری از پیش نبردند(۲) و بعـدا به فرماندهی امیر مؤمنان پیروزی نصیب مسلمانان گردید.(۳)

۱- ۱ بنقل ابن ابی الحدید ۴/۹۵.

۲- ۲ «سیره النبویه» ابن هشام ۴/۲۷۴. «طبقات» ابن سعد ۲/۹۴ ۹۵. «مستدرک» حاکم ۳/۴۲. «شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید ۶/۳۲۰. «تلخیص» مستدرک ذهبی با اعتراف به صحت روایت. «ابن کثیر» ۴/۲۷۳. «تاریخ الخلفاء» سیوطی ص ۱۰۶ اواخر شرح حـال ابوبکر بنقـل از «دلائل النبوه» بیهقی که اخیرا چاپ شـده. «سـیره حلبی ۳/۱۹۰. «سـیره ذینی» دحلان ۲/۷۲ و در چ حاشـیه سیره حلبی ۲/۱۳۱. «تاریخ الخمیس» دیاربکری ۲/۸۲.

۳- ۳ منـابع مربوط اهـل سـنت به روایت از عبـداللّه بن عمر و ابی بن کعب الرقظی موضوع فرمانـدهی امیر مؤمنـان را در پایان غزوه ذات السـلاسل مسکوت گـذارده و در منـابع حـدیثی شـیعه بطور مفصـل ذکر شـده، با این اضافه که هر یک از ابوبکر و عمرو بن عاص به مأموریت از طرف پیامبر رفتند و بحال فرار برگشـتند، امام علی علیه السـلام این ماموریت را با پیروزی کامل و انجام داد، جهت تفصیل رجوع شود به بحار الانوار: ۲۱/۶۶ تا ۹۰.

و در مهاجرت دسته جمعی مسلمانان از مکه به مدینه که با فرماهدهی و رهبری سالم مولی ابو حذیفه انجام گرفت به روایت عبد اللّه بن نمیر و ابی بن کعب قرظی همگان از جمله عمر تحت رهبری سالم و اقتداء به او در نماز جماعت از مکه به مدینه مهاجرت کرد.(۱)

و در نصب سرپرست برای شهر مدینه در ایام غیبت و شرکت در غزوات که مجموعا پیامبر اکرم حدود بیست و چند نفر از افراد مختلف را معرفی و بدان ها مأموریت سرپرستی و اقامه جماعت می داد، برای یک مرتبه هم ابوبکر و عمر مطرح نبودند.

و در جیش اسامه هم ابوبکر، عمر و عثمان تحت فرماندهی نوجوانی هفده ساله یا کمی بیشتر به نام اسامه بن زید قرار گرفتند که با وصف ایرادهای افراد تحت فرمان مبنی بر جوان سالی اسامه، پیامبر نه تنها او را عوض نکرد بلکه با تأکید هر چه بیشتر امر به دنباله روی و اطاعت از فرمان وی نمود و بر متخلفین

۱- ۱ «طبقات» ابن سعد ۳/۶۱.

هم لعن کرد.(۱)

و به نقـل متقی هنـدی و دیگران عمر خود به اسامه می گفت: رسول خـدا از دنیـا رفت در حالی که تو بر من سـمت امارت و فرماندهی داشتی.(۲)

بـدین ترتیب دوران نبوت، به ویژه دوران ده ساله هجرت پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم با انواع مشـکلات و فراز و نشـیبها و غزوات و اعزام نیروهـا به فرمانـدهی افراد معین که شـمار مجموع غزوات و اعزام نیروهـا متجاوز از هفتاد مورد بود طی گردید بـدون آن که حتی برای یکبـار سِـمت فرمانـدهی و امـارت بر کمترین جمعیتی یا گروه اعزامی، به ابوبکر و عمر واگـذار شـده باشد یا اگر به نوشـته بعضـی (مثل غزوات ذات السلاسل) واگذار گردیده، کاری از پیش نبرده و نقش ارزنده ای از خود ارائه ندادند.

و طبق دو روایت به نقل ابونعیم و حاکم و دیگران، ابوبکر و عمر در غزوه ذات السـلاسل خودت تحت فرمانـدهی عمرو عاص بودند.(۳)

تنهـا موردی که در این زمینه وجود دارد اعطـاء مأموریت به ابوبکر و اعزام او برای ابلاغ آیاتی چنـد از سوره برائت بود که در یـک فرسـخی مـدینه (حـدود مسـجد شـجره) این مـأموریت هم به امیرمؤمنان واگـذار و بر حسب بسـیاری از روایات و نقلیات تاریخی دسـتور برگشـتن ابوبکر صادر گردیـد، و چون وحشت زده از اینکه شایـد آیه ای درباره اش نازل گردیـده به خـدمت پیامبر رسید و از علت این عزل و نصب سؤال نمود، حضرتش فرمود:

« خداوند انجام این کار و ابلاغ این آیات را بر عهده من یا کسـی که از من است قرار داده است» و این قضـیه را عموم مفسران و ده ها نفر از حدیث آوران و تاریخ نویسان آورده اند که نیازی به ذکر مدرک ندارد و قبلا هم به مصادر نقل آن

۱- ۱ مشروح این موضوع را در سؤال بیستم آورده ایم.

۲- ۲ «سیره النبویه» زینی دحلان چ (حاشیه سیره حلبی) ۲ ۳۴۱. «کنز العمال»: ۱۳/۲۷۱ چ حلب، ۱۵/۲۴۱ چ۲ حیدر آباد.

۳- ۳ «حلیه الاولیاء»: ۴/۳۳۲، «مستدرک»: ۴/۱۲.

اشاره رفت.

آری برخی از اهل تسنن با استفاده از بعضی روایات پیرامون ابلاغ برائت، مدعی هستند که ابوبکر با سمت امیرالحاج بودن در مراسم حج به مکه مشرف شد و تنها مأموریت ابلاغ آیات به علی محول گردید.

که البته این ادعایی بیش نیست ، و دلیلی بر اثبات آن ندارند.

اکنون می گوییم: در دنیای امروز که دنیای تمدن و قانون است و مردم بر اساس سوابق علمی و تجربی و ابتکارات ، رؤسا و مسئولان مهم را انتخاب می کنند بر فرض اینکه پیامبر جانشینی تعیین نکرده و قرار شود با رأی گیری یا شورا یا مصاحبه و نظرخواهی کسی را انتخاب کنند،

آیا باید علی علیه السلام را توجه به حسن سابقه مدیریتی و انجام مأموریتهای مهم جنگی انتخاب کنند؟

یا ابوبکر و عمر را با همه سوابق منفی و نقاط ضعف؟

ص: ۴۳۹

سؤال شانزدهم

گوینده «فزت و ربّ الکعبه »؟ یا گوینده «یا لیتنی کنت.... »؟

۱ حافظ ابن ابی شیبه و دیگران روایت کرده اند:

ابوبکر نگاهش بر پرنده ای بر فراز درختی افتاد، پس گفت:

«طوبی لک یا طائر، تأکل الثمر و تقع علی الشجر، و ما من حساب و لاعقاب علیک، لوددت أنّی شجره علی جانب الطریق، مرّ علیّ جمل فأکلنی و أخرجنی فی بعره و لم أکن من البشر».(۱)

خوشا به حالت ای پرنده، بر درخت می نشینی و میوه اش را می خوری، در حالی که نه حسابی بر تو باشد و نه عذاب و گرفتاری، من دوست دارم درختی در کنار راه بودم و شتر راهگذر مرا می خورد و در لابلای سرگین خود مرا بیرون می انداخت و من هرگز بشر نبودم.

۲ و به روایت دیگر گفت :

«طوبی لک یا عصفور، تأکل من الثمار و تطیر فی الأشجار، لا حساب علیک و لا عذاب، و اللّه لوددت أنّی کبش یسمّننی أهلی، فإذا کنت أعظم ما کنت و أسمنه یذبحونی فیجعلونی بعضی شواءً و بعضی قدیدا، ثم أکلونی، ثم ألقونی عذره فی الحَشّ و أنّی لم أکن خلقت بشرا».(۲)

خوشا به حالت ای گنجشک، از میوه های درختان می خوری و بر فرازشان

۱- ۱ «ریاض النظره» محب طبری: ۱/۱۳۴. «تاریخ الخلفاء سیوطی»: ص۱۴۲ اواخر شرح حال عمر، نیز «جامع الاحادیث سیوطی» به شرح «کنز العمال»: ۱۲/۵۲۸ با اسناد متعدد و مضامین مختلف، به نقل ابن ابی شیبه و حاکم و هناد سری.

۲- ۲ «کنز العمال»: ۱۲/۵۲۹.

پرواز می کنی، نه حسابی برتو باشد و نه عذابی، به خدا سوگند دوست داشتم قوچی بودم و آن قدر کسانم مرا پرورش می دادند که چاق ترین قوچ می شدم، آنگاه مرا ذبح می کردند پس مقداری از گوشتم را بر روی آتش سرخ می کردند و مقدار دیگرش را می پختند سپس مرا می خوردند و آن گاه ... ، و من به صورت بشر خلق نشده بودم.

۳ و در دیگر روایت آمده که گفت:

« وددت أنّی شعرةٌ فی جنب عبدٍ مؤمن.»(۱)

ای کاش من موئی بودم در پهلوی بنده مؤمنی.

۴ و در روایت ابن تیمیه آمده که گفت:

« لیت امّی لم تلدنی، لیتنی کنت تبنه فی لبنه.»(۲)

ای کاش مادرم مرا نزائیده بود، ای کاش من کاهی بودم در خشتی.

ابن تیمیه پس از ذکر این عبارت تلفظ آن را از جانب ابوبکر به هنگام مرگ تکذیب نموده، در حالی که تغییری در معنای آن که بیان گر اعوجاج و ترس از کیفر کج رویهای خود می باشد حاصل نخواهد شد.

۵ به روایت بخاری ابن عباس گوید:

«دخلت علی عمر لمّا طعن فرأیته جزعاً وفزعاً، فقلت: لابأس علیك یا أمیرالمؤمنین، فقال: یا ابن عباس لو أنّ لی طلاع الأرض ذهباً لأفتدیت به من عذاب اللّه قبل أن أراه».(۳)

به هنگامی که عمر ضربه خورده بود بر وی وارد شدم و او را در حال پریشانی و وحشت زدگی دیدم، پس گفتم: باکی بر تو نباشد ای امیرالمؤمنین.

۱- ۱ «کنز العمال»: ۱۲/۵۲۸ به روایت از احمد حنبل.

۲- ۲ «منهاج السنه» ۳/۱۲۰ و ابن شبه در «تاریخ مدینه» ص ۹۲۱ ۹۲۲ کلمه «یا لیتنی کنت تبنه» را به عمر نسبت داده اند.

۳- ۳ «صحیح بخاری»: ۲/۱۷۹ باب مناقب عمر.

عمر گفت: ای ابن عباس اگر به انـدازه ظرفیت زمین برای من طلا بود همه را از ترس عذاب الهی فدیه می کردم ، پیش از آن که آن را ببینم.

و در روایت ابن ابی الحدید: « لا فتدیت به من هول المطّلع » آمده.(۱)

۶ نیز در روایت دیگری که در این زمینه از ابن عباس روایت شده و نامبرده به عمر بشارت بهشت داده، عمر گفت:

أمّا تبشیرک ایّای بـالجنه، فواللّه الـذی لاـ اله الاـ هو لو انَّ لی ما بین السـماء و الارض لافتـدیت به مما هو أمامی قبل أَن أعلم الخبر».(۲)

اما بشارت تو مرا به بهشت پس به خدای قسم اگر آنچه بین آسمانها وزمین است از من بود، همه را به خاطر آنچه در پیش دارم فدیه می دادم قبل ازآن که بدانم چه خبر است.

۷ نیز به روایت ابن سعد آمده: عمرگفت:

«لیتنی لم أک شیئاً قطّ لیتنی کنت نسیاً منسیّاً، قال: ثم اخذ کالتبنه او کالعود عن ثوبه، فقال: لیتنی کنت مثل هذا».(۳)

ای کاش من چیزی نبودم، ای کاش فراموش شده بودم، آنگاه خورده آشغالی که همانند کاه یا چوب بود از لباسش برگرفت و گفت ای کاش من مثل این بودم.

۸ و نیز گفت:

«یا لیتنی کنت کبش اهلی یسـمنوننی ما بـدالهم، حتی اذا کنت اسـمن ما اکون، زارهم بعض من یحبون، فجعلوا بعضـی شواء و بعضی قدیدا، ثمَّ اکلونی و اخرجونی عذره و لم اکن بشرا».(۴)

ای کاش من قوچ خانواده بودم و آن قدر مرا می پروراندند که چاق ترین

۱- ۱ «شرح نهج البلاغه»: ۱۷/۲۲۶.

۲- ۲ «کنز العمال» به نقل از عبدالرزاق طیالسی، احمد حنبل و ابن سعد: ۶۷۶/۱۲.

۳- ۳ «طبقات ابن سعد»: ۳/۲۶۲.

۴- ۴ «حلیه الاولیاء» ابونعیم: ۱/۵۲. «منهاج السنه» ابن تیمیه: به شرح فوق و اعتراف به صحت آن.

قوچان می نمودم آن گاه هرکس را دوست می داشتند به دیدار آنها می آمد و بر آنها وارد می شد، پس مرا می کشتند و مقداری از گوشتم را می پختند و مقدار دیگرش را سرخ می کردند پس مرا می خوردند و در حال... بودن مرا خارج می نمودند و من آدم نبودم.

۹ نیز در روایت عمر به هنگام ضربه خوردن از ابولؤلؤ گفت:

اگر آنچه بین آسمان و زمین است از آن من بود همه را در راه آنچه از عذاب الهی در پیش دارم فدیه می دادم پیش از آن که بفهمم اوضاع از چه قرار است.(۱)

و در روایت متقی هندی بجای «آنچه بین آسمانها و زمین است»، «آنچه خورشید بر آن تابیده» آمده است.(۲)

بطور خلاصه این احادیث بیان گر آن است که ابوبکر و عمر درحالی که به عقیده اهل تسنن برترین مردم بعد از پیامبر خدا و خلیفه اوّل و دوّم آن حضرت بودند ، به عللی که خود بهتر می دانستند، به هنگام مرگ صریحاً و علناً آرزو می کردند کاه در خشت، یا موی بدن مؤمن، یا درخت سر راه، یا قوچ خانواده، و در پایان... و... بودند ولی انسان نبودند، و نیز اگر آنچه بین آسمان و زمین بود یا زمین مملو از طلا ـ در اختیار آنها بود همه را از ترس مراحل آینده به خاطر عذابی که در پیش داشتند فدیه داده و بخشش می کردند تا اصلاً آن را نبینند.

امام امیرالمؤمنین؛ گوینده «فُزْتُ بِرَبّ الکَعبه»

هر چند که کتاب شریف نهج البلاغه و غُرر الحکم و دیگر سخنان و گفته های امیرمؤمنان ارواحنا فداه که به عنوان «مستدرک نهج البلاغه»(۳) یا به

۱- ۱ نیز «حلیه الاولیاء» و «منهاج السنه» به شرح فوق و اعتراف به صحت آن.

۲- ۲ «کنزالعمال» ۱۲/۶۷۷ به نقل ازابن مبارک، ابن سعد، الغریب ابوعبید، کتاب عذاب القبر بیهقی.

۳- ۳ «مستدرک نهج البلاغه» علامه شیخ هادی کاشف الغطاء چ نجف. «مستدرک نهج البلاغه» به نام «نهج السعاده» از علامه محقق محمودی در هفت جلد چ بیروت.

عنوان مسند علی(۱) یا در قالب احادیث فقهی و تفسیری و اخلاقی یا بحثهای عقیدتی و احتجاج با مخالفان در مصادر تاریخی، حدیثی و حدیث شناسی و در کتب تفسیر، همه و همه بیانگر برخورداری آن حضرت از عالیترین درجه اخلاق انسانی و ادب و نزاکت در گفتار و حالت امیدواری به رحمت الهی و آرامش خاطر از ناحیه اعمال دوران عمْر پر برکت خود از آغاز تا انجام است، و اضافه بر این ها هر فراز و جمله و کلمه ای از گفته های او آموزنده بهترین روشهای عقیدتی و اخلاقی می باشد که نیازی به شرح و تفصیل و اقامه دلیل ندارد، اما چون موضوع مقاله مقایسه حالات روانی و روحی و امید متصدیان خلافت در هنگام مردن است، به صورت گذرا می پردازیم به ذکر برخی از کلمات و جملاتی که آن حضرت هنگام وارد شدن ضربه بر فرق مبارکش ، بر زبان جاری فرمود.

مورخ شهیر ابن قتیبه و دیگران نوشته اند در لحظه ای که امام امیرمؤمنان علی علیه السلام هدف حمله خائنانه ابن ملجم قرار گرفت و شمشیر بر فرق مبارکش وارد شد فرمود: «فزتُ و ربّ الکعبه».(۲) به خدای کعبه رستگار شدم.

ص: ۴۴۴

۱- ۱ مندرج در «مسند احمد حنبل» ج۱ و دیگر مسندهای حفاظ حدیث از اهل سنت مثل احمد بن شعیب نسائی و جلال الدین سیوطی.

۲- ۲ «الامامه و السیاسه»: /۱۶۰ چ بابی حلبی مصر. «اسد الغابه» ابن اثیر: ۴/۳۸ چ مصر۱. «الاتحاف» سید مرتضی زبیدی: ۱۰/۳۱۹ چ قاهره. «وسیله النجاه» محمد مبین هندی ص۱۸۸. «مجمع الاحباب» و «تذکره اولی الالباب» محمد حسینی شافعی مخطوط سالارجنگ حیدرآباد (محلقات احقاق: ۱۸/۱۵۸). «مقتل امیرالمؤمنین» ابن ابی الدنا مخطوط: ص ۴ (ذیل ابن عساکر و به نقل او). «تاریخ ابن عساکر» بخش امام علی: ۳/۳۶۷ شماره ۱۴۲۴. «مناقب المرتضوی» محمد صالح کشفی: ۴۹۴ چ بمبئی. «مفتاح النجا» بدخشی: ص۹۰ مخطوط. «التبیان فی شرح الدیوان»، شیخ عبداللّه بن حسن عکبری: ۱/۳۶ چ مصر. «ینابیع الموده»: ص۱۶۴ و ۳۷۲ چ اسلامبول بلفظ و ربّ الکعبه. «روضه الندیه» کحلانی: ص ۲۵۵ به نقل از زبیر بن بکار. «ارجح المطالب» شیخ عبداللّه امرتسری: ص۶۵۱ چ لاهور.

و به نقل زمخشری، اسماء بنت عمیس(۱) گفته است:

من بعد از ضربه ابن ملجم بر آن حضرت ، نزد او رفتم، پس ناله ای سر داد و سپس بیهوش گردید و آن گاه که به هوش آمد فرمود: آفرین، آفرین، حمد خدای را که وعده او به ما به راستی گرائید و بهشت را به ما عنایت فرمود.

پس گفته شد: چی می بینی؟

فرمود: این رسول خداست، وبرادرم جعفر، وعمویم حمزه ودرهای آسمان که گشوده است و فرشتگان فرود می آیند و بر من سلام می کنند و به من بشارت می دهند، واین فاطمه است که حورالعین دراطرافش حلقه زده، واین منزلگاه های من در بهشت باشد، که باید برای دستیابی به همانند آنها عاملین عمل کنند.(۲)

و در روایت ابن اثیر و محمد صالح کشفی ترمذی آمده است که حضرتش فرمود: من از شما مفارقت خواهم کرد. پس امّ کلثوم به گریه افتاد، امام فرمود: ساکت باش اگر آنچه من می بینم تو ببینی دیگر گریه نخواهی کرد».

راوی گوید: گفتم: یا علی! مگر چه می بینی؟

فرمود: «این فرشتگان و پیامبران هستند که بطور دسته جمعی حضور دارند و این محمد صلی الله علیه و آله وسلم است که می فرماید: یا علی بشارت باد تو را که آنچه را به

۱- ۱ اسماء بنت عمیس از راویان هر یک از صحاح ست است که بطور فراوان از وی نقل روایت شده و نخست زوجه ابوبکر بود و پس از ابوبکر به زوجیت امیرمؤمنان مفتخر گردید و به هر حال از زنهای صالحه و مورد اعتماد ارباب حدیث و حدیث شناسان بوده است (الکاشف ذهبی: ۳/۴۶۴).

۲- ۲ «ربیع الابرار»: ۵/۲۰۸. «مستطرف » ابهشی ۴/۳۸ . «محاضره الاوائل » سکتواری حنفی ص ۱۰۳ چ آستانه.

سویش می آئی بهتر است از آنچه در آن هستی».(۱)

بـا قطع نظر از موضوع امـامت و اینکه او بایـد در چه رتبه ای از انسـانیت ، نزاکت، ایمان ، امیـد به رحمت خـدا و اطمینان قلبی است ، می گوئیم:

این گونه سـخنانی که آن دو نفر برزبان جاری کردند ، از شأن یک مسـلمان معمولی به دور است ، تا چه رسد به مقام خلافت و رهبری امت اسـلامی و بیان گر بـدترین حالات یأس و نا امیـدی از عفو و کرم الهی است که به خاطر پرونده سـنگینی که بر عهـده داشـتند و خود از همه به آن آگاه تر بودنـد ، می دانسـتند چه آینـده خطرناك و غیر قابل جبرانی در پیش دارند ، آرزو می کردند که ای کاش هرچیزی بودیم ولی انسان نبودیم.

در حالی که کافران طبق آیه شـریفه «و یقولُ الْکافرُ یا لَیْتَنی کُنْتُ تُراباً»، به تمنای خاك بودن اکتفا می کردند و دم از سـرگین شتر بودن و امثال آن نمی زدند.

اکنون با توجه با آیات شریفه:

۱ «ومن یطع اللّه و رسوله فأُولئـک مع الّـذین أنعم اللّه علیهم من النـبیّین و الصـدّیقین و الشـهداء و الصـالحین و حسن أُولئک رفیقاً».(۲)

۲ «یوم تری المؤمنین و المؤمنات یَسعی نورهم بین أیدیهم».(۳)

۳ «ألا انّ أولیاء اللّه لاخوف علیهم و لا هم یَحزنون، الذین...»(۴)

ص: ۴۴۶

---

۱ - ۱ «اسـد الغابه»: ۴/۳۸. «المنـاقب المرتضویه»: ص۴۹۴ چ بمبئی. «مفتـاح النجـا» بدخشـی: ص ۹۰ مخطوط. «ارجـح المطالب اَمرتسری: ص۶۵۵.

۲- ۲ و کسـی که خدا و پیامبرش را اطاعت کند (در روز رستاخیز) همنشین کسانی خواهد شد که خدا نعمتش را بر آنان تمام فرموده از پیامبرش و صدیقان و شهداء و صالحان و آنها رفقای خوبی باشند ، سوره نساء ۴/۶۹ .

۳- ۳ روزی که می بینی مردان مـؤمن و زنـان مؤمنه نورشـان جلو رویشـان در حـال موج و درخشـندگی است ، سوره حدیـد: ۵۷/۱۲.

۴- ۴ آگاه باشـید اولیاء خدا نه ترسی بر ایشان است نه غمگین باشند، همانها که ایمان آورند و (از مخالفت حکم الهی) پرهیز کردند، در زندگی دنیا و آخرت بدان ها بشارت داده می شود. سوره یونس: ۱۰/۶۲.

۴ «ان الذین سبقت منّا الحسنی اولئک عنها مبعدون».(۱)

که هریک بیانگر سرنوشت مؤمنان و اولیاء خدا می باشد و آیات شریفه:

۱ «و یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا»(۲)

۲ «و لو انَّ للذین ظلموا فی الارض جمیعا، و مثله معه لافتدوا به من سوء العذاب یوم القیامه».(۳)

که بیان گر سرنوشت کفار و ستمگران است ، می پرسیم:

کسانی که چنین آرزوهای سخیفی در زندگانی و در قبل مرگ داشتند ، و آرزو می کردند که زمین پر از طلا بود، تا آن را به خاطر عذاب الهی که در پیش داشتند فدیه بدهند، جزء کدام یک از دو گروه مورد اشاره آیات بودند؟

و باز می پرسیم آیا گوینده «یا لیتنی کنت عذره!» صلاحیت امامت بعد از پیامبر را دارا بود؟ یا گوینده کلمات و سخنانی از قبیل «فزت بربّ الکعبه» که نشانگر عالی ترین مقام ارتباط با خدا و رستگاری است؟

داوری بر عهده کسانی که وجدان آنها آلوده به تعصبات و حمیّت ها و ... نشده باشد.

ص: ۴۴۷

۱- ۱ کسانی که به خاطر ایمان و عمل صالح از پیش بدان ها وعده نیک ازجانب ما داده شده از جهنم به دورند. سوره انبیاء ۲۱/۱۰۱.

۲- ۲ و کافر گوید ای کاش من به جای آدم خاک بودم. سوره نباء: ۷۸/۴۰.

۳- ۱۳گر ستمگران تمام آنچه را روی زمین است مالک باشند و همانند آن بر آن افزوده گردد حاضرند همه را فدا نمایند تا از عذاب سخت روز قیامت رهائی یابند ، سوره زمر: ۳۹/۴۷.

سؤال هفدهم

علی بن ابیطالب صلاحیت جانشینی پیامبران را دارد یا دشمنان او؟

حافظ طبرانی در معجم اوسط و دیگران با ذکر سند از امیرمؤمنان و نیز از ابن عباس روایت کرده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«یا علی انّک ستُقْدِم علی اللّه و شیعتک راضین مرضیین و یُقْدِم عدوک غضباناً (غضابا خ) مُقْمَحین. ثم جمع یده إلی عنقه، یُریهم الاقماح»(۱)

ص: ۴۴۸

---

۱ - ۱ «مجعم الزاوئد» هیثمی: ۹/۱۳۱. «حلیه الاولیاء» ابو نعیم به نقل «ارجح المطالب». «شواهد التنزیل» حسکانی: ۲/۳۵۷. «فردوس دیلمی»: به نقل ارجح المالب. «نظم درر السمطین» زرندی: ۹۲. «فصول المهمه» ابن صباغ: ۱۰۵. «نهایه ابن اثیر» ۴/۱۰۶ ذیل کلمه «قمح». «صواعق المحرقه» ابن حجر: ص۹۲ و ص۹۶ به نقل از جمال الدین زرندی. «کنز العمال» متقی: ۱۳/۱۵۶ چ حلب، ۱۵/۱۳۷ و حیدر آباد به نقل از معجم اوسط طبرانی «منتخب کنز العمال» به نقل از طبرانی، «حاشیه مسند احمد»: ۵/۵۲. «لسان العرب» افریقی مصری: ۲/۵۶۶ چ بیروت. «وسیله المآل» حضرمی ۱۳۱ مخطوط ظاهریه. «مفتاح النجا» بدخشی مخطوط. «نور الابصار» شبلنجی ۷۳ چ عثمانیه مصر. «الاشاعه» برزنجی شافعی: ص۴۲. «ینابیع الموده» قندوزی: باب ۵۷ فصل فی الایات الوارده... آیه ۸ ص۳۵۹ چ نجف ص ۲۹۹ چ اسلامبول. «مناقب» فاضل عینی: ص۲۵ از ابن مردویه، ابو نعیم، و دیلمی. «ارجح المطالب» ص ۶۸ و ۵۲۹. «اهل البیت» توفیق ابو علم: ص۶۲.

ای علی بزودی تو و شیعیانت در پیشگاه خداوند وارد شوید، در حالی که هم شما راضی و خوشنود باشید، و هم خدا از شما راضی و خشنود باشد و دشمنان تو وارد گردند در حالی که خشم زده باشند و دست بگردن بسته. آنگاه دست های خود را به گردن آویخت تا چگونگی اقماح و دست به گردن بسته بودن را نشان دهد.

اکنون این سؤال مطرح است که دشمنان علی و آنهائی که به حال اقماح وارد محشر می شوند چه کسانی بوده و هستند؟!

کسی که به اعتراف خودش، چون فهمید مقصود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم از خواستن کاغذ و قلم، تصریح به نام علی علیه السلام برای خلافت است، با نسبت دادن هذیان به پیامبر «العیاذ باللّه» و کافی دانستن کتاب خدا، در نوشتن وصیتنامه پیامبر کارشکنی کرد ،(۱) آیا دوست علی بود یا دشمن علی؟

و آیا برپاکنندگان سقیفه و دستور دهنده به احضار علی به هر قیمتی ، حتی آتش زدن خانه علی علیه السلام و سوزاندن فاطمه و فرزندانش ، و سقط محسن شش ماهه زوجه اش فاطمه علیهاالسلام بر اثر هجوم دسته جمعی به داخل خانه و بردن حضرتش با سر و پای برهنه به مسجد ، دوست علی بودند یا دشمن علی؟

وآیا کسی که علی را چون جمل مخدوش (شتر مهار شده) به مسجد برد و به فرمود علامه امینی با انکار علنی مقام برادری وی با پیامبراکرم صلی الله علیه و آله وسلم و تهدیدش به قتل، باب تجری و گستاخی به او را باز نمود ، دوست علی بود یا دشمن او؟

و آیا طراح و مجری شورای خلافت و پایه گزار حکومت بنی امیه (که سبب

۱- ۱ جهت آگاهی بیشتر بر متن اعتراف عمر بدین مضمون رجوع شود به مقاله «سهم اقاریر و نقش...» این کتاب ص؟؟؟ و برای اطلاع بر مشروح این قضایا و هر یک با ذکر مصادر تاریخی مراجعه شود به کتاب «حق با علیست» اثر نگارنده: ص۱۴۶ ۱۵۱ و پاورقی.

استمرار خانه نشینی علی به مدت دوازده سال دوران حکومت عثمان ، و پیامدهای آن از سربلند کردن معاویه و راه اندازی جنگ صفین و به دنبال آن داستان حکمین و فتنه خوارج و بدعت سب و لعن بر حضرتش و بر حسنین در طول شصت سال بر فراز منابر کشورهای اسلامی و قتل امام حسن و امام حسین و دیگر جنایات بود) از دوستان علی علیه السلام بود یا دشمنان علی؟

وآیا ادامه دهندگان نظام حکومتی سقیفه و شورای خلافت از تیره اموی و عباسی و عاملان اصلی کشتار امامان معصوم شیعه ، و قتل عام و حبس سادات و شیعیان، از دشمنان علی بودند یا از دوستان او؟

بالاخره آیا کسانی که از همه صحابه و مسلمانان بهتر و بیشتر علی را (به سبقت در اسلام و یاری پیامبر، و فداکاری در راه حفظ جان پیامبر، و تقدم همه جانبه اش بر تمام صحابه ، خصوصا مدعیان خلافت ، و ذی حق بودن در تصدی خلافت و...) می شناختند، اما با تمام قوا و قدرت و با انواع بهانه جوئی و مانع تراشی آن همه بلاها را بر سر علی و زوجه معصومه اش و فرزندان و دوستانش وارد نمودند، از دوستان علی بودند یا دشمنان علی؟

و سؤال دیگر آنکه: اگر مسببان آن همه حق کشی و تجاوز را دشمن علی ندانیم بلکه اعمال آنها را به عنوان خطای در اجتهاد توجیه کنیم، این سؤال مطرح است که: بعد از پیامبر اکرم و تاکنون هم که قرن چهاردهم از دوران حیاتش را پشت سر می نهیم ، برای انتخاب امامی که شناختنش لازم است به سراغ چه کسی غیر از علی می توان رفت که هم پیرویش از پشتوانه «انّک ستقدم علی اللّه و شیعتک راضین مرضیّین» برخوردار باشد؟

و هم اکنون که در جامعه اهل تسنن به هیچ عنوانی بحث از خلافت و امامت مطرح نیست و زمامداران آنها بعضی پیرو مرام ها و مسلک های کمونیستی و اشتراکی اند و بعضی خوارج و دسته سوم خود فروخته و تابع حکومتهای مسیحی ، به سراغ چه گروهی می توان رفت که طبق فرموده های پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

ص: ۴۵۰

پیرامون دوازده امام، معتقد به ائمه دوازده گانه (از جمله امام زمان حی و موجود و مصداق پیشگوئیها پیامبر گرامی اسلام) بوده باشد؟

و بر این اساس آیا چه کسی را قبل از دست اندرکاران خلافت و عوامل دست نشانده آنها و پیروان خط ایشان می توان به عنوان دشمنان علی معرفی نمود ، که حدیث فوق و دیگر احادیث فراوان بیانگر سرنوشت آنها است؟

و چگونه و بر چه اساس و دلیلی می توان و لو یک نفر از متصدیان خلافت را از شیعیان علی برشمرد یا دست کم از زمره دشمنان او خارج نمود.

نویسنده و صدها میلیون مسلمان دیگر، از علمای اهل تسنن می خواهیم اگر مطلب غیر از آن است که به نظر رسید آنها حقیقت امر را بیان کنند، تا اگر شیعه بی راهه می رود به راه آید، و الا چاره ای برای رهائی خود از تعصب جاهلی و فرار از حقیقت بیندیشند، که ناگزیر این احادیث و این کتابها که دستنویس علمای سنی است همه و همه حجتی است علیه خود نویسندگان و ترویج کنندگان و طرفداران آنها، و همانها هستند که نه تنها باید از خود دفاع نمایند بلکه باید پاسخگوی بی راهه بردن میلیاردها مسلمان منحرف از خط آل محمّد هم باشند.

سؤال هجدهم

بیزاری از قیاس و تبعیت از پیامبر؟ یا قیاس و مخالفت با پیامبر؟

یکی از قواعد فقهی مورد اختلاف بین شیعه و سنی موضوع قیاس است.

قیاس عبارت از الحاق موضوع فاقد حکم قرآن و سنت است به امری که برخوردار از حکم قرآن یا سنت باشد، به خاطر وصف مشترك و شباهتی که بین آن دو موضوع به نظر می رسد.

به عقیده فقها و بنیان گذاران مذاهب فقهی اهل تسنن و نیز فقهای زیدیه، که مجموعا اکثریت آراء مسلمانان را به خود اختصاص داده اند، قیاس همانند کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم یکی از طرق حکم شناسی و تشخیص حلال از حرام و مُجاز از ممنوع می باشد، و به عبارت دیگر: قیاس برای حل و فصل مسائل فقهی هم چون دیگر قواعد مربوطه سهم به سزائی دارد و از رهگذر آن فقها پاسخ گوی بسیاری از مسائل و مشکلات فقهی بوده و هستند.

گذشته از اینکه عموم کتب و رسائل فقهی قدیم و جدید مذاهب نام برده بیان گر موضوع عمل به قیاس است، مصادر رجالی شامل شرح حال بنیان گذاران مذاهب اربعه یا فقهای هر یک از مذاهب فقهی سنی و زیدی، مسئله طرفداری آنها از قیاس و عمل ایشان را بدان نوشته اند. هم چنان که عموم تاریخ نویسان مذاهب فقهی هر یک قیاس را به عنوان یک قاعده بی چون و چرا فقهی همه مذاهب به جز مذهب شیعه جعفری خاطر نشان کرده اند.(۱)

۱- ۱ «المذاهب الفقهیه» احمد تیموریان: ص ۵۰. «تاریخ التشریع الاسلامی» شیخ محمد خضر. «اجتهاد» دکتر موسی: ص۵۲ و ص۳۲۴ ۳۲۵. «تاریخ المذاهب الاسلامیه» ابو زهره: ۱/۶۴، ۲/۲۱۸، ۲۶۳، ۲۶۶ و ۳۳۰ ۳۳۱ و ۳۳۳ و ۴۹۴ قیاس در مذهب زیدیه. «تاریخ التشریع الاسلامی» به قلم سه نفر از اساتید دانشکده شریعت مصر: ص ۲۲۶ ۲۲۷ چ۱۳۶۵ قاهر. «تاریخ الفقه الاسلامی»: دکتر محمد یوسف استاد و رئیس بخش شریعت اسلامی دانشگاه عین شمس قاهره: ص ۲۴۳ تا ۲۵۳. «ادوار علم فقه و اطواره»، علامه شیخ محمد رضا کاشف الغطاء نجفی چ بیروت ص۱۲۶، ۱۴۲، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۶۴.

عمر بن خطاب و پایه گذاری قیاس در اسلام

حافظان حدیث و تاریخ نگاران اسلامی نامه ای در باره دستور العمل حکومتی و قضائی از عمر به ابوموسی اشعری نقل کرده اند که بیان گر پیش قدمی عمر در مطرح نمودن قیاس است و اینکه او قیاس را به عنوان یک قاعده فقهی و یک قانون اسلامی، در جهت استنباط و به دست آوردن احکام شرعی پایه گذاری کرد. این نامه هنگامی نوشته شد که نامبرده از طرف عمر والی حکومت عراق بود و مشتمل بر این فراز است:

«الفهم الفهم فیما تَلجْلَج فی صدرک مما لیس فی کتاب اللّه و لاسنّه، ثم اعرف الأشباه و الأمثال و قِس الاُمور عند ذلک».(۱)

---

۱ - ۱ «البیان و التبیین» جاحظ: ۲/۲۴. «صحیح مسلم»: ۱/۲۴ ۲۵. «عیون الاخبار» ابن قتیبه جزء اول: ص۶۶. «کامل» مبرد: ۱/۱۲ ۱۴ چ نهضت مصر. «اخبار القضاه» محمد بن خلف معروف به وکیع: ۱/۷۰ ۷۳. «عقد الفرید» ابن عبد ربّه: ۱/۸۶ ۸۸. «سنن» بیهقی: ۱۰/۱۵۰. «تاریخ دمشق» ابن عساکر (به نقل کنز العمال) «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید: ۱۲/۹۰ ۹۱. «اعلام الموقعین» ابن قیم جوزی: ۱/. «مقدمه ابن خلدون» مغربی (به نقل اخبار القضاه). «صبح الاعشی» احمد قلقشندی (اخبار القضاه پاورقی ص۷۲). «نهایه الارب» فی فنون الادب شهاب الدین نویری: ۶/۲۵۷ (نیز اخبار القضاه). «ریاض النظره» محب طبری: ۱/۳۳۹ چ بیروت. «کنز العمال»: ۵/۸۰۶ ۸۰۷ شماره ۱۴۴۴۲. «تمهید لتاریخ الفلسفه الاسلامیه» مصطفی عبدالرزاق: ص۵۳. «تاریخ التشریع الاسلامی»: شیخ خضری: ص۱۵۱. «مصادر التشریع» شیخ عبدالوهاب: خلاف ص۲۸. «تاریخ التشریع الاسلامی» سه نفر از اساتید مصر: ص۱۱۶. «تاریخ المذاهب الاسلامیه» محمد ابوزهره: ۱/۱۷. «تاریخ الفقه الاسلامی» محمد علی سایس، نشریه دانشکده شریعت جامع از هر ص۵۳ «الاجتهاد» دکتر سیدموسی توانا ص۳۴ چ قاهره به نقل از مسلم، نسائی ابن ماجه و ترمذی.

هر آنچه به خاطرت خطور می کنـد و خبری از آن در کتاب و سـنت نیست پیرامون آن فهمت را به کار انداز، آن گاه شبیه ها و همانندهای آن را شناسائی کن و آنها را به یک دیگر قیاس نما. یعنی حکم آنچه را که مورد نص کتاب و سنت است بر آنچه در کتاب و سنت مطرح نشده جاری کن...

در توضیح این نامه استاد ابوزهره می نویسد: عمر در اداره شئون دولت در جائی که نصی وجود نداشت از طریق مصلحت اجتهاد می نمود، لکن به قضات دستور می داد در موارد خالی از نص کتاب و سنت، به قیاس روی آورند، پس در پایان نامه اش به ابوموسی اشعری خاطر نشان می کند: هر آنچه را به خاطرت خطور می نماید و در کتاب و سنت خبری از آن نیست اشباه و نظائر آن را بشناس و بر اساس قیاس تکلیف آن را روشن ساز.

و این سخن نص صریح است در اینکه هر کجا قاضی (مفتی) به نص شرعی دست نیابد، شبیه آن مورد را که برخوردار از نص شرعی باشد بیابد و بر طبق آن قیاس کند.(۱)

۱- ۱ «تاریخ المذاهب الاسلامیه»: ۲/۱۷.

نیز ابن ابی الحدید درباره عمر نوشته است:

«لکنه کان مجتهدا یعمل بالقیاس و الاستحسان... و لم یکن أمیرالمؤمنین (علی بن ابیطالب) علیه السلام یری ذلک، و کان یقف مع النصوص و الظواهر و لا یتعداها إلی الإجتهاد و الأقیسه...(۱)

و دکتر محمد یوسف استاد و رئیس بخش شریعت اسلامی دانشکده حقوق همین موضوع را به دیگر عبارت درباره عمر و پس از آن درباره بعضی از صحابه و تابعین نقل نموده، سپس می نویسد: موضوع اجتهاد به رأی کارش بالا گرفت و قائلان بدان زیاد شدند، و بعدا به عنوان قیاس شناخته شد، و در رأس آنها امام شافعی بود که شروطی را برای قیاس مطرح نمود تا وسیله صالحه امینی باشد برای استنباط احکام شرعی، و از همین رهگذر قیاس به عنوان اصل چهارم از اصول فقه و یکی از دلائل مربوطه بدان شناخته گردید.(۲)

و از این گونه اعترافات و توضیحات پیرامون پیش قدمی عمر در پایه گذاری قیاس کلام مبرّد است که بعد از نقل این نامه ، به تمجید از آن پرداخته می نویسد: مردم پس از او؛ این نامه را سرمشق و رهنمود خود دانستند، پس نه افراد محقق و راست رو بهانه سرپیچی از آن را داشتند، و نه مردم ظالم و ستمگر راه فرار از آن.(۳)

اما شیعه امامیه به پیروی از پیامبر و خاندان او بر این اعتقاد است که:

کتاب خدا و سنت و در مرحله بعد عقل و اجماع با ضوابط مربوطه در هر عصر و زمانی و در هر گونه پیشامدی با وسعتی که داشته و دارند به تنهائی پاسخ گوی مسائل فقهی بوده و از این ناحیه هیچ گونه کمبودی در کار نبوده و نیست تا با کمک قیاس ترمیم و جبران گردد.

دوّم اینکه چون خداوند با آیات فراوان مانند:

۱- ۱ « شرح نهج البلاغه » : ۱۰/۲۱۲.

۲- ۲ «تاریخ الفقه الاسلامی»: ۲۴۳.

۳- ۳ «الکامل» ۱/۱۴.

«و لا تقف ما لیس لک به علم»(۱)

و «... إن تقولوا علی اللّه ما لا تعلمون»(۲)

و «إنّ الظن لایغنی من الحقّ شیئاً».(۳)

و «ذلکم ظنکم الّذی ظننتم بربّکم أرادکم فأصبحتم من الخاسرین»(۴)

در راستای احکام شناسی و تشخیص واقعیت های فقهی، طرق غیر علمی را مگر در موارد خاص مردود و فاقد اعتبار اعلام فرموده و قیاس هم یکی از طرق غیر علمی و به دو از واقعیت است، بدین رو نمی تواند سهمی در تشخیص احکام و رتق و فتق مسائل فقهی داشته باشد.

سوّم اینکه قیاس به خودی خود طبق احادیث وارده مورد تخطئه پیامبر اکرم و صحابه عظیم الشأنش قرار گرفته عمل به قیاس به عنوان دنباله روی شیطان اعلام گردید وعاملین به قیاس از فِرَق هالکه و گمراه معرفی شده اند.

بنابراین شیعه همیشه از قیاس فراری بوده و با استفاده از کتاب و سنت از طریق اهل بیت عصمت، خود را از عمل بدان بی نیاز دانسته و از آن بیزاری جسته، و اضافه بر اینکه عموم کتاب های اصولی و فقهی شیعه و بسیاری از کتب کلامی همه گی بیانگر مخالفت شیعه و دوری او از قیاس است، نویسندگان تاریخ مذاهب فقهی اهل تسنن هم بدان اعتراف کرده اند.(۵)

اینک احادیثی را که اهل سنت خود در تخطئه و مذمت قیاس و سرنوشت

۱- ۱ أسراء: ۱۷/۳۶.

۲- ۲ أعراف: ۷/۳۳.

۳- ۳ یونس: ۱۰/۳۶.

۴- ۴ فصلت: ۴۱/۲۳.

۵- ۵ «تاریخ التشریع الاسلامی»: ص ۲۲۶ ۲۲۷ چ ۱۳۶۵ قاهره. «تاریخ الفقه الاسلامی»: ص ۲۴۴ و ۲۴۸. «تاریخ المذاهب الاسلامیه»: ۱/۶۴، ۲/۵۳۸. «ادوار علم فقه» ص ۱۲۶.

هلاکت بار عاملین به آن از قول پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و دیگران آورده اند به نظر خوانندگان ارجمند می رسانیم:

۱ دیلمی در فردوس الأخبار از حضرت علی علیه السلام روایت نموده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«لاتقیسوا الدین، فإنّ الدین لایقاس و أوّل من قاس إبلیس».(۱)

قیاس در امر دین مکنید که امر دین قیاس بردار نیست، و اول کسی که (در عالم) قیاس کرد ابلیس بود.

و فراز دوّم این حدیث را علامه قرطبی با دو سند آورده است.(۲)

۲ نیز دیلمی به روایت از انس آورده است که پیامبر فرمود:

«من قاس حدیثی برایه فقد اتّهمنی».(۳)

کسی که حدیث مرا بر اساس رای خود قیاس کند (یعنی بر مبنای قیاس حکم شرعی صادر نماید) به من تهمت زده است.

۳ نیز طبرانی در معجم کبیرش و ابن عدی در «الکامل» و ابونعیم در «حلیه الأولیاء» و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» به روایت از عوف بن مالک آورده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«افترقت بنواسرائیل علی إحدی و سبعین فرقه و تزید اُمّتی علیها فرقه، لیس فیها فرقه أضرّ علی اُمتی من قوم یقیسون الدین برأیهم، فیحلّون ما حرّم اللّه و یحرّمون ما أحلّ اللّه.»(۴)

بنی اسرائیل به هفتاد و یک فرقه گرایش جستند و امت من یک فرقه بر آن

۱- ۱ «فردوس الاخبار» شماره: ۷۴۵۰. «کنز العمال»: ۱/۲۰۹ شماره ۱۰۴۹.

۲- ۲ «جامع بیان العلم»: ۲/۹۳.

۳- ۳ «فردوس الاخبار» شماره ۵۵۱۸. «کنز العمال»: ۱/۲۰۹، شماره ۱۰۵۰.

۴- ۴ «کنزالعمال»: ۱/۲۰۹ شماره ۱۰۵۲ نیز در ص۲۱۰ به شماره ۱۰۵۶ از ابن عساکر آورده است.

زیاد خواهد شد و فرقه ای مضرتر بر امت من از گروهی که دین را به رای خود قیاس می کنند نخواهند بود. پس آنها حرام الهی را حلال و حلال او را حرام نمایند.

۴ حاکم با ذکر سند و بر اساس ضوابط بخاری و مسلم در صحیح دانستن حدیث از عوف بن مالک روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«ستفترق اُمتی علی ثلاث و سبعین فرقه، أعظمها فرقه یقیسون الاُمور برأیهم، فیحرِّمون الحلال و یحلّلون الحرام»(۱)

و علامه ابن عبدالبر قرطبی این روایت را با ذکر سند از عوف بن مالک اشجعی بدین عبارت آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«تفترق اُمتی علی بضع و سبعین فرقه، أعظمها علی اُمتی فتنه قوم یقیسون الدین برأیهم، یحرمون ما أحل اللّه و یُحلّون ما حرّم اللّه».(۲)

نیز قرطبی همین روایت را با اختلاف جزئی با دو سند دیگر از عوف بن مالک آورده است.(۳)

۵ نیز غزالی و دیگران این روایت را بدین لفظ آورده اند:

«ستفترق اُمّتی نیّفا و سبعین فرقه، أعظمها فتنه علی اُمتی قوم یقیسون الاُمور برأیهم، فیحلون الحرام و یحرّمون الحلال.(۴)

ص: ۴۵۸

۱- ۱ «مستدرک حاکم»: ۴/۴۳۰. «اعلام الموقعین»: ۱/۵۳. «تاریخ بغداد» خطیب: ۱۳/۳۰۷ ۳۱۰ با حدود هفت سند.

۲- ۲ «جامع بیان العم»: ۲/۹۳. نیز «کنز العمال»: ۱/۲۱۰ شماره ۱۰۵۸ به روایت از طبرانی بلفظ فیحلّون الحرام و یحرّمون الحلال، آن را ذکر نموده.

۳- ۳ «جامع بیان العلم»: ۲/۱۶۳.

۴- ۴ «المستصفی»: ۲/۲۵۸، «فردوس دیلمی»: ۱/۶۳ حدیث شماره ۲۳۵۷ (نیز نهج الحق علامه حلی ص۴۰۴) به نقل از فردوس. «اعلام الموقعین» ابن قیم: ۱/۵۹.

به زودی امت من به هفتاد و چند فرقه منشعب خواهند شد، بزرگ ترین آنها از نظر فتنه زا بودن بر امت من، گروهی باشند که امور (یعنی احکام حرام و حلال الهی) را به رأی خود قیاس کنند، پس حرام را حلال نمایند و حلال را حرام.

۶ و شعبی گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«لاتهلک اُمتی حتی تقع فیمقاییس، فإذا وقعت فی المقاییس فقدهلک»(۱)

امت من هلاک نمی شود تا وقتیکه در رشته قیاس بیفتد، پس آن موقع کارش به هلاکت انجامد.

۷ و در روایتی که ابن حزم آورده فرمود:

«تعمل هذه الاُمّه برهه بالکتاب و برهه بالسنه و برهه بالقیاس، فإذا فعلوا ذلک فقد ضلّوا».(۲)

این امت مدت زمانی عمل به کتاب می کند و مدت زمانی عمل به سنت نماید و مدت زمانی عمل به قیاس، و آنگاه که چنین (یعنی عمل به قیاس) کردند پس محققا گمراه شده اند.

۸ و امام امیرالمؤمنین فرموده است:

«لوکان الدین یؤخذ قیاساً لکان باطن الخف أولی بالمسح من ظاهره»(۳)

یعنی (با توجه به اینکه اهل تسنن در وضو به جای مسح بر پا مسح بر

۱- ۱ «جامع بیان العلم قرطبی»: ۲/۹۴.

۲- ۲ «اعلام الموقعین»: ۱/۲۴۹ ۲۵۰. «المستصفی» غزالی: ۲/۲۵۸، مصادر التشریع فیما لانص فیه استاد خلاف شافعی به نقل «مبادی العامه للفقه الجعفری ص ۱۷۷».

۳- ۳ «اعلام الموقعین»: ۱/۲۵۱ و دنباله آن. «المستصفی» غزالی: ۲/۶۰ و در چ بولاق ۲/۲۴۷ به نقل از علی و عثمان. «دراسات اللبیب» محمد مبین سندی: ص۲۸۴.

روی کفش را جایز و کافی می دانند) اگر دین بر اساس قیاس باشد باطن و کف کفش سزاوارتر به مسح است تا ظاهر و روی آن.

و بعضی این سخن را به عثمان نسبت داده اند.(۱)

۹ و از ابن عباس آمده است که:

« ان اللّه تعالی قال لنبيّه أن احكم بما أنزل اللّه» ولم يقل له: احكم بما رأيت. و لو جعل لأحد أن يحكم برأيه لجعل ذلك لنبيّه.(۲)

خداوند به پیامبرش فرمود: حکم کن در میان آنها (مردم) بدآنچه خدا نازل فرموده و نفرمود: حکم کن بدآنچه رأی خودت باشد، و اگر قرار بود که کسی به رأی خود حکم کند این کار را درباره پیامبرش مقرر می داشت.

۱۱ و از ابن مسعود نقل شده که گفت:

«إذا قلتم فی دینکم بالقیاس أحللتم كثيرا مما حرّم اللّه و حرّمتم كثيرا مما أحلَّ اللّه».(۳)

هرگاه در دین خود از روی قیاس سخن بگوئید بسیاری از آنچه را که خداوند حرام فرموده حلال خواهید کرد، و بسیاری از آنچه حلال فرموده حرام خواهید نمود.

۱۲ نیز عبدالرحمن بن عوف، عبداللّه بن عمر، مسروق بن سیرین، ابوسلمه بن عبداللّه، و مسروق بن اجدع هر یک با تعبیر مخصوص به خود از قیاس نهی کرده اند.(۴)

۱۳ ابونعیم و دیگران ضمن روایت مفصلی آورده اند که ابوحنیفه و ابن

۱- ۱ «اعلام الموقعین»: ۱/۵۸، تاج الجامع للاصول: ۱/۱۰۶.

۲- ۲ «اعلام الموقعین»: ۱/۲۵۱ و دنباله آن. «مستصفی» غزالی: ۲/۶۰ و در چ بولاق: ۲۴۷ ۲۴۸.

۳- ۳ «اعلام الموقعین»: ۱/۲۵۱ و دنباله آن. «مستصفی غزالی»: ۲/۶۰ و ۶۱ و در چ بولاق: ۲/۲۴۸.

۴- ۴ «اعلام الموقعین»: ۱/۵۹ ۶۶، المستصفی: ۲/۶۱، و در چ امیر بولاق: ص۲۴۸.

شبرمه و ابن ابی لیلی به محضر امام صادق وارد شدند . در ضمن گفت و گو بین امام و ابو حنیفه ، امام صادق علیه السلام به ابوحنیفه فرمود: جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«أوّل من قاس أمر الدین برأیه إبلیس، قال اللّه تعالی له: «اُسجد لآدم» فقال: أنا خیر منه، خلقتنی من نار و خلقته من طین. فمن قاس الدین برأیه قرنه اللّه یوم القیامه بابلیس لأنّه اتّبعه بالقیاس.»(۱)

نخستین کسی که امر دین را به رأی خود قیاس کرد ابلیس بود، خداوند به او فرمود: بر آدم سجده کن. ابلیس گفت: من بهتر از او هستم، چه مرا از آتش آفریدی و او را از گل خلق نمودی (پس چگونه من بر وی سجده نمایم؟) پس کسی که دین را به رای خود قیاس کند خداوندروز قیامت وی را مقرون و نزدیک به ابلیس قرار دهد، چه او در قیاس پیروی از او نموده.

ابن حزم پس از موارد نقض فراوانی که درباره عمل به قیاس آورده و صلاحیت قیاس را به عنوان دلیل در احکام نفی نموده نویسد: به همین جهت امامان شیعه از قیاس نهی نموده و قیاس کننده گان را به شدیدترین وجه مورد انکار قرار داده اند، تا آنجا که انکار قیاس از ویژه گیهای مذهب جعفری به شمار آمده.

سپس ابن حزم و نیز استاد دکتر محمد یوسف مصری نویسند:

امام صادق در حالی که ابوحنیفه بر سر قیاس با حضرتش مخاصمه و جوش و خروش می کرد به وی گفت:

«اتق اللّه یا أبا حنیفه و لا تقس، فإنّا نقف غدا بین یدی اللّه، فنقول: قال

۱- ۱ «حلیه الاولیاء» ۳/۱۹۷. «اخبار القضاه» قاضی وکیع الدین اندلسی: ص۷۷ چ استقامت مصر. « حیاه الحیوان » دمیری به نقل تاریخ آل محمّد قاضی بهلول. « الف باء » ابوالحجاج یوسف بلوی ۲/۳۰۵. « تاریخ المذاهب الاسلامیه » محمّد ابوزهره۲/۵۳۸.

اللّه و قال رسول اللّه، و تقول أنت و أصحابک: سمعنا و رأینا.(۱)

ای ابوحنیفه تقوی را پیشه کن و قیاس مکن، چه ما فردا (برای جوابگوئی از کارها و اظهار نظرها) در پیشگاه خـدا می ایستیم، پس ما می گوئیم: خـدا فرمود، رسول خـدا گفت، ولی تو و اصـحاب و همفکرانت می گوئیـد: شـنیدیم، دیـدیم یعنی از پیش خود رأی دادیم.

اکنون صـرف نظر از اختلافات در مورد جانشـینی رسول خدا و پیشوائی مسلمانان ، وظیفه ما در انجام تکالیف روزانه شرعی و تشخیص حلال و حرام چیست؟ و به توجه به گفتارها و دلائل طرفین به چه مذهب فقهی باید مراجعه کنیم تا بتوانیم حلال خدا و حرام خدا را بفهمیم ؟

آیـا بایـد از مـذاهبی تبعیت نمود که قیـاس را با تمام ویژگی هائی که پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم برای آن برشـمردند در ردیف قرآن و سـنت قرار داده انـد، و حتی فرقه حنفیه در حـدٍّ به دست فراموشـی سپردن حـدیث، اسـتفاده از قیاس را گسترش داده، آن چنان که حتی در مسائل اعتقادی آن را مطرح نموده و ابوحنیفه، مالک ، شافعی و ابوالحسن اشـعری ، کتاب و سـنت را بدان تخصیص می زدند؟!(۲)

یا از مذهبی که به پیروی از پیامبر و نیز هشدارهای صحابه درباره قیاس به هیچ عنوانی عمل به قیاس را نپذیرفته و آن را مردود دانسته و از آن بیزاری می جویند؟

راستی در صورتی که طبق احـادیث یـاد شـده، اعتقاد و عمل به قیاس مساوی با تهمت به پیامبر عظیم الشأن اسـلام، و پیروی از ابلیس ، و حلال کننده حرام خدا و حرام کننده حلال خدا است و نتیجه آن محشور شدن با شیطان و معرفی

ص:۴۶۲

---

۱ – ۱ «ملخص ابطـال الرأی والقیـاس» ص ۷۱ (المبادی العامه، سـیدهاشم معروف حسـین ص۱۸۲) «تاریخ الفقه الاسـلامی» ص ۲۴۶.

۲ – ۲ «المستصفی»: ۲/۱۲۲. «المـدخل الی علم اصول الفقه دوالیـبی»: ص ۲۱۲، به نقـل از «مستصـفی» غزالی. «اصول الاحکام» آمدی، تنقیح قرآنی (مبادی العامه للفقه الجعفری ۱۷۷ ۱۷۸).

شدن به عنوان مضرترین و فتنه زا ترین فرقه از بین امت اسلامی، و بالاخره به هلاکت و گمراهی انجامیدن کار عاملان به قیاس خلاصه گردیده، می پرسیم: مقصود از احادیث «من خرج عن الجماعه قید شبر مات میته جاهلیه» چیست؟

آیا مقصود فاصله گیری شیعه از اهل تسنن و خروج آن از فِرَق طرفدار و عامل به قیاس است؟ یا فاصله گیری اهل تسنن از فرقه شیعه و پیروی آنها از قیاس است؟ که همانند احادیث مربوط به قیاس خروج از فرقه حقه را محکوم به مرگ جاهلی می کند؟ و بالاخره امامی که شناخت و پیرویش واجب است، امام امیرمؤمنان و امام صادق علیهماالسلام بوده اند که به تبعیت از پیامبر مذمت از قیاس نموده و پیروان خود را از آن نهی نموده و به ابوحنیفه هشدار داده و بر حذر کرده اند؟

یا عمر که نخستین پایه گذار قیاس در اسلام بود، و ابو حنیفه و شافعی و مالك و احمد حنبل (پیشوایان مذاهب اربعه) و دیگر فقهای سنی و زیدی مذهب که قبلا خواندیم و همگی طرفدار قیاس و عامل به قیاس و وادار کننده عموم اهل تسنن و زیدیه به قیاس بوده اند؟

ص :۴۶۳

سؤال نوزدهم

شجره ملعونه در قرآن ؟ یا شجره طیبه...؟

به موجب نقل بزرگترین حفاظ حدیث و اعلام تاریخ و مفسـران اهل تسنن پیامبراکرم صلی الله علیه و آله وسلم در خواب دید تعـدادی میمون بر فراز منبر او جست و خیز می کننـد و چون بیدار شد افسـرده خاطر و ناراحت گردید که تا پایان عمر به حال اول باز نگشت، پس آیه شریفه:

«و ما جعلنا الرؤیا التی أریناک إلّا فتنهً للناس و الشجره الملعونه فی القرآن»(۱)

نازل و خداوند از این دو دسته زمامدار بعد از پیامبر و اطرافیانشان تعبیر به شجره ملعونه فرمود و رؤیای پیامبر درباره میمون ها، با روی کار آمدن متصدیان خلافت از دو خانواده نامیمون «بنی سفیان و ابی العاص» تعبیر عملی گردید.(۲)

۱- ۱ «بنی اسرائیل: ۱۷/۶۲.

۲- ۲ «جهت آگـاهی بر تفسـیر آیه فـوق رجـوع شود به «تفسـیر طـبری»: ۱۱/۳۵۶. «مسـتدرک حاکـم»: ۴/۴۸۰. «تاریـخ بغداد » خطیب ۳/۳۴۳، بطور اشاره، ۸/۲۸۰ و ۹/۴۴ بـا ذکر سوره قـدر به جـای آیه فوق. «دلائل بیهقی» و ابویعلی و ابن عساکر به نقل «کنز العمال» متقی هنـدی: ۶/۴۰ و ۹۰ چ حیدرآباد و ۱۱/۱۶۷ و ۳۵۸ چ حلب. «مفاتیـح الغیب» فخر رازی: ۵/۹۰۴. «اسدالغابه» ابن اثیر جزری: ۳/۱۴ از طریق ترمذی. «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید: ۹/۲۱۸ به نحو ارسال مسلم از قول مفسرین و ۱۲/۸۱ از قـول عمر و ۱۵/۱۷۴ به نقـل از منشور معتضـد عباسـی. «تفسـیر قرطبی»: ۱۰/۲۸۳ ۲۸۶. «النزاع و التخـاصم» مقریزی: ص۵۲. «درالمنثور» سیوطی: ۴/۱۹۱ نیز «خصائص الکبری»: ۲/۱۱۸. «تطهیرالجنان» ابن حجر حاشـیه صواعق المحرقه او ص۱۴۸ ازطریق ترمذی حاکم وبیهقی «سیره حلبی»: ۱/۳۳۷. «تفسیر خازن»: ۳/۱۷۷. «تفسیر شوکانی»: ۳/۲۳۰ ۲۳۱. «تفسیر آلوسی»: ۱۵/۱۰۷ با شرح جالب و قابل توجه. «الغدیر»: ۸/۲۴۹.

و علامه ابن جوزی نوشته است: عثمان نیز از شجره ملعونه در قرآن است که مشمول لعن قرآنی می باشد ، زیرا او هم به شرحی که قبلا نوشتیم از شجره بنی امیه و پسر عموی مروان و پدر زن وی و آغازگر خلافت بنی امیه بود.(۱)

و حافظ ابن مردویه از عایشه روایت نموده که به مروان گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به پدرت و جدت (ابی العاص بن امیه) می فرمود:

«انکم الشجره الملعونه فی القرآن...»(۲)

و در نقل رازی و قرطبی بدین گونه آمده که عایشه به مروان گفت: خداوند

ص: ۴۶۵

۱- ۱ «زاد المسیر فی علوم التفسیر» ابن جوزی: چ مصر.
۲- ۲ «تاریخ طبری»: ۸/۱۳۸ ضمن وقایع سال۲۸۴. «شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید: ۱۵/۱۷۵ ضمن منشور معتضد عباسی علیه معاویه. «در المنثور سیوطی»: ۴/۱۹۱. تاریخ الخلفاء: ۲۰۳. «تفسیر قرطبی»: ۱۰/۲۸۶. «سیره حلبی»: ۱/۳۳۷. «تفسیر شوکانی»: ۳/۲۳۱. «تفسیر آلوسی»: ۵/۱۰۷.

لعنت کرد پدرت را در حالی که تو در صلب او بودی، پس تو قسمتی از کسی باشد که خدا وی را لعنت کرده، سپس گفت: همانا شما شجره ملعونه در قرآن باشید.(۱)

بدین ترتیب شکی نیست که به موجب اسناد حدیثی، تفسیری و مشهودات تاریخی، بنی امیه مصداق بی چون و چرای شجره ملعونه در قرآن اند و مقصود اصلی از این تعبیر قرآنی خاندان اموی بوده و هست.

نیز مراجعه شود به بحثی که زیر عنوان «گروه لعن یا گروه صلوات» مطرح کردیم.

و حاکم حسکانی در ذیل آیه شریفه: «الم ترکیف ضرب اللّه مثلا کلمه طیبه کشجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء»(۲) با ذکر سند از ابوجعفر محمد بن علی علیه السلام روایت نموده حضرتش در پاسخ «سلام خثعمی» که از «اصلها ثابت و فرعها فی السماء» سؤال کرد: فرمود:

«یا سلام، الشجره محمّد و الفرع علیّ أمیرالمؤمنین، و الثمر الحسن و الحسین، و الغصن فاطمه، و شعب ذلک الغصن الأئمه من ولد فاطمه و الورق شیعتنا و محبّونا أهل البیت...».(۳)

ای سلام! محمد شجره و اصل درخت است و امیرمؤمنان علی تنه آن و حسن حسین میوه اش و فاطمه غصن (شاخه) آن و امامان از فرزندان فاطمه شاخه های منشعب از آن، و شیعیان ما و دوستاران اهل بیت برگهای شاخه های آن هستند.

نیز حاکم روایتی با تأیید سند آن قریب بدین مضمون نقل کرده است.(۴)

ص: ۴۶۶

۱- ۱ «تفسیر قرطبی»: ۱۰/۲۸۶.

۲- ۲ «سوره ابراهیم»: ۱۴/۷۱.

۳- ۳ «شواهد التنزیل»: ۱/۳۱۱.

۴- ۴ «مستدرک»: ۳/۳۱۱.

و بـدین ترتیب مقصود از شـجره طیبه وجود مبارک پیامبر اکرم و اهل بیت او هسـتند و به وجود آنان شـجره طیبه تشـکیل یافته است.

و امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«اختاره من شجره الأنبیاء و مشکاه الضیاء و ذؤابه العلیاء و سرّه البطحاء و مصابیح الظُلمه، و ینابیع الحکمه».(۱)

خداوند پیامبر را از شـجره پیامبران، و از سرچشـمه نور، از مقامی بس رفیع و بلند، از سرزمین بطحاء، از چراغهای برافروخته در تاریکی، و از چشمه های حکمت بر گزید.

و در ذیل آیه شـریفه: «اللّه نور السـموات و الارض مثل نوره کمشـکوه فیها مصـباح المصباح فی زجاجه الزجاجه کانّها کوکب درّی یوقد من شجره مبارکه زیتونه لاشرقیه و لاغربیه...».(۲) آمده است:

مراد از «شـجره مبـارکه زیتونه» حضـرت ابراهیم خلیـل است و مراد از« لا شـرقیه و لا غربیه» نه یهودی بودن و نه نصـرانی بودن است، و مراد از «مشـکاه» فـاطمه و از « مصـباح » حسن و حسـین و از « الزجـاجه کأنّها کوکب دری » نیز فاطمه، و از « نورٌ علی نورٌ » امام ها یکی پس از دیگری از ذریّه فاطمه هستند.(۳)

پس بطور خلاصه اصل شـجره مبارکه زیتونه حضـرت ابراهیم بوده، و پیامبر گرامی اسـلام و اهلبیتش همه از این شجره مقدسه بوجود آمده اند، و امامان شیعه که از ذریه علی و فاطمه اند به او می پیوندند.

۱- ۱ «نهج البلاغه»: از کلام ۱۰۸ به ترتیب صبحی، ابن ابی الحدید: ۷/۱۸۲.

۲- ۲ سوره نور: ۲۴/۳۵.

۳- ۳ «منـاقب ابن مغازلی»: ص۳۱۶ شماره ۳۶۱. «وسـله المآل» ابن باکثیر حضرمی: ص۱۴ (ملحقات احقاق: ۱۸/۴۷۸). «رشفه الصادی» حضرمی: ص۲۹.

و سیوطی با ذکر سند از پیامبر اکرم روایت نموده که فرمود:

«نحن أهل البیت طهرهم اللّه من شجره النبوه و موضع الرساله و مختلف الملائکه و بیت الرحمه و معدن العلم».(۱)

ما اهل بیت آنچنانی که خداونـد ایشان را از هر گونه آلودگی مادی و معنوی، ظاهری و باطنی پاکیزه فرموده، خانـدانی باشـیم از شجره نبوت و جایگاه رسالت و مرکز آمد و رفت فرشتگان و سرای رحمت و کانون دانش.

و علامه فقیه ابن مغازلی با ذکرسـند روایت کرده است از حضـرت علی علیه السـلام که رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسـلم فرمود:

«نحن أهل بیت شجره النبوه و معدن الرساله، لیس احد من الخلائق یفضل أهل بیتی غیری».(۲)

ما اهل بیت شجره نبوتیم و معدن رسالت، احدی از خلائق نباشد که بر اهل بیت من برتری و فضیلت داشته باشد مگر خود من.

ابن عدی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آورده که فرمود:

«إنّ آل محمّد شجره النبوّه و آل بیت الرحمه و موضع الرساله».(۳)

و ابن حجر مکی از ابن عباس آورده است که گفت:

«نحن أهل بیت شجره النبوه و مختلف الملائکه و أهل بیت الرساله و أهل بیت الرحمه و معدن العلم».(۴)

و محب الدین طبری با ذکر سند از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت نموده که فرمود:

ص: ۴۶۸

۱- ۱ «در المنثور»: ۵/۱۹۹ دنباله آیه تطهیر.

۲- ۲ «مناقب ابن مغازلی» (ملحقات احقاق: ۹/۳۷۸).

۳- ۳ «الکامل فی ضعفاء الرجال»: ۲/۴۸۶. «لئالی المصنوعه»: ۱/۴۰۵ اول باب مناقب اهل بیت.

۴- ۴ «صواعق المحرقه»: ص۱۳۲ چ میمنیه.

«أنا و أهل بیتی شجره فی الجنه وأغصانها فی الدنیا، فمن تمسّک بنا اتخذ إلی ربه سبیلا».(۱)

و امام امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

«نحن شجره النبوه و محطّ الرساله و مختلف الملائکه و معادن العلم و ینابیع الحکم، ناصرنا و محبّنا ینتظر الرحمه و عدوّنا و مبغضا ینتظر السطوه.»(۲)

ما درخت نبوتیم و مرکز رسالت و محل رفت و آمد فرشتگان و کانونهای علم و سرچشمه های حکمت، یاور ما و دوست ما چشم انتظار رحمت باشد و دشمن ما و کینه توز نسبت به ما منتظر فشار و زور و قهر و غضب.

نیز فرماید:

«... حتی أفضت کرامه اللّه سبحانه و تعالی إلی محمّد صلی الله علیه و آله وسلم ، فأَخرجه من أفضل المعادن منبتاً وأعزّ الأُرومات مغرساً، من الشجره الّتی صَدَع منها انبیائه و انتجب منها اُمنائه، عترته خیر العتر، و اُسرته خیر الاُسر، و شجرته خیر الشجره، نبتت فی حرم و سبقت فی کرم ...(۳)

... تا اینکه منصب بزرگ (مقام رسالت) به محمد صلی الله علیه و آله وسلم منتهی شد پس نهاد وی را از بهترین معادن استخراج کرد، و نهال وجودش را در اصیل ترین و عزیزترین سرزمینها بکاشت و شاخه هستی او را از همان درختی که پیامبران را از آن آفرید و همان شجره ای که امینان درگاه خود را از آن برگزید بوجود آورد.

عترت او بهترین عترتها، خاندانش بهترین خاندانها، و شجره وجودش از بهترین درختها در حرم امن الهی روئید و در آغوش خانواده کریمی رشد کرد....

۱- ۱ «ذخائر العقبی»: ص۱۶ به نقل از «شرف النبوه» ابوسعید.

۲- ۲ «پایان خطبه»: ۱۰۸، نهج البلاغه.

۳- ۳ «نهج البلاغه»: خطبه ۹۳ نیز رجوع شود به « شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید: ۷/۶۲.

اکنون با توجه به آیه شریفه:

«الم تر کیف ضرب اللّه مثلا کلمه طیبه کشجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کلّ حین باذن ربّها و یضرب اللّه الأمثال للناس لعلهم یتذکرون * و مثل کلمه خبیثه اجتثت من فوق الارض مالها من قرار»(۱)

که اضافه بر تفسیر روائی آن درباره اهل بیت و بنی امیه، خود با کمال صراحت بیان گر ارزشهای درختان پاک نهاد و درختان فاسد و کرم زده است و خاندان های اصیل پاک نهاد یا نا اصل و ناپاک هم می توانند مصداق آیه باشند بر عهده علما و دانشمندان سنی است که با ذهنی پاک و به دور از تعصب و حمیّت ، بگویند امام زمانی که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم باید سرنوشت ساز سعادت و نجات امت اسلامی باشند از چه شجره و دودمانی باید باشد؟ از شجره طیبه؟ یا از....؟

۱- ۱ سوره ابراهیم: ۱۴/۳۰ ۳۲.

سؤال بیستم

کسانی که پیامبر آنها را دعا کرد؟ یا کسانی که آنها را لعن و نفرین کرد؟

همان طوری که محققین و آشنایان با سیره و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم خود می دانند ، حضرتش در طول دوران ده ساله هجرت به هر مناسبت و بهانه ای که پیش می آمد ، صلوات بر گروهی را شرط صحت و قبولی نماز و استجابت دعا معرفی می کرد ، و در نماز صلوات بر ایشان را شرط قرار داده بود.

همچنان افراد و گروههائی را هم به صورت جمعی یا فردی هدف لعن و نفرین قرار می داد و از آینده شوم و خطرناکشان پیشگوئی و مسلمانان و اهل بیت را بر آن هشدار می داد و از آن بر حذر می داشت.(۱)

اکنون چون موضوع بحث ما در این کتاب مسئله امام شناسی است و هر دو دسته مورد لعن یا صلوات، در امر امامت و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم مدّعی و بین مسلمانان مطرح و دارای طرفدارانی بوده و هستند، برای توضیح پیرامون موضوع بحث به ذکر نمونه هائی از فرموده های پیامبر درباره هر یک از این افراد و گروه ها می پردازیم، تا هوا خواهان هر یک از طرفین خود به داوری نشینند و نویسنده از روی وظیفه ، صرفا ناقل و ارائه دهنده اخباری است که در کتب روائی و تاریخی نقل شده .

ص: ۴۷۱

۱- ۱ مثل: رایت بنی امیه علی منابر الارض و سیملکونکم فتجدونهم ارباب سوء (الغدیر: ۸/۲۴۸) بنی امیه را بر فراز منبرهای (کشورهای اسلامی در) زمین دیدم و به زودی بر شما حکومت می نمایند و شما آنها را اربابان سوء و زمامداران بدی خواهید یافت.

افراد و گروه مورد صلوات

احادیث فراوانی بیان گر این مطلب است که از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدند یا رسول اللّه سلام بر شما را دانستیم، اکنون بفرائید صلوات بر شما چگونه است؟ و بنابر بعضی روایات این سؤال در موقعی بود که آیه شریفه: «ان اللّه و ملائکته یصلّون علی النبیّ یا أیها الذین آمنوا صلّوا علیه و سلّموا تسلیما»(۱) نازل گردید.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: بگوئید:

«اللّهمّ صل علی محمّد و علی آل محمّد ، کما صلیت علی إبراهیم و آل إبراهیم إنّک حمید مجید، اللّهمّ بارک علی محمّد و علی آل محمّد ، کما بارکت علی إبراهیم و آل إبراهیم إنّک حمید مجید».(۲)

۱- ۱ سوره احزاب: ۳۳/۵۶.

۲- ۲ «صحیح بخاری»: کتاب بدء الخلق ۴/۱۴۶ و کتاب التفسیر ۶/۱۲۰۱۲۱ به پنج سند. «صحیح مسلم»: ۲/۱۶ کتاب الصلوه باب الصلاه علی النبیّ بعد التشهد. «تفسیر طبری»: ۲۲/۲۷ چ میمنه مصر. «تفسیر ثعلبی» ذیل آیه «ان اللّه و ملائکته یصلّون...». نیز سیوطی در «درّ المنثور: ۵/۲۱۵ ۲۱۸ این روایت را با اختلاف جزئی در بعضی کلمات از صاحبان صحاح ست و مؤلفان سنن و مسانید همچون احمد حنبل، مالک، سعد بن منصور ابن جریر طبری، عبد بن حمید، ابن حاتم، ابن مردویه، عبدالرزاق، ابن ابی شیبه، ابن ابی عاصم، هیثم بن کلیب، ابن خزیمه، و ابن عدّی با اسناد مختلف و متعدد نقل کرده است. «مسند » محمد بن ادریس شافعی : ۲/۹۷ چ مطبعه سعادت مصر. «مستدرک » حاکم نیشابوری : ۳/۱۴۸ و در «معرفه علوم الحدیث»: ص۳۲ چ مصر. «اخبار اصفهان » حافظ ابو نعیم اصفهانی : ۱/۱۳۱. «تجرید التمهید » ابن عبدالبر قرطبی : ص ۱۸۵ چ مصر. «تاریخ بغداد » خطیب بغدادی : ۶/۲۱۶. «اسباب النزول » واحدی نیشابوری : ص ۲۷۱ چ مصر. «معالم التنزیل » بغوی چاپ حاشیه «تفسیر خازن»: ۵/۲۲۵ چ مصر. «احکام القرآن » ابن عربی معافری اندلسی مالکی : ۱/۱۸۴ چ مصر. «مفاتیح الغیب » امام فخر رازی در : ۲۵/۲۲۶ چ مصر. «تلخیص المستدرک » ذهبی در ذیل مستدرک : ۳/۱۴۸. «الجامع لأحکام القرآن » محمد انصاری قرطبی : ۱۴/۲۳۳ ۲۳۴ چ قاهره. «ذخائر العقبی » محب الدین طبری : ص۱۹. «ریاض الصالحین » محی الدین نووی : ص۴۵۵. «بحر المحیط » ابوحیان اندلسی مغربی : ۷/۲۴۸ چ سعاده مصر. « تفسیرابن کثیر» دمشقی در : ۳/۵۰۶ چ حلبی مصر. «تفسیرخازن» : ۵/۲۲۶ چ مصر. «التعلیق الصبیح فی شرح المصابیح » کاندهلوی : ۱/۴۰۱ ۴۰۲. «صواعق المحرقه » ابن حجر مکی : ص۱۴۴ چ محمدیه مصر. «اربعین حدیثا» ملا محمد بن پیرعلی افندی برکوئی عثمانی ص۲۶۴ چ آستانه. «فتح الغدیر » شوکانی در : ۴/۲۹۳ چ مصر و دهها مصدر دیگر، (ذیل «احقاق الحق»:۳/۲۵۲ ۲۷۲ از آیت اللّه مرعشی، نیز رجوع شود به فهرست «احقاق»: ص۳۳۸).

نیز سیوطی با ذکر سند مفصل و جالبی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و آن حضرت از جبرئیل امین روایت کرده که ترتیب صلوات از طرف خداوند جل جلاله بدین ترتیب نازل گردیده:

«اللّهمّ صلّ علی محمّد و علی آل محمّد، کما صلّیت علی إبراهیم و علی آل ابراهیم إنّک حمید مجید، اللّهمّ بارک علی محمّد و علی آل محمّد کما بارکت علی إبراهیم و علی آل إبراهیم إنّک حمید مجید ، اللّهمّ و ترحم علی محمّد و علی آل محمّد کما ترحمت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انّک حمید مجید،اللّهمّ و تحنّن علی محمّد و علی آل محمّد کما تحننت علی إبراهیم و علی آل إبراهیم إنّک حمید مجید ، اللّهمّ و سلم علی محمّد و علی آل محمّد کما سلمت علی إبراهیم و علی آل إبراهیم إنک حمید مجید.(۱)

همچنین به نقل از «أدب المفر» بخاری ، از ابوهریره روایت نموده که

۱- ۱ «بغیه الوعاه»: ۲/۳۹۸ ۳۹۹.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود کسی که بگوید:

«اللّهـمّ صـل علی محمـد و علی آل محمـد کمـا صـلّیت علی ابراهیم و آل ابراهیم، و بـارک علی محمـد و علی آل محمـدکما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم، و ترّحم علی محمد و علی آل محمد کما ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم».

من روز قیامت درباره او شهادت می دهم و از او شفاعت می کنم.(۱)

و در روایت دیگری که نیز عده ای از اعلام اهل تسنن آن را نقل کرده اند آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

صلوات بر من نفرستید، صـلوات بتراء (دنباله بریده و ناقص). حاضران مجلس عرض کردند: یا رسول اللّه صلوات بتراء و ناقص چگونه باشـد؟ فرمود: چنین است که بگوئیـد «اللّهمّ صل علی محمّـد » و دیگر خودداری نموده و دنباله اش را رها کنیـد، بلکه باید بگوئید: «اللّهمّ صل علی محمد و آل محمد ».(۲)

و از شافعی پیشوای فقهی فرقه شافعیه نقل کرده اند که گفته است:

یا أهل بیت رسول اللّه حبّکم فرض من اللّه فی القرآن أنزله

ص: ۴۷۴

۱- ۱ «در المنثور»: ۵/۲۱۷ سطر ۲۵.

۲- ۲ «القول البدیع» سخاوی:ص۳۵ نسـخه خطی مدرسه احمدیه حلب (محلقات احقاق:۹/۶۳۶) «صواعـق المحرقه » ابن حجر : ۱۴۴ چ محمدیه مصر. « تاریخ جرجان » ابوالقاسم حمزه سهمی : ص۱۴۸ چ حیدرآباد. «وسیله المآل » ابن کثیر حضرمی نسخه عکسی از مخطوط ناصریه هند. «ینابیع المودّه » قندوزی : باب ۵۹ ص۳۵۴. «کشف الغمّه» سید عبد الوهاب شعرانی : ۱/۱۱۰ چ مصـر. «رشـفه الصادی» ابوبکر علوی حضرمی : ص۲۹ چ قاهره. «ارجـح المطالب» امرتسـری هندی : ص۳۱۸. «مراه المـؤمنین » شیخ ولی اللّه لکهنوی : ص۱۵.

کفاکم من عظیم الفضل انکم من لم یصلّ علیکم لاصلاه له(۱)

ناگفته پیداست که سؤال و جواب از چگونگی صلوات و لزوم اضافه «آل محمّد » قبل از هر چیز در مورد صلوات تشهد نماز است که به عنوان شرط صحت نماز مطرح گردیده ، چنانچه حاکم نیشابوری و دیگران ازپیامبر صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده اند.(۲)

ابن قیم جوزی ازعلمای بسیار متعصب حنبلی و شاگرد ابن تیمیه می نویسد:

«شرع لامته أن یصلّوا علیه فی التشهد الاخیر، فیقولوا:

«اللّهمّ صلّ علی محمّد و علی آل محمّد کما صلیت علی إبراهیم إنّک حمید مجید، و بارک علی محمّد و علی آل محمّد کما بارکت علی إبراهیم إنّک حمید مجید».(۳)

و اضافه بر آنچه به نظر رسید احادیث فراوانی وارد شده با اسناد مختلف در

۱- ۱ «صواعق المحرقه» ابن حجر باب دهم. «ینابیع الموده» قندوزی: باب ۵۹ ص۳۵۴. «مراه المؤمنین» لکهنوی: ص۱۵. «رشفه الصادی»: ص۳۱.

۲- ۲ «مستدرک»: ۱/۲۶۹. «سنن بیهقی»: ۲/۳۷۹. «مجمع الزوائد» هیثمی: ۲/۱۴۴ به روایت از معجم کبیر طبرانی. «در المنضود» ابن حجر هیثمی: ص۱۲ مخطوط ناصریه (احقاق ۱۹/۶۱۸). «لباب التأویل» علاء الدین خازن: ۴/۱۰۰. «فرائد السمطین» حموینی. «ارشاد الساری» شرح «صحیح بخاری» قسطلانی: ۷/۳۶۵. «آیات بینات»، شیخ عبدالحفیظ فاسی: ص۲۴۸ چ رباط. «انوار محمدیه» نبهانی: ص۴۲۶ چ بیروت. «القول البدیع» سخاوی ص۲۷ عکس نسخه خطی مدرسه احمدیه حلب (احقاق: ۹/۶۱۹).

۳- ۳ «الصلاه و حکم تارکها»: ص۱۷۱ چ قاهره.

مصادر بسیار پیرامون شرط قبولی نماز(۱) علاوه بر شرط صحت بودن آن و لزوم صلوات بر آل در ضمن تکبیر نماز عید و دیگر نمازهای واجب مانند نماز میّت و یا مستحب...(۲)

نیز روایاتی وارد شده در اینکه صلوات بر آل محمد شرط استجابت دعا است(۳) هم چنان که عده ای از اعلام اهل سنت کتابهای مستقلی ویژه صلوات بر پیامبر و آل معصومش نوشته اند که ذیلا به نمونه هائی از آن اشاره می شود.(۴)

دعاهای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در حق علي و أهل بيت علیهم السلام

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم علاوه بر برخوردهای بسیار ارزنده و سازنده که همیشه با پسر عم خود امام امیرمؤمنان علیه السلام داشت، بطور مکرر در پیشامدهای مختلف درباره آن حضرت دعا می کرد و عالی ترین شئون معنوی را از خدا برای

۱- ۱ «صواعق المحرقه» ابن حجر: ص۱۳۹ به روایت از دارقطنی و بیهقی.

۲- ۲ رجوع شود به ملحقات «احقاق الحق»: ۹/۶۱۹، و فهرست آن ص ۳۳۸ ۳۳۹.

۳- ۳ «معجم اوسط» طبرانی: ۱/۴۰۸ شماره ۷۲۵ بلفظ کلّ دعاءٍ محجوب حتی یصلّی علی محمد وآل محمد. «شرح شفاء» خفاجی: ۳/۵۰۶ به روایت از بیهقی و ابن عساکر و غیر از آن دو. «صواعق المحرقه»: ص۸۸ به روایت از دیلمی، ولی در فردوس دیلمی مطبوع به شماره ۴۷۵۴ با اسقاط «وآل محمد» آمده است. «مجمع الزاوئد» هیثمی: ۱۰/۱۶۰ به نقل از معجم اوسط طبرانی

۴- ۴ «دلائل الخیرات».... فی ذکر الصلواه علی النبی المختار، تالیف ابوعبداللّه محمد بن سلیمان جزولی. «شرح دلائل»... به نام «مطالع المسرات بجلائل دلائل الخیرات»، تالیف محمد بن مهدی بن احمد فاسی حسنی چ بابی حلبی مصر ۱۳۰۹ در ۲۶۱ صفحه. «مجمع الفوائد و معدن الفرائد» فی ذکر الأحادیث الوارده فی الصلوه علی النبی (ص) و... تألیف شیخ عبدالکریم بن شیخ ولی الدین درگذشته ۱۱۰۰ (ایضاح المکنون ۲/۴۳۵). و نسخه خطی آن در مکتبه عارف حکمت مجاور حرم مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در مدینه منوره (پاورقی الرّد علی المتعصب العنید ابن جوزی از آقای محمودی ص۶).

او درخواست می نمود، چنانکه بیشترین موارد دعاهای پیامبر در زمینه سازی آینده حضرت علی علیه السلام برای حفظ و ادامه و استمرار رشته نبوت و به عهده گرفتن مقام امامت و رهبری امت اسلامی خلاصه می شود.

در این زمینه با توجه به ظرفیت محدود این مقال از باب نمونه تنها به ذکر تعدادی از موارد سرنوشت ساز دعاهای مزبور بطور مختصر اشاره نموده و خواستاران تفصیل بیشتر را به مصادر مربوطه ارجاع می دهیم.

دعاء پیامبر پیرامون درخواست وزارت برای علی

حافظ ابو نعیم و دیگران با ذکر سند روایت کرده اند از ابن عباس که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در مکه با گرفتن دست علی و دست من و بالا رفتن بر فراز کوهی و خوانده چهار رکعت نماز و بلند کردن دست خود به سمت آسمان عرض کرد:

«اللّهمّ إنّ موسی بن عمران سألك و أنا محمّد نبیّك أسألك أن تشرح لی صدری، و تحلّل عقده من لسانی، یفقهوا قولی، و اجعل لی وزیرا من أهلی، علیّ بن أبی طالب أخی اُشدد به أزری وأشرکه فی أمری.»(۱)

پروردگارا به راستی که موسی بن عمران (درباره اعطاء مقام وزارت و سمت همکاری و مشارکت در وظائف نبوّت به برادرش هارون) از تو مسألت کرد و من محمد پیامبرت مسألت می کنم: سینه مرا گشاده دار، و

---

۱ - ۱ «فضائل امیرمؤمنین» احمد حنبل حدیث: ۲۸۰. حافظ ابونعیم در «مانزل من القرآن فی علی» و «منقبه المطهرین» (مناقب ابن شهر آشوب: ۳/۵۷ و بحار الانوار ۳۵/۳۵۹) «النور المشتعل» علامه محمودی: ص۱۳۸. «شواهد التنزیل حسکانی» فصل پنجم از مقدمه ۱/۴۳ و در ص۳۶۹ به سه سند از اسماء بنت عمیس. «مناقب ابن مغازلی»: ص۳۲۸ به شماره ۳۷۵ با اضافه بر آنچه ذکر شد. «تاریخ دمشق» ابن عساکر بخش امام امیرالمؤمنین: ۱/۱۲۰ حدیث ۱۴۷. «درالمنثور» سیوطی: ۴/۳۹۵ به نقل از ابن مردویه، خطیب، ابن عساکر، و طیوریات سلفی.

گره از زبـانم بگشا تا سـخنان مرا بفهمنـد، و برای من از خانـدانم وزیری قرار ده، همانا علی بن ابی طالب برادرم را، بوسـیله او پشتم را محکم فرما، و او را شریک در امر من گردان.

آنگاه ابن عباس گوید: در این حال شنیدم منادی ندا در می دهد:

ای احمد آنچه را سؤال نمودی و درخواست کردی به تو دادیم.

یعنی علی را وزیر تو و پشتوانه تو و شریک در امر پیامبریت قرار دادیم.

دعاء پیامبر در روز خندق درباره علی

خوارزمی و دیگران با ذکر سـند آورده اند: در روز خندق هنگامی که امیرمؤمنان علیه السـلام به دسـتورپیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم به قصـد رویاروئی و جنگ عمرو بن عبدود بزرگ ترین و مشـهورترین شـجاع عرب حرکت نمود حضـرتش عرض کرد:

«اللّهمّ إنّک أخـذت منّی عبیـده بن الحارث یوم البـدر و حمزه بن عبـدالمطلب یوم اُحد، فاحفظ علیّاً الیوم، ربّ لا تذرنی فردا و أنت خیر الوارثین».(۱)

بار خدایا تو روز بدر عبیده را از من گرفتی و روز احد حمزه را، پس امروز علی را حفظ بفرما، پروردگارا مرا تنها مگذار و تو بهترین وارثان هستی.

و نیزقریب بدین مضمون در مصادر زیر آمده است.(۲)

ص :۴۷۸

۱- ۱ «مناقب خوارزمی»: فصـل۱۴ ص۸۷ نیز مقتـل خوارزمی: ۱/۵۰. « شـرح نهـج البلاغه » ابن ابی الحدیـد: ۱۹/۶۱. «منتخب کنزالعمال»: ص۳۵ چ حاشیه مسند احمد. «مفتاح النجار» بدخشی، مخطوط. «ارجح المطالب» ص۳۲.

۲- ۲ «فصول المهمه» ابن صباغ: ص۴۱ چ غری. «روضه الاحباب» دشتکی: ۴۲۵. «سیره حلبی»: ۲/۳۱۹.

دعاء پیامبر در هنگام بیماری علی علیه السلام

حافظ نسائی و دیگر حدیث آوران با اسناد مختلف از علی علیه السلام نقل کرده اند که فرمود: من به بیماری دردناکی مبتلا شدم و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رفتم پس مرا در جای خود خوابانید و در حالی که مشغول نماز شد و همچنان پی در پی به نماز ادامه می داد، گوشه لباس خود را بر من انداخت، آنگاه فرمود:

یا علی تو بهبودی یافتی و دیگر تو را باکی نباشد، من هیچ چیز از خدا نخواستم مگر آن که مثلش را برای تو درخواست نمودم و هیچ چیزی از خدا مسئلت نکردم مگر آن که به من عطا فرمود جز آن که فرمود: بعد از تو پیامبری نباشد.(۱)

ص: ۴۷۹

---

۱ – ۱ «خصائص»: ص۳۸ شماره ۱۴۱ چ تقدم مصر و در ص۳۷ به سند دیگر با تعبیر «بیمار شدم پس پیامبر مرا عیادت کرد». «امالی ابن شجری» چ قاهره ۱/۱۴۱. «مناقب ابن مغازلی»: ص۱۳۵. «مناقب» فصل نهم، ص۶۱ و فصل چهارم ص۸۶ با اندکی اختلاف و فصل ۱۹ ص۲۲۴ ضمن «مناشده» آن حضرت در جلسه شوری. «تاریخ دمشق» ابن عساکر بخش امام علی: ۲/۲۷۴ با هفت سند و کمی اختلاف در بعضی الفاظ، (فرائد السمطین) :باب ۴۳ ص۲۱۸ ۲۲۰ از جلد ۱ به دو سند. «ریاض النظره»: ۲/۲۱۳. «مختصر تاریخ دمشق» جمال الدین ابن مکرم خزرجی: ۱۷/۱۵۱ نسخه طوبقسرای اسلامبول (احقاق: ۲۱/۴۰۴). «مجمع الزاوئد» هیثمی: ۹/۱۱۰. «کنزالعمال» متقی هندی: ۱۳/۱۱۳ به روایت از «فضائل الصحابه» ابونعیم و ص۱۵۱ به روایت از «امالی محاملی». «منتخب کنزالعمال» (در حاشیه مسند احمد): ۵/۴۳ و ص۱۷۰ از ابن ابی عاصم، ابن جریر (با تصحیح آن) و «معجم اوسط» طبرانی و «السنه» ابن شاهین. «مراه المؤمنین» لکهنوی: ص۵۷. «مناقب العشره» نقشبندی نسخه ظاهریه شام ص۳۱ (ملحقات احقاق: ۱۷/۴۳). «وسیله النجاه» محمد مبین لکهنوی: ص۱۱۲. «وسیله المآل» ابن باکثیر حضرمی: ص۱۱۱، احقاق: ۱۷/۴۴. «ارجح المطالب» آمر تسری: ص۴۶۶. «مناقب علی» فاضل عینی: ص۴۷ ۴۸.

دعای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هنگام فرستان آن حضرت به یمن

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم برحسب درخواست مسلمانان یمن امیرمؤمنان علیه السلام را جهت قضاوت مأمور رفتن به یمن کرد، و این در حالی بود که حضرتش در سن جوانی و بدون سابقه در امور قضائی بود، پس عرض کرد: یا رسول اللّه من نمی دانم قضاوت و داوری چگونه است.

پیامبر با زدن دست خود به سینه علی فرمود:

«اللّهمّ اهد قلبه و ثبّت لسانه»

خداوندا دلش را (به حق و واقع) رهنمون فرما و زبانش را (از خطا و لغزش) محکم و مصون گردان.

پس علی فرمود: به خدا قسم هیچ گاه در امر داوری بین دو نفر شک نکردم.(1)

ص: ۴۸۰

۱- ۱ «طبقات الکبری»: ابن سعد: ۲/۱۰۰ چ لیدن و ۲/۳۳۷ چ مصر. «تاویل مختلف الحدیث» ابن قتیبه: ص۱۹۵. «سنن ترمذی»: ۲/۴۸ نازی مصر. «خصائص نسائی»: ص۱۱ چ تقدم مصر. «دلائل النبوه بیهقی»: ۵/۳۹۷. «مستدرک حاکم»: ۳/۱۳۵. «تاریخ بغداد خطیب»: ۱۲/۴۴۴. «استیعاب ابن عبدالبر»: ۲/۴۶۰. «المجتنی» ابن درید بصری: ص ۴۴. «البدایه و النهایه» ابن کثیر: ۵/۱۰۷ و «سیره النبویه» وی: ۴/۲۰۷. تفریح الاحباب هاشمی حنفی ص۳۲۱، و جهت آگاهی بر دهها مصدر تاریخی و حدیث اضافه بر آنچه ذکر شد رجوع شود به فهرست ملحقات «احقاق الحق»: ص۶۰۴.

دعاء و درخواست پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پنج چیز را برای علی علیه السلام

اخطب خطباء خوارزم و دیگر حفاظ حدیث با ذکر سند به روایت از امیر مؤمنان نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«یا علی! سألت ربّی عزّ وجلّ فیک خمس خصال فأعطانی.

أما الُولی: فإنی سألت ربّی أن تنشقّ عنّی الأرض و أنفضّ عن رأسی و أنت معی، فأعطانی.

و أمّا الثانیه: فسألته أن یوقفنی عند کفّه المیزان و أنت معی، فأعطانی.

وأمّا الثالثه: فسألته أن یجعلک حامل لوائی، وهو لواء اللّه الأکبر، علیه المفلحون و الفائزون بالجنّه، فأعطانی.

و أما الرابعه: فسألت ربّی أن تسقی أمتی من حوضی فأعطانی.

و أما الخامسه: فسألت ربّی أن یجعلک قائد اُمّتی إلی الجنّه، فأعطانی، فالحمد للّه الّذی منّ به علیّ».(۱)

یا علی! درباره تو پنج چیز از خدای عزوجل خواستار شدم که به من عطا فرمود.

اما اوّل: پس از پروردگارم درخواست کردم (به هنگام برپا شدن قیامت)

۱- ۱ «مناقب خوارزمی»، فصل نوزدهم حدیث دوم ص۲۰۸. «فرائد السمطین» حموینی باب ۱۸ ۱/۱۰۶ و ۱۰۷ حدیث ۷۵ . «کنزالعمال» ترتیب «جامع الاحادیث سیوطی»: ۱۳/۱۵۲ شماره ۳۶۴۷۶ به روایت از «ردّ الشمس» شاذان فضیلتی روضه الندیه کحلانی: ص۲۵۳.

در حالی زمین از فراز بدنم شکافته شود و من خاکهای سرم را فرو ریزم که تو با من باشی، پس پذیرفته شد.

اما دوّم: پس درخواست کردم مرا در حالی پای کفّه میزان (حساب) حاضر نماید که تو همراه من باشی، پس آن را به من عطا فرمود.

اما سوّم: درخواست کردم تو حامل لوای من که لوای خدای بزرگ است و رستگاران و بهشتیان دنباله رو آن هستند باشی، پس آن را به من عطا فرمود.

اما چهارم: پس از پروردگارم درخواست نمودم که تو امت مرا از حوض من سقایت و سیراب نمائی، پس پذیرفته شد.

اما پنجم پس از پروردگارم خواستم که تو پیشوا و پیشرو امت من به سوی بهشت باشی، پس آن را به من عطا فرمود.

و حمد خدای را که با پذیرفتن این خواسته ها بر من منت نهاد.

و از این قبیل دعاها و درخواست های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم درباره علی که بیانگر شدّت علاقه به او و عظمت مقام اوست فراوان است و ما از باب اختصار بدین مقدار بسنده کردیم.

افراد و گروههای مورد لعن و نفرین

۱ یکی از قضایای مسلّم تاریخ اسلام موضوع جیش اسامه است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در نزدیکی رحلت خود نیروئی مرکب از تعدادی در حدود سه هزار نفر از مسلمانان مدینه و صحابه درجه اول و سرشناس از مهاجرین و انصار را تحت فرماندهی جوانی هفده ساله به نام اسامه بن زید قرار داد و به سمت وادی فلسطین گسیل داشت و با تاکید فراوان از آنها خواست هر چه زودتر به مقصد از پیش تعین شده روانه شوند.

البته با توجه به خصوصیات و ویژگیهای افراد نیرو و موقعیت فوق العاده

آن که در بیماری و مرض موت پیامبراکرم صلی الله علیه و آله وسلم خلاصه می شد، و دیگر مشخصات مربوط به شخص فرمانده و از همه مهمتر اصرار و تأکید پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به عجله در حرکت و سرعت هر چه بیشتر در این کار، چنین استفاده می شود که هدف اصلی پیامبر از اعزام «جیش اُسامه» قبل از هر چیز خالی بودن مدینه به هنگام درگذشت آن حضرت از وجود اخلال گران در امر خلافت و منافقان فرصت طلب بود و در مرحله بعد سرکوبی مخالفان اسلام و تحریک شده گان از ناحیه سلطان روم در منطقه اعزام نیرو.

و چون حضرتش مطلع شد که افرادی از مأموران اعزامی از یک سوی فرماندهی اسامه را از نظر جوان سالی مورد تخطئه و اعتراض قرار داده اند و از سوی دیگر به منظور بهانه جوئی، جهت شانه خالی کردن از رفتن به خارج مدینه و دور نشدن از منطقه سرنوشت ساز خلافت، بیماری پیامبر را مطرح و امروز و فردا می کنند، مجددا با رفتن به مسجد و بر فراز منبر تاکید به رفتن کرد و فرمود:

« جهزوا جیش اُسامه، لعن اللّه من تخلّف عنها »(۱)

و به دیگر عبارت فرمود:

« انفذوا بعث اُسامه لعن اللّه من تخلّف عنه » (۲)

در اینجا پیامبر اصرار و تاکید به آماده نمودن و حرکت نیروهای اعزامی به فرماندهی اسامه فرمود و اضافه کرد: خدا لعنت کند کسی را که از همراهی با آن تخلف جوید و به همراه آن نرود.

اما به نوشته عموم مورخین اسامه و لشگر او به بهانه بیماری پیامبر از انجام

۱- ۱ «ملل ونحل شهرستانی» در مقدمه چهارم ۱/۲۳ چ مصر و ص۲۰ چ حاشیه«الفصل» ابن حزم. «شرح مواقف» ایجی، اولین تذییل به نقل از آمدی. « کامل ابن» اثیر: ۲/۲۱۵. «سیره حلبی»: ۳/۲۰۷.

۲- ۲ « شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید: ۶/۵۲، به نقل از سقیفه ابوبکر جوهری با ذکر سند.

مأموریت سرباز زدند تا حادثه فوت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به وقوع پیوست و در نتیجه لعن صریح و ناشی از تخلف از جیش را با تخلف عملی برخود هموار نموده و بدان تحقق بخشیدند و کردند آنچه را می خواستند بکنند.

لازم به ذکر است که بعد از فوت پیامبر غیر از ابوبکر و عمر (که به خاطر دست اندرکاری خلافت متعذر از رفتن شدند) دیگر افراد اعزامی رفتند، اما متأسفانه دیگر کار از کار گذشته و تخلف از فرمان آن حضرت جامه عمل پوشیده بود.(۱)

توضیحا چون بعضی از اهل تسنن شرکت و همراهی الزامی ابوبکر و عمر را از طرف پیامبر مورد شک و تردید قرار داده اند که مثلا آن دو نفر جزو ابواب جمعی جیش اسامه نبوده اند! جهت آگاهی بر نظر تاریخ نگاران مورد قبول اهل تسنن مراجعه شود به مصادر ذیل.(۲)

۲ احمد حنبل و بخاری و مسلم و دیگران با ذکر سند و الفاظ مختلف روایت کرده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«... المدینه حرم ما بین عیر إلی ثور(۳) فمن أحدث فیها حدثا، أو آوی محدثا، فعلیه لعنه اللّه و الملائکه و الناس اجمعین، لایقبل اللّه منه یوم القیامه عدلاً ولاصرفا.»

و به دیگر عبارت: علی علیه السلام با ارائه صحیفه مخطوطی فرمود:

«ما عندنا شیء إلّا کتاب اللّه و هذه الصحیفه عن النبیّ صلی الله علیه و آله وسلم ، المدینه حرم ما بین عائر إلی کذا، من أحدث فیها حدثا أو آوی محدثا فعلیه

۱- ۱ جهت تفصیل مراجعه شود به «النص و الاجتهاد» مورد ۴.

۲- ۲ «طبقات» ابن سعد: ۲/۱۹۰. «کامل» ابن اثیر: ۲/۳۱۷. «سیره حلبی»: ۲/۳۳۹ و هفده مصدر تاریخی دیگر که ذیل سؤال «همکار همه جانبه...؟؟؟» در بخش ۴ به نظر می رسد.

۳- ۳ جهت تحقیق پیرامون عیر و ثور، رجوع شود به «نهایه» ابن اثیر: ۱/۲۲۹ تحت کلمه «ثور».

لعنه اللّه و الملائکه و الناس أجمعین ... ذمه المسلمین واحده، فمن أخفر مسلماً فعلیه لعنه اللّه و الملائکه الناس اجمعین...»(۱)

جز کتاب الهی و این صحیفه از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چیزی نزد ما نیست و در این صحیفه آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: مدینه حرم و قرقگاه باشد هر کس حادثه ای در آن بیافریند، یا شخص حادثه آفرین را در آن پناه دهد لعنت خدا و فرشتگان و انسانها همه بر او باد، و خداوند در قیامت نه توبه وی را قبول کند و نه فدیه اش را بپذیرد. (و به تفسیر دیگر: نه فریضه او را بپذیرید و نه نافله اش را).

۳ احمد حنبل از سائب بن خلاد و نیز دیگر حدیث آوران روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«من أخاف أهل المدینه ظلما أخافه اللّه و علیه لعنه اللّه و الملائکه و الناس أجمعین، لایقبل اللّه تعالی منه یوم القیامه صرفا و لاعدلاً.»(۲)

۱- ۱ «مسند» احمدحنبل:۱/۸۱، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۵۱، ۲/۴۵۰، نیز«فضائل الصحابه» حدیث۱۲۰۴. «صحیح بخاری»: ۴/۱۱ چاپ مصر باب اثم من تبرأَ من موالیه کتاب الفرائض و ۸/۱۹۲ چ دار الفکر. «صحیح مسلم» کتاب الحج باب فضل المدینه: ۱/۵۷۲ ودرج محمدعلی صبیح: ۴/۱۱۴،۱۱۵ «سنن ابن داود»: ۱/۳۱۸. «سنن نسائی»: ۸/۱۹ و ۲۴. «حلیه الاولیاء» ابونعیم: ۴/۱۶۵. «سنن بیهقی»: ۵/۱۹۶ و ۱۹۷. «نهایه» ابن اثیر: ۱/۲۲۹ بطور اشاره. «شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید: ۴/۶۷. «وفاء الوفاء» سمهودی: ۱/۴۶. «شفاء قاضی عیاض». «مجمع الزوائد» هیثمی: ۶/۲۸۶. «تاریخ الخلفاء سیوطی» ذیل ترجه یزید بن معاویه.

۲- ۲ «مسند احمد» ۴/۵۵ احادیث: ۴، ۷ و ۱۰ از مسند سائب. «رساله »قاضی ابویعلی به نقل الاتحاف شبراوی ص۶۴. «حلیه الاولیاء» ابونعیم: ۱/۳۷۲. «الرد علی المتعصب العنید » ابن جوزی: ص۵۸ ۶۰. «تذکره الخواص» سبط ابن جوزی ص۲۹۸ به نقل از جدش. «وفاء الوفاء» سمهودی: ۱/۳۱ با اعتراف به صحت روایت.

کسی که از روی ظلم اهل مدینه را بترساند، خداوند او را بترساند و لعنت خدا و فرشتگان و مردم همه بر او باد، و خداوند در قیامت نه توبه اش را بپذیرد و نه فدیه اش را، و به دیگر معنی نه فریضه اش را و نه نافله اش را.

و بخاری همین حدیث را با اختلاف جزئی از انس و از علی و از ابراهیم از پدرش نقل کرده است.(۱)

و در روایت حافظ نسائی آمده است:

«من أخاف أهل المدینه ظلما لهم أخافه اللّه و کانت علیه لعنه الملائکه».(۲)

و ابن نجار با این عبارت آن را ذکر نموده:

«من أخاف أهل المدینه ظلما أخافه اللّه و علیه لعنه اللّه و الملائکه و الناس أجمعین.»

همچنین طبرانی آن را با اندکی اختلاف درعبارت آورده است.(۳)

۴ « من أحدث حدثا او آوی محدثا أو ادعی إلی غیر أبیه، أو تولی

۱- ۱ «صحیح بخاری» آخر کتاب الحج باب حرم المدینه ۳/۲۵ و کتاب الاعتصام بالکتاب و السنه: ۹ ص۱۱۹.

۲- ۲ «الرد علی المتعصب العنید»: ابن جوزی ص۶۰. «وفاء الوفاء » سمهودی ۱/۳۱ به روایت از نسائی و غیره با اعتراف به صحت آن . « صواعق المحرقه ابن حجر ص ۱۲۲. « الغدیر» علامه امینی ۱۱/۳۵.

۳- ۳ «معجم کبیر طبرانی»: ج۷ حدیث شماره: ۶۶۳۱. «وفاء الوفاء» به روایت از معجم کبیر طبرانی.

غیر موالیه، فعلیه لعنه اللّه و الملائکه و الناس أجمعین، لایقبل اللّه منه یوم القیامه صرفاً و لاعدلاً. »(۱)

کسی که حادثه ای به وجود آورد، یا حادثه آفرینی را پناه دهد، یا مدعی فرزندی غیر پدرش شود یا به غیر مولای خود گرایش جوید، پس لعنت خدا و فرشتگان و مردم همه بر او باد، روز قیامت خداوند نه اعمال واجبش را بپذیرد نه مستحبش را و به تفسیر دیگر نه توبه اش را قبول کند نه فدیه و کفاره اش را.

۵ «یجییء قوم یمیتون السّنه و یوغلون فی الدین، فعلی اُولئک لعنه اللّه و لعنه اللاعنین و الملائکه و الناس اجمعین».(۲)

بیایند قومی که سنت را بمیرانند وآنچه را نباید در دین داخل کنند، پس لعنت خداوندی و لعنت لعنت کنندگان و فرشتگان و مردم همه و همه بر آنان باد.

نیز احادیث فراوان دیگری در این زمینه وارد شده که با توجه به ظرفیت محدود این گفتار از ذکر آنها معذوریم. و جهت آگاهی بیشتر رجوع شود به کتاب «الغدیر».(۳)

اکنون برای پی بردن به مصداق واقعی این حدیث و شناختن حادثه آفرینان بعد از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در مدینه کافی است خوانندگان محقق و صاحب نظر خود مروری بر داستان سقیفه بنی ساعده نمایند و خود هم در پیشگاه خدا و وجدان خویش به قضاوت بنشینند.

اما خلاصه داستان: آتش زدن درب خانه دخت گرامی پیامبر، تهدید و قسم

۱- ۱ «کنز العمال»: ۱/۲۲۲ شماره ۱۱۲۰ به نقل از ترمذی و معجم طبرانی و روایت از ثوبان و ابن عباس. «صواعق المحرقه» ص۱۴۹ بخش تلخیص مناقب اهل بیت سخاوی .

۲- ۲ «فردوس دیلمی»: حدیث ۸۸۷۹ و ۸۸۸۲. «کنز العمال: ۱/۲۲۳ شماره ۱۱۲۴ به نقل از فردوس دیلمی از ابو هریره.

۳- ۳ «الغدیر»: ۱۱/۳۴ ۳۶.

بـه آتش زدن خـانه و افراد موجـود در آن ماننـد حضـرت علی، فـاطمه، حسن و حسـین علیهم السـلام و جمعی از بنی هـاشم و اصـحاب رسول خدا، و در آخر هجوم به داخل خانه ، شکسـتن درب آن ، شکسـتن پهلوی فاطمه علیهاالسـلام ، سـقط محسـن شش ماهه فاطمه و درپی آن شـهادت آن حضرت، کشان کشان بردن امیرمؤمنان به مسجد با زور و تهدید جهت گرفتن بیعت، و دیگر حوادثی که تا به امروز مسلمانان دست به گریبان پیامدهای رنگارنگ آنها بوده و هستند.(۱)

در صورتی که پیامبر گرامی اسـلام با همه گونه جبهه گیری هائی که کفار و مشرکان یهود در مقابل حضرتش به راه انداختند به خاطر وادار کردن آنها به پـذیرش اسـلام، با کسـی چنین رفتاری از خود نشان نـداد که مدعیان خلافت به بهانه بیعت گیری خلافت آن چنانی، این گونه حادثه آفرینی کردند و این گونه گستاخی درباره اهل بیت از خود نشان دادند و در نتیجه خود را مشمول محتوای این احادیث نمودند.

نیز با توجه به فراز «أو آوی محدثا فعلیه لعنه اللّه...» برای شـناخت کسـی که با پناه دادن به «حادثه آفرین»، به سـرپیچی علمی و علنی دستور پیامبراکرم صلی الله علیه و آله وسلم

---

۱ - ۱ «الامـامه و السـیاسه» ابن قتیبه: ۱/۱۲، ۲۴. «کامـل مبرد» به نقل از ابن ابی الحدیـد: ۲/۴۶، ۵۶، و ۶/۴۹، و ۱۴/۱۹۳، و ۱۶. «تاریخ یعقوبی»: ۲/۱۰۵. «تاریـخ طبری»: ۲/۴۴۳، ضـمن حوادث سال۱۳. «عقد الفرید اندلسـی»: ۲/۲۵۰ ۲۵۴، و ۳/۶۳ و در چ لجنه تالیف مصر: ۴/۲۵۹ ۲۶۸. «مروج الذهب» مسـعودی: ۳/۸۶ ضـمن اخبار عبداللّه بن زبیر. «ملل و نحل شهرسـتانی»: ۱/۷۵ و چاپ دیگر: ۱/۸۳ به نقل از نظام. «تاریخ دمشق» ابن عساکر بخش شـرح حال ابوبکر مخطوط ظاهریه شام. «مرآه الزمان» سـبط ابن جوزی. «نهـج البلاغه » ابن ابی الحدیـد: ۲/۲۱ ۶۱. توضـیحا هر یک از جنایات ذکر شـده فوق را با مصادر فراوان حـدیثی، تاریخی و کلامی اهل تسنن در کتاب «حق با علی است» ص۱۴۶ ۱۵۱ آورده ایم، خواستاران مراجعه نمایند.

پرداخت ، بایـد داسـتان برگردانـدن حکم بن ابی عاص و پسـرش مروان و خانـدانش به مـدینه (که پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم به خـاطر جنایـات و خراب کـاری هایش او را از مـدینه اخراج و تبعیـد نمود) را مورد دقت قرار داد و آنگاه به قضاوت نشست.

آری عموم مورخان اسـلامی نوشـته انـد: عثمان به محض تکیه زدن بر مسـند خلافت با تعهد به عمل بر سـیره ابوبکر و عمر در شورای خلافـت نه فقـط مبـارزه و تخطئه عملی با کار انجام شـده از ناحیه پیامبر کرد، بلکه سـیره شـیخین را هم زیر پای نهاد و حَکَمْ و دار و دسـته مطرود و اخراجی او را بـه مـدینه برگردانیـد، در صـورتی کـه شـیخین هـم اجـازه برگشـتن آنهـا را نـداده بودند.(۱)

جالب آن که به برگردانیدن و پناه دادن تنها قناعت نکرد بلکه علی رغم معامله پیامبر با حکم و مروان.

۱ فدک فاطمه را به پسرش مروان که پیامبر او را وزغ بن وزغه لقب داده بود واگذار کرد.

۲ به هنگام ورود به مدینه به هر یک از این رانده شدگان یکصد هزار درهم از بیت المال بخشید.

۳ یک دخترش را به همسری مروان در آورد و دختر دیگرش را به همسری حارث برادر مروان.

۴ مروان را همه کاره دستگاه خلافت و طراح و مشاور و خودمختار و محرم

---

۱ - ۱ «معـارف» ابن قتیبه: ص۸۳. «استیعاب»: ۱/۱۱۹، و در چ حاشـیه «اصـابه»: ۳/۴۸. «اسـد الغـابه» ابن اثیر: ۲/۳۳. «شرح نهج البلاـغه » ابـن ابی الحدیـد: ۳/۲۹ ۳۳. «ملـل و نحـل» شهرسـتانی: ۲/۲۶. «سـیره حلبی»: ۲/۷۶. «تاریـخ الخمیس» دیـاری بکری: ۲/۲۶۷. «تاریخ یعقوبی » ۲/۱۵۴.

راز حکومتش قرارداد که مشروح آن را در «الغدیر » : ۸/۲۵۷-۲۶۷ می خوانید.

اکنون به خاطر بررسی حدیث پیامبراکرم صلی الله علیه و آله وسلم (بدون آن که در صدد جرح عواطف دیگران باشیم) می پرسیم:

آیا در حادثه آفرنی حکم و پسرش مروان چه در دوران نبوت و چه ایام برگشتن آنها به مدینه تا آخر عمر مروان تردیدی هست؟

آیا در اینکه خلیفه سوم بدان ها پناه داد و آنها را بیش از هر مسلمانی تجلیل و احترام و از بیت المال و حقوق مسلمانان کمک مالی نمود شکی هست؟

و یا موضوع لعن پیامبر بر حادثه آفرین و آشوب گر و پناه دهنده به آن که عمومی و به دور از هر گونه استثنائی بوده و قبل از همه شامل این گونه افراد می شود را می توان انکار و تخطئه کرد؟

یا در اصل احادیث موضوع بحث با مصادر نقلی که از آنها به نظر رسید می توان خدشه ای وارد نمود و شک به خود راه داد؟

این علما و بزرگان اهل سنت هستند که باید پاسخگوی این گونه سؤالها باشند تا معلوم شود نقش عقیدتی و عملی آنها در برابر سنت پیامبر و فرموده های آن حضرت از چه قرار است؟(۱)

۶ احمد حنبل با ذکر سند از ابوبکر آورده است که پیامبراکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«من ولّی من أمر المسلمین شیئاً، فأمّر علیهم أحدا محاماه (محاباه خ) فعلیه لعنه اللّه، لایقبل اللّه منه صرفاً ولاعدلاً حتی یدخله جهنّم»(۲)

---

۱ – ۱ در رابطه با اثبات بودن یا نبودن نامبردگان از گروه دوم در این مقال، مؤکدا از خوانندگان محترم خواستاریم بحثی را که زیر عنوان «شجره ملعونه درقرآن یا شجره طیبه...» آورده ایم با دقت مورد مطالعه قرار دهند.

۲ – ۲ «مسند» احمد: ۱/۶. «مستدرک حاکم»: ۴/۹۳ با اعتراف او و ذهبی در تلخیص آن به صحت حدیث، «تاریخ الخلفاء » سیوطی: حدیث ۳۷ از احادیث مرویه از ابوبکر ص۸۹. «ازاله الخفاء»: ۱/۱۶.

کسی که زمام امور مسلمانان را به عهده گیرد، پس یک نفر را از روی جانبداری و حمایت (یا از روی دوستی و رفاقت) بدون آن که واجد شرائط مربوطه و دارای صلاحیت علمی و عملی باشد سمت امارت و حکومت بر مردم دهد، بر اوست لعنت خدا، و خدا نه توبه اش را بپذیرد و نه فدیه اش را، تا وی را داخل جهنم نماید.

نیز حاکم نیشابوری به روایت از ابن عباس آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«من استعمل رجلاً من عصابه و فی تلک العصابه من هو أرضی للّه منه، فقد خان اللّه و خان رسوله و خان المؤمنین».(1)

و حافظ طبرانی از طریق ابن عباس این روایت را بدین گونه نقل کرده:

« من تولّی من أمر المسلمین شیئاً فاستعمل علیهم رجلاً و هو یعلم أنّ فیهم من هو أولی بذلک و أعلم منه بکتاب اللّه و سنّه رسوله، فقد خان اللّه و رسوله و جمیع المؤمنین »(2)

هرکس از موضع قدرت زعامت و زمامداری کسی را که فاقد صلاحیت است و در بین مسلمانان اعلم و آگاهتر از او به کتاب خدا و سنت پیامبر وجود داشته باشد، سمت امارت و فرماندهی بر آنها دهد، محققا به خدا و رسولش و همه مؤمنان خیانت کرده است.

اکنون جهت آگاهی بر موارد فراوان چنین امارتی از ناحیه زمامدار و دست اندرکار خلافت رجوع کنید به شرح حال عثمان و افرادی را که از بنی امیه بر مسند حکومت بر مسلمانان نشانید، با توجه به اینکه آغاز گر چنین کاری عمر بود که معاویه را به حکومت شام منصوب و ایرادها و اعتراضات مردم را درباره

۱- ۱ «مستدرک»: ۴/۹۲.

۲- ۲ به نقل هیثمی در مجمع الزوائد: ۵/۲۱۱ و با کمی اختلاف در بعضی الفاظ. «سنن بیهقی»: ۱۰/۱۱۸.

وی توجیه و با بی تفاوتی تلقی می کرد، و بعد از عثمان هم، همه دست اندر کاران خلافت از دار و دسته بنی امیه همین روش را ادامه دادند و بالاخره مشمول حدیث فوق گردیدند.

معاویه و لعن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر او، و پدر و برادرش

نصر بن مزاحم از عبداللّه بن عمر روایت کرده است که معاویه از پی من فرستاد، پس گفت: اگر به من خبر رسید تو نقل حدیث می کنی گردنت را خواهم زد، در این موقع من به دو زانو در برابر معاویه نشستم و گفتم: دوست دارم تندترین شمشیری که در دست لشکریان تو است برگردن من نهی. پس گفت:

واللّه نه با تو جنگ می کنم و نه تو را خواهم کشت.

آنگاه عبداللّه اضافه کرد: پیامبر خدا را دیدم به دنبال معاویه فرستاد (او نامه نویس حضرت برای رجال ومقاماتی خارجی بود) پس فرستاده پیامبر برگشت و گفت او مشغول خوردن غذا بود و نیامد، حضرتش فرمود: « لا أشبع اللّه بطنه » خدا شکمش را سیر نکند. و آیا دیده اید که او (هر چه می خورد) سیر نمی شود؟!

سپس گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم از ناحیه ای وارد شد، پس متوجه گردید ابوسفیان سوار است و معاویه و برادرش یکی افسار به دست و دیگری راننده، آنگاه فرمود: «اللّهمّ العن القائد و السائق و الراکب»

خداوندا لعنت کن جلودار و راننده و سوار را.

راوی حدیث علی بن اقمر گوید: به عبداللّه بن عمر گفتم: تو خود شنیدی که پیامبر چنین فرمود؟

گفت: بلی و گرنه همچنان که چشمانم کور گردیده، گوشهایم کر باد.(۱)

نیز طبری و بلاذری این حدیث را با تقدیم و تاخیر بعضی کلمات نقل

۱- ۱ «واقعه صفین»: ص ۲۲۰.

کرده اند و بلاذری به روایت از ام سلمه به لفظ: «لعن اللّه الحامل و المحمول و القائد و السائق» نیز آن را آورده است.(۱)

و امـام حسن بن علی علیهماالسـلام در مجلسـی که معـاویه پس از قرار داد صـلح بر اساس توطئه و تحریک چهار نفر از سـران منافقان و اطرافیان به راه انداخت تا حضرتش را مورد اذیت و دشنام قرار دهند، و هر یک با نهایت بی شرمی و گستاخی آنچه را در لا ـیق شـأن خودشان بود از دشـنام و تهمت و... بر زبان آوردنـد، ضـمن پاسـخگوئی و ایراد نقاط ضـعف حسبی، نسبی و اخلا ـقی هر یـک از آنهـا، به گونه ای که هیـچ یـک قادر به دفاع و تکـذیب نشدنـد، روی سـخن به معاویه کرد و در خلال بر شمردن انواع نقـاط ضـعف او اقوامش، و بر ملا ـ سـاختن سوابق سوء و جنایـاتش بـا احتجـاج به آیـات قرآنی و دلائل تاریخی، فرمود:

« أنشدک اللّه یا معاویه أ تذکر یوماً جاء أبوک عی جمل أحمر و أنت تسوقه و أخوک عتبه هذا یقوده، فرآکم رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم فقال: اللّهمّ العن الراکب و القائد و السائق »

تو را به خدا قسم آیا بیاد می آوری روز را که پدرت سوار بر شتر سرخ موی بود و تو آن را می کشاندی و برادرت عتبه آن را می راند، پس همینکه پیامبر شما را دید فرمود: خداوندا لعنت کن سوار و جلودار و راننده را؟ اما معاویه که هیچ گونه راه فرار و تکذیب در برابر گفته های امام حسن علیه السـلام به نظرش نرسـید، اطرافیان خود را مورد سـرزنش قرار داد که چرا پیشـنهاد چنین مجلسی را بر من تحمیل نمودید.(۲)

ص :۴۹۳

۱- ۱ «تاریخ طبری»: ۱۱/۳۵۷. «انساب الاشراف» جزء اول از بخش چهارم ص۱۲۹.

۲- ۲ «مفاخرات» زبیر بن بکار به نقل از ابن ابی الحدید: ۶/۲۸۹ و ۱۵/۱۷۵ ضمن بخش نامه معتضد عباسی. «تذکره الخواص»: ص۲۰۰ ۲۰۱ چاپ نجف. «جمهره خطب العرب» احمد زکی صفوت: ۱/۴۲۸. «اهل بیت» توفیق ابو علم ص۳۴۸ ۳۴۹.

ابن سعد و ابن ابی الحدید به روایت از نصر بن عاصم لیثی آورده اند که گفت: هنگامی که وارد مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شدم دیدم مردم می گویند: پناه به خدا می بریم از غضب او و غضب پیامبرش.

گفتم: قضیه چیست؟

گفتند: هم اکنون معاویه برخاست دست پدرش ابوسفیان را گرفت که با هم از مسجد بیرون روند پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«لعن اللّه التابع و المتبوع، رُبّ یوم لاُمّتی من معاویه ذی الاستاه»(۱)

خدا لعنت کند دنالبه رو و پیشرو را، چه روزگاری است که برای امت من از ناحیه معاویه ما تحت گنده در پیش خواهد بود.

نیز نصربن مزاحم ازصحابی مشهور براءبن عازب روایت نموده که ابوسفیان در حالی که معاویه همراهش بود به پیش می آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«اللّهمّ العن التابع و المتبوع، اللّهمّ علیک بالأقیعس»(۲)

خداوندا لعنت فرما دنباله رو و پیشرو را، خداوندا بر تو باد به اقیعس.

براء به پدرش گفت: اقیعس کیست؟ گفت: معاویه.

و صحابی جلیل القدر ابوذر غفاری در بر خورد و رویاروئی با معاویه در ایام تبعیدش از طرف عثمان به شام گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تو را لعن فرمود و مکرر تو را نفرین کرد که سیر نگردی، شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می فرمود:

«إذا ولّی الاُمّه... الواسع البلعوم، الذی یأکل و لایشبع، فلتأخذ الاُمّه حذرها منه.

ص :۴۹۴

۱- ۱ «طبقات» ابن سعد: بخش یکم از ۷/۵۵ با حذف «لعن اللّه...» و جایگزینی کلمه «فقال رسول اللّه فیهما قولا»، فحشره اللّه سعدا معهما اداءً لحق الموالات. «شرح نهج البلاغه » : ۴/۷۹ به نقل از استادش ابو عبداللّه بصری متکلم از نصر بن عاصم.
۲- ۲ «وقعه صفین»: ص۲۱۷.

فقال معاويه: ما أنا ذاک الرجل.

قال أبوذر: بل أنت ذلک الرجل. أخبرنی بذلک رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم و سمعته یقول و قد مررت به: اللّهمّ العنه و لا تشبعه إلّا بالتراب و سمعته صلی الله علیه و آله وسلم یقول: است معاویه فی النار.»

فضحک معاویه و أمر بحبسه و کتب إلی عثمان فیه».(۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود هنگامی که مردی شکم گنده پرخور و سیر نشو زمام امر امت را به دست گیرد ، باید امت خود را از آن بر حذر دارد.

معاویه گفت: من آن مرد نیستم.

ابوذر گفت: بلکه تو خود همان هستی و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مرا بدین موضوع خبر داد و شنیدم در حالیکه تو از جلو رویش عبور کردی می گوید: خداوندا او را لعنت کن و سیرش مکن جز به خاک و شنیدم می فرماید: نشیمنگاه معاویه در آتش است. پس معاویه خندید (از روی استهزاء) و دستور داد او را زندانی کنند، و سپس درباره وی نامه ای به عثمان نوشت.

حکم بن ابی العاص و لعن بر او و فرزندانش

ابن عساکر دمشقی از عبداللّه بن عمر و غیر او روایت نموده که حکم بن ابی العاص پدر مروان و جد عبدالملک و دیگر خلفاء بنی مروان در مجالس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شرکت می کرد و با استراق سمع فرموده های حضرتش را به (دشمنان و مخالفانش از) قریش گزارش می داد تا آنها را علیه اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تحریک نماید، پس پیامبر اکرم بر او و کسانی که از صلب او خارج می شوند لعنت می فرستاد.(۲)

و عبداللّه بن زبیر در حالی که بر فراز منبر بود با اشاره به مسجد الحرام گفت:

۱- ۱ کتاب «السفیانیه» جاحظ به نقل «شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید: ۸/۲۵۷ ۲۵۸.

۲- ۲ «استیعاب» قرطبی: ۳/۵۰ ۵۱. چ پاورقی «اصابه».

به خدای این بیت الحرام و بلد الحرام ، حکم بن ابی العاص و فرزندش به زبان محمد صلی الله علیه و آله وسلم لعنت شده اند.

و به روایت دیگر: در حالی که مشغول طواف بود گفت: به خدای این بنا قسم! رسول خدا حکم و فرزندانش را لعن فرمود.(۱)

و محمّد بن کعب قرظی روایت کرده است که رسول خدا لعنت فرستاد بر حکم و فرزندانی که از او به وجود آیند مگر صالحین را، و آنها کم اند.(۲)

و در روایتی از دار قطنی و ابن عساکر از طریق عبداللّه بن عمر آمده:

«... پیامبر متوجه شد کسی پشت در خانه است، پس به علی فرمود: برو و همانند گوسفندی که برای دوشیدن شیرش به نزد شیر دوش می برند او را بیاور. در این موقع علی، حکم بن ابیالعاص را در حالی که گوشش را گرفته می کشید به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آورد، پس حضرتش سه مرتبه او را لعن کرد، آنگاه فرمود: او را در گوشه ای نگهدار. هنگامی که گروهی از مهاجرین و انصار به خدمتش شرفیاب شدند ، او را به پیش خواند پس او را لعن کرد و فرمود: همانا این (حکم) به زودی با کتاب خدا و سنت پیامبرش مخالف خواهد کرد، و به زودی فتنه هائی از صلبش خارج گردد که دودش به آسمان رسد.

در این موقع بعضی از حاضرین گفتند: او کمتر و پست تر از آن است که چنین آثاری از وی به وجود آید.

فرمود: بلی در آن روز بعضی از شما هم پیرو او خواهید بود».(۳)

۱- ۱ «کنزالعمال»: ۱۱/۳۵۷ شماره حدیث ۳۱۷۳۱ نیز به نقل از ابن عساکر.

۲- ۲ «کنز العمال»: ۱۱/۳۶۱ شماره حدیث: ۳۱۷۴۶ به نقل از عبدالرزاق. «ینابیع المودّه»: باب ۵۹ فصل اول ص۳۶۹ به روایت از عمرو بن مره جهنی.

۳- ۳ «کنزالعمال»: ۱۱/۱۶۵ شماره: ۳۱۰۶۰ بطور مختصر و به نقل از افراد دارقطنی و ص۳۵۹ شماره ۳۱۷۴۰ به نقل از ابن عساکر و دارقطنی. و در «الغدیر» علامه امینی ۸/۲۴۵ به نقل از «کنز العمال» چ قدیم هند نویسد: طبرانی و ابن عساکر و دار قطنی در افراد آن آورده اند واللّه اعلم.

برای آگاهی بر دیگر مصادر احادیث فوق و دیگر احادیث درباره لعن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر حکم بن عاص و نسل و نژادش تا قیامت، مراجعه به مصادر زیر شود.(۱)

لعن بر افراد و گروه ششگانه

علامه مورخ ازرقی(۲) و نیز ترمذی، حاکم نیشابوری(۳) و بیهقی(۴) از عایشه روایت کرده اند که پیامبرخدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«ستّه لعنهم اللّه وکلّ نبیّ مجاب، الزائد فی کتاب اللّه، و المکذّب بقدر اللّه، والمتسلّط بالجبروت فیعزّ بذلک من أذلّ اللّه، و یذلّ من أعزّ اللّه، و المستحلّ لحرم اللّه، والمستحلّ من عترتی ما حرم اللّه، والتارک

---

۱ - ۱ «مستدرک حاکم»: ۴/۴۸۱ با اعتراف به صحت روایتی که آورده است. «استیعاب» ابن عبدالبر: ۳/۵۰ ۵۱ چ ذیل اصابه. «انساب» بلاذری: ۵/۱۲۶ چ قاهره. «مقتل الحسین» خوارزمی: ۱/۱۷۲. «اسد الغابه» ابن اثیر: ۲/۳۴. «سیر اعلام النبلاء» ذهبی: ۲/۸۰. «درّ المنثور» سیوطی ۴/۱۹۱ و ۶/۴۱، نیز جامع الاحدیث او به شرح کنز العمال. «صواعق المحرقه» ابن حجر ص۱۷۹ چ محمدیه و ص۱۰۸ چ میمنیه مصر نیز «تطهیر الجنان» او درحاشیه «صواعق» ص۶۳ چ محمدیه و ص۱۴۴ چ میمنیه مصر. «سیره حلبی»: ۱/۳۱۷. «سیره النبویه» ذینی دحلان چ حاشیه «سیره حلبی» ۱/۲۲۵ ۲۲۶. «الغدیر»: ۸/۲۴۵.

۲- ۲ «اخبار مکه»: ۲/۱۲۵ چ مکه.

۳- ۳ «مستدرک»: ۱/۳۶ ۲/۵۲۵، ۴/۹۰.

۴- ۴ «شعب الایمان».

لسنّتی»(۱)

خداوند و هر پیامبر مستجاب الدعوه اش شش کس را لعنت کرده اند:

کسی که در کتاب خدا زیاده نماید.

کسی که قدر الهی و دگرگونی ها و تحولات از جانب او را دروغ انگارد.

کسی که از روی سلطه جوئی ظالمانه، ذلیل خدا را عزیز و عزیزش را خوار نماید.

کسی که حرمت حرم الهی را بشکند.

کسی که حرمت عترت مرا (شکسته و) حلال نموده. (مانند آتش زدن درب خانه حضرت زهرا علیهاالسلام و زدن ایشان، و سقط جنین شش ماهه اش)(۲)

کسی که تارک سنت پیامبر باشد. (تا چه رسد به مقابله کننده با آن).(۳)

نیز دارقطنی در «افراد» و خطیب بغدادی در «المتفق» همین حدیث را به روایت از علی علیه السلام بدین گونه آورده اند:

«ستّه لعنهم اللّه وکلّ نبیّ مجاب، الزائد فی کتاب اللّه، و المکذب بقدر اللّه، و الراغب عن سنتی إلی بدعه، و المستحل من عترتی ما حرّم اللّه، و المتسلط علی امتی بالجبروت، لیعزّ من أذل اللّه و یذلّ من أعز اللّه، و المرتد اعرابیا بعد هجرته».(۴)

شش کس را خدا و هر پیامبر مستجاب الدعوه اش لعنت نموده اند.

۱- ۱ «صواعق المحرقه»: ص۱۰۴ وسط صفحه. «احیاء المیت »: سیوطی حدیث شماره ۵۷.

۲- ۲ جهت آگاهی بر تفصیل این موارد و مصادر تاریخی آن رجوع شود به کتاب «حق با علی است»از مؤلف: ص۱۴۶ ۱۵۱.

۳- ۳ جهت تفصیل این موضوع رجوع شود به سؤال مربوط به «احیاء کننده سنت یا مبارز با ...؟؟؟» در همین بخش از کتاب.

۴- ۴ «احیاء المیت» سیوطی حدیث شماره ۵۸ ص۶۵ چ بیروت و ص۲۷۱ چ مصر. «کنزالعمال»: ۱۶/۸۷ شماره ۴۴۰۳۲ به نقل از افراد دارقطنی و المتفق و المفترق خطیب بغدادی.

کسی که در کتاب الهی زیاده کند.

کسی که قَدَر الهی را دروغ انگارد.

کسی که از سنت من به بدعت تمایل و گرایش جوید.

کسی که آنچه را خداوند درباره عترتم حرام فرموده حلال و مباح نماید (و به دیگر عبارت حریم آنها را درهم شکند).

کسی که از روی سلطه جوئی بر امتم بپاخیزد تا آن را که خدا ذلیلش نموده عزیزش کند و آن را که خدا عزیزش فرموده خوارش نماید.

و کسی که تعرّب بعد از هجرت و گرایش از اسلام به جاهلیت جوید.

نیز این روایت را با کمی اختلاف در کلمات و در عدد سته و اربعه و سبعه صاحبان مصادر زیر با اسناد خود ذکر کرده اند.(۱)

اکنون با توجه به ارزش سندی این روایت و راویان و ناقلان و مصادر مربوطه آن که ملاحظه شد، دیگر معرفی مصادیق و انطباق افراد یا گروههای ششگانه مورد لعن به عهده علمای اهل سنت است که خود این روایت پر

۱- ۱ «مستدرک حاکم» و تلخیصش از ذهبی: ۱/۳۶ ۲/۵۲۵. «معجم کبیرطبرانی»: ۲/۱۳۶ شماره ۲۸۸۳. «المعتصر من المختصر» قاضی ابو المحاسن حنفی چ حیدرآباد (عبقات بخش دلالت ص ۳۰۲ معرب ص۳۰۲). «مجمع الزوائد» هیثمی: ۱/۱۷۶ به روایت از معجم کبیر طبرانی. «ینابیع المودّه» قندوزی ص۲۷۷ چ اسلامبول به روایت از معجم کبیر طبرانی و صحیح ابن حبان وبیهقی. «رشفه الصادی»: ابوبکرعلوی حضرمی ص۶۰ چ مصر فقط جمله «المستحل من عتره النبی...» «القول الفصل» ۱/۴۶۰ چ جاوه به دو سند. «اشعه اللمعات» شیخ عبد الحق دهلوی: ۱/۱۱۳. «جمع الفوائد» من جامع الاصول و مجمع الزوائد محمد مغربی مالکی: ۱/۱۸. «خیر المواعظ» مولوی محمد زمان هندی: ص۶۲ چ حیدرآباد. «مرآه المؤمنین» فی مناقب اهل بیت سید المرسلین مولوی ولی اللّه لکهنوی ص۷

محتوی و قاطع را روایت کرده اند، و خود بهتر از همه می دانند چه کسانی از صحابه و مسلمانان موجود در ایام رحلت پیامبر قبل از همه مصداق واقعی و بی چون و چرای این روایت بوده اند.

لعن برمبغضان و کینه توزان علی

حافظ محب الدین طبری و دیگران از انس بن مالک روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر فراز منبر بالا رفت و پس از ایراد سخنانی فرمود:

علی بن ابی طالب کجاست؟

پس حضرت علی از جا برخواست و گفت: یا رسول اللّه اینک من این جا هستم (و بالاخره) پیامبر او را در بغل گرفت و میان دو دیده اش را بوسید و با صدای بلند فرمود:

«معاشر المسلمین هذا أخی و ابن عمّی و ختنی.

هذا لحمی و دمی و شعری.

هذا أبو السبطین الحسن و الحسین سیّدی شباب أهل الجنّه.

هذا مفرج الکروب عنّی.

هذا أسد اللّه و سیفه فی أرضه علی أعدائه، علی مبغضه لعنه اللّه و لعنه اللاعنین، و اللّه منه بری ء و أنا منه بری ء، فمن أحبّ أن یبرّءَ من اللّه و منّی فلیتبرع من علیّ و لیبلغ الشاهد الغائب.

ثم قال: اجلس یا علیّ قد عرف اللّه لک ذلک. »(1)

۱- ۱ «ذخائر العقبی»: ص۹۲ به نقل از شرف النبوه ابو سعید. «مناقب المرتضویه» محمد صالح کشفی: ص۹۳ چ بمبئی. «روضه الندیه» کحلانی: ص۲۵۲. «وسیله المآل» حضرمی ص۱۳۳ مخطوط (ملحقات احقاق: ۱۵/۴۷۰) «ینابیع الموده» قندوزی: ص۲۱۳ چ اسلامبول. «انتهاء الافهام» بصری ۲۱۰ چ بمبئی «ارجح المطالب» اَمرتسری: ص۱۴/۲۹. «ائمه الهدی» محمد عبدالغفار هاشمی افغانی: ص۴۱ چ قاهره.

ای گروه مسلمانان این برادر من و پسر عم من و داماد من است.

این گوشت من و خون من و موی من می باشد.

این پدر دو نبیره ام حسن و حسین است که دو آقای جوانان اهل بهشت اند.

این برطرف کننده غم های من است.

این شیر خداست و شمشیر او در زمینش در برابر دشمنانش.

بر مبغضان کینه توزش لعنت خدا باد و لعنت لعنت کنندگان.

و خداوند از چنین کسی بیزار است و من هم از وی بیزارم.

پس کسی که دوست دارد از خدا و من بیزاری جوید (کافی است) از علی بیزاری بجوید. شاهدان مجلس باید (این مطالب را) به غائبان برسانند.

آنگاه روی سخن به علی کرد و فرمود: یا علی بنشین که خدا تو را بدآنچه گفتم شناخته است.

اکنون با مروری بر تاریخ اسلام از تشکیل سقیفه تا تعین شورا، دیگر نیازی به بحث و گفتگو پیرامون تعیین مبغضان علی و ... نیست.

و این خوانندگان منصف و معتقد به حساب و کتاب قیامت هستند که باید به قضاوت نشسته و پاسخگوی این گونه احادیث باشند.

۱۱ به روایت خطیب خوارزمی پیامبراکرم صلی الله علیه و آله وسلم در ذیل خطبه مفصلی که علی بن ابی طالب علیه السلام را به ذکر فضائلش مخاطب داشته، فرمود:

« اتق الضغائن الّتی لک فی صدور من لایظهرها إلاّ بعد موتی، اُولئک یلعنهم اللّه و یلعنهم اللاعنون، ثم بکی صلی الله علیه و آله وسلم فقیل: بما بکائک یا رسول اللّه؟

فقال أخبرنی جبرئیل علیه السلام إنّهم یظلمونه و یمنعونه حقّه و یقاتلونه و

يقتلون ولده و يظلمونهم بعده.»(۱)

بر حـذر باش از کینه هائی که نسـبت به تو در سـینه کسانی پنهان است که ظاهر نخواهنـد کرد مگر بعد از مرگ من، این کینه توزان را خدا و لعنت کنندگان همه لعنتشان کنند.

آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به گریه در آمده، پس گفته شد: به چه خاطر گریه می کنید یا رسول اللّه؟

فرمود: جبرئیل به من خبر داد که آنان بر علی سـتم کننـد، و از حقش ممنوعش نماینـد، و بر قتل او اقـدام کنند، و پس از او به کشتار فرزندانش بپاخیزند و آنان را مورد ظلم و ستم قرار دهند.

حافظ ابوبکر جعابی بغدادی « م ۳۵۵ » در «أخبار آل ابی طالب» با ذکر سـند روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«من آذانی فی عترتی فعلیه لعنه اللّه»(۲)

کسی که مرا در باره عترتم اذیت کند پس لعنت خدا بر او باد.

و محدث شهیر متقی هندی به روایت از حافظ باوردی از طریق بشر بن عطیّه روایت مفصلی آورده شامل این عبارت:

« ألا لعنه اللّه و الملائکه و الناس أجمعین علی من انتقض شیئا من حقّی و علی من آذانی فی عترتی. »(۳)

ص: ۵۰۲

۱- ۱ «مناقب» پایان فصل پنجم ص۲۴. «ینابیع الموده» باب ۴۵ ص۱۵۹ و باب ۷۵ ص۵۲۸ چ نجف با کمی اختلاف. و ص۱۳۴ و ۴۴۰ چ اسلامبول.

۲- ۲ به نقـل قنـدوزی در «ینابیع الموده» ص ۳۹۷ چ اسـلامبول و ۴۷۷ چ نجف. علامه حضـرمی در «رشـفه الصادی» ص ۶۰ چ مصـر. ابراهیم سـمهودی در «الاشـراف علی فضل الاشراف» ص ۸۱ مخطوط (ملحقـات احقاق ۱۸/۴۵۷). علامه سـید علوی ابن طاهر حداد در «القول الفصل» چ جاوه

۳- ۳ «کنزالعمال» به نقل «محلقات احقاق»: ۹/۱۵۶.

آگاه باشید لعنت خدا و فرشتگان و مردم همه بر کسی که چیزی از حق مرا نقض کند و نیز بر کسی که مرا درباره عترتم بیازارد.

اکنون (صرف نظر از امتیازات و نواقص ائمه شیعه و سنی) سؤال می کنیم: کدامیک از این دو گروه صلاحیت داشته اند رشته امامت بعد از پیامبر را در هر عصر و زمانی به خود اختصاص دهند؟

آیا عاملین اصلی تشکیل سقیفه با پیامدهای زیانبار آن!! که با سرپیچی از دستور مؤکّد پیامبر برای پیوستن به لشکر اسامه، مورد لعن آن حضرت قرار گرفتند،

و کسانی که با پناه دادن به رانده شدگان پیامبر در مدینه، مورد لعن آن حضرت قرار گرفتند،

و معاویه و پسرش یزید و بنی حکم بن العاص که طلیق و مطرود پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بودند ، و آن حضرت با آگاهی قبلی از جنایات آنان و پیشرفتشان تا حد انکار معاد و اسلام ، آنها مورد لعن قرار داد، همان ها که با در دل گرفتن بغض ، کینه و دشمنی حضرت علی علیه السلام ، و تجاوز به حقوق او و خاندان پیامبر ، مورد لعن پیامبر و لاعنین واقع شدند، صلاحیت امامت دارند؟

یا آن ها که اهل بیت پیامبر می باشند ، و خدا و ملائکه بر ایشان درود فرستادند ، و در نماز و غیر نماز مورد درود خدا و ملائکه و مؤمنان قرار گرفتند و شرط صحت و قبولی نماز و شرط استجابت دعا هم صلوات بر ایشان است ، و خلاصه آنکه در ردیف پیامر گرامی اسلام و حضرت ابراهیم و آل ابراهیم قرار گرفته اند؟

آیا این همه احادیث پیرامون لعن وصلوات، همانند داستان سرائی های سرگرم کننده و بالاخره دروغ و بی محتوی و یاوه گوئی است؟

یا کلام کسی است که با آیه « و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی

یوحی»(۱) راستگوئی و واقع گوئی او بطور مطلق تضمین گردیده و سخنانش عالی ترین و قاطعانه ترین ضابطه و معیار شناخت افراد و طبقات است؟

و بر اساس همین گفته ها از لعن و صلوات ها ، گرایش به هریک از امامان و رهبران گروه لعن و صلوات در روز قیامت مورد بازجوئی ، محاکمه و منتهی به درپایان به کیفر و پاداش حشر و نشر با همان امام و خلیفه ای که دنباله رو او بوده خواهد شد.

ص :۵۰۴

۱- ۱ سوره النجم : ۵۳/۲ ۴.

سؤال بیست و یکم

رهروی راه چه امامی مایه رهائی از مرگ جاهلی است؟

در صورتی که انسان دائما بر سر دوراهی حق و باطل و سعادت و شقاوت و مرگ جاهلی و غیر جاهلی است، در اینجا سئوالی مطرح می شود که: بعد از پیامبر اکرم و در طول قرن های گذشته تا عصر حاضر، رهروی راه کدام امامی و چه پیشوائی سبب هلاکت و پیمودن راه چه امام و پیشوائی سبب نجات و رستگاری خواهد بود؟

به روایت ابو ایوب انصاری، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم که جز از روی وحی الهی سخن نمی گفت در چنین زمینه ای چنین فرموده:

۱ «یا عمار إن رأیت علیّا قد سلک وادیا و سلک الناس وادیا غیره، فاسلک مع علیّ، و دع الناس، إنّه لن یدلّک علی ردّی، و لن یخرجک من الهدی»(۱)

ای عمار اگر علی را دیدی به راهی می رود و مردم به راه دیگر، پس با علی راهی را که می رود برو و مردم را به خود واگذار، چه محققا او تو را بی راهه نبرد واز راه راست منحرف نسازد.

۲ نیز به روایت دیگر از عمار و ابو ایوب فرمود:

«إنّه سیکون بعدی فی اُمتی هناه، حتی یختلف السیف فیما بینهم، و حتی یقتل بعضهم بعضا، وحتّی یبرأ بعضهم من بعض، فإذا رأیت ذلک فعلیک بهذا الأصلع عن یمینی، یعنی علیّ بن أبی طالب، فإن سلک الناس کلّهم وادیا و سلک علیّ وادیا، فاسلک وادی علیّ و خلّ

ص :۵۰۵

---

۱ – ۱ «فردوس» دیلمی ۵/۳۸۴ حدیث ۸۵۰۱ به روایت از عمار و ابو ایوب. «کنز العمال» ۱۱/۶۱۳ به شماره ۳۲۹۷۲ و نقل از فردوس دیلمی. «جامع الاحادیث» علاّمتین عباس احمدصقرواحمدعبدالجواد ۷/۷۱۲ چ دمشق.

عن الناس.

یا عمار ان علیا لایردّک عن هدی و لایدخلک علی ردیّ،

یا عمار طاعه علی طاعتی و طاعتی طاعه اللّه عزوجل »(۱)

به زودی پس از من در بین امت من حوادثی به وقوع پیوندد که شمشیر بین آنان ردّ و بدل شود، وبرخی برخی دیگر را بکشند و دسته ای از دسته دیگر بیزاری جویند، پس (با اشاره به علی علیه السلام فرمود:) بر تو باد به این اصلع(۲) که در طرف راست من نشسته، اگر همه مردم براهی روند و علی به راه دیگر تو رهرو راه علی باش و مردم را رها کن ای عمار، علی تو را از راه هدایت بیرون نبرد و به بیراه واردت نکند.

ای عمار اطاعت علی اطاعت من است و اطاعت من اطاعت خدای عزوجل.

۳ نیز پیامبر اکرم به روایت صحابی جلیل القدر ابولیلی غفاری فرمود:

« ستکون بعدی فتنه فإذا کان ذلک فالزموا علیّ بن أبی طالب، فإنّه أوّل من یصافحنی یوم القیامه، و هو الصدیق الاکبر، و هو فاروق هذه الاُمّه، یفرّق بین الحقّ و الباطل، و هو یعسوب الموءمنین و المال یعسوب المنافقین.»(۳)

---

۱ - ۱ «کتاب الشریعه» ابوبکر آجری بغدادی ج ۲ چ بیروت. «صراط المستقیم» بیاضی: ۱/۲۷۵ به نقل از آجری. مناقب خوارزمی» فصل سوم از فصل شانزدهم ص ۱۲۴ ، حدیث ۹ . «فرائد السمطین» ۱/۱۷۸. « شرح نهج البلاغه »ابن ابی الحدید ۱۳/۲۲۸ قریب بدین مضمون. «موده القربی» آخر موده پنجم. «ینابیع الموده» باب ۵۶ ص ۲۹۸.

۲- ۲ یعنی کسی که موهای جلوی سرش ریخته باشد.

۳ - ۳ «اسماء الرجال» ابو اسحاق ابن منده اصفهانی به نقل کفایه الطالب و اصابه، حلیه الاولیاء ابونعیم به نقل کنزالعمال. «استیعاب» ابن عبدالبر ۲/۶۵۷ . «مناقب خوارزمی» فصل ۸ ص ۵۷ . «تارخ دمشق »ابن عساکر بخش امام امیر الموءمنین ۳/۱۵۷ شماره ۱۱۷۴. «اسد الغابه» ابن اثیر ۵/۲۸۷ . «موده القربی» موده ششم حدیث ۵ به نقل از فردوس . « کفایه الطالب » پایان باب ۴۴ ۱۸۸. «میزان الاعتدال» ذهبی ۱/۸۸ . «اصابه» ابن حجر ۱۱/۳۲۶ شماره ۹۸۶ و در چ دیگر ۷/۱۶۷. «کنز العمال» ۱۱/۶۱۲ . «نزل السائرین» شرف الدین محمود قریشی به نقل مناهج الفاضلین محمد بن اسحاق حموینی خراسانی ص ۳۱۹ چ قاهره . «ینابیع الموده» باب ۱۵ ص ۹۳ و آخر باب ۴۳ ص ۱۵۲ و باب ۵۶ ص ۲۷۶ حدیث ۱۲ مناقب السبعین و ص ۲۹۹ موده ششم از موده القربی، و ص ۸۲ و ۱۲۹ چ اسلامبول. «مناقب عینی» حیدر آبادی ص ۵۹ .

بـه زودی پس از مـن فتنـه ای برپـا خواهـد شـد، پس آنگـاه که چنین شـد ملاـزمه و همراهی کنیـد علی بن ابیطـالب را، چه او نخستین کسـی باشـد که در روز قیامت بامن مصافحه نمایـد و او صـدیق اکبر و فاروق این امت است، که حق و باطل را از هم جدا کند و او پیشرو و امیر موءمنان باشد همانند ملکه زنبوران عسل و مال یعسوب و فرمانده منافقان .

۴ و به روایت خطیب خوارزمی و خطیب بغـدادی و ابن عسـاکر باذکر سـند چنین آمـده است: ابو ایوب انصاری گویـد شـنیدم پیامبر فرمود:

« یا عمار تقتلک الفئه الباغیه و أنت مع الحقّ و الحقّ معک

یـا عمـار إذا رأیت علیّا سـلک وادیـا و سـلک النـاس وادیـا غیره ، فاسـلک مع علی ودع الناس فانه لن یـدخلک فی اذی (و لن یدخلک فی ردی) و لن یخرجک من الهدی.

یا عمار إنّه من تقلد سـیفا أعان به علیا علی عدوه قلّده اللّه یوم القیامه وشّاحا (وشاحین خ) من دُرٍّ، و من تقلّد سـیفا أعان به عدو علی قلّده

ص: ۵۰۷

اللّه یوم القیامه وشاحا (وشاحین خ) من نار...»(۱)

ای عمار! تجاوزگران تو را می کشند در حالی که تو با حق هستی و حق باتواست.

ای عمار! هرگاه دیدی علی به راهی می رود و مردم همه به راه دیگر می روند، پس تو به راهی برو که علی می رود و مردم را به خود واگذار، محققا علی ترا به بی راهه نبرد و از راه راست خارج نسازد.

ای عمار! کسی که شمشیری بر خود بیاویزد و با آن علی را علیه دشمنش یاری کند خداوند در قیامت دو گردنبند از گوهر گرانبها در گردنش بیاویزد، و کسی که شمشیری بر خود آویزد و با آن دشمن علی را علیه او یاری دهد خداوند روز قیامت دو قلاده آتشین بر گردنش آویزد.

۵ و علامه ابن عقیل حضرمی از طریق حافظ بزار با سند معتبر از زید بن وهب روایت می کند که گفت:

ما نزد حذیفه بودیم، پس گفت: شما چگونه هستید که اهل دین شما خروج نموده بعضی گردن بعضی دیگر را می زنند؟!

اهل مجلس گفتند: تو به چه چیز مارا امر می کنی؟

حذیفه گفت: بنگرید فرقه ای را که دعوت به امر علی می کند پس با آن ملازم و همراه باشید که او بر حق است.(۲)

۶ پیامبر گرامی اسلام فرمود:

ص: ۵۰۸

۱- ۱ « مناقب خوارزمی» فصل هشتم ص ۵۷ و فصل سوم از فصل ۱۶ با اندکی اختلاف «تاریخ بغداد» ۱۳/۱۸۷. «تاریخ دمشق» ابن عساکر ، بخش امام علی ۳/۲۱۴ شماره ۱۲۱۹. «لئالی المصنوعه» سیوطی ۱/۲۱۳. «الجوهره» علامه تلمسانی ص ۱۰۱. « تحفه المحبین » ص ۱۸۹.

۲- ۲ «نصایح الکافیه» ص ۵۵.

«تکون بین الناس فرقه واختلاف، فیکون هذا وأصحابه علی الحق»(۱)

در بین مردم فرقه گرائی و اختلاف به وقوع پیوندد پس (با اشاره به علی علیه السلام فرمود:) این و اصحابش بر حق باشند.

۷ نیز پیامبر (ص) فرمود:

« ستکون فتنه، فإن أدرکها أحد منکم فعلیه بخصلتین، کتاب اللّه و علیّ بن أبی طالب... و هو خلیفتی من بعدی »(۲)

از این پس به زودی فتنه ای برپا خواهد شد، پس اگر کسی از شما بدان برخورد کرد بر او باد پیوستن به دو چیز: (یعنی به دو چیز گرایش جوید) کتاب خدا و علی بن ابیطالب... و او خلیفه بعد از من است.

۸ وامام امیرموءمنان فرمود:

«ألاـ إنّ أبرار عترتی و أطایب ارومتی أحلم النـاس صـغارا وأعلم النـاس کبارا، ألا و أنا أهل بیت من علم اللّه علمنا و بحکم اللّه حکمنا و من قول صادق سـمعنا، و إن تتّبعوا آثارنا تهتدوا ببصائرنا و إن لم تفعلوا، یهلککم اللّه بأیدینا، معنا رأیه الحقّ، من تبعها لحقّ و من تأخّر عنها غرق»(۳)

آگاه باشید محققا نیکان عترت من و پاکان نسل و نژاد من کم سالانشان

۱- ۱ «کنز العمال» ۱۱/۶۲۱ چ حلب شماره ۳۳۰۱۶ از طریـق طـبرانی به روایت از کعب بن عجره، منتخب آن ۵/۳۴ در حاشیه «مسند» احمد. «مفتاح النجا » بدخشی ص ۶۵ مخطوط. «تحفه المحبین» از هموص ۲۰۲. «روضه الندیه» کحلانی ص ۱۵۶.

۲- ۲ «الفوائد المجموعه» شوکانی ص ۳۴۵ به نقل السنه قبل التدوین محمد عجاج خطیب مصری ص ۱۹۸.

۳- ۳ «البیـان و التبیین» جاحـظ ۲/۵۰ چ اسـتقامت مصـر، به روایت امام صادق از پـدرانش. «عقدالفریـد» ابن عبـدربه ۲/۱۱۴ چ شرقیه مصر و ۴/۶۷ چ لجنه تالیف «شرح نهج البلاغه » ابن ابی الحدید ۱/۲۷۶ به روایت از علی علیه السلام .

حلیم و بردبارترین مردم باشند و بزرگسالانشان داناترین مردم، وهم آگاه باشید ما خاندانی هستیم که از سرچشمه وحی الهی علم فراگرفته ایم و به حکم خدا حکم نموده ایم و از قول صادق راستگو شنیده ایم. اگر از آثار ما پیروی کنید رهنمود (بحق) خواهید شد و گرنه خداوند شمارا بدست ما هلاک و نابود فرماید، پرچم حق با ما است، کسی که دنباله رو آن باشد به مقصد نجات رسد و کسی که از آن فاصله گیرد غرق خواهد شد.

اکنون در حالی که روی سخن نویسنده با علما و بزرگان دینی اهل سنت و هر مسلمان معتقد به معاد و بیم ناک از هلاکت و مرگ جاهلی می باشد.

سؤال فوق بازگو می شود که: باگذشتن حدود چهارده قرن از دوران خلافت امیر موءمنان علی علیه السلام و رقبای او، و با انواع اختلافات عقیدتی و فقهی که (بیش از مقدار اختلاف بین شیعه وسنی) دامنگیر فرق و مذاهب اهل تسنن بوده و هست و هرمسلمانی در جهت گرایش به مذهبی و پیروی از امامی نیازمند به مایه های اعتبار و تضمینی است تا در پرتو آن تکلیف دینی خود را یک سره و از سر دو راهی حق و باطل و مرگ جاهلی و غیر جاهلی رهائی یابد. وبالاخره ناگزیر است به امام زمانی بپیوندد که مصداق حدیث «من مات و لم یعرف...» واقع نشود و به مرگ سعادت بخش ابدی نائل گردد،

می پرسیم: کدام یک از پیشوایان سنی و شیعه و متصدیان خلافت را می توان پیروی نمود که هم برخوردار از تضمین اسلامی باشند و هم توانسته باشد و از این پس بتوانند رهنمود به راهی کنند که مایه رهائی از مرگ جاهلی است به اجراء درآوردند؟

شیعه به موجب احادیث و فرموده های پیامبر مبنی بر ملازمه با علی به هنگام بروز فتنه و اختلاف راه علی و پیروی اورا انتخاب نموده که هم از تضمین و پشتوانه «إن رأیت علیّا قد سلک وادیا...» برخوردار است و هم تاریخ زندگانی او (از دیدگاه منابع حدیثی و مصادر مسلم تاریخی اهل تسنن) شاهد بر داشتن نقش رهنمود به حق بوده و می باشد.

ص: ۵۱۰

در صـورتی کـه قضـیه نسـبت بـه رقبـای علی و رقبـای جانشـیان معصـوم بعـد از او درسـت برعکس است، زیرا به مـوجب «دع الناس...» در حدیث اوّل و دیگر فرازهای احادیث فوق، راه دیگران مردود اعلام شده، و تاریخ زندگانی آنها نیز از نظر مصادر حدیثی و تاریخی پیروانشان با فقدان چنین نقشی توام و دست به گریبان بوده واهل تسنن هم گذشته از گذشته، درحال حاضر و از این پس هم بایـد پاسـخگوی موضوع امام زمانی باشـند که شـناختن او و رهروی راهش مایه نجات باشـد و نشـناختن او و تخلف ازراهش متعقب به مرگ جاهلی.

خلاصه و پایان بخش سؤالها و مقایسه ها

نظر به اینکه سؤالها فراوان و این رشته سر دراز دارد و ادامه آن با ظرفیت محدود این رساله ناسازگار و شاید برای بعضی از خوانندگان هم خسته کننده و ملال آور باشد ، بدین مقدار از طرح سؤال ها اکتفانموده و به طور خلاصه درحالی که روی سخن ما با علماء و دانشمندان دینی اهل تسنن و اساتید و نویسندگان کتب و مقالات اعتقادی و مسئولان ارشاد و تبلیغ اسلامی و خطباء و ائمه جمعه و جماعت این فرقه در کشورها و مناطق مسلمان نشین است ، می پرسیم:

بعد از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم برای آشنائی با حقایق علمی و اخلاقی قرآن که همسان با پیشرفتها و تحولات همه جانبه مادی و معنوی و اکتشافات علمی جهان به پیش می رود ، و برای فراگیری حلال و حرام قرآن و اوامر و نواهی و قوانین حقوقی و کیفری و عبادی و مالی آن که با گسترش روز افزون اسلام هر روز مسلمانان دست به گریبان مسائل تازه ای از آن ها بوده و هستند ، و برای آگاهی بر اسرار و رموز این کتاب مقدس و شرح داستان های آموزنده آن ، که تنها رهنمون کننده به حق و مایه سعادت و نجات بخش و رهائی از مشکلات دنیا و آخرت بوده و هست باید به کدام یک از این دو دسته متصدیان یا مدعیان خلافت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مراجعه کرد ، و با اینکه قرن ها از دوران حیات این دودسته مدعیان خلافت مورد اعتقاد سنی و شیعه (به جز امام دوازدهم شیعه) گذشته ، به آثار باقی مانده کدام یک از آن ها می توان توسل و تشبث یافت ، و از کدام یک از طرفین « علی و فرزندان معصومش » یا « متصدیان قبل از او بعد از او » آثار برجای مانده ای در رابطه با نیازهای علمی و دینی عصر حاضر وجود

دارد تا پاسخگوی انواع مشکلات مادی و معنوی مسلمانان از هر طبقه و نژادی که هستند باشد؟

به دیگر عبارت کسانی که در پرتو شناخت آنان و پیروی از ایشان می توان از مرگ جاهلی و حشر و نشر با کفار و مشرکان رهائی یافت ، چه کسانی بوده و هستند؟

علی بن ابی طالب و یازده فرزند معصومش بوده و می باشد که شیعه بر اساس احادیث موجود در مصادر حدیثی اهل سنت و بر اساس شرح زندگانی آن ها در مصادر تاریخی این فرقه ، تنها به امامت و خلافت آنان معتقد بوده و هست و دوازدهمین آن ها حضرت بقیه اللّه مهدی موعود حیّ غائب منتظر می باشد.

یا رقبای علی و متصدیان پیش از حضرتش (ابوبکر عمر ، عثمان) و جانشینان آنها (یعنی معاویه ، یزید و دیگر زمامداران سفیانی و مروانی) که بالاخره دوران خلافت ادعائی آنها در نیمه قرن دوّم به پایان رسید؟

و تاریخ زندگانی آن ها بهترین وسیله شناخت آنان و داوری درباره آنهاست.

یا بنی عباس که با قتل مستعصم به دست مغول در نیمه دوّم قرن هفتم هجری دوران زعامت و زمامداریشان سرآمد.

یا سلاطین عثمانی که سلطنت آنها در سال ۱۳۰۰ میلادی آغاز و از سال ۱۵۱۶ ۱۹۱۸ ، بر کشورهای اسلامی تسلط یافتند و با روش های حکومتی خود خاطره و روش پرننگ و عار امام کشی و سید کشی بنی امیه و بنی عباس را تجدید کردند؟

و بالاخره آنها اضافه بر ادامه خط بنی امیه و بین عباس در کشتار و غارت و پر کردن زندان ها و انواع ظلمها و زورگوئی ها به عموم طبقات به ویژه شیعیان اهل بیت عصمت (که کشتار سلطان سلیم در ایام سلطنتش ۹۱۸ ۹۲۶ ، رقم چهل هزار و هفتاد هزار نفر پیر و جوان و کودک و زن و مرد ترکیه و حلب را به

فتوای شیخ نوح افندی حنفی مفتی ۴۵ ساله مزدور دربار عثمانی مبنی بر تکفیر و اباحه خون مال شیعه و برده ساختن زنان و فرزندانشان شاهد و نمونه آن بود) از قریش نبودند؟!

و آن ها نیز در بیش از نیم قرن پیش بساط حکومتشان به دست کمال آتاتورک از عوامل انگلیس برچیده شد و هربخشی از قلمرو مناطق تحت نفوذشان به شکل حکومت مستقلی و مخالف با دیگر حکومت ها اختیار دست نشانده های استعمارگران شرق و غرب افتاد.

آری؛ به هر حال این علمای سنی هستند که با توجه به حدیث « من مات و لم یعرف امام زمانه ، مات میته جاهلیه » و مسلم بودن آن از دیدگاه حدیث شناسی خود آنها ، باید پاسخگوی منطقی و به دور از تعصب این سؤال ها باشند ، و ما شیعیان که به راستی و حقیقت « پیرو سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم » هستیم ، آماده شنیدن پاسخ های منطقی و و عقلائی و ترتیب اثر دادن روی حرف حساب شده و به دور از مغالطه و درجا زدن می باشیم.

ص :۵۱۴

مصادر اهل تسنن مورد استفاده بلاواسطه کتاب

۱ الاباضیه فی موکب التاریخ، علی بن یحیی معمر، چ قاهره.

۲ ابطال الباطل ابن روزبهان شیرازی، ضمن احقاق الحق که رد بر آن است، چ ایران.

۳ اتحاف الساده المتقین سید مرتضی زبیدی چ قاهره

۴ الاتحاف بحب الاشراف، شبراوی شافعی چ مصر و بیروت

۵ الاجتهاد دکتر موسی توانا مصری چ قاهره

۶ احسن التواریخ، حسن روملو، چ کلکته

۷ الاحکام السلطانیه ابوالحسن ماوردی چ قاهره

۸ احکام القرآن جصاص، چ مصر

۹ احیاء العلوم ابوحامد غزالی، چ مصر

۱۰ احیاء المیت بفضائل اهل البیت جلال الدین سیوطی، چ حاشیه اتحاف شبراوی

۱۱ اخبار القضاه محمد بن خلف معروف به وکیع، چ بیروت

۱۲ اخبار مکه ابوالولید محمد ازرقی، چ مکه

۱۳ الادب المفرد بخاری، چ مصر

۱۴ الاربعون حدیث فی المهدی ابونعیم اصفهانی، مندرج در «عرف الوردی»

۱۵ ارجح المطالب عبداللّه آمرتسری حنفی

چ لاهور

۱۶ ارشاد الساری شرح صحیح بخاری قسطلانی چ مصر

۱۷ ازاله الخفاء شاه ولی اللّه دهلوی چ پاکستان

۱۸ ازاله الغین حیدر علی فیض آبادی چ هند

۱۹ استجلاب ارتقاء الغرف بحبّ أقرباء الرسول وذوی الشرف، شمس الدین سخاوی خ

۲۰ استیعاب ابن عبدالبر قرطبی چ مصر

۲۱ اسدالغابه ابن اثیر جزری چ مصر

۲۲ اسرار المرفوعه فی الاخبار الموضوعه ملاعلی قاری چ مصر

۲۳ اسعاف الراغبین محمدصبّان شافعی چ مصر

۲۴ اسنی المطالب فی احادیث مختله المراتب ابن حوت بیروتی چ مصر

۲۵ اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب ابن جزری چ بیروت و تهران

۲۶ الاشاعه لأشراط الساعه سید محمد برزنجی چ مصر

۲۷ الاشراف علی فضل الاشراف ابراهیم سمهودی

۲۸ اشعه اللمعات شیخ عبدالحق دهلوی چ هند

۲۹ الاصابه فی تمییز الصحابه ابن حجر هیثمی چ مصر

۳۰ الأضواء على السنه ابوريّه مصرى چ مصر

۳۱ الأعلام زركلى دمشقى چ دمشق

۳۲ اعلام النساء عمر رضا كحاله چ دمشق

۳۳ الأغانى ابو الفرج اصفهانى چ مصر

۳۴ الأمالى ابن شجرى چ مصر

۳۵ الامام جعفر الصادق مستشار عبدالحليم جندى چ مجلس اعلاى اسلامى مصر

۳۶ الامامه و السياسه ابن قتيبه دينورى چ مصر

۳۷ الاموال حميد بن زنجويه چ رياض

۳۸ الاموال ابوعبيد قاسم بن سلمان چ مصر

۳۹ انتهاء الافهام ابو محمد حسينى هندى چ هند

۴۰ انساب الاشراف بلاذرى چ مصر و بيروت

۴۱ الانصاف ابوبكر باقلانى چ مصر

۴۲ اهل بيت توفيق ابوعلم چ مصر

۴۳ بحر المحيط، ابو حيان اندلسى چ مصر

۴۴ البدايه و النهايه ابن كثير دمشقى چ مصر

۴۵ براهين قاطعه (ترجمه صواعق المحرقه) فخرالدين جهرمى چ لاهور

۴۶ البرهان فى اخبار صاحب الزمان متقى هندى چ تهران

۴۷ بغيه الوعاه فى طبقات النحاه سيوطى چ مصر

۴۸ بهجه المحافل، عمادالدين عامرى حضرى

۴۹ البيان فى اخبار صاحب الزمان، گنجى شافعى چ نجف

۵۰ البیان و التبیین جاحظ چ مصر

۵۱ تاج العروس مرتضی زبیدی حنفی چ مصر

۵۲ تاریخ آداب اللغه العربیه جرجی زیدان

۵۳ تاریخ آل محمد قاضی بهلول، ترجمه از ترکی قفقازی به فارسی چ تهران و تبریز

۵۴ تاریخ ابو الفداء المختصر فی اخبار البشر

۵۵ تاریخ الاسلام، شمس الدین ذهبی بخش مغازی چ بیروت

۵۶ تاریخ الامم و الملکوک، ابن جریر طبری چ مصر

۵۷ تاریخ بغداد، ابوبکر حطیب بغدادی چ بغداد

۵۸ تاریخ التشریع الاسلامی شیخ محمد خضر چ مصر

۵۹ تاریخ التشریع الاسلامی بقلم سه نفر از اساتید دانشکده شریعت قاهره چ مصر

۶۰ تاریخ جرجان، ابوالقاسم حمزه سهمی چ حیدرآباد

۶۱ تاریخ الخلفاء سیوطی چ مصر

۶۲ تاریخ الخمیس دیاربکری چ بیروت

۶۳ تاریخ دمشق ابن عساکر چ دمشق و بیروت

۶۴ تاریخ الفقه الاسلامی محمد علی سایس چ جامع ازهر مصر

۶۵ تاریخ الفقه الاسلامی دکتر محمّد یوسف چ مصر

۶۶ تاریخ الکبری، محمد بن اسماعیل بخاری چ دائره المعارف حیدرآباد

۶۷ تاریخ المدینه ابن شبه نمیری بصری چ مکه

۶۸ تاریخ المذاهب الاسلامیه محمّد ابوزهره چ مصر

۶۹ تاویل مختلف الحدیث ابن قتیبه دینوری چ مصر

۷۰ تتمه المختصر فی اخبار البشر ابن وردی

۷۱ تحفه اثنا عشریه شاه ولی اللّه احمد دهلوی هندی چ لکهنو

ص: ۵۱۶

۷۲ تحفه الاحوذی فی شرح جامع الترمذی محمد مبارکپور چ هند

۷۳ تحفه الباری شرح صحیح البخاری انصاری چ ذیل ارشاد الساری

۷۴ تحفه المحبین، محمد بن بدخشی عکس مخطوط ناصریه هند

۷۵ تذکره الخواص سبط ابن جوزی چ نجف

۷۶ تهطیر الجنان ابن حجر هیثمی چ حاشیه صواعق المحرقه او

۷۷ تفریح الاحباب فی مناقب الال و الأصحاب، مولی محمدقرشی به نقل ملحقات احقاق چ دهلی

۷۸ تفسیر آلوسی (روح المعانی) چ مصر

۷۹ تفسیر بیضاوی ناصر الدین (انور التنزیل...) چ آستانه و بولاق

۸۰ تفسیر جصاص (احکام القرا) چ مصر

۸۱ تفسیر خازن علاء الدین بغددی چ

۸۲ تفسیر زمخشری (کشاف) چ مصر

۸۳ تفسیر سیوطی (درالمنثور) و(الاتقان)چ مصر

۸۴ تفسیر شریینی خطیب (السراج المنیر) چ بولاق

۸۵ تفسیر شوکانی (فتح الغدیر)

۸۶ تفسیر طبری محمد بن جریر چ مصر

۸۷ تفسیر صدیق خان هندی (فتح البیان)

۸۸ تفسیر فخر رازی (مفاتیح الغیب) چ مصر

۸۹ تفسیر سید رشید رضا (المنار) چ مصر

۹۰ تفسیر واحدی (اسباب النزول) چ

۹۱ تلخیص استجلاب ... سخاوی ابن حجر آخر صواعق المحرقه او

۹۲ تلخیص الحبیر فی تخریج احادیث

الرافعی الکبیر، شهاب الدین احمد عسقلانی چ بیروت

۹۳ تلخیص المستدرک حاکم از شمس الدین ذهبی چ ذیل اصل

۹۴ التمهید فی اصول الدین ابوبکر باقلانی چ

۹۵ تمییز الطیب من الخبیث عبدالرحمن بن دبیع شیبانی چ بیروت

۹۶ توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل، شهاب الدین احمد، عکس مخطوط کتابخانه ملی فارس

۹۷ تهذیب التهذیب ابن حجرعسقلانی چ مصر

۹۸ تهذیب الکمال ابو حجاج مزی چ مصر

۹۹ تیسیر الوصول الی جامع الاصول عبدالرحمن بن دبیع شیبانی چ بیروت

۱۰۰ الثقات ابو حاتم بستی چ حیدرآباد

۱۰۱ جامع الاحادیث سیوطی چ دمشق

۱۰۲ جامع الاصول فی احادیث الرسول، ابن اثیر جزری چ دمشق

۱۰۳ الجرح و التعدیل ابن ابی حاتم رازی چ حیدرآباد

۱۰۴ الجامع لأحکام القرآن محمد انصاری قرطبی چ مصر

۱۰۵ جماع بیان العلم ابو عمر قرطبی چ بولاق

۱۰۶ جامع صغیر سیوطی ضمن فیض الغدیر چ مصر

۱۰۷ جمهره رسائل العرب احمد زکی صفوت مصری چ مصر

۱۰۸ جواهر العقدین، نور الدین شافعی سمهودی چ بیروت

۱۰۹ الجوهره فی نسب الامام علی تلمسانی

چ دمشق

۱۱۰ جهاد الشیعه، بانو دکتر سمیره مختارلیثی چ بیروت

۱۱۱ حلیه اولالیاء ابو نعیم اصفهانی چ بیروت

۱۱۲ الحوادث الجامعه ابن فوطی چ بغداد

۱۱۳ حیات الحیوان دمیری چ مصر

۱۱۴ حیات الصحابه کاندهلوی

۱۱۵ حیات محمد، دکتر هیکل چ مصر

۱۱۶ خصائص (امیرالمؤمنین) نسائی چ مصر

۱۱۷ خصائص الکبری سیوطی چ مصر

۱۱۸ المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و الاثار تقی الدین مقریزی چ مصر

۱۱۹ دراسات اللبیب فی لاسوه لاحسنه بالحبیب، محمد بن محمد امین سندی چ

۱۲۰ دلائل النبوه ابوبکر بیهقی چ بیروت

۱۲۱ دول الاسلام شمس الدین ذهبی چ مصر

۱۲۲ ذخائر العقبی محب الدین طبری چ مصر

۱۲۳ دخائر المواریث عبدالغنی نابلسی چ بیروت

۱۲۴ ذیل اللئالی المصنوعه سیوطی چ لکهنو

۱۲۵ راموز الاحادیث، ضیاء الدین کمشخانوی چ آستانه

۱۲۶ ربیع الابرار زمخشری افست بغداد

۱۲۷ الرد علی المتعصب العنید ابن جوزی چ بیروت

۱۲۸ الرد علی من کذب بالاحادیث الصحیحه الوارده فی المهدی، شیخ محسن عباد، شامل دو مقاله در مجله دانشگاه اسلامی

مدینه شماره های ۴۵ و ۴۶ ، مندرج در «الامام المهدی عند اهل السنه» موءلف کتاب حاضر ج۲.

۱۲۹ رشفه الصادی ابوبکر حضرمی شافعی چ مصر

۱۳۰ روض الانف سهیلی چ مصر

۱۳۱ روضات الجنات فی روضات الهرات، محمد اسفرازی هروی چ دانشگاه تهران

۱۳۲ روضه الأحباب فی سیره النبی و الآل جمال الدین عطاء اللّه دشتکی چ هند

۱۳۳ روضه المناظر ابن شحنه حنفی چ (حاشیه کامل ابن اثیر ج ۱۱ ۱۲) بولاق

۱۳۴ روضه الندیه فی شرح التحفه العلویه کحلانی چ صنعاء

۱۳۵ زاد المسیر فی علوم التفسیر ابن جوزی چ بیروت

۱۳۶ سبل الاسلام شرح بلوغ المرام ابن حجر سید محمد بن اسماعیل صنعانی

۱۳۷ سمط النجوم العوالی عبدالملک عصامی مکی چ

۱۳۸ السنه قبل التدوین محمدعجاج خطیب چ مصر

۱۳۹ سنن ابی داود چ مصر

۱۴۰ سنن ترمذی چ مصر

۱۴۱ سنن دارمی چ مصر

۱۴۲ سنن نسائی چ مصر سنن الکبری بیهقی چ حیدر آباد

۱۴۳ سیر اعلام النبلاء ذهبی چ بیروت

۱۴۴ سیره عمر بن الخطاب ابو جوزی چ مصر

۱۴۵ سیره النبویه ابن هشام چ مصر

۱۴۶ سیره النبویه حلبی چ مصر

۱۴۷ سیره النبویه زینی دحلان افست مصر

۱۴۸ شرح تجرید علاء الدین قوشچی چ ایران

۱۴۹ شرح مواقف میر سید شریف جرجانی

ص :۵۱۸

چ ترکیه

۱۵۰ شرح المواهب اللدنیه، ابوعبداللّه زرقانی مالکی چ مصر

۱۵۱ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم چ مصر

۱۵۲ شرح نووی بر صحیح مسلم چ مصر

۱۵۳ شرف اصحاب الحدیث خطیب بغدادی چ بیروت

۱۵۴ شرف النبی ابو سعید خرکوشی چ

۱۵۵ الشفاء بتعریف حقوق المصطفی قاضی عیاض چ آستانه

۱۵۶ شواهد التنزیل حاکم حسکانی چ بیروت

۱۵۷ الصارم المسلول علی شاتم الرسول، ابن تیمیه حرانی چ مصر

۱۵۸ صحیح ابن حبان

۱۵۹ صحیح بخاری چ مصر

۱۶۰ صحیح مسلم چ مصر

۱۶۱ صراط السوی فی مناقب آل النبی شیخانی قادری خ

۱۶۲ صواعق المحرقه ابن حجر هیتمی مکی چ مصر

۱۶۳ صیانه اللسان عن وسوسه الشیخ دجلان، محمد شبیر شهسوانی هندی چ مصر

۱۶۴ الضعفاء ابو جعفر محمد عقیلی چ بیروت

۱۶۵ طبقات الکبری ابن سعد چ لیدن

۱۶۶ طبقات المحدثین باصفهان، ابو الشیخ ابن حبان چ بیروت

۱۶۷ عارضه الاحوذی شرح سنن ترمذی شیبانی

۱۶۸ عبقریه الامام، استاد عباس عقاد چ مصر

۱۶۹ عرف الوردی فی اخبار الهدی، سیوطی چ (ضمن الحاوی للفتاوی او) مصر

۱۷۰ عقد الدررفی اخبار المنتظر، یوسف مقدسی شافعی چ مصر

۱۷۱ عقد الفرید، احمد بن عبدربه اندلسی چه لجنه تالیف مصر

۱۷۲ عقیده اهل السنه والاثر فی المهدی المنتظر شیخ محسن عباد، مجله دانشگاه مدینه شماره ۳ سال ۱۳۸۸.

۱۷۳ العلل الوارده فی الاحادیث ابوالحسن دار قطنی چ بیروت

۱۷۴ علی بن ابی طالب امام العارفین احمد بن محمد بن صدیق غماوی چ مصر

۱۷۵ عمده القاری بدرالدین عینی حنفی چ مصر

۱۷۶ عیون الاقر ابن سید الناس چ مصر

۱۷۷ عیون الأخبار ابن قتیبه دینوری چ مصر

۱۷۸ غرر الحکم آمدی چ تهران

۱۷۹ غریب الحدیث، ابن قتیبه چ مصر

۱۸۰ الفائق زمخشری چ مصر

۱۸۱ فتح الباری شرح صحیح بخاری ابن حجر عسقلانی چ مصر

۱۸۲ فتح الغدیر قاضی محمد شوکانی چ مصر

۱۸۳ فتح الکبیریوسف نبهائی بیروتی چ بیروت

۱۸۴ فتح المبین فی فضائل الخلفاء الراشدین ذینی دحلان چ حاشیه سیره او مصر

۱۸۵ فتح الملک العلی بصحه حدیث باب مدینه العلم علی، احمد بن صدیق غماری چ قاهره

۱۸۶ فتوحات اعثم کوفی چ حیدرآباد

۱۸۷ فتوحات اسلامیه ذینی دحلان مکی چ مصر

۱۸۸ الفخری فی آداب السلطانیه، ابن طباطبا (ابن طقطقی) چ مصر

۱۸۹ فرائد السمطین حموینی فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین چ بیروت

۱۹۰ فردوس الاخبار شیرویه بن شهردار دیلمی چ بیروت

۱۹۱ فصل الخطاب محمد بن محمود بخاری خواجه پارسا چ هند

۱۹۲ فصول المهمه فی معرفه الائمه، نورالدین ابن صباغ مالکی

۱۹۳ فضائل الصحابه، احمد بن حنبل نشریه دانشگاه ام القری مکه چ بیروت

۱۹۴ فوات الوفیات، ابن شاکر کتبی چ مصر

۱۹۵ فهرس احادیث تلخیص الحبیر... یوسف عبدالرحمن مرعشلی چ بیروت

۱۹۶ فیض الغدیر شرح جامع صغیر، محمد بن عبدالرؤف مناوی چ مصر

۱۹۷ قاموس اللغه، محمد بن یعقوب فیروز آبادی چ بولاق

۱۹۸ قره العینین شاه ولی اللّه دهلوی چ لکهنو

۱۹۹ قواعد التحدیث، جمال الدین محمد سعید قاسمی چ مصر

۲۰۰ القول الفصل سید علوی حداد چ جاوه اندونزی

۲۰۱ الکاشف فی معرفه من له روایه فی الکتب السته شمس الدین ذهبی چ مصر

۲۰۲ الکامل ابوالعباس مبرد چ مصر

۲۰۳ کامل التواریخ ابن اثیر جزری چ مصر

۲۰۴ الکامل فی الضعفاء و المتروکین ابن احمد

ابن عدی جرجانی چ بیروت

۲۰۵ کتاب «الأم» شافعی پایه گذار فقه شافعیه چ مصر

۲۰۶ کتاب «الشریعه» ابوبکر آجری بغدادی چ بیروت

۲۰۷ کتاب المجروحین ابوحاتم بستی چ حیدرآباد

۲۰۸ کشف الحثیت، برهان الدین حلبی چ بیروت

۲۰۹ کشف الخفاء شیخ اسماعیل عجلونی چ مصر

۲۱۰ الکشف و البیان، ابو اسحاق ثعلبی خ

۲۱۱ کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب گنجی شافعی چ نجف

۲۱۲ الکنی والاسماء ابوبشر رازی دولابی چ مصر

۲۱۳ کنز العمال متقی هندی چ حلب

۲۱۴ کنوز الحقائق عبدالرؤف مناوی چ بولاق

۲۱۵ الکواکب الدریه عبدالرؤف مناوی چ مصر

۲۱۶ لسان العرب ابن منظور افریقی چ

۲۱۷ لسان المیزان ابن حجر عسقلانی چ مصر

۲۱۸ المبسوط شمس الدین سرخسی چ

۲۱۹ مجمع الزوائد، نور الدین هیثمی چ مصر

۲۲۰ المحاضرات، محمد راغب اصفهانی چ مصر

۲۲۱ محاضره الاوائل، سکتواری چ مصر

۲۲۲ محمد رسول الحرّیه، عبدالرحمن شرقاوی بدوی چ مصر

۲۲۳ مختصر اغانی ابوالفرج، خوری یوسف عون لبنانی چ دمشق

۲۲۴ مختصر جامع بیان العلم، احمد بن عمر محمصانی چ مطبعه موسوعات

۲۲۵ المختصر فی اخبار البشر اسماعیل بن علی

ابوالفداء چ مصر

۲۲۶ المذاهب الفقهیه احمد تیموریان چ مصر

۲۲۷ مرآه الجنان یافعی چ افست بیروت از حیدرآباد

۲۲۸ مرآه المؤمنین فی مناقب آل سید المرسلین ولی اللّه لکهنوئی چاپ لکهنو

۲۲۹ مروج الذهب، علی بن حسین مسعودی چ مصر

۲۳۰ المستدرک علی الصحیحین حاکم نیشابوری چ حیدرآباد

۲۳۱ المستصفی ابوحامد غزالی چ بولاق مصر

۲۳۲ المستطرف شهاب الدین ابشیهی چ مصر

۲۳۳ مسند، ابو داود طیالسی چ بیروت

۲۳۴ مسند، ابوالحسن جوهری چ کویت

۲۳۵ مسند، ابویعلی موصلی چ دمشق

۲۳۶ مسند، احمد حنبل چ مصر

۲۳۷ مسند، محمد بن ادریس شافعی چ مصر

۲۳۸ مسند، علی بن بیطالب۷، جلال الدین سیوطی چ افست بیروت

۲۳۹ مسند فاطمه جلال الدین سیوطی چ حیدرآباد

۲۴۰ مشارق الانوار فی فوز اهل الاعتبار، حسن حمزاوی چ مصر

۲۴۱ مشکاه المصابیح، ولی الدین خطیب تبریزی چ دمشق

۲۴۲ مصادر التشریع، شیخ عبدالوهاب خلاف چ قاهره

۲۴۳ مصنف، ابوبکر بن ابی شیبه عنبسی چ بیروت

۲۴۴ مصنف، عبدالرزاق صنعانی چ مجلس علمی پاکستان

۲۴۵ مطالب السؤل، فی مناقب آل الرسول، محمد بن طلحه شافعی چ نجف

۲۴۶ مطالب العالیه، ابن حجر عسقلانی چ کویت

۲۴۷ مطالع المسرّات بجلائل دلائل الخیرات محمد ماسی حسنی چ بابی حلبی مصر

۲۴۸ معارف، ابن قتیبه دینوری چ قاهره

۲۴۹ المعتصر من المختصر قاضی ابوالمحاسن یوسف حنفی چ مصر

۲۵۰ معجم اوسط، ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی اصفهانی چ مصر

۲۵۱ معجم البلدان، یاقوت حموی چ بیروت

۲۵۲ معجم الشیوخ ابن جمیع صیداوی چ بیروت

۲۵۳ معجم کبیرنیز از طبراین اصفهانی چ بغداد

۲۵۴ معجم المؤلفین، عمر رضا کحاله چ دمشق

۲۵۵ معرفه علوم الحدیث، حاکم نیشابوری چ مدینه طیبه

۲۵۶ المعیار و الموازنه، ابو جعفر اسکافی چ بیروت

۲۵۷ المغنی، قاضی عبدالجبار اسد آبادی، جزء متمم عشرین چ دمشق

۲۵۸ مفاتیح الغیب (تفسیر فخر رازی چ مصر

۲۵۹ مفتاح السعاده فی موضوعات العلوم، طاش کبری زاده چ حیدرآباد

۲۶۰ مفتاح النجا، محمد بدخشی خ

۲۶۱ مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی چ قاهره

۲۶۲ مقتل الحسین، ابوالمؤید خوارزمی چ نجف

۲۶۳ مقدمه ابن خلدون بر تاریخش، چ مصر

۲۶۴ ملل و نحل، محمد بن عبدالکریم شهرستانی چ مصر

۲۶۵ المنار المنیف فی الصیح و الضعیف، ابن قیم جوزیه چ حلب

۲۶۶ مناقب امیرالمؤمنین، احمد حنبل خ

۲۶۷ مناقب سیدنا علی، فاضل عینی حیدر آبادی چ حیدرآباد

۲۶۸ مناقب علی بن ابیطالب، فقیه علی بن محمد مغازلی چ بیروت

۲۶۹ مناقب المرتضویه، محمد صالح کشفی چ بمبئی

۲۷۰ منتخب تاریخ دمشق ابن عساکر، ابن بدران چ دمشق

۲۷۱ منتخب ذیل المذیل تاریخ طبری، ضمیمه اصل چ مصر

۲۷۲ منتخب کنز العمال متقی هندی از همو چ حاشیه مسند احمد

۲۷۳ منهاج السنه، ابن تیمیه حرانی چ مصر

۲۷۴ منهاج الوصول الی علم الاصول، بیضاوی شافعی چ قاهره

۲۷۵ المواقف، عضد الدین اژه (ایجی) چ مصر

۲۷۶ الموده فی القربی، سید علی بن شهاب الدین همدانی چ لاهور و ضمن ینابیع الموده

۲۷۷ الموضوعات، ابوالفرج ابن جوزی چ قاهره

۲۷۸ الموطاء، امام مالک چ قاهره

۲۷۹ میزان الاعتدال، شمس الدین ذهبی چ قاهره

۲۸۰ النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره جمال الدین تفری بردی چ قاهره

۲۸۱ النزاع و التخصام، مقریزی چ مصر

۲۸۲ نزل الابرار بماصح من مناقب اهل بیت الطهار، میرزا محمد بدخشی چ بمبئی

۲۸۳ نسیم الریاض شرح شفا قاضی عیاض خفاجی چ مصر

۲۸۴ نصایح الکافیه لمن یتولی معاویه، ابن عقیل حضرمی چ صنعاء

۲۸۵ نظم درالسمطین جمال الدین زرندی چ نجف

۲۸۶ نقض العثمانیه، ابو جعفر اسکافی ضمن شرح ابن ابی الحدید ۱۳/۲۱۵ ۲۹۵

۲۸۷ نورالاصار فی مناقب آل بیت النبی المختار سید محمد شبلنجی چ مصر

۲۸۸ النهایه، ابن اثیر چ مصر

۲۸۹ نهایه «الفتن و الملاحم» ابن کثیر دمشقی چ قاهره

۲۹۰ نهایه العقول، فخر رازی چ مصر

۲۹۱ نیل الاوطار شرح منتقیّ الاخبار، قاضی القضات محمد شوکانی چ

۲۹۲ وسیله المآل فی عد مناقب الآل، احمد بن فاضل باکثیر مکی خ

۲۹۳ وسیله النجاه، محمد مبین لکهنوی چ کلهنو

۲۹۴ وسیله المعتبدین عمرملااردبیلی چ حیدرآباد

۲۹۵ وقعه صفین، نصر بن مزاحم چ مصر

۲۹۶ وفیات الاعیان، ابن خلکان چ قاهره

۲۹۷ وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی، نور الدین سمهوری چ

۲۹۸ الوافی بالوفیات، صلاح الدین صفدی چ

۲۹۹ ینابیع المودهسلیمان قندروزی چ ترکیه،نجف

مصادر شیعی مورد استفاده بدون واسطه کتاب

۳۰۰ احقاق الحق، علامه شهید قاضی نوراللّه حسینی مرعشی شوشتری چ تهران و قم

۳۰۱ ارشاد شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان چ قم

۳۰۲ امالی شیخ صدوق، محمد بن بابویه قمی چ تهران

۳۰۳ امالی شیخ طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن چ بغداد و نجف

۳۰۴ انتفاضات الشیعه، سید هاشم معروف لبنانی چ بیروت

۳۰۵ انوار قدسیه فی الحکمه الالهیه، حاج آقا رضا همدانی چ

۳۰۶ بحار الانوار، علامه محمد باقر مجلسی ج ایران و بیروت

۳۰۷ بشاره المصطفی لشیعه المرتضی، طبری چ نجف

۳۰۸ بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد ، ابوجعفر صفار قمی چ قم

۳۰۹ تاریخ ادبیات، دکتر ذبیح اللّه صفایی چ قم

۳۱۰ تاریخ فخری ترجمه «آداب السلطانیه» ابن ۳۱۱ تاریخ یعقوبی احمد بن ابی یعقوب معروف به ابن واضح چ نجف

طقطقی بقلم وحید گلپایگانی چ تهران

۳۱۲ تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، سید حسن حیدر کاظمی عاملی افست تهران

۳۱۳ تبید المطاعن، سید محملی قلی لکهنوی نیشابوری چ لکهنو

۳۱۴ حبیب السیر

۳۱۵ حق با علی است، مهدی فقیه ایمانی مؤلف ۳۱۶ حلب و التشیع شیخ ابراهیم نصراللّه چ بیروت

کتاب حاضر چ تهران و قم

۳۱۷ دلائل الامامه، ابوجعفر محمد بن جریر طبری چ نجف

۳۱۸ الذریعه فی تصانیف الشیعه، حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی نجفی چ نجف و تهران

۳۱۹ الشیعه فی المیزان، شیخ محمد جواد مغنیه لبنانی چ بیروت

۳۲۰ الشیعه و الحاکمون، نیز از محمد جواد مغنیه چ بیروت

۳۲۱ الشیعه و فنون الاسلام، سید حسن صدر کاظمی عاملی چ

۳۲۲ صراط المستقیم الی مستحق التقدیم، زین الدین عاملی بیاضی چ تهران

۳۲۳ صفحه عن آل السعود الوهابیین، سید مرتضی رضوی کشمیری چ تهران

۳۲۴ عبقات الانوار در اثبات امامت ائمه اطهار،

ص: ۵۲۳

میر حامد حسین نیشابوری لکهنوی چ لکهنو و اصفهان و تهران

۳۲۵ علی و الخلفاء، نجم الدین عسکری چ نجف

۳۲۶ عمده عیون صحاح الاخبار فی مناقب امام الابرار، یحی بن حسن معروف به ابن بطریق چ قم

۳۲۷ الغارات، ابو اسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی اصفهانی چ بیروت

۳۲۸ غایه المرام، سید هاشم بحرانی چ افست بیروت

۳۲۹ الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، عبدالحسین امنی نجفی چ بیروت

۳۳۰ فصول المهمه فی تألیف الامه، سید عبدالحسین شرف الدین عاملی چ بیروت

۳۳۱ کامل بهائی، حسن بن علی معروف بن عمادالدین طبری چ تهران

۳۳۲ کتاب تاریخ سلیم بن قسی هلالی چ بیروت

۳۳۳ کشف الاستار عن وجه الغائب عن الابصار، میرزا حسین نوری طبرسی چ تهران

۳۳۴ کشف البیان در عجایب اعمال عثمان، شیخ ذبیح اللّه محلاتی چ تهران

۳۳۵ کنز اللغه فارسی، محمد بن عبدالخالق بن معروف چ ایران

۳۳۶ المآثر و الآثار، فرهاد میرزا چ تهران

۳۳۷ المبادی العامه، سید هاشم معروف حسینی چ بیروت

۳۳۸ مجالس المؤمنین قاضی نور اللّه شوشتری چ تهران

۳۳۹ مجله تراثنا نشریه مؤسسه آل البیت قم، چ قم

۳۴۰ مجمع البحرین، شیخ فخر الدین طریحی چ تهران

۳۴۱ المراجعات، سید عبدالحسین شرف الدین عاملی چ بیروت

۳۴۲ مشاهد العتره الطاهره، سید عبدالرزاق کمونه نجفی چ نجف

۳۴۳ مصادر نهج البلاغه، سید عبدالزهراء نجفی چ بیروت

۳۴۴ معالم المدرستین، سید مرتضی عسکری، چ تهران

۳۴۵ ملحقاق احقاق الحق، آیت اللّه سید شهاب الدین مرعشی طاب ثراه چ قم

۳۴۶ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب سروی مازندرانی چ قم

۳۴۷ منهج الحق و کشف الصدق علامه حلی، حسن بن یوسف چ قم

۳۴۸ النص و الاجتهاد، سید عبدالحسین شرف الدین عاملی چ بیروت

۳۴۹ نور الثقلین تفسیر عبدالعلی جمعه حویزی شیرازی چ

۳۵۰ هذی هی الوهابیه، محمد جواد مغنیه چ بیروت

ص :۵۲۴

۴ و در روایت ابن تیمیه آمده که گفت:

« لیت امّی لم تلدنی، لیتنی کنت تبنه فی لبنه.»(۱)

ای کاش مادرم مرا نزائیده بود، ای کاش من کاهی بودم در خشتی.

ابن تیمیه پس از ذکر این عبارت تلفظ آن را از جانب ابوبکر به هنگام مرگ تکذیب نموده، در حالی که تغییری در معنای آن که بیان گر اعوجاج و ترس از کیفر کج رویهای خود می باشد حاصل نخواهد شد.

کسی که دوست دارد یا خوش آید او را یا بخواهد حیاتش همانند حیات من باشد و مردنش چون مردن من باشد ، و داخل گردد به بهشت جاودانی که پروردگارم به من وعده داده است ، و درختانش را خود به دست قدرتش کشت نموده ، پس باید ولایت علی بن ابی طالب را بپذیرد و به فرمانبری از علی و فرزندانش یکی پس از دیگری تن دردهد.

ص: ۵۲۵

۱- ۱ «منهاج السنه: ۳/۱۲۰ و ابن شبه در تاریخ مدینه ص ۹۲۱ ۹۲۲ کلمه «یا لیتنی کنت تبنه» را به عمر نسبت داده اند.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹